

مجموعه مقالات

جلد دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست تفصیلی

مقدمه کنگره.....	۱۷
مبانی نقد متنی در تفسیر قمی (دکتر فتحیه فتاحی زاده).....	۲۱
چکیده.....	۲۱
بیان مسأله.....	۲۲
۱. عَرَضَةُ حدیث بر قرآن.....	۲۳
۱ - ۱ - تحریف قرآن.....	۲۴
۲-۱. رفع حضرت عیسی علیه السلام	۲۵
۲. عَرَضَةُ حدیث بر سنت قطعیه.....	۲۷
۲-۱. نسبت کفر به ابوطالب.....	۲۸
۳. عَرَضَةُ حدیث بر عقل.....	۳۰
۳-۱. مسخ اساف و نائله.....	۳۱
۴. عَرَضَةُ حدیث بر حس، مشاهده و قطعیات علمی.....	۳۱
۴-۱. لایه‌های زمین.....	۳۲
۴-۲. علت سوزانندگی خورشید نسبت به ماه.....	۳۳
۴-۳. خسوف و کسوف.....	۳۳
منابع.....	۴۰

زندگانی ابراهیم بن هاشم قمی (معصومه باقری نژاد).....	۴۳
مقدمه:.....	۴۳
ولادت.....	۴۳
خاندان.....	۴۴
دوران جوانی.....	۴۵
انتقال از کوفه به قم.....	۴۵
حوزه‌های درسی کوفه و قم.....	۴۶
روایت ابراهیم از امام صادق علیه السلام	۴۸
روایت ابراهیم از امام رضا علیه السلام	۴۸
یونس بن عبدالرحمان و تعامل او با ابراهیم.....	۴۹
ابراهیم در کلام علما.....	۵۰
مقام معنوی و اخلاقی ابراهیم.....	۵۲
فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی.....	۵۲
وثاقت ابراهیم بن هاشم.....	۵۳
تألیفات.....	۵۶
مشایخ و اساتید.....	۵۶
شاگردان.....	۵۷
تاریخ وفات و مدفن ابراهیم.....	۵۸
منابع و مأخذ.....	۵۸
بررسی علوم اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قمی (حسن مهدی فر).....	۶۱
دیباچه.....	۶۱
چکیده.....	۶۲
مقدمه.....	۶۳
فصل اول: کلیات و مفاهیم.....	۶۵



الف) مفاهیم.....	۶۵
۱. علم و اقسام آن.....	۶۵
تعریف علم.....	۶۵
اقسام علم.....	۶۶
الف) علم حصولی و حضوری.....	۶۶
ب) علم غیب و شهود.....	۶۷
۲) اهل بیت علیهم السلام	۶۷
۳ - تفسیر قمی.....	۶۸
الف) مؤلف کتاب.....	۶۹
ب) تفسیر قمی.....	۶۹
ب) کلیات علوم اهل بیت علیهم السلام	۷۰
واقعیت‌های انکار ناپذیر.....	۷۱
خبرهای غیبی تحقق یافته.....	۷۱
فقدان عجز و جهل در پاسخ به سؤالات.....	۷۲
مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام	۷۳
اعتراف دشمنان.....	۷۳
میراث عظیم علمی.....	۷۴
فصل دوم: آیاتی که بیانگر علوم اهل بیت علیهم السلام است	۷۵
۱. آدم علیه السلام و آیات تعلیم اسماء.....	۷۵
۲. ابراهیم علیه السلام و آیات علم به ملکوت آسمانها و زمین.....	۷۷
۳. آیه ارتضاء.....	۷۸
۴. آیات شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله بر اعمال.....	۸۰
توضیح و بیان آیات.....	۸۱
۵- آیه اهل الذکر.....	۸۵
۶. آیه علم الکتاب.....	۸۸

- روایاتی مبنی بر ابعاد علم اهل بیت علیهم السلام ۸۹
- الف) آگاهی به زمان مرگ خویش (علم منایا و بلایا): ۸۹
- ب) آگاهی اهل بیت علیهم السلام به آنچه که در آسمان‌ها و زمین و بهشت و جهنم است و علم به گذشته و آینده تا روز قیامت و آگاهی به وقت مرگ خود ۹۱

فصل سوم: منابع علم اهل بیت علیهم السلام ۹۲

- ۱- وحی و قرآن ۹۲
- ۲- وراثت از پیامبر ۹۴
- ۳- الهام ۹۷
- ۴- القای روح القدس ۹۹
- ۵- تحدیث ۱۰۲
- ۶- کتاب جفر و جامعه ۱۰۴
- آگاهی نسبت به ادیان و کتب آسمانی ۱۰۵
- خاتمه و نتیجه گیری: ۱۰۶
- منابع: ۱۰۸

تفسیر قمی بین رد و قبول (سید حسن نقیبی) ۱۱۱

- مطالبی که در تفسیر آلاء الرحمان؛ مرحوم علامه بلاغی از تفسیر علی بن ابراهیم قمی نقل کرده است ۱۱۳
- در تفسیر قمی ۱۱۹
- در تفسیر قمی در روایت صحیح ۱۲۷
- علی بن ابراهیم در تفسیر آلاء الرحمان علامه محمد جواد بلاغی ۱۳۸

مروری بر استفاده‌های مجمع البیان از «تفسیر قمی» (سید حسن نقیبی) ۱۴۱

- علی بن ابراهیم در مجمع البیان طبرسی ۱۴۲
- داستان داوود علیه السلام ۱۴۴



غزوه احد.....	۱۴۹
اخلاق در تفسیر قمی (سید مراد رضا رضوی هندی).....	۱۹۱
تعریف اخلاق.....	۱۹۱
اهمیت روایات اخلاقی.....	۱۹۲
ارکان علم اخلاق.....	۱۹۴
مفهوم اعتدال و حد وسط.....	۲۰۶
روش بیان مطالب در علم اخلاق.....	۲۰۸
رذایل و فضائل قوه نفس ناطقه.....	۲۰۸
الف) رذیله جهل.....	۲۰۸
فضیلت علم.....	۲۱۰
فرق بین خشیت و خوف مذموم.....	۲۱۰
یقین در برابر جهل مرکب.....	۲۱۱
سنگینی وظیفه عالم.....	۲۱۲
عالم بدون عمل.....	۲۱۳
رابطه علم با زهد.....	۲۱۴
مرحله دوم: نفس امّاره.....	۲۱۵
حب دنیا.....	۲۱۵
حقیقت لذات دنیا.....	۲۱۶
فضیلت زهد.....	۲۱۹
تعریف زهد.....	۲۱۹
درجات زهد.....	۲۲۱
درجه اول: زهد در شبهه.....	۲۲۲
۱. پاکیزگی نفس.....	۲۲۳
۲. صعود و رفعت به سوی خدا.....	۲۲۳
۳. دوری از هم نشینی با فاسقان.....	۲۲۳

۲۲۴.....	درجه دوم، زهد در فضول.....
۲۲۴.....	حصول وقت زیاد برای سلوک الی الله.....
۲۲۴.....	قطع اضطراب.....
۲۲۴.....	۱. آراسته شدن به زیور انبیاء و صدیقین.....
۲۲۵.....	درجه سوم زهد در زهد.....
۲۲۶.....	راه درک زهد.....
۲۲۸.....	رذیلت بخل.....
۲۳۰.....	بخیل کافر.....
۲۳۲.....	شح بدتر از بخل.....
۲۳۴.....	معالجه بخل.....
۲۳۵.....	فضیلت سخاوت.....
۲۳۵.....	حد سخاوت.....
۲۳۶.....	مصادیق سخاوت.....
۲۳۶.....	۱. انفاق در راه خدا.....
۲۳۷.....	۲. قرض و صدقه.....
۲۳۷.....	۳. سخاوت در جان.....
۲۳۷.....	ایثار بالاترین درجه سخاوت.....
۲۳۸.....	رذیلت غنا و بی نیازی.....
۲۳۹.....	فقر بعد از غنی.....
۲۴۰.....	فضیلت فقر.....
۲۴۲.....	مرحله چهارم.....
۲۴۲.....	۱. حسد.....
۲۴۳.....	حسود و دشمن با خدا.....
۲۴۴.....	حسد سبب توهین به پیامبر.....
۲۴۴.....	فضیلت نصیحت.....
۲۴۵.....	رذیلت قطع رحم.....



۲۴۶.....	صله‌ی رحم.....
۲۴۷.....	معنا و حدود صله رحم.....
۲۴۸.....	عقوق والدین.....
۲۴۹.....	اطاعت از والدین.....
۲۵۰.....	استهزاء.....
۲۵۱.....	عاقبت استهزاء کنندگان.....
۲۵۶.....	غیبت.....
۲۵۹.....	حرمت مجلس غیبت.....
۲۶۰.....	علاج مرض غیبت.....
۲۶۱.....	فضیلت مدح مومنین.....
۲۶۲.....	کذب.....
۲۶۲.....	تهمت کذب به حضرت ابراهیم علیه السلام
۲۶۶.....	تهمت دروغ به حضرت یوسف علیه السلام
۲۶۷.....	صدق.....
۲۶۸.....	ریا.....
۲۶۹.....	اخلاص.....
۲۶۹.....	مخلصین و مخلصین.....
۲۷۰.....	نشانه‌های اخلاص.....
۲۷۱.....	راه‌های رسیدن به اخلاص.....
۲۷۱.....	۱- دل نبستن به دنیا.....
۲۷۲.....	۲- بی‌توجهی به اقبال و ادبار.....
۲۷۳.....	۳- اعتماد به خدا.....
۲۷۳.....	۴- اخفای عمل.....
۲۷۳.....	آثار اخلاص.....
۲۷۳.....	۱. هیبت و خشوع موجودات.....
۲۷۵.....	۲. کفایت امور.....

۲۷۵.....	۳. روشن بینی.....
۲۷۶.....	اصرار بر معصیت.....
۲۷۷.....	یزید نمونه‌ای از اصرار بر گناه.....
۲۷۷.....	توبه.....
۲۷۸.....	مراحل توبه و استغفار.....
۲۷۸.....	داستان قوم یونس علیهم السلام.....
۲۸۰.....	راه رسیدن به توبه.....
۲۸۱.....	شرائط قبولی توبه.....
۲۸۲.....	کسانی که توبه‌شان پذیرفته نمی‌شود :
۲۸۳.....	چگونگی توبه.....
۲۸۵.....	ردیلت اعتماد به ما سوی الله.....
۲۸۶.....	فضیلت توکل.....
۲۸۶.....	ارزش توکل.....
۲۸۷.....	توکل و توحید افعالی.....
۲۸۷.....	مراحل توکل.....
۲۸۹.....	ردیلت کفران نعمت.....
۲۹۰.....	آثار کفران نعمت.....
۲۹۰.....	۱- فقر و فلاکت دنیوی.....
۲۹۱.....	۲- عذاب آخرت.....
۲۹۳.....	فضیلت شکر نعمت.....
۲۹۴.....	تعریف شکر.....
۲۹۴.....	ارکان و پایه‌های شکر.....
۲۹۴.....	۱- معرفت به نعمت و منعم.....
۲۹۵.....	۲- حالت خضوع و تواضع.....
۲۹۶.....	مراحل شکر.....
۲۹۷.....	شکر خالصین.....



۲۹۹.....	رذیلت جزع و بی‌تابی.....
۳۰۱.....	فضیلت صبر.....
۳۰۲.....	جایگاه صبر.....
۳۰۳.....	ارزش صبر شیعیان.....
۳۰۴.....	راه رسیدن به صبر.....
۳۰۴.....	۱- حریت.....
۳۰۵.....	۲- یقین به مبدأ و معاد.....
۳۰۵.....	۳- چگونگی مقایسه خود و دیگران در مادیات و معنویات.....
۳۰۶.....	۴- توجه به حکمت تکالیف و مصائب.....
۳۰۶.....	صبر در مسائل اجتماعی.....
۳۰۷.....	ریشه صبر.....
۳۰۹.....	فهرست منابع و مآخذ.....

الكلام العلوی فی بیان الجنة و النار من تفسیر علی بن ابراهیم القمى (السید

۳۱۱.....	قوام‌الدین هاشمی).....
۳۱۱.....	مقدمه.....
۳۱۲.....	ألف: الجنة.....
۳۱۲.....	۱. خلق الجنة.....
۳۱۳.....	۲. مكان الجنة.....
۳۱۴.....	۳. الجنة الموعودة.....
۳۱۴.....	۴. عظمة الجنة عند أهلها.....
۳۱۵.....	۵. سعة منزل أهل الجنة.....
۳۱۶.....	۶. زمان استقرار أهل الجنة فيها.....
۳۱۶.....	۷. مسيرة انتشار طيب الجنة.....
۳۱۶.....	۸. من صفات طوبى.....

٩. سدرۃ المنتهى..... ٣١٧
١٠. نعمات الجنة: ٣١٨
- ألف: النعمات المعنوية ٣١٨
١. رضوان الله ٣١٨
٢. فرح أهل الجنة ٣١٩
٣. الإمارة الخاصة ٣١٩
٤. النزاهة من الباطيل ٣٢٠
- ب: النعمات المادية ٣٢٠
١. المأكل والمشرب ٣٢٠
٢. الملابس ٣٢١
٣. الرفاهيات ٣٢٢
٤. النكاح ٣٢٤
- ألف: كيفية خلق الجوارى ٣٢٤
- ب: ذوات الجوارى ٣٢٤
- ج: تعداد الجوارى ٣٢٤
- د: من صفات الحور العين ٣٢٥
١١. مراتب أهل الجنة ٣٢٦
- ألف: درجة المؤمن ٣٢٦
- ب: درجة رسول الله ﷺ ٣٢٦
١٢. أولاد المؤمنين في الجنة ٣٢٧
١٣. حياة عوالم الآخرة ٣٢٧
١٤. دوام الجنة ٣٢٧
١٥. الجنة ليس محل الأجنة المؤمنين ٣٢٨



١٦. عدم الموت في الجنة.....	٣٢٨
ب: جهنّم.....	٣٢٨
١. مخلوقية جهنّم.....	٣٢٨
٢. نسبة الصراط إلى الأرض و جهنّم.....	٣٢٩
٣. إتمام الحجّة على أهل جهنّم.....	٣٢٩
٤. زمان ورود أهل جهنّم فيها.....	٣٣٠
٥. إتيان جهنّم.....	٣٣٠
٦. جهنّم ماوى عُنْد.....	٣٣١
٧. مساواة الإنس و الجنّ لجهنّم.....	٣٣١
٨. إحاطة جهنّم بأهلها.....	٣٣١
٩. ابواب جهنّم.....	٣٣١
١٠. دركات جهنّم.....	٣٣٣
١١. حطب جهنّم.....	٣٣٤
١٢. أنواع عذاب جهنّم.....	٣٣٥
ألف: العذاب الروحاني.....	٣٣٥
١. الوارثون.....	٣٣٥
٢. تحقير أهل جهنّم.....	٣٣٥
ب: العذاب الجسماني.....	٣٣٦
١٣. استمرار عذاب جهنّم.....	٣٣٧
١٤. شدّة حرّ نار جهنّم.....	٣٣٨
١٥. عظمة جهنّم.....	٣٣٩
١٦. قباحة وجوه أهل جهنّم.....	٣٣٩
١٧. حياة عوالم الآخرة.....	٣٤٠

٣٤١	١٩. منية أهل جهنم.....
٣٤١	٢٠. خلود أهل جهنم.....
٣٤١	٢١. قسيم النار.....
٣٤٣	آيات الاحكام (سيد رضا حسيني كيا).....
٣٤٣	مقدمه.....
٣٤٤	باب الطهارة.....
٣٤٤	باب الصلاة.....
٣٤٧	باب الصوم.....
٣٤٩	باب الزكاة.....
٣٥١	باب الحج.....
٣٥٦	باب الجهاد.....
٣٥٩	باب النكاح و الطلاق.....
٣٧٠	باب الظهار.....
٣٧٢	باب الايلاء.....
٣٧٣	باب اللعان.....
٣٧٤	باب الأطعمة و الأشربة.....
٣٧٨	باب الوصية.....
٣٧٩	باب الاولاد.....
٣٨٠	باب الارث.....
٣٨٥	باب القصاص.....
٣٨٨	باب الديات.....
٣٨٨	باب الحدود.....

مقدمه کنگره

شناخت هر علمی، پیوندی عمیق با شناخت تاریخ آن علم دارد، و در علوم انسانی به‌ویژه دانش‌هایی مانند فقه، حدیث و تفسیر، ضرورت آگاهی از تاریخ آن علوم بیش‌تر احساس می‌شود. چنان‌که یک فقیه هرگز نمی‌تواند بدون آگاهی از تاریخچه‌ی مسأله‌ی فقهی و تحولات آن در طول تاریخ، و نیز آرا و اقوال و موضع‌گیری فقه‌های گذشته به اظهارنظر صحیح و دقیق در آن مسأله اقدام کند؛ در مباحث تفسیری و حدیثی هم همین ضرورت وجود داشته، بلکه اهمیتی دوچندان می‌یابد.

درایت و فهم و فقه الحدیث بدون توجه و اطلاع کامل از تحولات تاریخی حدیث ممکن نیست. کسی که نمی‌داند احادیث موجود، عین الفاظ معصومان علیهم‌السلام است یا نقل به معنا، یا نقل به مضمون شده، قطعاً در استنباط احکام از روایات با مشکل مواجه می‌گردد.

قرن چهارم هجری بی‌تردید نقطه‌ی عطفی در تاریخ تحولات حدیث شیعه است. در قرن سوم غالب محدثان شیعه، عرب‌زبانان ساکن جنوب عراق بودند، اما در آغاز قرن چهارم، جایگاه خود را به راویان و محدثان ایران زمین داده، عالمان فرهیخته‌ی ایرانی عهده‌دار منصب مهم نقل حدیث گردیدند.

حلقه‌ی واسطه‌ی این تحول بزرگ خاندان «علی بن ابراهیم بن هاشم بن خلیل کوفی» بود. ابراهیم بن هاشم سرآغاز این چرخش محسوب می‌شود، که احادیث

و فرهنگ شیعه و میراث علمی و حدیثی گران‌بهای اهل بیت علیهم‌السلام را از کوفه به قم منتقل کرد.

در قرن دوم و سوم صدها کرسی درس حدیثی در کوفه وجود داشت، که همگی به «قال الباقر علیه‌السلام» و «قال الصادق علیه‌السلام» اشتغال داشتند و با کمال دقت و متانت، غبار تحریف و تبدیل را، که توسط دست‌نشانندگان بنی امیه یعنی وضّاعان پدید آمده بود؛ از سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کنار می‌زدند و مردم را با معارف اصیل و حیاتی اسلام آشنا می‌کردند. ولی در پایان قرن سوم، یک‌باره قم جان‌شین کوفه گردید و عنوان پرافتخار حرم اهل بیت علیهم‌السلام مفهوم حقیقی خود را نشان داد. و این خاندان «علی بن ابراهیم قمی» بودند که قم را به جایگاه اصلی خود رساندند و آن را زینده‌ی «حرم اهل بیت علیهم‌السلام» بودن قرار دادند.

مهاجرت حضرت ستی فاطمه‌ی معصومه علیها‌السلام بنت باب الحوائج الی الله به قم باعث گردید این شهر، مَهبط شیعیان و کانون توجه علویان و دوستداران اهل بیت علیهم‌السلام قرار گیرد، قطعاً مدفن بانوی کرامت و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام در قم، در مهاجرت ابراهیم بن هاشم به این دیار بی‌تأثیر نبود، و قم این‌گونه مرکز فرهنگی تفکر شیعه و میراث‌دار حدیث اهل بیت علیهم‌السلام گردید.

علی بن ابراهیم قمی که دوران حضرات عسکریین علیهم‌السلام و بیش‌تر دوران غیبت صغری^۱ را درک کرده از بزرگ‌ترین فقها، مفسران و محدثان شیعه است و در عمر پربرکت خود به رغم عارضه‌ی چشم، که در نیمه‌ی عمر به آن مبتلا گردید، نه‌تنها عهده‌دار نقل و روایت حدیث بود، بلکه به شرح و تفسیر و فقه‌الحدیث نیز پرداخته است.

کتاب شریف کافی که نخستین و مهم‌ترین جامع حدیثی شیعه، از جوامع اولیه‌ی حدیث، به‌شمار می‌رود و ثقة‌الاسلام کلینی بیش از شانزده هزار حدیث را در آن گردآورده، کاملاً نشان دهنده‌ی تلاش شبانه‌روزی علی بن ابراهیم قمی در سامان بخشیدن به حدیث شیعه است. و مبالغه نیست اگر ادعا شود نیمی از



احادیث کافی از او گرفته شده، گرچه نوع رابطه و پیوند این استاد و شاگرد (علی بن ابراهیم قمی و محمد بن یعقوب کلینی) برای ما چندان روشن نیست و آمدن مرحوم کلینی به قم، برای فراگیری حدیث از علی بن ابراهیم مورد تردید جدی است، به نظر می‌رسد در سفر دوم ابراهیم بن هاشم به قم که از مسیر ری آمده است وی در خدمت پدر بزرگوار خود بوده و در ری توقف کرده و کلینی رحمته از این فرصت به خوبی بهره برده و خمیر مایه‌ی کتاب کافی را از علی بن ابراهیم فرا گرفته باشد.

اهتمام ویژه‌ی علی بن ابراهیم به تفسیر قرآن و نگارش تفسیر روایی تفسیرالقمی سبب توجه به این روش حدیثی شد؛ به گونه‌ای که مرحوم صدوق از پرورش‌یافتگان همین مکتب، چنان به تفسیر روی آورد که درباره او گفتند: وی از مكثرین در تفسیر قرآن است.

جمع‌آوری آرای فقهی علی بن ابراهیم قمی، بررسی اندیشه‌های تفسیری و نیز کاوش در اقوال کلامی و اخلاقی وی می‌طلبد که ابتدا، آثارش گردآوری و به صورت مُصَحَّح و مُنَقَّح ارائه گردد؛ لذا آنچه اکنون بدین منظور عرضه می‌گردد نه تنها پایان کار در مورد این فقیه و محدث بزرگ نیست، بلکه آغازی برای پژوهش‌های دامنه‌دارتر خواهد بود. بدان امید که حضرت حق - سبحانه و تعالی - این گام کوچک را بپذیرد.

در پایان بر خود لازم می‌دانم از زحمات همه کسانی که در راه تعظیم شعائر دینی و نشر فرهنگ و معارف اسلامی می‌کوشند، به ویژه تولیت مُعَظَّم آستانه مقدسه حضرت آیه الله مسعودی خمینی و تمام خدمتگزاران، نویسندگان، محققان و پژوهشگرانی که در تدوین مجموعه‌ی آثار این کنگره سهیم بوده‌اند صمیمانه تشکر و قدردانی کنم. خداوند متعال بر توفیقاتشان بیفزاید.

احمد عابدی - دبیر کنگره

۲۷ رجب ۱۴۳۰

مبانی نقد متنی در تفسیر قمی

دکتر فتمیه فتامی زاده

چکیده

علی بن ابراهیم از محدثان بنام شیعه است که در وثاقت وی اتفاق نظر وجود دارد. یکی از آثار مهم این شخصیت برجسته کتاب تفسیر اوست که آمیخته‌ای از چند تفسیر است؛ قسمتی از آن، تفسیر علی بن ابراهیم؛ بخشی از آن تفسیر ابوالجارود و پاره‌ای نیز تفاسیر سایر مشایخ است.

به‌کارگیری مبانی نقد حدیث در سنجش روایات تفسیر قمی می‌تواند میزان اعتبار کتاب موجود را بهتر بنمایاند.

مقصود از مبانی نقد حدیث، معیارهایی است که به تشخیص حدیث صحیح از سقیم، یاری کرده، ما را به معیارهای صحت حدیث رهنمون می‌سازد.

مبانی نقد در تفسیر قمی، اعتبار تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم را بررسی می‌کند. قرآن کریم به عنوان نخستین منبع شناخت دین، معیار ارزش‌گذاری روایات است. در تفسیر قمی، روایاتی یافت می‌شود که با قرآن متعارض است.

پس از قرآن کریم، سنت معصومان علیهم‌السلام معیاری در ارزیابی حدیث معرفی شده است. برخی روایات تفسیر قمی به دلیل مخالفت با سنت قطعی باید کنار

گذاشته شود. عقل و بداهت‌های عقلی و نیز مسلمات علمی، معیارهایی دیگر در سنجش روایات شمرده می‌شوند و ما در این پژوهش با به‌کارگیری هریک از این معیارها به نقد روایات پرداخته‌ایم. تأثیر اسرایلیات و روایات معارض با شأن معصومان علیهم‌السلام بر اعتبار تفسیر قمی را نمی‌توان نادیده گرفت. بر این اساس باید گفت: وجود روایاتی که در مقیاس معیارهای متنی به هیچ وجه قابل اعتماد نیست و نیز مصادیقی از روایات اسرایلی که به عنوان روایت تفسیری در کنار کلام الهی جای گرفته، اعتبار تفسیر قمی موجود را زیر سؤال می‌برد.

کلید واژه‌ها: تفسیر قمی - علی بن ابراهیم - مبانی نقد.

بیان مسأله

مؤلف تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی از مشایخ کلینی بوده و در کتاب کافی از او بسیار روایت شده است. وی در عصر امام حسن عسکری علیه‌السلام می‌زیسته و تا سال ۳۰۷ق، در قید حیات بوده است.^۱

نجاشی درباره وثاقت و فزونی دانش علی بن ابراهیم می‌نویسد: ثقه، ضابط و دارای عقیده‌ای ثابت و استوار است... کتاب‌های زیادی تألیف کرده و کتابی در تفسیر دارد.^۲

سید حسن صدر می‌نویسد:

شیعه در وثاقت و جلالت او اختلاف نظر ندارد.^۳

روایات علی بن ابراهیم در کتب اربعه بالغ بر ۷ هزار روایت است که بیش‌تر آن از طریق پدرش است.^۴ این شخصیت و پدرش ابراهیم بن هاشم در نشر آثار

۱. الذریعه، ج ۴، ص ۳۰۲.

۲. رجال نجاشی، ص ۲۶۰.

۳. تأسیس الشیعه، ص ۲۳۲.

۴. نک: معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۳۱۷.



معصومان در عصر حضور و غیبت صغری سهم بسزایی داشتند و خدمات ارزنده‌ای انجام داده‌اند. هر دو - به ویژه پسر - آثار فراوانی در رشته‌های مختلف علوم اسلامی از خود به یادگار گذاشته‌اند.^۱

اما تفسیر قمی که به گفته یکی از نویسندگان: از قرن چهارم تا یازدهم وجود داشته، آمیخته‌ای از چند تفسیر است.^۲

از آن‌جا که حدیث مشتمل بر سند و متن است برخی از این معیارها، صحت حدیث را به لحاظ سندی اثبات می‌کند و ملاک‌هایی نیز در بخش متنی، کاربرد دارد. عَرَضَةُ حدیث بر قرآن یکی از این ملاک‌هاست.

وقتی عَرَضَةُ روایت بر آیات صورت پذیرفت و انطباق حدیث با قرآن احراز شد؛ در این حالت ضابطه حدیث صحیح را دارد و می‌توان به آن استناد کرد.^۳

بررسی معیارهای متنی روایات تفسیر قمی به لحاظ هم‌خوانی با کتاب و سنت و سایر معیارها، محور اصلی این پژوهش است. در تفسیر قمی با روایاتی مواجه هستیم که معارض با شأن معصوم بوده، یا در تعارض با قرآن کریم، یا مشتمل بر مفادی است که عقل و منطق از پذیرش آن روی‌گردان است.^۴ اینک با بیان مهم‌ترین معیارهای متنی، روایات تفسیر قمی را محک می‌زنیم.

۱. عَرَضَةُ حدیث بر قرآن

قرآن کریم، نخستین منبع شناخت دین به شمار می‌آید و از لحاظ دلالت و صدور، قطعی است؛ لذا عَرَضَةُ روایات ابتدا باید بر قرآن صورت پذیرد. در روایاتی متعدد، کتاب خدا اولین مرجع ارزیابی روایات معرفی شده است. این

۱. التفسیر و المفسرون، ج ۲، ص ۱۸۴.

۲. الذریعه، ج ۴، ص ۳۰۸.

۳. مبانی و روش‌های نقد حدیث در کتب اربعه، ص ۷۷.

۴. التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۴۸۵-۴۸۰.

معیار را رسول اکرم ﷺ به مسلمانان آموزش داده و می‌فرماید:

«إِيَّهَا النَّاسُ! مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَإِنَّا قُلْتُهُ وَمَا جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ»^۱ ای مردم! آنچه از من به شما می‌رسد در صورتی گفتار من است که موافق قرآن کریم باشد و اگر مخالف کتاب خدا باشد من آن سخن را نگفته‌ام.

در خصوص عَرَضَةُ حَدِيثِ بر قرآن، روایاتی متعدد در کتاب‌های معتبر حدیثی وارد شده؛ از جمله: مرحوم کلینی در کتاب کافی، بابی را با عنوان «الاحذ بالسنه و شواهد الكتاب» به این روایات اختصاص داده است.

در تفسیر قمی روایاتی است که مبنا در آن‌ها لحاظ نشده و در تعارض با قرآن کریم هستند؛ از جمله:

۱ - ۱ - تحریف قرآن

روایتی بر تحریف قرآن از نوع زیاده دلاله دارد و این که بعد از پیامبر بعضی کلمات بر قرآن افزوده شده است، که این معنا با نص قرآن مبنی بر تحریف‌ناپذیری کلام الهی در تعارض است:

علی بن ابراهیم با اسناد خود از حریر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که آیه آخر سوره حمد به این صورت بود:

﴿صِرَاطٌ مِّنْ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾^۲.

این در حالی است که قرآن کریم بر تغییر ناپذیری این کتاب مقدس تصریح کرده و می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۳.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۶۹.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۷.

۳. حجر / ۹.



و نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ. لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^۱.

بر اساس این آیات، حفظ قرآن از هر نوع تغییر، وعده داده شده و نیز تحریف آن در گذشته و آینده نفی گردیده است. در روایتی دیگر بر واژه تحریف تصریح شده است.

علی بن ابراهیم با اسناد خود از ابوذر نقل کرده است، وقتی آیه ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ...﴾^۲ نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمود: اُمّت من در روز قیامت با پنج نشانه نزد من می‌آیند. ابوذر در ادامه می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ از اُمّت خود می‌پرسد: با ثقلین یعنی دو امانت بزرگی که بعد از خود به‌جا گذاردم، چه کردید؟

گروهی می‌گویند: ثقل اکبر را تحریف کرده و با دستورهای آن مخالفت ورزیدیم و با ثقل اصغر، دشمنی کردیم و با آن‌ها جنگیدیم.^۳ در توجیه روایت می‌توان گفت مقصود از تحریف ثقل اکبر، تحریف معنوی یعنی تغییر دادن مفهوم قرآن و تصرف در تفسیر آن است، که این نوع تحریف صورت گرفته در قرآن، با تحریف مورد بحث، ارتباطی ندارد.

۱-۲. رفع حضرت عیسی علی‌السلام

ذیل آیه «إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا...»^۴ من تو را به

۱. فصلت / ۴۳.

۲. آل عمران / ۱۰۶.

۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۷.

۴. آل عمران / ۵۵.

تمامی خواهم گرفت و به سوی خود بالا خواهم برد و از شر کسانی که کافر شدند پاک خواهم کرد».

علی بن ابراهیم با اسناد خود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: عیسی علیه السلام هنگام عصر آن شبی که خداوند او را به آسمان بالا برد، یارانش را که دوازده تن بودند نزد خود خواند و آنان را داخل خانه‌ای کرد. سپس از چشمه‌ای که کنار خانه بود درآمد، و درحالی که آب از سر و رویش می‌ریخت، فرمود: خدای تعالی به من وحی کرد که همین ساعت مرا به سوی خود بالا می‌برد، و از یهود پاک می‌کند. کدام یک از شما داوطلب می‌شود به شکل من درآید و به جای من کشته و به دار آویخته شود و در عوض در بهشت با من باشد؟ جوانی از میان آنان گفت: یا روح الله! من حاضرم، فرمود: بله، تو همانی. آن‌گاه به بقیه گفت: بدانید که بعد از رفتن من یکی از شما قبل از رسیدن صبح، دوازده بار بر من کافر می‌شود! مردی از میان جمع گفت: یا نبی الله! آن منم؟ عیسی علیه السلام گفت: مثل این که از نفس خودت چنین چیزی احساس کردی؛ باشد تو همان شخص باش.

سپس رو به جمع کرد و فرمود: بعد از من دیری نمی‌پاید که به سه فرقه متفرق می‌شوید، دو فرقه به خدای تعالی افترا می‌بندند و در آتش خواهند بود و یک فرقه اهل نجات است، و آن فرقه ای است که صادقانه از شمعون پیروی می‌کند و به خدا دروغ نمی‌بندد؛ که آن فرقه در بهشت خواهد بود. این را که گفت در جلو چشم همه اصحابش، و از زاویه خانه به طرف آسمان بالا رفت و ناپدید شد.^۱

علامه طباطبایی در نقد روایت می‌نویسد:

روایت این تفسیر نه با لفظ آیه سازگار است و نه با معنای آن؛ زیرا ظاهر

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۱.



عبارت ﴿إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَىٰ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ...﴾ این است که می‌خواهد از آینده خبر دهد و بفرماید: به زودی و بعد از این سخن تَوَفَّى و رفع و تطهیر و جعل تحقق می‌یابد، علاوه بر این که جمله ﴿وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ﴾.

وعده خوش حال کننده و بشارت است و چنین وعده‌ای حتماً باید در آینده تحقق یابد و ما می‌دانیم که هیچ حجتی برای پیروان حضرت عیسی علیه السلام حجت نیست مگر آن‌که برای خود آن حضرت هم حجت است. و این حجت همان است که خداوند در ضمن آیات بشارت، ذکر کرده و حجت‌هایی است که هم در زمان حضور حضرت عیسی علیه السلام تفوق داشته و هم بعد از به آسمان رفتنش، بلکه در زمان حضورش قاطع تر بوده و در قطع عذر کفار و ریشه کن ساختن خصومت آنان نافذتر است...^۱.

۲. عَرْضَةُ حَدِيثِ بَرِ سُنْتِ قَطْعِيهِ

مقصود از سنت قطعی، سنتی است که مسلمانان آن را به مثابه یکی از مبانی دین پذیرفته و کارهای خود را بر اساس آن تنظیم می‌کنند.^۲ در روایات معصومان علیه السلام بر این مبنا تأکید شده و معیاری در ارزیابی حدیث معرفی گردیده است.

عبد الله بن ابی یعفر می‌گوید:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ إِخْتِلَافِ الْحَدِيثِ يَرْوِيهِ مَنْ ثَقَّ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَا ثِقَّ بِهِ قَالَ: إِذَا وَرَدَ حَدِيثٌ فَوَجَدْتُمْ لَهُ شَاهِدًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ أَلَّا فَالَّذِي جَاءَكُمْ بِهِ أَوَّلِي بِهِ.^۳ از امام صادق علیه السلام در مورد

۱. الميزان في تفسير القرآن، ج ۳، ص ۲۱۸.

۲. احزاب / ۲۱.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۶۹.

احادیث متعارض سؤال کردم که افراد موثق و غیر موثق نقل کرده‌اند. امام فرمود: هرگاه حدیثی به شما رسید اگر شاهی از کتاب خدا یا گفتار پیامبر ﷺ یافتید [آن را بپذیرید] و در غیر این صورت کسی که آن حدیث را برای شما آورده به آن سزاوارتر است.

برخی روایات تفسیر قمی به دلیل مخالفت با سنت قطعی باید کنار گذاشته شود؛ از جمله:

۲-۱. نسبت کفر به ابوطالب

علی بن ابراهیم ذیل آیه ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾^۱.

[ای رسول ما!] چنین نیست که تو هرکه را بخواهی هدایت توانی کرد، اما خدا هرکه را خواهد، هدایت می‌کند.

می‌نویسد: این آیه درباره ابوطالب نازل شده است. رسول خدا ﷺ می‌گفت: ای عمو! بگو ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ تا در روز قیامت برایت مفید باشد و ابوطالب می‌گوید: برادرزاده من! خودم بهتر می‌دانم. وقتی که وفات کرد عباس بن عبدالمطلب نزد پیامبر ﷺ شهادت داد که او هنگام مرگ به آن تکلم کرده است. پس رسول خدا ﷺ فرمود: من آن را از او نشنیدم و امیدوارم روز قیامت برای او منفعت داشته باشد. و نیز فرمود: اگر مقام محمود را داشته باشم برای پدر و مادرم و عمو و برادر جاهلی‌ام شفاعت خواهم کرد.^۲

علامه طباطبایی در نقد روایت می‌نویسد:

روایات متعددی از اهل بیت علیهم‌السلام رسیده که دلیل بر ایمان ابوطالب است.^۳

۱. قصص / ۵۶.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ۱۱۹.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۸۱.



عن اسحاق بن جعفر، عن أبيه عليه السلام قال: قيل له: إنهم يزعمون أن أباطالب كان كافراً؟ فقال: كذبوا، كيف يكون كافراً و هو يقول...^۱ اسحاق بن جعفر از قول پدر بزرگوار خویش نقل می‌کند که به آن حضرت گفته شد که: مردم تصور می‌کنند ابوطالب کافر بوده است. آن حضرت فرمود: دروغ می‌گویند، چگونه کافر است درحالی که می‌گویید....

اصبغ بن نباته می‌گوید: از امام امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود: به خدا سوگند! نه پدرم (ابوطالب) و نه جدّم (عبدالمطلب) و نه (پدر او) هاشم و نه (پدرش) عبد مناف هرگز بت را سجده نکردند. عرض شد: پس چه چیزی را عبادت می‌کردند؟ فرمود: به سوی خانه خدا، بر دین ابراهیم علیه السلام نماز می‌گزاردند و به راه و رسم او متمسک بودند.^۲

روایت عبد الله بن عمر هم دلالت بر این معنا دارد که ابوبکر در روز فتح مکه پدرش را که در آن زمان نابینا بود، نزد پیامبر ﷺ آورد. حضرت فرمود: چرا این پیرمرد را زحمت دادی؟ به من می‌گفتی خودم نزد او می‌رفتم.

ابوبکر عرض کرد: خواستم تا خداوند به او ثواب مرحمت کند. به خدایی که تو را به حق مبعوث کرد من آن روزی که ابوطالب اسلام آورد بیش‌تر خوش‌حال بودم تا امروز که پدرم اسلام می‌آورد. منظورم خشنودی و روشنی چشم شماست. حضرت فرمود: راست می‌گویی.^۳

طبری نیز به سند خود روایت کرده که وقتی رؤسای قریش حمایت ابوطالب از پیامبر ﷺ را دیدند نزد وی اجتماع کرده، گفتند: ما عمار بن ولید را که زیباترین و شجاع‌ترین جوانان قریش است آورده‌ایم به تو واگذار کنیم؛ تو

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۷۳.

۲. نقش ائمه در احیای دین، ج ۵، ص ۲۹.

۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۹۶.

۳. عَرْضَةُ حَدِيثِ بَرِ عَقْلٍ

منطق قطعی عقل یکی از معیارها و ملاک های تشخیص حق از باطل در

٢. منهج نقد المتن عند العلماء الحديث النبوي ص ٣٠٣.



روایات صحیح از سقیم به شمار می‌آید.^۱
در تفسیر قمی، روایاتی است که با عقل و منطق سازگاری ندارد و از این جهت قابل پذیرش نیست؛
از جمله:

۳-۱. مسخ اساف و نائله

در روایات وارد شده که: اساف و نائله، زن و مردی بودند که در کعبه به علت فحشا و زنا مسخ شدند و به صورت سنگ درآمدند. قریش آن دو را بت قرار داده پرستیدند؛ زیرا معتقد بودند اگر خدا به عبادت آن دو در کنار عبادت خود راضی نبود آنها را از حالت خود تغییر نمی‌داد.
پیوسته مورد پرستش بودند تا در فتح مکه از این دو بت، پیرزنی بد شکل که برسرو صورت خود می‌زد، بیرون آمد. پیامبر ﷺ فرمود: این نائله است که از پرستش خود نا امید شده است.^۲
علامه مجلسی این گونه احادیث را جعلی دانسته، می‌گوید: این یک قصه خرافی و داستانی خلاف عقل است.^۳

۴. عَرْضَةُ حَدِيثِ بَرِّ حَسٍّ، مشاهده و قطعیات علمی

دانش روز به روز گسترش یافته و در مسایل فراوانی، نتیجه پژوهش‌های بشری به قطعیت رسیده است. روایت معصوم علیه السلام که منبع آن حق است، نباید با مسلّمات علمی در تعارض باشد. براین اساس، آن بخش از دانش بشری که حتمیت یافته، ملاک سنجش روایات قرار می‌گیرد. این معیار را برخی محدثان در

۱. الحديث النبوي بين الرواية والدراية، ص ۶۲-۶۱.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۸.

۳. بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۴۹.

نقد متن حدیث مورد توجه قرار داده و پذیرفته‌اند.

ابن قیّم می‌گوید:

هر حدیثی که مخالف حس باشد، پذیرفتنی نیست؛ مانند إذا عطس الرجل عند الحديث فهو دليل صدقه؛ هرگاه کسی هنگام سخن گفتن، عطسه بزند، دلیل بر راستگو بودن اوست.^۱

وی ذیل حدیث می‌نویسد:

این حدیث با حس مخالفت دارد؛ زیرا عطسه زدن، یک حالت طبیعی است که می‌تواند در حال دروغ گفتن نیز اتفاق بیفتد.^۲ تفسیر قمی به دلیل داشتن روایات معارض با مسلّمات علمی، قابل بررسی است.

۴-۱. لایه‌های زمین

از ابان بن تغلب نقل شده که: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: زمین روی چه چیزی قرار دارد؟ فرمود: روی ماهی. پرسیدم: ماهی روی چه چیزی است؟ پاسخ داد: روی آب. پرسیدم: پس آب بر روی چه چیزی قرار دارد؟ فرمود: روی تخته سنگ. سؤال کردم: تخته سنگ در کجا قرار دارد؟ فرمود: بر شاخ گاو. گفتم: شاخ گاو بر چه چیزی قرار گرفته است؟ فرمود: بر خاک نمناک. پرسیدم: آن خاک بر چه استوار است؟ فرمود: دور رفتی، دانش دانشمندان در این گونه مسایل ناچیز است. (بیش از این در اسرار آفرینش پرس و جو نکن).^۳

روشن است که این گونه مطالب سست و بی‌پایه از معصوم علیه السلام صادر نمی‌شود.

۱. کنز العمال، ج ۹، ص ۱۶.

۲. اهتمام المحدثین بنقد الحدیث سنداً و متناً، ص ۲۰۴.

۳. تفسیر قمی، ج ۲، ۳۳ - ۳۲.



۴-۲. علت سوزاندگی خورشید نسبت به ماه

روایت شده که خداوند خورشید را در هفت طبقه آفریده و به ترتیب یک طبقه از آتش و طبقه دیگر از آب و در نهایت، طبقه هفتم آن از آتش است؛ از این رو، خورشید، سوزان‌تر از ماه است. پرسیدم: پس ماه چگونه است؟ فرمود: خداوند ماه را از آب و آتش در هفت طبقه پدید آورد، اما طبقه هفتم آن را از آب پوشانید. از این جهت، ماه سردتر از خورشید است.^۱

۴-۳. خسوف و کسوف

نقل شده که خداوند مجاری خورشید و ماه و ستارگان (منظومه شمسی) را بر کشتی دریا مقرر فرموده است. اداره این کشتی را به فرشته‌ای سپرده که ۷۰ هزار فرشته او را همراهی می‌کنند. حال وقتی گناهان بندگان فزونی یابد و خداوند بخواهد با نشانه‌ای آنان را سرزنش کند، به فرشته فرمان می‌دهد که آن کشتی را از مجرای خودش خارج سازد؛ در این هنگام خورشید از مجرایش خارج شده، حرارتش گرفته می‌شود و رنگش تغییر می‌یابد (خسوف) و همین اتفاق نیز ممکن است برای ماه بیفتد (کسوف).^۲

تأثیر اسرائیلیات بر روایات تفسیر قمی را نمی‌توان نادیده گرفت. اثر شگرف داستان‌ها بر روح انسان و نقشی که داستان‌های عبرت‌انگیز در هدایت وی ایفا می‌کند، سبب شده تا بخش قابل توجهی از آیات الهی به بیان تاریخ پیشینیان اختصاص یابد.

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۷.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۷.

در میان قصص قرآن، داستان انبیا جلوه‌ای خاص دارد، که دقت در زوایای زندگی آن پیام آوران آسمانی، تحول شگرفی در نهاد هر حقیقت جویی پدید می‌آورد.

به دلیل نقش آفرینی انبیا در طول تاریخ، اسرائیلیات آفرینان و افسانه‌پردازان، جهت تهاجم، خود را به سمت آن اُسوه‌های کامل برده، کوشیده‌اند تا چراغ هدایت آنان را خاموش سازند. روشن است که توطئه جاعلان حدیث و راویان اسرائیلی در به تصویر کشیدن چهره‌های ضد اخلاقی از انبیا در افکار عمومی بی تأثیر نبوده و این نسبت‌های ناروا، گاه تا آنجا پیش رفته که در بطن روایات تفسیری و کنار کلام پروردگار جای گرفته است.

در این نوشتار نمونه‌هایی از این روایات تفسیری را استخراج کرده و به نقد آن‌ها می‌پردازیم.

در روایت تفسیری علی بن ابراهیم که آن را به امام باقر علیه السلام منسوب کرده‌اند، ذیل آیات ۱۸۹ و ۱۹۰ سوره اعراف آمده است: آن‌گاه که حوا باردار شد، ابلیس نزد او آمد و گفت: اگر نام فرزندت را عبدالحارث (بنده شیطان) بگذاری، زنده خواهد ماند، و گرنه پس از ۶ روز از دنیا خواهد رفت. حوا دچار تردید شد و به آدم خبر داد. وی گفت: به این تهدید اعتنا نکن، امید که فرزندمان زنده بماند. اما فرزندشان پس از ۶ روز از دنیا رفت. بار دیگر که حوا حامله شد ابلیس نزد او آمده و تهدیدش کرد که اگر از پذیرش درخواست او سرپیچی کند، فرزندش صورت حیوانی (گاو، گوسفند و...) خواهد گرفت. دل آدم و حوا از گفته ابلیس لرزید. هنگام وضع حمل، ابلیس همان سخنان را باز گفت و به حوا پیشنهاد کرد در صورت نپذیرفتن آدم، با او قطع رابطه کند. او نیز درخواست شیطان را با آدم در میان نهاد و وی را تهدید کرد که اگر نام فرزندمان را عبدالحارث نگذاری، پیوندی میان من و تو نخواهد بود. آدم پذیرفت و به حوا گفت: اما بدان که تو عامل معصیت و فریب من بودی. چون فرزند متولد شد و



زنده ماند، روز هفتم نامش را عبدالحارث گذاشتند.^۱

بهترین دلیل بر بطلان روایت، مضمون آن است؛ چرا که به گفته یکی از مفسران، زشتی چنین درخواستی برای هر انسان عاقلی روشن است؛ حال چگونه ممکن است حضرت آدم با وجود مقام پیامبری و داشتن علوم فراوان به زشتی نام گذاری فرزند خود به عبدالحارث (بنده شیطان) پی نبرد.^۲ علاوه بر این، روایت مزبور مشتمل بر کرامت شیطان است که با نام گذاری این فرزند به نام او، برخلاف فرزندان گذشته، زنده ماند!^۳

سوم آن که در روایت، حوا عامل گناه و فریب آدمی معرفی شده است. درحالی که رد پای این تفکر را می توان در کتاب های تحریف شده جست و جو کرد.^۴ و اما در قرآن کریم هیچ گاه فریب آدم به عهده حوا گذاشته نشده و نقش شیطان را در فریب آدم و حوا به طور یکسان مطرح می کند.^۵

علامه طباطبایی درباره روایات شرک آدم و حوا می نویسد: همه این احادیث جعلی، و از دسیسه هایی است که اسرائیلی ها در روایات ما وارد کرده اند.^۶ و نیز ذیل آیه ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّاٰی بُرْهَانَ رَبِّهٖ...﴾.^۷ نسبت های ناروایی به حضرت یوسف علی السلام داده اند. از جمله در روایت تفسیری علی بن ابراهیم به امام صادق علی السلام نسبت داده شده که فرمود: هنگامی که یوسف علی السلام مہیای گناه شد. زلیخا برخاست و بر بتی که در گوشه خانه اش بود پارچه ای

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵۲-۲۵۱.

۲. التفسیر الکبیر، ج ۱۵، ص ۸۶.

۳. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۵۴.

۴. سفر پیدایش، ۱۲:۳ و ۱۳؛ رساله پولس به تیموتائوس ۲:۱۲ و ۱۴.

۵. بقره/ ۳۶-۳۵؛ اعراف/ ۲۰-۱۹ و طه/ ۱۲۱-۱۲۰.

۶. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۶۵.

۷. یوسف/ ۲۴.

انداخت. یوسف علیهم السلام گفت: چه می‌کنی؟ گفت: پارچه ای را بر بت انداختم؛ چون شرم دارم که مرا در این حال ببیند. یوسف علیهم السلام گفت: تو از بتی که نمی‌شنود و نمی‌بیند شرم می‌کنی و من از خدای خودم شرم نکنم؟ این بود آن برهانی که دید.^۱

این داستان از اسرائیلیات و داستان‌های یهود سرچشمه می‌گیرد؛ چرا که پوشاندن بت توسط زلیخا به دلیل شرم و حیا داستانی است در مدراش تنهوما (Tenhoma) و در بخش‌هایی از تورات آمده است.^۲

آیات ۲۱ تا ۲۶ سوره "ص" نیز که آزمایش حضرت داوود علیهم السلام را گزارش کرده است؛ روایات اسرائیلی به چشم می‌خورد.

در روایت مستندی به امام صادق علیهم السلام نسبت داده شده است که فرمود: حضرت داوود علیهم السلام خطاب به خداوند گفت: چرا انبیا را مورد حمد و ثنا قرار داده‌ای و مرا خیر؟ خداوند به او وحی کرد آنان بندگان هستند که در معرض امتحان‌ها قرار گرفتند و بلیه‌ها تحمل کردند. داوود گفت: مرا نیز آزمایش کن تا صبر پیشه سازم. خداوند وحی کرد که تو را فلان سال و ماه و روز می‌آزمایم. چون آن روز فرا رسید، داوود وارد محراب و به عبادت مشغول شد. در این اثنا [شیطان] به صورت پرنده‌ای که بال‌هایش از زمرد سبز، و پاهایش از یاقوت قرمز، و سر و منقارش از مروارید و زبرجد بود، آمد و پیش روی داوود قرار گرفت. داود برخاست که پرنده را بگیرد، اما پرنده پرواز کرد و روی دیوار همسایه نشست. داوود رفت تا آن را بگیرد. در این لحظه از بالای بام، زنی را دید که مشغول شست و شوی خود بود. چون زن، او را دید خود را با موهایش پوشاند. رفتار آن زن رغبت داوود را به او افزود و فریفته محبت وی شد. در

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۴.

۲. اعلام القرآن، ص ۶۷۴.



خصوص او جست و جو کرد و دریافت که شوهرش (اوریا) در فلان اردوگاه است. داوود کسی را فرستاد تا به فرمانده اردوگاه دستور دهد اوریا را سوی دشمن بفرستد و او را پیشاپیش تابوت عهد قرار دهد.

این دستور دوبار تکرار شد و اوریا هر بار پیروزمندانه از جنگ باز می‌گشت. برای بار سوم فرمان صادر شد، در این بار اوریا کشته شد و داود زن را هنوز به تزویج درنیاورده بود (چون زن درعه به سر می‌برد) که خداوند دو فرشته به صورت انسان فرستاد...^۱

همان‌گونه که در برخی تفاسیر وارد شده است.^۲

ریشه این نوع روایات را در تورات تحریف شده، جست و جو کرده‌اند.^۳ سیاق آیات گواه بر جعلی بودن چنین روایاتی است؛ زیرا خداوند قبل از داستان آزمون داوود علی‌ه‌السلام، این پیامبر را با بهترین اوصاف؛ حمد کرده است. و به گفته مفسران، خداوند ده ویژگی برجسته را در آغاز این داستان به آن حضرت نسبت داده است.^۴ علاوه بر این که مقام عصمت انبیا را نیز مخدوش می‌سازد و این اصل را زیر سؤال می‌برد. شیخ طوسی در این باره می‌گوید: آنچه برخی داستان‌سرایان جاهل در مورد عشق داوود به همسر اوریا نقل کرده‌اند، داستان‌هایی ساختگی و باطل است. علاوه بر آن، از جمله خبرهای واحد است که اساسی ندارد...؛ چرا که خداوند انبیا را از این آلودگی منزّه داشته و در منزلت آنان می‌فرماید: ﴿لَقَدْ اخْتَرْنَا لَهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ﴾.^۵ بنابراین چگونه می‌توان انتظار داشت خدای تعالی کسی را که (به گمان قصه پردازان) عاشق زنی از زنان

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۵-۲۰۳.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۳۱۳؛ تفسیر قرآن العظیم، ج ۴، ص ۳۱۹.

۳. سموئیل، ۱۱:۲.

۴. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۳۱۶؛ التفسیر الکبیر، ج ۲۶، ص ۱۸۳.

۵. دخان / ۳۲.

دوستانش می‌شود و برای رسیدن به او شوهرش را در معرض کشته شدن قرار می‌دهد، به پیامبری برگزیند و او را بر همگان برتری بخشیده، ثنا کند؟! چنین سخنانی را کسانی بر زبان می‌رانند که از مقام انبیا بی‌خبرند.^۱

و در ذیل بیماری ایوب علیه السلام،^۲ داستان هایی مفصل در ابتلای آن حضرت به انواع مصایب و بیماری های سخت نقل شده است. از جمله در تفسیر قمی که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام درباره ابتلای حضرت ایوب علیه السلام سؤال می‌کند و آن حضرت می‌فرماید: روح حسادت ابلیس به دلیل شکرگزاری بی حد ایوب علیه السلام برانگیخته شد و تصمیم گرفت تا او را غرق مصایب کند تا راه ناسپاسی در پیش گیرد. بدین جهت از خدا خواست او را بر اموال و اولاد ایوب علیه السلام مسلط گرداند و چون به مقصود خود دست نیافت از خدا خواست تا بر بدن ایوب علیه السلام چیره شود. خداوند نیز ابلیس را بر بدن ایوب علیه السلام جز عقل و چشمش مسلط کرد. سپس ابلیس در وجود ایوب علیه السلام دمید و از سر تا پای ایوب علیه السلام زخمی شد و به تدریج در بدن ایوب علیه السلام کرم، پدید آمد. هرگاه کرمی از بدن ایوب علیه السلام به زمین می‌افتاد آن را سر جای خود می‌گذاشت و می‌گفت: برگرد به جایی که پروردگارت تو را آفریده است.

بوی تعفن، بدنش را فرا گرفت، بنابراین اهل قریه او را از قریه بیرون بردند و در مزبله ای افکندند و جز همسرش کسی به ایوب علیه السلام نزدیک نمی‌شد...^۳

سید مرتضی در ردّ این روایت موهون و روایات مشابه می‌نویسد:
چگونه می‌توان به روایت چنین افرادی که عقلشان چنان تنزل یافته که این کفریات و موهومات را پذیرفته‌اند، اعتماد کرد؟ چه سان سخنان کسانی که

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۵۴.

۲. سوره ص / ۴۱-۴۴.

۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۱-۲۱۰.



معتقدند خدا ابلیس را بر بنده اش مسلط کرد (تا هرچه می‌خواهد با وی انجام دهد) مورد اعتماد خواهد بود؟... البته ما منکر آن نیستیم که آن حضرت به بیماری‌های سخت گرفتار آمد. آنچه مورد انکار ماست انزجار و تنفر قوم ایوب علیه السلام از وی به دلیل بیماری‌های مشمئز کننده است؛ زیرا این امر با فلسفه رسالت پیامبر سازگار نیست.^۱

تفسیرهای ناروا و معارض با شأن معصومان علیهم السلام، جهت ضعف دیگری است که در روایات تفسیر قمی مشهود است. در روایتی وارد شده که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زینب دختر جحش را به ازدواج زید درآورد. وقتی آنان بر سر موضوعی مشاجره کرده، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتند، پیامبر صلی الله علیه و آله چشمش به زینب افتاد و زیبایی او رسول خدا صلی الله علیه و آله را شگفت زده کرد. زید گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله! اجازه می‌دهی او را طلاق دهم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برو از خدا بترس و همسرت را نگهدار. زید بعد از مدتی همسرش را طلاق داد. پس از سپری شدن عده زینب، فرمان ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با او صادر شد ﴿...فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاهَا...﴾.^۲

در روایتی دیگر، تطبیق ناروایی صورت گرفته که با شأن معصوم سازگار نیست. در آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَهُ فَمَا فَوْقَهَا...﴾^۳ ﴿بَعُوضَهُ﴾ را به علی علیه السلام و ﴿فَمَا فَوْقَهَا﴾ را به رسول خدا صلی الله علیه و آله منطبق کرده است.^۴ مضمون روایت، منکر و غیر قابل قبول است دست کم وجهه آن مبهم و نامعلوم است.

۱. تنزیه الانبیاء، ص ۹۲-۹۳.

۲. احزاب / ۳۷.

۳. بقره / ۲۶.

۴. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۸.

خلاصه سخن، آن که وجود روایاتی که در مقیاس معیارهای متنی به هیچ وجه قابل اعتماد نیست و نیز مصادیقی از روایات اسرائیلی که توسط جاعلان حدیث وضع گردیده و به عنوان روایت تفسیری در کنار کلام الهی جای گرفته است، اعتبار تفسیر قمی موجود را زیر سؤال می برد.

منابع

۱. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، ترکیه، دارالدعوه، ۱۴۰۸ ق.
۲. أدلی، صلاح الدین احمد، منهج نقد المتن عند العلماء الحدیث النبوی، بیروت، منشورات دارالافاق، ۱۴۰۳ ق.
۳. جمعی از نویسندگان زیر نظر آیت الله مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ ش.
۴. خزائلی، محمد، اعلام قرآن، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۵ ش.
۵. رازی، فخرالدین، التفسیر الکبیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۶. سبحانی، جعفر، الحدیث النبوی بین الروایة و الدراية، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۹ ق.
۷. سلفی، محمد لقمان، اهتمام المحدثین بنقد الحدیث سنداً و متناً، ریاض، بی تا، ۱۴۰۸ ق.
۸. صدر، حسن، تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۹. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۱ ق.
۱۰. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۸ ق.
۱۱. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.
۱۲. طهرانی، آقا بزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳ ق.
۱۳. عسکری، مرتضی، نقش ائمه در احیای دین، تهران، مجمع علمی اسلامی، ۱۳۷۱ ش.
۱۴. فتاحی زاده، فتحیه، مبانی و روش های نقد حدیث در کتب اربعه، قم، دانشگاه قم، ۱۳۸۵ ش.



- ١٥ . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، بیروت، مؤسسه اعلمی، ١٤١٢ ق.
- ١٦ . کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ١٣٦٣ ش.
- ١٧ . متقی هندی، علاء الدین علی، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، بیروت، مکتبه التراث الاسلامی، ١٣٩٧ ق.
- ١٨ . مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ١٤٠٣ ق.
- ١٩ . معرفت، محمد هادی، التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشيب، مشهد، الجامعه الرضویه، ١٤١٨ ق.
- ٢٠ . موسوی، علی بن حسین معروف به سید مرتضی، تنزیه الانبیاء، بیروت، دارالاضواء، ١٤٠٩ ق.
- ٢١ . نجاشی، احمد بن علی، رجال نجاشی، تحقیق، سیدموسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ١٤٢٤ ق.
- ٢٢ . هاکس، جیمز، قاموس کتاب مقدس، تهران، کتابخانه طهوری، ١٣٤٩ ش.

زندگانی ابراهیم بن هاشم قمی

معصومه باقری نژاد

مقدمه:

شناخت زندگانی فرزندگان و مسندنشینان علم و ایمان، می‌تواند ما را در پیمودن مسیر کمال یاری کند و دل‌ها را به طریق هدایت رهنمون گردد. از این رو، کاوش در زندگانی علمی و معنوی راویان و محدثان معاصر با اهل بیت علیهم‌السلام، کاری بس سترگ است و منزلتی والا دارد، ما را به درک بهتر مسایل و وقایع مختلف در عصر ائمه علیهم‌السلام و نقش ارزنده آن بزرگواران سوق می‌دهد و فهم دقیق‌تر و بهره‌گیری کامل‌تر روایات را در پی دارد. در این مجال بر آنیم تا سیمایی کلی از حیات پربار جناب ابراهیم بن هاشم قمی، را به دست دهیم.

ولادت

ابواسحاق، ابراهیم بن هاشم کوفی قمی، در اواخر قرن دوم هجری هم‌زمان با عصر امامت امام کاظم علیه‌السلام در شهر کوفه دیده به جهان گشود.^۱ وی در دامان

۱. تهذیب المقال، ج ۱، ص ۲۷۵.

خانواده‌ای بالندگی یافت که دوست‌دار و پیرو اهل‌بیت علیهم‌السلام بودند. او از پاکان و عالمان روشن ضمیر و راویان سخت‌کوشی است که همت خویش را در راه ترویج دین حق و اعتلای تشیع بذل نموده است. وی از تبار کسانی است که ولایت و محبت اهل‌بیت علیهم‌السلام با جسم و روانشان در آمیخته، عاشقانه و شیدا، در طریق نشر معارف آل الله و عترت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گام می‌نهند. او از محدثان خبیر و فقیهان بصیر و دانشمندان زمانه‌شناسی است که علم و ایمان و عقل و دین را با هم پیوندی ناگسستنی زده و در جاده‌های ظلمانی جهل و نادانی، اهل‌بیت علیهم‌السلام را راهبران امین و فانوس هدایت این مسیر، برگزیده است.

خاندان

خاندان ابراهیم بن هاشم، همه از محبین و ولایت‌مداران عترت نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده‌اند. فرزندان وی نیز از راویان علوم آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و بسیاری از ایشان، از علمای شیعه بوده‌اند. ابراهیم دو فرزند به نام علی و اسحاق داشت. علی بن ابراهیم، از موثق‌ترین روات و والامقام‌ترین عالمان شیعی است. وی در تفسیر قرآن کتابی دارد که یکی از کتب معتبر در این موضوع است. ظاهراً سه فرزند دارد که هر سه از ستارگان آسمان علم و معرفتند: احمد بن علی بن ابراهیم، از اساتید شیخ صدوق؛ محمد بن علی، صاحب کتاب «العلل» که علامه مجلسی در بحارالانوار در موارد بسیاری به نام او تصریح می‌کند و ابراهیم بن علی که او هم از راویان و محدثان است. از فرزند دیگر ابراهیم بن هاشم؛ یعنی اسحاق نیز روایاتی نقل شده است که از نظر سنی، ظاهراً از برادرش علی بن ابراهیم بزرگ‌تر بوده است.^۱

۱. مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۱، صص ۲۲۶ و ۲۲۵.



دوران جوانی

دوران جوانی ابراهیم، در محیطی سرشار از نام و یاد امام علی علیه السلام بوده و در میان مردمانی که شیفته علوم آل علی علیهم السلام بودند سپری گشت. او که جوانی خویش را غنیمتی بس بزرگ و فرصتی دست نیافتنی می‌دید، وجود و توان خویش را در راه تربیت اسلامی و آراستگی به اخلاق الهی صرف نمود؛ و لحظه‌ای از فراگیری علم و معرفت نمی‌آسود. وی در محضر هر آموزگار و عالمی که توشه‌ای از علم و ادب داشت، زانو می‌زد و از خرمن تجاربش بهره‌ها می‌برد و می‌کوشید تا نفس خویش را از زشتی‌ها و خودبینی‌ها بپیراید و بهترین زیباترین لحظات عمر را در ستایش و پرستش خداوند بگذراند.

انتقال از کوفه به قم

دانشمندانی چون کشی، نجاشی و شیخ طوسی در کتب خود در شأن ابراهیم این گونه می‌گویند:

«**أنّه أول من نشر احادیث الکوفیین بقم؛** او نخستین کسی است که حدیث کوفیان را در قم منتشر نمود».^۱

ابراهیم پس از فراگیری علوم و کسب احادیث از استادان حدیث، به قصد انتشار اخبار اهل بیت علیهم السلام از کوفه بدین شهر روی آورد و به ترویج مکتب خویش در قم، همت گمارد. او دانش‌های گوناگون حدیث را از اطراف به دست آورد و سپس به قم آمد تا این سامان را از حدیث اهل بیت علیهم السلام غنی سازد. او بعد از تحصیل حدیث در مکتب کوفه نزد محدثانی مانند ابن محبوب، به بغداد رفت و حدیث بغدادیان را از صاحبان کتاب و دانش فرا گرفت. وی از مشایخ شام، عراق، کاشان، اصفهان، اهواز، ری، نیشابور، همدان، کرمان نیز بهره‌ها

۱. نجاشی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۶ و کشی، ۱۳۴۸، ص ۲۰۴.

جست. هم اینک حدود هفت هزار حدیث فقهی، اخلاقی و تاریخی در کتاب‌های مذهبی، از او وجود دارد.^۱

ابراهیم بن هاشم، پس از سال‌ها مجاهدت علمی و تلاش خستگی‌ناپذیر و دانش‌اندوزی، برای نشر اندوخته‌های خویش به قم می‌آید و در آشیانه اهل بیت علیهم‌السلام و حوزه مهم درسی شیعه، سکونت می‌گزیند. با حضور وی و فعالیت هایش در معارف غنی علوی و جعفری، تحولی شگرف در حوزه بزرگ قم به وجود آمد.

حوزه‌های درسی کوفه و قم

از آن جهت که ابراهیم بن هاشم، نقش مهمی در ارتباط و اتصال حوزه‌های علمی قم و کوفه داشته است، بیان مختصری پیرامون وضعیت این حوزه‌ها و نوع برخورد و تلقی آن‌ها با یکدیگر در آن زمان، موقعیت برتر و منزلت برجسته ابراهیم، مشخص می‌شود.

با انتقال مرکز خلافت به کوفه و اقامت حضرت علی علیه‌السلام در این شهر، به تدریج روح تشیع در کالبد کوفه دمیده می‌شود، تا آنجا که هر گاه می‌خواستند به کسی نسبت شیعی دهند، او را کوفی و یا کوفی مذهب می‌نامیدند.^۲ فضای باز سیاسی در اواخر عهد بنی امیه و اوایل حکومت بنی عباس و در دوران امامت صادقین علیهم‌السلام، موجب شد تا کوفه به عنوان مرکز تشیع، تکاپویی علمی خود را آغاز کند. نخستین گروه از شاگردان امام باقر علیه‌السلام از کوفه بودند و در رأس آنها، خاندان پربرکت شیعی «اعین» می‌باشد. نجاشی می‌نویسد:

«حسین بن علی بن زیاد و شّاد، موفق گردید نهصد تن از شاگردان امام

۱. کیهان فرهنگی، سال هفتم، ص ۲۸، بهبودی.

۲. فصل نامه قم، شماره ۷ و ۸، محمد هادی معرفت، ص ۸۴ و ۹۵.



صادق علیه السلام را در مسجد کوفه درک نماید»^۱

بدین ترتیب، کوفه از نزدیک‌ترین پایگاه‌های شیعه به چشمه فیاض اهل بیت علیهم السلام شناخته می‌شود و پرچمدار نشر حقایق دینی و علمی می‌گردد. قم نیز اولین مرکز تشیع در ایران است. قم در قرن‌های سوم و چهارم، یکی از مهم‌ترین حوزه‌های شیعه در تدریس فقه و حدیث به شمار می‌رفته است. سابقه حدیثی قم به نیمه دوم قرن دوم باز می‌گردد. از همان زمان که برای نخستین بار، عمران بن عبدالله قمی و برادرش عیسی بن عبدالله، به خدمت امام صادق علیه السلام رسیدند و امام علیه السلام از آنان با عنوان «اهل بیت» خود یاد فرمودند.

از حدود اوایل قرن سوم به بعد، منازعات و اختلافات علمی حوزه‌ها با یکدیگر و به‌ویژه قم با عراق و مشخصاً کوفه را می‌توان شاهد بود. عوامل چندی در این اختلافات مؤثر بوده است که مهم‌ترین آنها، عبارتند از: اختلاف عقاید و نحوه برداشت از احادیث؛ اقدامات غالیان و تفرقه‌افکنی و حدیث‌سازی آنها، به گونه‌ای که حوزه قم برای مصون ماندن از آسیب‌های این جریان، به سختگیری در معیارهای پذیرش روایات روی آورد. سختگیری و شدت عمل ابن الولید و احمد بن محمد بن عیسی اشعری، در این باره مشهور است. احمد بن محمد بن عیسی، روایت کردن از یونس بن عبدالرحمان و حسن بن محبوب را تحریم کرده بود؛ زیرا یونس، شنیدن مستقیم راوی را در نقل احادیث، شرط نمی‌دانست. در این میان، مشایخ قم، احمد بن محمد بن خالد برقی را از قم، به اتهام غلو، بیرون راندند.^۲ در این عرصه، فعالیت و تلاش پویای ابراهیم بن هاشم، به عنوان یکی از پرورش یافتگان مکتب حدیثی عراق، برای نشر احادیث کوفیان در قم، اهمیتی به سزا می‌یابد و می‌توان او را بنیان‌گذار مکتب حدیثی جدید در قم دانست.

۱. نجاشی، ۱۴۰۸، ج ۱: ص ۲۵۳.

۲. نجاشی، ۱۴۰۸، ج ۱: ص ۲۵۳.

روایت ابراهیم از امام صادق علیه السلام

ابراهیم بن هاشم قمی، از راویانی است که در روایتش از ائمه علیهم السلام تشتت آرای بسیاری وجود دارد. بیشتر رجال شناسان شیعه، ابراهیم را از زمره اصحاب و روایت‌گران امام صادق علیه السلام نمی‌دانند؛ البته برخی از ایشان همانند شهید ثانی؛ و میرداماد با استناد به روایتی از کتاب کافی و نیز فاصله اندک زمانی میان عصر امام صادق علیه السلام تا شهادت امام رضا علیه السلام، چنین موضوعی را بعید ندانسته‌اند. اگر پژوهشی در احادیث ابراهیم داشته باشیم، مشخص می‌گردد که او بدون واسطه - و حتی با یک واسطه هم - روایتی از امام صادق علیه السلام ندارد. روایت موجود در کتاب کافی را هم بسیاری از محققان بزرگ همچون علامه بحر العلوم نپذیرفته‌اند.^۱ از سوی دیگر اگر او از اصحاب و یا درک‌کنندگان امام صادق علیه السلام می‌بود، علمای شیعه، نام او را در زمره اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر می‌نمودند. در آن صورت وی می‌بایست از امام کاظم علیه السلام هم روایتی می‌داشت.^۲

روایت ابراهیم از امام رضا علیه السلام

ابراهیم بن هاشم قمی، از هم عصران و درک‌کنندگان محضر امام رضا علیه السلام است. با این حال، بسیاری از محققان و دانشمندان او را از اصحاب امام علیه السلام بر نمی‌شمارند. این گروه عدم وجود روایتی بدون واسطه از جانب او به نقل از امام رضا علیه السلام را آن هم در میان احادیث فراوان وی (حدود ۷۰۰۰ حدیث)، دلیل عدم مصاحبت ایشان با امام علیه السلام دانسته‌اند؛^۳ اگر چه وی از بسیاری از اصحاب و یاران آن امام همام همانند یونس بن عبدالرحمان، روایت نقل نموده است.

۱. رجال بحر العلوم، ج ۱، ص ۴۴۶.

۲. بهجة الآمال، ج ۱.

۳. رجال بحر العلوم، ج ۱، ص ۴۴۵؛ معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۳۱۲ و قاموس الرجال، ج ۱، ص ۳۲۴.



یونس بن عبدالرحمان و تعامل او با ابراهیم

با روشن کردن ابعاد شاگردی ابراهیم نزد یونس بن عبدالرحمان، علاوه بر ترسیم بهتر فضای سیاسی و اجتماعی آن زمانه، ارزش فعالیت‌ها و تلاش‌های وی نیز نمایان می‌شود.

یونس بن عبدالرحمان از شاگردان و اصحاب ممتاز و گرانقدر امام رضا و امام جواد علیهما السلام بوده و از مشایخ حدیثی شیعه می‌باشد. ابراهیم بن هاشم مدتی در نزد او، علوم اسلامی و شیعی را آموخت، اما باز هم مورد طعن و ردّ مشایخ و علمای حوزه قم قرار گرفت. از همین جهت است که برخی از علما، شاگردی و روایت ابراهیم از یونس را نمی‌پذیرند؛ زیرا بر این باورند که اگر ابراهیم شاگرد و روایت کننده یونس می‌بود، نمی‌بایست حوزه قم او را گرامی بدارد و روایاتش را قبول نماید.^۱

این استدلال، چندان پایه استواری ندارد، زیرا قبول روایات ابراهیم با وجود عدم پذیرش روایات یونس، دلالت بر نهایت تقوای ابراهیم و وثوق و اطمینان قمی‌ها به او دارد.^۲ از سوی دیگر، ابراهیم برای نشر معارف و احادیث اهل بیت علیهم السلام و نیز به جهت آن که حساسیت حوزه قم را بر نینگیزد، تظاهری به شاگردی یونس و نیز روایت از او و حتی از شاگردان وی نمی‌کرده است.^۳ مطلب مهم دیگر آن که ردّ و طعن یونس در اوایل امامت امام رضا علیه السلام و آغاز مسئله واقفیه که اعتقادی به امامت امام رضا علیه السلام نداشتند، بوده و یونس نیز از مخالفان آنها به شمار می‌رفته است. گرچه واقفیه خیلی کوشیدند تا او را در

۱. قاموس الرجال، ج ۱، ص ۳۳۲؛ منتهی المقال، ج ۱، ص ۲۱۶؛ معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۳۱۲ و

تهذیب المقال، ج ۱، ص ۲۷۹.

۲. تهذیب المقال، ج ۱، ص ۲۷۸.

۳. تهذیب المقال، ج ۱، ص ۲۷۹.

جرگه خویش وارد کنند اما تلاششان بی ثمر ماند. حتی برخی از سران واقفیه ده هزار درهم برای او ضمانت کردند؛ اما یونس نپذیرفت. در نتیجه این مخالفت‌ها بود که آنان به اشاعه شایعات و رواج مطالبی علیه او مبادرت ورزیدند تا او را در موضعی متقابل با امامت امام رضا علیه السلام نشان دهند و دیدگاه شیعیان را نسبت به وی مشوه سازند؛ ولی همین که امر امامت امام رضا علیه السلام بر همگان آشکار گشت و از امام علیه السلام درباره یونس بن عبدالرحمان پرسیدند، حضرت او را ستودند. در این وضعیت مشایخ قم نیز به او مراجعه کردند و از طعن او دست کشیدند، به گونه‌ای که برخی از ایشان توبه و استغفار نمودند.^۱

یونس بن عبدالرحمان که از شخصیت‌های مبرز شیعی محسوب می‌شود، علاوه بر حدیث و فقه، در کلام و برخی علوم دیگر نیز از برجستگان است. بنابراین روایت نکردن ابراهیم از وی، نمی‌تواند دلیلی بر عدم شاگردی ابراهیم نزد او باشد.^۲

به هر حال نقش مهم و منحصر به فرد ابراهیم در پیوند حوزه‌های قم و عراق و به طور مشخص کوفه، را می‌توان از آنچه گفتیم، دریافت.

ابراهیم در کلام علما

محققین و دانشمندان علوم اسلامی، ابراهیم بن هاشم قمی را بسیار ستوده‌اند. او اولین نشردهنده اخبار کوفیان در قم است که این خود، دلالت بر جلالت مقام او دارد. شاید بتوان وی را پرچمدار و سلسله‌جنبان نهضت حدیثی، در میان راویان و محدثان حوزه درسی قم دانست. ابراهیم در میان راویان بیشترین و

۱. همان.

۲. همان.



گسترده‌ترین روایات را دارد. در بسیاری از ابواب فقهی و اخلاقی، از او حدیث نقل شده و کمتر بابی است که از روایات او تهی باشد.^۱ وی متجاوز از ۶۴۰۰ حدیث روایت کرده و مشایخ و اساتید او را در حدود ۱۶۰ تن ذکر نموده‌اند.^۲ که این همه، بر مقام شامخ و موقعیت سترگ او می‌افزاید. شهید ثانی وی را از اجلّ اصحاب و والاترین اعیان شیعه و «کثیر العلم و الروایة» معرفی نموده و ایشان را از کسانی می‌داند که این حدیث امام صادق علیه السلام در شأن ایشان مصداق یافته است:

«اعرفوا منازل الرجال بقدر روایتهم عنّا؛ منزلت هر کس را به مقدار روایتش از ما بشناسید».^۳

علامه بحر العلوم؛ نیز ایشان را با عباراتی چون: «کثیر الروایة، واسع الطريق، سدید النقل و مقبول الحدیث» می‌ستاید.^۴

میر داماد؛ او را چنین می‌شناساند:

«هو (ابراهیم بن هاشم) شیخ الشیوخ، قطب الاشیاء، وتد الاوتاد، و سند الاسناد».^۵

آنچه برشمردیم، نمونه‌ای بود از رفعت مقام این محدث گرانمایه و روایتگر فرزانه علوم آل البيت علیهم السلام که بر زبان و قلم بزرگان دین و مذهب، جاری گشته است.

۱. رجال بحر العلوم، ج ۱، ص ۴۳۹.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱، صص ۳۲۱ - ۳۱۷.

۳. کتاب مسالك، بحث وقوع طلاق به صیغه امر و عدم توارث به عقد منقطع؛ شرح دروس: مسئله مسّ مصحف.

۴. رجال بحر العلوم، ج ۱، ص ۴۳۹.

۵. همان، ص ۴۵۰.

مقام معنوی و اخلاقی ابراهیم

ابراهیم بن هاشم، از زمره عالمانی است که علم و دانش بشری را با ایمان و تقوای الهی، توأم ساخته‌اند. اینان عمل شایسته را به علم بایسته، آراسته‌اند. او سال‌هایی دراز بر مرکب رمیده نفس، تازیانه ادب و معرفت نواخت و جان خویش را به نور حقیقت و ماهتاب هدایت جلا داد. وی در این راه به مقاماتی ناگفته، دست یافت. او از کسانی است که توانست در زمان غیبت کبری به محضر نگین عالم خلقت و دُرّ جهان وجود، حضرت حجت بن الحسن المهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - راه یابد و به شرف دیدار حضرتش نایل آید.^۱ این ویژگی‌ها افزون بر مقام علمی ابراهیم بن هاشم، نشان از عظمت روحی، معنوی و وارستگی اخلاقی وی دارد. و جایگاه او نزد اهل بیت علیهم‌السلام را می‌نمایاند.

فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی

حالات و احادیث ابراهیم نشان از آن دارد که وی دارای بینش و اندیشه عمیق شیعی با رویکردی اجتماعی و سیاسی بوده است. حضور پررنگ و تلاش فزاینده وی در جهت فراگیری معارف شیعه و ترویج و گسترش آنها، در شرایط سخت حاکمیت ظلم و خفقان، گویای چنین واقعیتی است. در شرایطی که حکومت عباسیان حلقه محاصره مادی و روانی شیعیان را تنگ‌تر می‌کرد، تا آنجا که امام جواد علیه‌السلام در ۲۵ سالگی به شهادت رسیده و امام هادی و امام عسکری علیهم‌السلام، سال‌های بسیاری از عمر خویش را در قلعه نظامی عباسیان (سامرا) به سر می‌بردند و در موقعیتی که مرقد مطهر سید الشهداء علیه‌السلام را ویران کردند تا تجلی روح تشیع را بازدارند، انتشار روایات اهل بیت علیهم‌السلام آن هم با مضامینی دقیق و والا،

۱. تهذیب المقال، ج ۱، ص ۲۸۰.



کاری بس سترگ است. روایات او، روح پر تلاطم و پویای اجتماعی و سیاسی را نمایان می‌سازد. پرسش‌های وی در مسایل مختلف فقهی، اجتماعی و سیاسی، اخبار او پیرامون جایگاه فراگیر و گسترده امامان علیهم‌السلام و مظلومیت ایشان، و عدم مشروعیت دستگاه جور خلافت، بازتاب چنین اندیشه‌ای است. به همین جهت است که ابراهیم برای اقتدار تشیع و یکسان سازی احادیث شیعه و یکپارچگی حوزه‌های درسی آن‌ها، گام‌های بزرگی بر می‌دارد. وی در این راه به هر کجا که باید، سفر می‌کند و در نهایت، به مرکز مهم شیعه؛ یعنی قم می‌رسد.

وثاقت ابراهیم بن هاشم

شخصیت ارجمند ابواسحاق ابراهیم بن هاشم قمی، چونان مشعلی فروزان پرتو می‌دهد. او در میان محدثین و در نظر محققین، جایگاه برجسته‌ای را به خود اختصاص داده است. بسیاری از عالمان و بزرگان، او را موثق دانسته‌اند و به عدالت او تصریح نموده‌اند. تمامی دانشمندان اسلامی در سده‌های اخیر، در این موضوع هم رأی هستند؛ گرچه برخی از عالمان قرن‌های نخستین اسلام، بدان جهت که کلام صریحی در مدح او به دستشان نرسیده است، حدیث او را حسن - یکی از مراتب سنجش احادیث که پایین‌تر از حد صحیح است - خوانده‌اند، ولی حتی در سخن اینان نیز تردید و دوگانگی وجود دارد. همه علماء، اجماعاً روایات او را پذیرفته‌اند. سید بن طاووس در روایتی که در سندش ابراهیم است، می‌فرماید: «و روات الحدیث ثقات بالاتفاق؛ و روایت‌گران این حدیث، همگی از موثق‌ترین کسانند».^۱

ابن قولویه؛ در اسناد کتاب کامل الزیارات، بر وثاقت تمام کسانی که راوی احادیث این کتابند - که از جمله آنها ابراهیم می‌باشد - گواهی می‌دهد.^۲

۱. فلاح السائل، ص ۱۵۸.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۳۱۷.

علامه حلی در این مورد می‌نگارد: «من هیچ یک از اصحاب رانیافتم که او را قدح (مذمت) کرده و نیز کسی که به عدالت او تصریح کرده باشد. روایات او بسیار است و ارجح، قبول آن است.»^۱

شهید ثانی، حدیث ابراهیم را از بالاترین و بهترین مراتب «حسن» می‌داند و طریق روایی او را از بهترین طرق می‌شناسد. وی درباره ابراهیم می‌نویسد: «احادیث ابراهیم، از جمله روایاتی است که بدان اعتماد بسیار می‌ورزند. اگر چه نصی در توثیق او وارد نگشته، اما بنا بر ظاهر او از بزرگان اصحاب و بلند مرتبگان آنهاست. این سخن به این منزلت بالا و موقعیت والا به کلام امام صادق علیه السلام اشاره دارد که فرمودند: «منزلت اشخاص را به مقدار روایات آنها از ما اهل بیت علیهم السلام بشناسید»^۲.

شیخ بهایی از پدر بزرگوارش نقل کرده که می‌گفته است: «من از آن شرم دارم که حدیث ابراهیم را صحیح ندانم»^۳. از عبارات محقق اردبیلی و محقق بحرانی نیز بر می‌آید که ابراهیم را از زمره موثقین می‌دانسته‌اند. علامه مجلسی؛ نیز روایات او را حسن، اما در مرتبه صحیح، معرفی می‌کند.

علامه بحر العلوم؛ می‌فرماید: «قول صحیح‌تر نزد من، آن است که او ثقه و حدیثش صحیح است»^۴. مرحوم میر داماد؛ پس از آن که روایات ابراهیم را از دیدگاه علمای پیشین، نزدیک و تالی درجه صحت می‌داند، می‌نویسد: «صحیح و صریح، نزد من آن است که طریق ابراهیم صحیح است. چه، جلالت و عظمت شأن او برتر از آن است که کسی او را تعدیل و توثیق نماید.» سپس می‌افزاید: «بزرگان و نام آورانی همچون شیخ مفید، شیخ صدوق و شیخ طوسی،

۱. خلاصة الاقوال، صص ۱۳۸ و ۱۳۷.

۲. مسالک، بحث از وقوع امر به صیغه طلاق، شرح دروس.

۳. تهذیب المقال، ج ۱، ص ۲۷۷.

۴. رجال بحر العلوم، ج ۱، ص ۴۶۲.



شأنشان بالاتر از آن است که دیگران آنها را توثیق کنند. ابراهیم نیز که از نامدارترین و والاترین بزرگان شیعه است، سزاوار این ستایش است که: «هو اول من نشر احادیث الکوفیین بقم و هو تلمیذ یونس بن عبدالرحمان». این لفظ کامل و تعبیری جامع.^۱ آنچه گذشت، معانی بلندی بود که از سوی عالمان شیعی در وصف شخصیت و وثاقت او نگاشته و گفته شده است.

عمده دلایلی که سید بحرالعلوم؛ و دیگران بر صحت روایات و وثاقت ابراهیم آورده‌اند، عبارت است از:

۱- آنچه که علی بن ابراهیم بن هاشم فرزند فاضل و ثقه و بزرگوار او در خطبه تفسیر معروفش می‌گوید: «و نحن ذاکرون و مخبرون بما انتهی الینا و رواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم و اوجب ولايتهم؛ ما آنچه را که به ما رسیده است، بیان می‌داریم؛ مشایخ و ثقات ما، از کسانی که خداوند اطاعت و ولایت آنها (اهل بیت علیهم السلام) را بر ما واجب ساخته، آن را روایت کرده‌اند.» این در حالی است که بیش‌ترین روایات او از پدرش ابراهیم می‌باشد. چنان که می‌نگرید وی در ابتدای کتاب خویش، به وثاقت مشایخ اسناد کتاب، از جمله پدرش ابراهیم، اذعان می‌نماید.^۲

۲- بسیاری از علمای پس از علامه حلی (متأخرین) وی را توثیق نموده‌اند. علت عدم توثیق قاطع علمای قبل از علامه؛ (متقدمین) نیز به سبب دست نیافتن به اسباب توثیق بوده است. در این صورت باید گفت که سخن و نظر ایشان (متقدمین) حجتی برای ما نخواهد بود.^۳

۳- روایات ابراهیم در موارد متعددی از جانب فقهای بزرگ شیعه، همانند شهید اول، شهید ثانی و علامه حلی رحمتهما الله به «صحت» توصیف یافته است.^۴

۱. همان، ص ۴۵۱.

۲. همان، صص ۴۶۳ و ۴۶۲ و تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۱.

۳. همان.

۴. همان.

۴- اصحاب و علما بر قبول روایات ابراهیم بن هاشم، متفقاند، با آن که در حجّیت حدیث «حسن» آرای مختلفی ابراز نموده‌اند. این مطلب، وجه جمعی بر اعتبار و شایستگی اوست که با وجود توصیف روایاتش به «حسن» از سوی متقدمین، در قبول روایاتش درنگ نکرده‌اند.^۱

۵- اصحاب و عالمان بزرگ شیعه، چونان کسّی، نجاشی و شیخ طوسی؛ در شرح حال این راوی فرهیخته نگاشته‌اند: «انّه اول من نشر احادیث الکوفیین بقم». این سخن، خود دلیل مستقّلی بر وثاقت ابراهیم است، چه، حوزه قم که در پذیرش روایات، شیوه‌ای سختگیرانه داشته است، نمی‌توانسته نسبت به روایات ابراهیم و انتشار آنها بی تفاوت باشد. از این جهت عدم طرد او از جانب مشایخ قم، دلیلی بر نهایت وثاقت اوست.^۲

تألیفات

علمای رجال در شرح حال ابراهیم بن هاشم قمی و در شمار آثار نوشتاری او، دو کتاب «قضایا امیرالمؤمنین علیّه السلام» درباره قضاوت‌های حضرت علی علیّه السلام و «کتاب النوادر» را ثبت نموده‌اند. این دو اثر ارزشمند، با کمال تأسف، در سوانح ایام و حوادث روزگار از بین رفته و به دست ما نرسیده است.^۳

مشایخ و اساتید

ابو اسحاق، ابراهیم بن هاشم قمی، در میان محدثان و روایت‌گران، شاید دارای پرشمارترین مشایخ و اساتید باشد. او از امام جواد علیّه السلام بدون واسطه روایت دارد و از شاگردان و اصحاب این امام همام محسوب می‌گردد. وی در راه

۱. همان.

۲. همان، ص ۶۴ و تنقیح المقال، همان.

۳. رجال بحر العلوم، ج ۱، ص ۴۳۹ و تنقیح المقال، ص ۴۴.



ترویج معارف آل الله، سر از پا نشناخته، دشواری و رنج سفر را به جان می‌خریده است و همواره در پی کسب حقایق نبوی و علوی بوده است. از این رو هر قطره‌ای از معارف دریای حقیقت را که نزد کسی می‌یافته، از او برگرفته است علما و محققین، نام ۱۶۰ تن از کسانی را که ابراهیم از ایشان روایت دارد، ذکر نموده‌اند. چون بازگو نمودن تمامی آنها، در گنجایش این مقاله نیست، به ذکر اسامی تعدادی از ایشان که در رجال سید بحرالعلوم آمده است، اکتفا می‌کنیم:

ابراهیم بن ابی محمود الخراسانی؛ ابراهیم بن محمد بن وکیل الهمدانی؛ احمد بن محمد بن ابی نصر؛ جعفر بن محمد بن یونس؛ حسن بن جهم؛ حسن بن علی الوشاء؛ حسن بن محبوب؛ حماد بن عیسی؛ حنان بن سدید؛ حسین بن سعید؛ حسین بن یزید النوفلی؛ ریان بن صلت؛ سلیمان بن جعفر الجعفری؛ سهل بن الیسع؛ صفوان بن یحیی؛ عبدالرحمان بن حجاج؛ عبدالله بن جندب؛ عبدالله بن مغیره؛ عبدالله بن میمون القراح؛ فضالة بن ایوب؛ محمد بن ابی عمیر؛ محمد بن عیسی بن عبید؛ یحیی بن عمران الحلبی و نصر بن سويد.^۱

شاگردان

شاگردان و دانش آموختگان مکتب درس و حدیث ابراهیم بن هاشم، هر یک از نامداران و شایستگان تشیع به شمار می‌روند. آنان خود جایگاهی ممتاز در میان همگنان خود داشته‌اند که برخی از آنها عبارتند از:

۱. احمد بن ادريس قمی ۲. سعد بن عبدالله اشعری ۳. عبدالله بن جعفر حمیری ۴. علی بن ابراهیم بن هاشم قمی؛ ۵. علی بن حسن بن فضال ۶. محمد بن حسن بن صفار ۷. محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری ۸. محمد بن علی بن محبوب ۹. محمد بن یحیی العطار ۱۰. حسن بن متیل.^۲

۱. رجال بحرالعلوم، ج ۱، ص ۴۳۹.

۲. تهذیب المقال، ج ۱، ص ۲۷۹.

تاریخ وفات و مدفن ابراهیم

تاریخ وفات ابراهیم بن هاشم، محدث برجسته و فقیه تلاشگر علوم اهل بیت علیهم السلام چونان ولادت او، به طور دقیق مشخص نیست، اما از آن رو که وی از شاگردان امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام روایت دارد،^۱ چنان چه ولادت او در ایام امامت امام کاظم علیه السلام باشد، می توان وفاتش را در حدود اواخر نیمه اول و اوایل نیمه دوم قرن سوم، مثلاً سال ۲۶۰ هجری دانست. مدفن وی نیز، به قرینه ورود وی به شهر قم و واقع بودن مقبره پسر بزرگوارش در این شهر مقدس، احتمالاً در قم می باشد، لکن امروزه نشانی از قبر او موجود نیست.

منابع و مآخذ

۱. ابطحی، سید محمد علی: تهذیب المقال فی تنقیح کتاب الرجال، الطبع الاولی، مطبعة سید الشهداء علیه السلام، قم، ۱۴۱۲هـ.
۲. امین، سید محسن: اعیان الشیعه، بیروت، دارالمعارف المطبوعات، ۱۴۰۳ق.
۳. استر آبادی، میرزا محمد علی: منهج المقال فی تحقیق احوال الرجال، مؤسسه آل البيت الاحیاء التراث، ۱۴۲۲ق.
۴. ابن شهر آشوب: مناقب آل ابی طالب، چاپ هاشم رسولی محلاتی، قم، بی تا.
۵. بحر العلوم، سید محمد مهدی: فوائد الرجالیه، مکتبه الصادق، تهران، ۱۳۶۳هـ.
۶. تبریزی، ملاعلی علیاری: بهجه الامال فی شرح زبدة المقال، بنیاد فرهنگی اسلامی کوشان پور، قم، ۱۳۹۵ق.
۷. ترابی، علی اکبر و رهایی، یحیی: موسوعة الرجالیه المیسرة، مکتبه التوحید، قم، ۱۴۱۹ق.
۸. تفرشی، سید مصطفی، نقدالرجال، مؤسسه آل البيت الاحیاء التراث، الطبعة الاولی، قم، ۱۴۱۸ق.

۱. همان، ص ۲۷۶.



- ٩ . جابلقی، سید محمد شفیع: طرائف المقال في معرفة طبقات الرجال، مكتبة آية الله مرعشی النجفی، قم، ١٤١٠ق.
- ١٠ . حائری، ابوعلی: منتهی المقال، مؤسسة آل البيت الاحياء التراث، ١٤١٦ق.
- ١١ . شوشتری، محمد تقی: قاموس الرجال، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ١٤١٠ق.
- ١٢ . خویی، سید ابوالقاسم: معجم الرجال الحديث، لجنة التحقيق، بی جا، الطبعة الخامسة، ١٤١٣ق.
- ١٣ . فهپایی، عنایة الله علی، مجمع الرجال، اسماعیلیان، قم، ١٣٨٤ق.
- ١٤ . کاظمی، سید محسن بن الحسن: عدة الرجال، اسماعیلیان، قم، ١٤١٥ق.
- ١٥ . نجاشی، احمد بن علی: رجال النجاشی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ١٤١٦هـ.
- ١٦ . نمازی شاهرودی، شیخ علی: مستدرکات علم رجال الحديث، فرزند مؤلف و حسینی عمادزاده اصفهان، اصفهان، ١٤١٢ق.
- ١٧ . کشی، محمد بن عمر: اختیار معرفة الرجال، محمد بن حسن طوسی، مصطفوی، مشهد، ١٣٤٨.
- ١٨ . کیهان فرهنگی: سال هفتم، تفسیر قمی، ابراهیم بن هاشم قمی، بهبودی.
- ١٩ . نامه قم: شماره ٧ و ٨، مقاله محمد هادی معرفت، تفسیر قمی، قم، ١٣٧٨.

بررسی علوم اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قمی

مسئله مهدی فر^۱

دیباچه

لازم به ذکر است که گرچه در این پژوهش، سعی بر این بوده که تنها تفسیر قمی مورد استفاده و استناد قرار گیرد، اما در مواردی به خاطر تبیین دقیق دیدگاه ایشان، به روایاتی که اصول کافی از وی نقل کرده مراجعه شده است. هم چنین جهت روشن شدن ابعاد مسأله، ناگزیر شدیم به منابع دیگر و یا دیدگاههای سایر دانشمندان نیز، اشاراتی داشته باشیم.

این پژوهش به لحاظ محتوای آن، دارای یک مقدمه و سه فصل و یک خاتمه است در فصل اول به توضیح مفاهیم و نیز کلیاتی از علوم اهل بیت علیهم السلام پرداخته شده است.

در فصل دوم، آیاتی از قرآن که در تفسیر قمی درباره علوم اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده است و نیز روایاتی که در ذیل آن آیات، از ایشان نقل شده آمده است.

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور.

در فصل سوم، منابع علوم اهل بیت علیهم السلام با استفاده از روایات علی بن ابراهیم قمی تبیین شده است. در پایان، نتیجه مطالب فصول و قسمتهای مختلف، این پژوهش که در حقیقت، بیانگر دیدگاه قمی در باب علوم اهل بیت علیهم السلام است، ارائه شده است.

چکیده

یکی از مسائل مهم در باره اهل بیت علیهم السلام مسأله علم و دانش آن بزرگواران به ویژه آگاهی‌های غیبی است.

با توجه به آیات و روایات فراوان و ادله عقلی، داشتن آگاهی‌های گسترده برای اهل بیت علیهم السلام نه تنها امری ممکن، بلکه از جمله اموری است که واقع شده است. سیره اهل بیت علیهم السلام و نیز واقعیت‌های انکار ناپذیر تاریخی، شاهد وقوع چنین آگاهی‌هایی برای آنان است.

گستره علم اهل بیت علیهم السلام علاوه بر احکام شریعت، شامل علم الکتاب، بطون قرآن، شرایع آسمانی گذشته و آینده، زمان مرگ و پیشامدهای ناگوار، اسرار درونی آدمیان، زبان همه انسانها و زبان حیوانات می‌شود.

خاستگاه علوم اهل بیت علیهم السلام عبارت است از: وحی، وراثت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، الهام، تحدیث، استفاده از کتب جامع و جفر و نیز کتب آسمانی پیامبران قبلی می‌باشد.

علی بن ابراهیم قمی که یکی از بزرگترین محدثان و مفسران مشهور امامیه است، دیدگاههای ذی قیمتی در باب علوم اهل بیت علیهم السلام مطرح کرده‌اند. ایشان چه در تفسیر آیات و چه در نقل روایات در ذیل آیات و یا در منابع دیگر، ابعاد مختلف علوم اهل بیت علیهم السلام را به بحث گذاشته‌اند.

پژوهش حاضر ضمن گزارش اجمالی از علوم اهل بیت علیهم السلام دیدگاههای علی بن ابراهیم را در ابعاد مختلف آن، مورد بررسی قرار می‌دهد.

کلید واژه‌ها: اهل بیت، علم، علم غیب، علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی.



مقدمه

پژوهش در رابطه با علوم اهل بیت علیهم السلام و نیز گستره و خاستگاه علم آنان یکی از مهمترین مسائل در مباحث کلامی است. علم اهل بیت علیهم السلام خصوصاً با ویژگی غیبی و لدنی آن، همواره با چالش‌های زیادی روبرو بوده، و موافقان و مخالفان، دیدگاه‌های مختلفی پیرامون آن ابراز داشته‌اند. ضرورت تحقیق پیرامون علم اهل بیت علیهم السلام به ضرورت شناخت وجود آنان بر می‌گردد. در فرهنگ و باور شیعی زندگی بدون شناخت امام زندگی جاهلانه است:

«من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة الجاهلية»^۱.

در بحث ضرورت شناخت امام، دو رهیافت علمی و عملی وجود دارد:

الف) رهیافت علمی: آنکه شناخت عمیق توحید منوط به شناخت امامت است و اخلال در امام شناسی مستلزم اخلال در خدا شناسی خواهد بود. امامت، شاخص فهم راستین عقاید دینی است و تمایز بین فهم درست از قرائت‌های نادرست از اصول عقاید دینی به وسیله امامت حاصل می‌شود.

ب) رهیافت عملی، به این معنا که تبعیت از اهل بیت علیهم السلام و برخورداری از هدایت آنان به عنوان رهبران هدایت انسان و بهره‌گیری از دانش فراوان آنان که ضامن سعادت بشریت است، منوط به شناخت دقیق آنان است.

بنابراین پژوهش و کنکاش این موضوع در قرآن و سنت و نیز بررسی آرای متکلمان و مفسران و سایر دانشمندان اسلامی در این باره، نتایج شگرف و ذی قیمتی را به دست خواهد داد که به نوبه خود می‌تواند در عرصه مباحث کلامی و تبیین جایگاه واقعی اهل بیت علیهم السلام منشأ تحول علمی و عملی گردد.

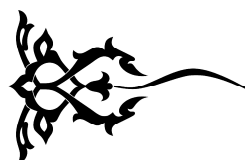
۱. الغیبه، شیخ مفید، ص ۶۳؛ بحارالانوار، ج ۷۸، ح ۹.

در این راستا، دیدگاه علی بن ابراهیم قمی به لحاظ وثاقت و فضل ایشان، خصوصاً زندگی وی در عصر ائمه معصومین علیهم السلام از منزلت علمی والایی برخوردار است. بدین خاطر بررسی دیدگاه ایشان در باب علوم اهل بیت علیهم السلام، در تبیین ابعاد این مسأله اهمیت به سزایی دارد.

لذا در این پژوهش سعی شده است با مراجعه به تفسیر علی بن ابراهیم قمی، دیدگاه ایشان در مسأله علم اهل بیت علیهم السلام و گستره و نیز منابع علم آنان بررسی گردد.



فصل اول: کلیات و مفاهیم



الف) مفاهیم

۱. علم و اقسام آن

تعریف علم

مفهوم لغوی علم و معادل‌های آن در زبان‌های دیگر، مانند دانش و دانستن در زبان فارسی، روشن و بی نیاز از توضیح است، ولی علم، معانی اصطلاحی مختلفی دارد از جمله: یقین کردن، ادراک، اتقان^۱ و نیز به معنای معرفت^۲ شعور و یا مجموع معرفت و شعور به کار رفته است.^۳

یکی از نکات مهم این است که آیا علم، اساساً قابل تعریف و شناسایی هست

یا نه؟

۱. لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، ماده علم، علم هر گاه به معنای دانستن باشد احتیاج به یک مفعول دارد و در مفعول آن باء اضافه می‌کنند و اگر به معنای یقین کردن باشد دو مفعول می‌گیرد و در این حالت اگر به باب افعال برود دارای سه مفعول خواهد بود.

۲. صحاح، ج ۵، ص ۱۹۹۰.

۳. تاج العروس، فصل العین، ص ۷۸۲۶.

در پاسخ باید گفت که علم از مفاهیم بدیهی است و قابل تعریف نمی‌باشد. به خاطر این که ما همه چیز را به وسیله علم می‌شناسیم و اگر بخواهیم علم را به علم بشناسیم، این دور است و اگر به غیر علم بشناسیم غیر علم چیزی نیست که با آن بتوان علم را شناخت. بنابراین آنچه در تعریف علم گفته می‌شود تعریف حقیقی نبوده، بلکه تعریف لفظی است. و اگر بخواهیم برای آن تعریفی لفظی ارائه دهیم که در برگیرنده تمام اقسام علم باشد، آن تعریف چنین خواهد بود:

علم عبارت است از: حضور معلوم نزد عالم، و این حضور یا به صورت مستقیم و بدون وساطت صورت و مفهومی حاصل می‌شود که آن را علم حضوری می‌نامند و یا با وساطت صورت حسی و خیالی یا مفهوم عقلی و وهمی تحقق می‌یابد که آن را علم حصولی می‌خوانند.

این تعریف شامل هر دو قسم حضوری و حصولی است و هر دو قسم علم، از طریق یافت وجدانی درک می‌شود و در این جهت فرقی بین حصولی و حضوری نیست. بنابراین مقصود از علم در این پژوهش، مطلق دانش و آگاهی به معنای حضور معلوم در نزد عالم است که شامل تمامی آگاهی‌های عادی و غیبی، حصولی و حضوری و غیره می‌شود.

اقسام علم

علم تقسیماتی دارد از جمله:

الف) علم حصولی و حضوری

چنانچه گذشت علم یا بدون واسطه، به ذات معلوم تعلق می‌گیرد و وجود واقعی و عینی معلوم برای عالم و شخص درک کننده، حاضر می‌گردد و یا وجود خارجی آن، مورد شهود و آگاهی، قرار نمی‌گیرد بلکه شخص از راه صورت که نمایانگر معلوم است و اصطلاحاً صورت یا مفهوم ذهنی نامیده می‌شود، از آن آگاه می‌گردد. قسم اول «علم حضوری» و قسم دوم «علم حصولی» است.



ب) علم غیب و شهود

علم به لحاظ طریق کسب آن، به علم غیب و علم شهود تقسیم می‌شود. علم غیب، علم به امور غایب است که مستند به حس، عقل، علل و اسباب عادی نباشد، حال چه متعلق علم غیب (امور غایب) از اموری باشد که امکان دسترسی به آنها به وسیله حواس و عقل وجود دارد و چه از اموری باشد که چنین امکانی عادتاً وجود ندارد. شرط اساسی چنین علمی این است که از راههای عادی و از طریق حس و عقل حاصل نشده باشد، بلکه از طریق غیر عادی و به افاضه خداوند باشد. بنابراین علم شهود در مقابل آن قرار دارد. علم غیب از لحاظ ماهیت به دو قسم ذاتی و عرضی تقسیم می‌شود که اولی مختص ذات باری تعالی است. اما دومی که به آن علم لدنی^۱ نیز اطلاق می‌شود، سایر انسانها می‌توانند از راه الهام و غیره از سوی خداوند، آن را به دست آورند. در این تحقیق سعی شده است تا علوم اهل بیت علیهم السلام خصوصاً علم غیبی آنان از منظر تفسیر قمی بررسی گردد.

۲) اهل بیت علیهم السلام

مقصود از اهل بیت علیهم السلام در اینجا ذوات مقدسه چهارده معصوم علیهم السلام می‌باشد که از طریق آیه تطهیر و روایات معتبر که ذیل آن از طریق شیعه و سنی وارد شده، قابل اثبات است از جمله:

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام نزول آیه شریفه «تطهیر» علی علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام و حسنین علیهما السلام را در زیر کساء و عبای مخصوص قرار می‌دهد و دیگران حتی ام سلمه را نیز در زیر این پوشش راه نمی‌دهد.

۱. این اصطلاح برگرفته از، آیه شریفه «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عَلِيمًا» است.

نسائی در خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد:

«ولما نزلت انما يريد الله دعا رسول الله ﷺ عليا و فاطمه و حسنا و حسينا فقال:
اللهم هؤلاء اهل بيتي»^۱.

۲. پیامبر ﷺ با خواندن مکرر آیه تطهیر هنگام گذر از در خانه حضرت
امیر علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام، امام حسن و امام حسین علیهما السلام و مخاطب قرار دادن
آنان به آیه تطهیر، مصادیق آن را مشخص کرده اند.

سیوطی در درالمنثور روایت می کند که ابوالحرء از اصحاب پیامبر ﷺ
می گوید:

«مدت هشت ماه در مدینه مراقب پیامبر اکرم ﷺ بودم هیچ گاه برای نماز
بیرون نیامد، مگر اینکه اول به در خانه علی علیه السلام می آمد، دستش را دو طرف در
قرار می داد و می گفت: «نماز! نماز! خداوند اراده کرده است فقط از شما خانواده،
پلیدی را دور کند و شما را به تمام پاک دارد»^۲.

۳ - تفسیر قمی

کتاب «التفسیر» معروف به تفسیر قمی و تفسیر علی بن ابراهیم قمی، تفسیری
از قرآن، تألیف شیخ ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، به شیوه روایی است که با
دیدگاه حدیثی نوشته شده و غالب روایات را از طریق پدرش نقل می کند. او از
اساتید و مشایخ ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی است. این تفسیر به
روش «مأثور» روایات مربوط را جمع آوری کرده و مورد استناد کتب اربعه و یکی
از منابع این کتب و مربوط به قرن ۳ و ۴ هجری قمری است. این تفسیر پایه و
اساس بسیاری از تفاسیر شیعه است و روایات آن از امام صادق و امام باقر علیهما السلام
با واسطه های کمی روایت شده است.

۱. خصائص امیر المومنین علیه السلام، ص ۴۹.

۲. درالمنثور، ج ۵، ص ۱۹۹.



الف) مؤلف کتاب

شیخ ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، از بزرگان و موثقین حدیث و روایات، و از مفسران بزرگ شیعه و محدثین امامیه و عالم فقیهی است که در قرن سوم و چهارم زندگی می‌کرد. پدرش ابراهیم بن هاشم قمی، از علما و مشایخ بزرگ، و زمان دو امام معصوم شیعه را درک کرده است. علی بن ابراهیم، زمان امام یازدهم شیعه، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را درک کرد و تا سال ۳۰۷ قمری، زنده بود. او همیشه مورد تعظیم و تکریم رجالیون بود و بهترین دلیل بر عظمت مقام او، نقل فراوان حدیث و روایات در کتاب گرانقدر «کافی»، یعنی یکی از مشهورترین کتب معتبر حدیث شیعه است. بنابراین کلینی خودش، شاگرد این مفسر بزرگ بود. علی بن ابراهیم، کنیه‌اش ابوالحسن بوده، ولی به «شیخ اقدام» مشهور بود. نجاشی در باره وثاقت و فزونی دانش علی بن ابراهیم می‌نویسد «ثقه، ضابط و دارای عقیده‌ای ثابت و استوار است... کتب زیادی تألیف کرده و کتابی در تفسیر دارد»^۱.

ب) تفسیر قمی

آثار علی بن ابراهیم را بیشتر از ۱۵ جلد کتاب گفته اند که از میان کتابهای پر ارزش او، این تفسیر به طور کامل به دست ما رسیده است. تفاسیر و کتب دیگری به نام، اخبار القرآن و روایاته، نوادر القرآن، کتاب الناسخ و المنسوخ، شرایع، حیض، توحید و شرک و غیر از اینهاست که به عنوان تألیفات علی بن ابراهیم معرفی شده‌اند.^۲ تفسیر قمی که به گفته یکی از نویسندگان، از قرن چهارم تا یازدهم وجود داشته است؛ آمیخته‌ای از چند تفسیر است. قسمتی از آن، تفسیر

۱. رجال نجاشی، ص ۲۶۰.

۲. فهرست ابن ندیم، ص ۸۹.

علی بن ابراهیم، بخشی از آن تفسیر ابوالجارود و قسمتی هم شامل تفاسیر سایر مشایخ است.^۱

ب) کلیات علوم اهل بیت علیهم السلام

اهل بیت علیهم السلام دارای علمی گسترده، غیبی و لدنی می‌باشند به طوری که علم آنان، شامل علم به «ما کان» و «ما یکون» احکام و شرایع، موضوعات، زبان انسانها و حیوانات و پرندگان، علم به کتاب و غیره است. امکان و وقوع این علم ویژه، با توجه به دلائل عقلی و نیز از طرق دلائل نقلی قابل اثبات است.

آیات متعددی در قرآن وجود دارد، که گواهی می‌دهد خداوند، بخشی از علم غیب را در اختیار پیامبران و اهل بیت علیهم السلام قرار داده و این علمی است که دایره بسیار گسترده‌ای دارد.^۲ علاوه بر آیات، در منابع روایی شیعی و حتی در برخی از منابع اهل سنت نیز احادیث صریح و صحیح زیادی وجود دارد که بیانگر آگاهی‌های گسترده و غیبی اهل بیت علیهم السلام است.

در اینجا به طور اختصار تنها به عناوین کلی این احادیث اشاره می‌شود. روایات مربوط به این ابواب خصوصاً آنچه که از طریق علی بن ابراهیم قمی صاحب تفسیر قمی وارد شده است در فصول بعدی خواهد آمد. اینک برخی از عناوین درباره علم اهل بیت علیهم السلام را از نظر می‌گذرانیم.

۱. اهل بیت علیهم السلام خزانه دار علم خداوند.

۲. اهل بیت علیهم السلام کانون علم و ظرف دانش خداوند هستند.

۳. اهل بیت علیهم السلام آگاهترین مردمند.

۴. علم صحیح تنها در نزد اهل بیت علیهم السلام است.

۱. ر.ک: آقا بزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۴، ص ۳۰۵ - ۳۰۸.

۲. در فصل بعد به برخی از آیات اشاره خواهد شد.



۵. اهل بیت علیهم السلام به آنچه که در آسمانها و زمین و بهشت و جهنم است و به ما کان و ما یکون تا روز قیامت و به وقت مرگ خود نیز علم دارند.
۶. به اهل بیت علیهم السلام الهام می شود.
۷. اهل بیت علیهم السلام وارثان علم تمامی انبیا و اوصیا هستند.
۸. اعمال انسانها به محضر اهل بیت علیهم السلام عرضه می شود و آنان به تک تک اعمال و رفتار و حتی به باطن انسانها آگاهی دارند.

واقعیت‌های انکار ناپذیر

علاوه بر آیات و روایاتی که خواهد آمد، دلائل دیگر و نیز واقعیت‌هایی مسلم و انکار ناپذیر تاریخی وجود دارد که همگی وجود علم لدنی و گسترده اهل بیت علیهم السلام را به اثبات می‌رساند. اینک به برخی از آن مطالب به صورت اختصار اشاره می‌شود.

خبرهای غیبی تحقق یافته

اهل بیت علیهم السلام از برخی حوادث پیش از وقوع آن خبر داده‌اند، و آن حوادث مطابق پیشگویی آنان اتفاق افتاده و این دلیلی بر اثبات حقانیت آنان، مبنی بر داشتن علم غیب و لدنی است.

ابن ابی الحدید معتزلی، فصلی درباره امور غیبیه‌ای که علی علیه السلام فرموده است و به همان شکل و کیفیتی فرموده بود واقع شد، بازگو کرده است. او حدود بیست مورد از پیشگویی‌های آن حضرت را با خصوصیات آنها و از آن جمله شهادت خودش به دست ابن ملجم و شهادت امام حسین علیه السلام را در کربلا برشمرده است.

ایشان در شرح خطبه ۵۸ نهج البلاغه که حضرت علی علیه السلام در مورد خوارج به اصحاب خود فرموده است: «قتلگاه آنان نزدیک نهر است و از آنان ده نفر باقی

نمی ماند و از شما ده نفر کشته نمی شود» نوشته است:

«این پیشگویی از قبیل اخبار به غیب با تفصیل و ذکر جزئیات است و از معجزات او می باشد، و این یک امر الهی است که بشر از درک آن عاجز است و علی علیه السلام آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله یاد گرفته و پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق وحی. و علی علیه السلام از این مقوله چیزهایی دارد که دیگران ندارند»^۱.

فقدان عجز و جهل در پاسخ به سؤالات

تاریخ به صراحت و به تکرار نشان می دهد که اهل بیت علیهم السلام هیچ گاه در هیچ مسأله ای اظهار عجز علمی نکرده اند و برخورد مردم با آنان به گونه برخورد با کسانی بود که همه چیز را می دانند. واژه هایی چون «نمی دانم»، «تخصص آن را ندارم»، «شاید چنین باشد»، «باید فکر کنم» و «اکنون فراموش کرده ام» در قاموس آنان نبود. اگر چنین امری وجود داشت در تاریخ و کتابها ثبت می شد، در حالی که هیچ یک از امور فوق در زندگی امامان علیهم السلام دیده نشده است. این بهترین دلیل بر لدنی و غیبی بودن علم آنان است، زیرا امکان ندارد کسی با علم عادی و معمولی چنین حالتی داشته باشد.

عکرمه از ابن عباس نقل می کند که روزی عمر بن خطاب به علی علیه السلام گفت:

ای ابا الحسن تو چرا در پاسخ پرسشها تأمل نمی کنی و با عجله جواب می دهی. آن حضرت دست خود را باز کرد و فرمود در دست من چند انگشت و جود دارد. عمر گفت: پنج تا حضرت فرمود: پس چرا عجله کردی؟ عمر گفت:

این که مخفی نبود. علی علیه السلام فرمود: آشکار بودن پاسخها برای من از این هم بیشتر است.^۲

۱. همان، ج ۵، ص ۳. ۴.

۲. جهت اختصار، از ذکر اخبار غیبی امامان علیهم السلام صرف نظر شد. برای اطلاعات بیشتر در این باره، رجوع شود به: احقاق الحق، ج ۸، باب پنجم اخبارات غیبی علی علیه السلام ص ۸۷ - ۱۸۱؛ اثبات الهداة:



مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام

در تاریخ احدی ادعا نکرده است که اهل بیت علیهم السلام به دانشمندی مراجعه و از او کسب علم و دانش کرده باشند یا از کسی سؤالی پرسیده باشند، بلکه این دیگران بودند که همواره نیازمند علم اهل بیت علیهم السلام بودند و در هر مشکلی به آنان مراجعه می کردند.

خلفا، بزرگان صحابه و دانشمندان که عاجزانه و فروتنانه در حل نیازهای علمی خویش به اهل بیت علیهم السلام رجوع می کردند و آنان همیشه گره های دشوار علمی را برای ایشان می گشودند، مطلبی نیست که کسی درباره آن تردیدی داشته باشد.^۱

اعتراف دشمنان

عظمت شخصیت علمی اهل بیت علیهم السلام همانند سایر اوصاف و فضائل آنان نه



بالنصوص و المعجزات، شیخ حر عاملی، منابع المعاجز و مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱ ص ۳۱۱. فصل فی المسابقة بالعلم «یا أبا الحسن إنک لتعجل فی الحکم و الفصل للشیء اذا سئل عنه» فأبرز علی کفه و قال له: کم هذه؟ فقال عمر: خمسة، فقال: عجلت یا أبا حفص، قال: لم یخف علی، فقال علی: و أنا أسرع فیما لا یخفی علی».

۱. عمر ابن خطاب در سخنانی که از او نقل شده است بیش از دیگران به شخصیت علمی و معنوی علی علیه السلام واقف بود و در مشکلات و معضلات علمی از آن حضرت بهره می برد. بخشی از اعترافات او که در منابع اهل سنت آمده بدین قرار است:
 - اعوذ بالله ان اعیش فی قوم لست فیهم یا ابا الحسن ای ابوالحسن! من پناه می برم به خدا از اینکه در میان قومی باشم که تو در آنجا حضور نداشته باشی.
 - لولا علی لهلک عمر، اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.
 - انت (یا علی) خیرهم فتوی، ای علی تو در میان مسلمانان بهترین فتوا دهنده هستی.
 - لا ابقانی الله لمعضله لیس لها ابوالحسن، خدا نکند من زنده باشم و در مشکلی که پیش می آید ابوالحسن حاضر نباشد.

تنها دوستان، بلکه سرسخت ترین دشمنان آنان را نیز، در برابر خود خاضع کرده و آنان را به اعتراف وادار نموده است. از باب «الفضل ما شهدت به الاعداء» به عنوان نمونه تنها به یک مورد اشاره می شود:

معاویه بعد از شهادت علی علیه السلام گفت: «ذهب الفقه والعلم بموت ابن أبي طالب؛ همانا علم و دانش با مرگ علی از بین رفت. و زمانی که برادرش عتبه به او گفت اهل شام این سخن را از تو نمی پذیرند معاویه گفت: دعنی عنک؛ آنها را رها کن»^۱.

میراث عظیم علمی

وجود میراث غنی و گنجینه های علمی اهل بیت علیهم السلام که مجموعه ای از سخنرانی ها، مناظره ها، کتابها، دعاها و زیارات است در هزاران کتاب نگارش یافته است و بنیان فکر، فرهنگ، فقه و اعتقادات جمع کثیری از انسانها گشته و اکنون پیش روی تمامی تشنگان معارف ناب الهی در ابعاد مختلف زندگی انسانی است.

هر محقق با انصاف در می یابد که این معارف عظیم، یافته بشر نیست و پایه دریافت های تخیلی، عقلی، تجربی، و آزمایشگاهی ندارد، بلکه تنها تبلوری از علوم الهی و لدنی است که به اهل بیت علیهم السلام عصمت و طهارت ارزانی شده است.

۱. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۸؛ الاصابة في تمييز الصحابة، ج ۳، ص ۴۴ و العدد القویه، ص ۲۵۰.



فصل دوم: آیاتی که بیانگر علوم اهل بیت علیهم السلام است



آیات زیادی در قرآن وجود دارد که بیانگر علم گسترده و غیبی است که از سوی خداوند در قالب وحی، الهام و یا غیره به پیامبران و اهل بیت علیهم السلام عطا شده است و طبق روایات معتبر، تمامی علوم انبیای پیشین نیز به پیامبر صلی الله علیه و آله منتقل گشته و از طریق آن حضرت به اهل بیت علیهم السلام به ارث رسیده است. ما در این فصل، تنها به آن دسته از آیات می پردازیم که تفسیر قمی آن آیات را با روایات مربوطه تفسیر کرده است:

۱. آدم علیه السلام و آیات تعلیم اسماء

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنْني أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾^۱.

خدا همه اسمها (حقایق موجودات) را به آدم آموخت، سپس آن (حقایق) را

بر فرشتگان عرضه کرد و گفت از اسامی این حقایق به من خبر دهید اگر راستگو هستید. آنان گفتند: ما تو را تسبیح می‌کنیم، ما از چیزی آگاه نیستیم جز آنچه تو به ما آموخته‌ای، تویی توانا و حکیم.

خداوند به آدم فرمود: آدم! اسامی این حقایق را به فرشتگان بگو. هنگامی که آدم فرشتگان را از آن اسامی آگاه ساخت، خداوند به فرشتگان خطاب کرد و گفت: من به شما نگفتم که از (غیب) آسمان‌ها و زمین آگاهم و آنچه را آشکار کنید و پنهان نمایید می‌دانم.

دقت در معنای این سه آیه ما را به این حقیقت رهبری می‌کند که خداوند یک سلسله حقایقی را که از دید فرشتگان پنهان بود به آدم آموخت و سپس آدم علیه السلام به دستور خداوند آنان را از غیب آگاه ساخت. در روایات وارد شده است که علم اسماء که به حضرت آدم داده شد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سپس به اهل بیت علیهم السلام آن حضرت منتقل شده است.^۱

تفسیر قمی روایتی در این باره می‌آورد که:

«و هو قول أمير المؤمنين عليه السلام ألا إن العلم الذي هبط به آدم عليه السلام من السماء إلى الأرض وجميع ما فضلت به النبيون إلى خاتم النبيين عندى و عند عتره خاتم النبيين فأين يتاه بكم بل أين تذهبون؟^۲ و این سخن علی عليه السلام است که می‌فرماید: آگاه باشید، علمی که به همراه آدم به زمین آمد و تمامی آنچه پیامبران تا برسد به پیامبر صلی الله علیه و آله با آنها برتری پیدا کرده‌اند در اهل بیت علیهم السلام پیامبر صلی الله علیه و آله است، پس به کجا می‌روید».

۱. در برخی روایات مقصود از اسماء، اسامی حجت‌های خداوند بیان شده است و اینکه ارواح آنها قبل از آدم خلق شده بودند. و در روایات طینت آمده است که ارواح پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام قبل از همه موجودات آفریده شده و بقیه موجودات از نور آنها خلق شده‌اند. ر.ک: بحار الانوار ج ۲، ص ۲۰۹ و ج ۲۵، ص ۳.

۲. تفسیر قمی ج ۱، ص ۳۶۷.



اصول کافی نیز حدیثی را از صاحب تفسیر قمی با همان مضمون نقل می‌کند:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ وَ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي نَزَلَ مَعَ آدَمَ عليه السلام لَمْ يُرَفَّعْ وَ الْعِلْمُ يُتَوَارَثُ وَ كَانَ عَلِيُّ عليه السلام عَالِمَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ إِنَّهُ لَمْ يَهْلِكْ مِنَّا عَالِمٌ قَطُّ إِلَّا خَلَفَهُ مِنْ أَهْلِهِ مَنْ عِلْمٍ مِثْلَ عِلْمِهِ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ؛ امام باقر عليه السلام فرمود: به درستی که علمی که به همراه آدم به زمین نازل گشت بالا نرفت و آن علم به ارث برده می‌شود و علی عليه السلام عالم این امت بود و هر عالمی از ما که از دنیا می‌رود کسی از اهلش جانشین او می‌گردد که یا علمی همانند او دارد و یا آنچه که خدا بخواهد.

۲. ابراهیم عليه السلام و آیات علم به ملکوت آسمانها و زمین

﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾^۱.

این چنین ملکوت آسمانها و زمین (و حکومت مطلقه خداوند بر آنها) را به ابراهیم نشان دادیم تا اهل یقین گردد.

طبق این آیه، ابراهیم عليه السلام سلطه و قیومیت خداوند و ارتباط واقعی و تکوینی بین اشیاء و خداوند را مشاهده کرد. و این مشاهده، فوق مشاهده حسی و عقلی بود و نتیجه چنین مشاهده‌ای پیدا شدن صفت یقین است. و یقین مرتبه‌ای از علم است که به هیچ وجه شک و تردیدی در آن راه ندارد.

تفسیر قمی با نقل روایتی از طریق پدرش از امام صادق عليه السلام به تفسیر این آیه می‌پردازد:

«وَأَمَّا قَوْلُهُ ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾»

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۲۲، باب آن الائمه علیهم السلام ورثه العلم یرث بعضه.

۲. انعام / ۷۵.

فإنه حدثني أبي عن اسماعيل بن ضرار [مرار] عن يونس بن عبدالرحمن عن هشام عن أبي عبدالله عليه السلام قال:

«يَسُطُّ كُشِطَ لَهُ عَنِ الْأَرْضِ وَمَنْ عَلَيْهَا وَعَنِ السَّمَاءِ وَمَا فِيهَا وَالْمَلِكِ الَّذِي يَحْمِلُهَا وَالْعَرْشِ وَمَنْ عَلَيْهِ، وَفُعِلَ ذَلِكَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام».^۱

برای ابراهیم پرده‌ها کنار رفت تا اینکه زمین و آسمان و آنچه در آنها وجود دارد و همچنین ملکی را که آنها را حمل می‌کند مشاهده کرد و نیز عرش و آنچه را بر روی آن است دید و این کار برای رسول خدا و امیرالمومنین نیز انجام شد. (یعنی آنچه را که ابراهیم دیده است رسول خدا ﷺ و علی علیه السلام نیز می‌بینند).^۲

۳. آیه ارتضاء

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾.^۳

خدا دانای غیب است، پس هیچ کس را بر غیب خویش آگاه نمی‌کند، مگر پیامبران مورد رضایت خداوند، و خدا برای فرستادگان خود از جلو و پشت سرشان، نگهبان قرار می‌دهد. مفاد آیه، سلب کلی است و آگاهی به غیب مختص به خدا را از غیر خدا به صورت عام نفی می‌کند.

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۰۶.

۲. مشابه این حدیث از امام باقر علیه السلام نیز وارد شده است که سایر امامان را نیز در بر می‌گیرد: کُشِطَ لَهُ عَنِ الْأَرْضِ حَتَّى رَأَاهَا وَمَنْ فِيهَا وَعَنِ السَّمَاءِ حَتَّى رَأَاهَا وَمَنْ فِيهَا وَالْمَلِكِ الَّذِي يَحْمِلُهَا وَالْعَرْشِ وَمَنْ عَلَيْهِ وَكَذَلِكَ أَرَى صَاحِبَكُمْ مُشَاهِدَةً كَرْدَ وَنِيزَ عَرْشِ وَأَنْجَاحَ رَأَى رُوى أَنَّهُ دِيدَ وَ صَاحِبِ شَمَا (امام شما) نِيزَ چَنین اسْت. (بصائر الدرجات، ص ۱۲۶-۱۲۷)

۳. جن / ۲۶-۲۷.



جمله ﴿إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾ استثناء از کلمه «احد» است و جمله «من رسول» بیان از جمله «من ارتضی» است. در نتیجه می‌فهماند که خدای تعالی هر پیغمبری از پیامبران را به هر مقدار از غیب مختص به خود بخواهد آگاه می‌سازد. در روایات برای اثبات علم غیب اهل بیت (علیهم السلام)، به این آیه شریفه استشهاد شده است، فتح بن یزید جرجانی از امام هادی (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود:

«ان الله لم يظهر على غيبه أحدا إلا من ارتضى من رسول، فكل ما كان عند الرسول كان عند العالم، و كل ما اطلع عليه الرسول فقد اطلع أوصياؤه عليه، لئلا تخلو أرضه من حجة، يكون معه علم يدل على صدق مقالته و جواز عدالته»^۱.

همانا خداوند آگاه نمی‌کند بر غیب خودش کسی را مگر پیامبر برگزیده خود را. و هر آنچه نزد رسول باشد نزد عالم (امام) نیز است و به هر آنچه که رسولش را آگاه کرده اوصیای او را نیز آگاه کرده است تا زمین از حجتش خالی نماند و آن عالم، علمی دارد که بر راستی گفتار او و وجود عدالت او دلالت می‌کند. تفسیر قمی با بهره‌گیری از مضامین و متون روایات، برای این آیه تفسیری ویژه و متفاوت با سایر مفسیرین ارائه می‌کند:

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ يُعْنَىٰ عَلَيَّ الْمُرْتَضَىٰ مِنَ الرَّسُولِ ﷺ وَ هُوَ مِنْهُ قَالَ اللَّهُ فَإِنَّهُ يُسَلِّكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا قَالَ: فِي قَلْبِهِ الْعِلْمُ وَ مِنْ خَلْفِهِ الرَّصْدُ يَعْلَمُهُ عِلْمُهُ وَ يَرْقُوهُ الْعِلْمَ زَقًّا وَ يُعَلِّمُهُ اللَّهُ إِلْهَامًا، وَ الرَّصْدُ التَّعْلِيمُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ لِيَعْلَمَ النَّبِيُّ أَنَّ قَدْ أَبْلَغَ رِسَالَاتِ رَبِّهِ وَ أَحَاطَ عَلَيَّ ﷺ بِمَا لَدَى الرَّسُولِ مِنَ الْعِلْمِ وَ أَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ مِنْذُ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ إِلَىٰ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ فِتْنَةٍ أَوْ زَلْزَلَةٍ أَوْ خَسْفٍ أَوْ قَذْفٍ أَوْ أُمَّةٍ هَلَكَتْ فِيهَا مَضَىٰ أَوْ تَهْلِكُ فِيهَا بَقِي، وَ كَمْ مِنْ إِمَامٍ جَائِرٍ أَوْ عَادِلٍ يَعْرِفُهُ بِاسْمِهِ وَ نَسَبِهِ وَ مَنْ

۱. اربلی کشف الغمة فی معرفة الائمة، ج ۲، ص ۳۸۶.

يَمُوتُ مَوْتًا أَوْ يُقْتَلُ قَتْلًا وَ كَمْ مِنْ إِمَامٍ مَخْذُولٍ لَا يَضُرُّهُ خِذْلَانُ مَنْ خَذَلَهُ وَ كَمْ مِنْ إِمَامٍ مَنْصُورٍ لَا يَنْفَعُهُ نَصْرُهُ مَنْ نَصَرَهُ»^۱.

۴. آیات شهادت پیامبر ﷺ بر اعمال

در آیات چندی پیامبر اکرم ﷺ به عنوان شاهد و گواه بر اعمال انسانها معرفی شده و در روز قیامت له و یا علیه آنان شهادت خواهد داد. این آیات به قرار ذیل است:

(الف) ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ^۲.

و در راه خدا جهاد کنید، و حق جهادش را ادا نمایید! او شما را برگزید، و در دین (اسلام) کار سنگین و سختی بر شما قرار ندارد از آیین پدران ابراهیم پیروی کنید. خداوند شما را در کتابهای پیشین و در این کتاب آسمانی «مسلمان» نامید، تا پیامبر گواه بر شما باشد، و شما گواهان بر مردم! پس نماز را برپا دارید، و زکات را بدهید، و به خدا تمسک جوید، که او مولا و سرپرست شما است! چه مولای خوب، و چه یاور خوبی.

(ب) ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾^۳.

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۹۰.

۲. حج / ۷۷ و ۷۸.

۳. بقره / ۱۴۳.



این چنین شما را امت وسط قرار دادیم تا آنکه گواهان مردم باشید و پیامبر گواه بر شما باشد.

ج) ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾.^۱

پس چگونه خواهد بود وقتی که از هر امتی گواهی آوردیم و تو را گواه بر اینان آوردیم.

د) ﴿وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ﴾.^۲

نامه اعمال را پیش می‌نهند و پیامبران و گواهان را حاضر می‌سازند.

ه) ﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسِرَی اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ اِلٰی عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.^۳

بگو هر چه می‌خواهید انجام دهید به زودی خداوند و پیامبر او و مؤمنان کار شما را خواهند دید و به زودی به سوی عالم غیب و شهادت باز می‌گردید آنگاه خداوند شما را بدانچه عمل می‌کردید خبر خواهد داد.

توضیح و بیان آیات

این آیات بیانگر آگاهی پیامبر از اعمال مردم است. طبق این آیات هر امتی گواه و شاهدی از خود دارد و پیامبر نیز شاهد بر شهداء است و روز قیامت از هر گروهی شاهدی از خود مردم به عنوان گواه در محکمه عدل الهی برانگیخته خواهد شد و پیامبر نیز گواه بر آن شهداء خواهد بود. در روایات، از اهل بیت علیهم السلام به عنوان گواهان بر مردم نام برده می‌شود. طبیعی است که لازمه گواهی، آگاهی و اطلاع بر اعمال، روحیات، ایمان و اخلاق به طور قطع و یقین

۱. نساء/۴۱.

۲. زمر/ ۶۹.

۳. توبه / ۱۰۵.



است، و قهراً این گونه آگاهی‌ها از طریق وسائل و اسباب عادی فراهم نمی‌شود، بلکه اسباب آن باید از سوی خداوند افاضه شده باشد. تفسیر قمی مخاطب آیه نخست را اهل بیت علیهم‌السلام معرفی کرده، آنان را گواهان بر مردم می‌داند:

و هم الذين قال في كتابه و خاطبهم في قوله تعالى ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا (القرآن) لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا أَنْتُمْ يَ مَعْشَرَ الْأُئِمَّةِ شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ فرسول الله ﷺ شهید علیهم و هم شهداء علی الناس فالعلم عندهم و القرآن معهم و دین الله عز و جل الذي ارتضاه لأنبيائه و ملائکته و رسله منهم یقتبس^۱.

ایشان در جای دیگر بار دیگر بر این تفسیر خود تاکید می‌کند:

«و قوله ﴿لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ﴾ یعنی یكون علی آل محمد ﴿وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ أي آل محمد یكونوا شهداء علی الناس بعد النبی ﷺ^۲. وی درباره آیه دوم که مضمونی مشابه آیه قبلی دارد، می‌نویسد: «و أما قوله ﴿وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً﴾ یعنی أئمة وسطا أي عدلا و واسطة بین الرسول و الناس و الدلیل علی أن هذا مخاطبة للأئمة علیهم‌السلام قوله فی سورة الحج ﴿لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ﴾ یا معشر الأئمة ﴿وَ تَكُونُوا أَنْتُمْ شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ و إنما نزلت ﴿وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً﴾^۳.

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۴.

۲. همان، ج ۲، ص ۸۸.

۳. همان، ج ۱، ص ۶۳.



اصول کافی نیز روایتی را از علی بن ابراهیم صاحب تفسیر قمی نقل می‌کند که بیانگر آن است که تفسیر ایشان از آیات فوق، برگرفته از روایات اهل بیت علیهم السلام است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ قَالَ: نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوَسْطَى وَنَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ وَحُجَّتُهُ فِي أَرْضِهِ قُلْتُ قَوْلُهُ تَعَالَى ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ﴾ قَالَ: إِيَّانَا عَنَى وَنَحْنُ الْمُجْتَبَوْنَ وَلَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ فَالْحَرْجُ أَشَدُّ مِنَ الضَّيْقِ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ إِيَّانَا عَنَى خَاصَّةً وَسَمَائِكُمُ الْمُسْلِمِينَ اللَّهُ سَمَانًا الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ فِي الْكُتُبِ الَّتِي مَضَتْ وَفِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ الشَّهِيدُ عَلَيْنَا بِمَا بَلَّغَنَا عَنْ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَنَحْنُ الشُّهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ فَمَنْ صَدَّقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَدَقْتَنَاهُ وَمَنْ كَذَّبَ كَذَّبْتَنَاهُ»^۱.

دیدگاه ایشان در باره آیه سوم نیز تأکید دیگری است بر تفسیر آیات قبلی:

«وَقَوْلُهُ ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ﴾ يَعْنِي الْأُئِمَّةُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَجِئْنَا بِكَ يَا مُحَمَّدُ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا يَعْنِي عَلَى الْأُئِمَّةِ، فَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَهِيدٌ عَلَى الْأُئِمَّةِ وَهُمْ شُهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ»^۲.

آیه پنجم بیانگر آن است که خداوند و پیامبر و مؤمنان بر اعمال مردم، اطلاع دارند. آگاهی خداوند بر اعمال مردم روشن است و پیامبر و مؤمنان نیز به واسطه

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۱، باب فی أن الائمة شهداء الله عز و جل، حدیث ۴.

۲. همان ج ۱، ص ۱۳۱.

خداوند اطلاع پیدا می‌کنند. اما نکته‌ای که وجود دارد این است که همه مؤمنان اعمال مردم را نمی‌بینند. پس معلوم می‌شود که تنها برخی از مؤمنان چنین هستند و قهراً این گروه غیر از اهل بیت علیهم‌السلام کسان دیگری نمی‌توانند باشند. این مطلب در روایات نیز مورد تأکید قرار گرفته است که اهل بیت علیهم‌السلام به وسیله عمودی از نور، اعمال مردم را می‌بینند و یا اینکه اعمال مردم در روزهای مشخصی بر پیامبر و ائمه اطهار علیهم‌السلام عرضه می‌گردد.

علی بن ابراهیم در تعیین مصادیق آیه مزبور به چند روایت استناد می‌کند:

(الف) حدثني أبي عن يعقوب بن شعيب عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله ﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ المؤمنون هاهنا الأئمة الطاهرون عليهم‌السلام.

(ب) وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ أَعْمَالَ الْعِبَادِ تُعْرَضُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُلَّ صَبَاحٍ أَبْرَارِهَا وَفُجَّارِهَا فَاحْذَرُوا فَلَيْسَتْ حِي أَحَدُكُمْ أَنْ يَعْزِضَ عَلَى نَبِيِّهِ الْعَمَلِ الْقَبِيحِ.

(ج) وَعَنْهُ عليه السلام قَالَ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَمُوتُ أَوْ كَافِرٍ يُوَضَّعُ فِي قَبْرِهِ حَتَّى يُعْرَضَ عَمَلُهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَ هَلُمَّ جَرًّا إِلَى آخِرِ مَنْ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ فَذَلِكَ قَوْلُهُ ﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾.^۱

اصول کافی نیز روایتی را از ایشان در همین موضوع آورده است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَا لَكُمْ تَسْؤُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ رَجُلٌ: كَيْفَ نَسْؤُهُ فَقَالَ: أَمَا تَعْلَمُونَ أَنَّ أَعْمَالَكُمْ تُعْرَضُ عَلَيْهِ فَإِذَا رَأَى فِيهَا مَعْصِيَةً سَاءَ ذَلِكَ فَلَا تَسْؤُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ سُرُّوهُ».^۲

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۰۴.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۱۹.



امام صادق علیه السلام می فرمود: شما را چه شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را ناراحت می کنید. مردی عرض کرد: چگونه ناراحت می کنیم؟ امام فرمود: آیا نمی دانید که اعمال شما به آن حضرت عرضه می شود. پس وقتی گناهی را در آن می بیند ناراحت می شود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله را ناراحت نکنید بلکه سعی کنید تا او را خوشحال سازید:

۵- آیه اهل الذکر

﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾.^۱

از اهل ذکر پرسید اگر نمی دانید.

در این آیه، مفعول «فاسئلوا» یعنی چیزی که باید پرسید و مفعول «لاتعلمون» یعنی چیزی را که نمی دانیم، حذف شده است. این حذف دلالت بر عموم دارد؛ یعنی به طور کلی هر چیزی را که نمی دانیم باید از اهل ذکر بپرسیم. این مستلزم آن است که اهل ذکر باید افرادی باشند که شایستگی و صلاحیت علمی این را داشته باشند. زیرا خداوند متعال هیچ گاه مردم را به طور مطلق به جاهلان یا به کسانی که احتمال خطا در علمشان وجود دارد ارجاع نمی دهد. بنابراین اهل ذکر باید عالمانی باشند که علمشان از خطا مصون است و غیر از معصومین علیهم السلام کسانی دیگر نمی توانند چنین باشند. لذا در روایات معتبر اهل بیت علیهم السلام به عنوان اهل ذکر معرفی شده اند. شواهد التنزیل از حارث روایت می کند که: از علی علیه السلام از آیه (فاسئلوا اهل الذکر) پرسیدم پس فرمود: «وَاللّٰهُ اِنَّا لَنَحْنُ اَهْلُ الذِّكْرِ، نَحْنُ اَهْلُ الْعِلْمِ، وَنَحْنُ مَعْدِنُ التَّوْوِيلِ وَالتَّنْزِيلِ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله یقول: اَنَا مَدِیْنَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِهِ مِنْ بَابِهِ».^۲

۱. نحل / ۴۳.

۲. الحاکم الحسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۳۲.

ابی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت در مورد آیه چهل و سوم زخرف فرمود: منظور از «الذکر» رسول الله است و اهل الذکر اهل بیت علیهم السلام او هستند که باید (معارف الهیه) از آنها پرسیده شود و آنها اهل الذکر هستند.^۱

در قرآن نیز پیامبر به عنوان ذکر معرفی شده است.

﴿قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا﴾.^۲

از سوی دیگر اهل بیت علیهم السلام همیشه آماده پاسخ گویی به تمامی سؤال های گوناگون مردم بوده اند و این جمله مشهور حضرت علی علیه السلام است که به طور مکرر می فرمود:

«سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي».^۳

۱. (عدة من اصحابنا، عن احمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن عاصم بن حميد، عن ابي بصير، عن ابي عبد الله عليه السلام: في قول الله عز وجل: ﴿و انه لذكر لك و لقومك و سوف تُسألون﴾ (الزخرف/ ۴۳) فرسول الله سند این حدیث مشتمل بر ۶ نفر به ترتیب زیر است:
الف) عدة من اصحابنا، ثقة و مورد اعتماد است. (معجم الثقات/ ص ۳۰۷).
ب) احمد بن محمد عيسى یا احمد بن محمد بن خالد البرقي، هر دو ثقة و مورد اعتماد هستند. (فهرست الشيخ/ ص ۵۶۵ و رجال الشيخ/ ص ۳۶۶).
ج) الحسين بن سعيد الاهوازي، ثقة و مورد اعتماد است. (رجال الشيخ/ ص ۳۷۲ و الخلاصه/ ص ۴۹).

د) النضر بن سويد، ثقة و مورد اعتماد است. (رجال النجاشي/ ص ۲۱۳ و الخلاصه/ ص ۱۲۵).

و) ابوبصير، ثقة و مورد اعتماد است. (معجم الثقات/ ص ۱۳۴ تا ۱۳۸).

۲. طلاق / ۱۰ و ۱۱.

۳. نهج البلاغه، خ ۹۳.



امام علی علیه السلام در این حدیث مشخص نکرده که چه چیزی برسید و همین افاده عموم می‌کند؛ یعنی هر چه می‌خواهی برسید؛ سخنی که در طول تاریخ هیچ دانشمندی نتوانسته است چنین ادعایی بکند و از عهده آن بر آید.

سید بن طاووس در کتاب طرائف نقل می‌کند که حافظ بن مؤمن - که به تعبیر ایشان از فحول علمای اهل سنت است - در تفسیر آیه شریفه (فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) از ابن عباس نقل کرده است که گفت: «یعنی اهل بیت علیهم السلام، محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین اهل ذکر و اهل علم و عقل و بیان هستند».^۱

تفسیر قمی نیز معتقد است که مراد از اهل ذکر اهل بیت علیهم السلام هستند. ایشان می‌نویسد:

«و هم الذین وصفهم الله تبارك و تعالی و فرض سؤا لهم و الأخذ منهم فقال ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ فعلمهم عن رسول الله».^۲

ایشان این برداشت خویش را با روایتی از امام باقر علیه السلام اثبات می‌نماید:

«حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا عبد الله بن محمد عن أبي داود [عن] سليمان بن سفیان عن ثعلبة [ثعلبة] عن زرارة عن أبي جعفر علیه السلام في قوله: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ من المعنون بذلك فقال: نحن و الله، فقلت فأنتم المسئولون؟ قال: نعم. قلت: و نحن السائلون؟ قال: نعم. قلت: فعلينا أن نسألکم؟ قال: نعم. قلت: و علیکم أن تجیبونا؟ قال: لا ذلك إلینا إن شئنا فعلنا و إن شئنا ترکنا ثم

۱. الطرائف، ص ۹۳ - ۹۴ روی الحافظ محمد بن مؤمن الشیرازی فیما آورده فی کتابه و استخراجہ من التفاسیر

الاثنی عشر، و هو من فحول علماء المخالفين في تفسير قوله تعالى ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ باسناده الى ابن عباس، قال: یعنی اهل البيت محمدا و عليا و فاطمة و الحسن و الحسين هم اهل الذكر و العلم و العقل و البیان، هم اهل بيت النبوة، و معدن الرسالة، و مختلف الملائكة.

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۴.

قال: ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾.^۱

۶. آیه علم کتاب

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾.^۲

و کافران می‌گویند تو پیامبر نیستی بگو همین بس که خداوند و کسی که علم کتاب نزد اوست گواه باشد.

«در این آیه شریفه، علم کتاب به طور مطلق برای شخصی ثابت است که به عنوان گواه بر رسالت پیامبر مطرح می‌شود. و این علمی است لدنی و آگاه به اسم اعظم الهی که دارنده آن دارای قدرت تکوینی است چنانچه در مورد آصف بن برخیا که مقداری از علم کتاب داشت توانست تخت بلقیس را حاضر سازد و بنا به روایات متعدد از شیعه و اهل سنت شخصی که در آیه شریفه فوق دارای چنین علمی است علی بن ابی طالب علیه السلام است».

تفسیر قمی با استفاده از حدیثی که از طریق پدرش نقل می‌کند اثبات می‌نماید که منظور از «من عنده علم الكتاب» علی علیه السلام است:

«و قوله قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ فإنه حدثني أَبِي عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ سُئِلَ عَنِ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَعْلَمُ أَمْ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ فَقَالَ مَا كَانَ عِلْمُ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ عِنْدَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ إِلَّا بِقَدْرِ مَا تَأْخُذُ الْبُعُوضَةُ بِجَنَاحِهَا مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ».^۳

۱. همان، ج ۲، ص ۶۸.

۲. رعد / ۴۳.

۳. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۶۷.



علی بن ابراهیم غیر از تفسیر خود روایتی را با دو طریق در رابطه با این موضوع از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که در اصول کافی موجود است آن روایت بدین قرار است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ قَالَ: إِيَّانَا عَنْي وَ عَلِيٍّ أَوْلُنَا وَ أَفْضَلُنَا وَ خَيْرُنَا بَعْدَ النَّبِيِّ^۱.

روایاتی مبنی بر ابعاد علم اهل بیت علیهم السلام

علاوه بر آیاتی که در تفسیر علی بن ابراهیم قمی بدانها اشاره شد و روایاتی که ایشان در ذیل آیات مذکور به آنها استناد کرده‌اند، روایات دیگری نیز از وی در اصول کافی موجود است که به ابعاد دیگری از علوم اهل بیت علیهم السلام می‌پردازد. جهت تکمیل مطلب و نیز جهت آشنایی بیشتر با دیدگاههای ایشان در باب علم اهل بیت علیهم السلام، به برخی از آن روایات اشاره می‌کنیم:

الف) آگاهی به زمان مرگ خویش (علم منایا و بلایا):

اهل بیت علیهم السلام به زمان و مکان مرگ خویش و سایر انسان‌ها علم دارند. چنانچه گذشت اهل بیت علیهم السلام علم به گذشته و آینده دارند و در نتیجه به زمان و مکان مرگ خویش نیز علم خواهند داشت. زیرا از مهمترین وقایعی که در عصر هر امامی، واقع خواهد شد، رحلت آن امام و کیفیت و خصوصیات آن می‌باشد، و با تصریح امام علیه السلام به این که وی علم به ما کان و ما یكون دارد، بدیهی است که وقت و علت و کیفیت رحلت خود را هم خواهد دانست. احادیث زیادی در این باره از اهل بیت علیهم السلام رسیده است. در اینجا به روایتی که علی بن ابراهیم

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹، باب انه لم یجمع القرآن کله إلا الائمة.

قمی نقل می کند بسنده می کنیم:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بِشَّارٍ قَالَ حَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ قَطِيعَةِ الرَّبِيعِ مِنَ الْعَامَةِ بِبَغْدَادٍ مَنَّ كَانَ يُنْقَلُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ لِي قَدْ رَأَيْتُ بَعْضَ مَنْ يَقُولُونَ بِفَضْلِهِ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ فَمَا رَأَيْتُ مِثْلَهُ قَطُّ فِي فَضْلِهِ وَنُسْكِهِ. فَقُلْتُ لَهُ مَنْ وَ كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: جُمِعْنَا أَيَّامَ السَّنَدِيِّ بْنِ شَاهَكَ ثَمَانِينَ رَجُلًا مِنَ الْوُجُوهِ الْمُنْسُوبِينَ إِلَى الْخَيْرِ فَأَدْخَلْنَا عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ لَنَا السَّنَدِيُّ يَا هَؤُلَاءِ انظُرُوا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ هَلْ حَدَّثَ بِهِ حَدَّثٌ فَإِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ قَدْ فَعَلَ بِهِ وَ يُكْثِرُونَ فِي ذَلِكَ وَ هَذَا مَنْزِلُهُ وَ فِرَاشُهُ مُوسَى عَلَيْهِ غَيْرُ مُضَيِّقٍ وَ لَمْ يُرِدْ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ سُوءًا وَ إِنَّمَا يَنْتَظِرُ بِهِ أَنْ يَقْدَمَ فَيُنَظَّرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ هَذَا هُوَ صَحِيحٌ مُوسَى عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ فَسَلُّوهُ. قَالَ: وَ نَحْنُ لَيْسَ لَنَا هُمْ إِلَّا النَّظَرُ إِلَى الرَّجُلِ وَ إِلَى فَضْلِهِ وَ سَمْتِهِ. فَقَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام: أَمَّا مَا ذَكَرَ مِنَ التَّوَسُّعَةِ وَ مَا أَشْبَهَهَا فَهُوَ عَلَى مَا ذَكَرَ غَيْرَ أَيِّ أَخْبَرِكُمْ أَيُّهَا النَّفَرُ أَنِّي قَدْ سَقَيْتُ السَّمَّ فِي سَبْعِ تَمَرَاتٍ وَ أَنَا غَدًا أَخْضَرُّ وَ بَعْدَ غَدٍ أَمُوتُ»^۱

علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی و او از حسن بن محمد بن بشار نقل می کند که مردی از اهل قطیفه ربیع از شخصیت های مورد اعتماد اهل سنت گفت: من از اهل بیت علیهم السلام پیغمبر شخصیت های برجسته خیلی دیده ام، ولی کسی را در فضل و عبادت همچون موسی ابن جعفر نیافته ام. گفتم: کجا او را دیدی؟ گفت: سندی بن شاهک هشتاد نفر از کسانی را که معروف به خیر و نیکی بودند جمع کرد و ما را وارد بر موسی بن جعفر عليه السلام نمود به ما گفت: درست نگاه کنید به این مرد آیا آزار و اذیتی کرده ایم؟ مردم خیال می کنند که نسبت به او سوء قصدی شده، در این باره خیلی حرف می زنند این جایگاه اوست از نظر فرش و محل استراحت بسیار خوب و آسوده است، هیچ سخت

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۵۸، ح ۵، باب أن الائمه عليهم السلام يعلمون متى يموتون.



گیری بر او نمی شود و امیرالمؤمنین نظر بدی نسبت به ایشان ندارد اکنون منتظرم که بیاید و ایشان را از نزدیک ببینید ملاحظه می کنید صحیح و سالم است و از تمام جهت در آسایش. گفت: ما تمام کوشش مان این بود که سیما و منظر آن جناب را تماشا کنیم و از فضل و بزرگواریش بهره مند گردیم. در این موقع امام فرمود: آنچه راجع به آسایش و راحتی و وسعت گفته شد همان طور است ولی من به شما می گویم که مرا به وسیله نه دانه خرما مسموم کرده اند فردا پوست بدنم سبز می شود و پس فردا از دنیا می روم.

ب) آگاهی اهل بیت علیهم السلام به آنچه که در آسمان ها و زمین و بهشت و جهنم است

و علم به گذشته و آینده تا روز قیامت و آگاهی به وقت مرگ خود.

این گروه از احادیث بیانگر آگاهی های غیبی و وسیع اهل بیت علیهم السلام است که شامل تمامی حوادث تا روز قیامت و آنچه در آسمان ها و زمین و حتی بهشت و جهنم و کسانی که در آن هستند می شود. در این روایات چنین استدلال شده است که خداوند بزرگتر و بزرگوارتر از آن است که فرمانبرداری از کسی را واجب کند که علم آسمان و زمینش را از او پنهان داشته است. بنابراین حجت خدا و امام معصوم که واجب الطاعه است باید واجد چنین آگاهی هایی باشد.

در اینجا، تنها به ذکر روایتی که قمی نقل می کند اکتفا می کنیم:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعَيْدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بِمَنْ عَنِ خَمْسِمِائَةِ حَرْفٍ مِنَ الْكَلَامِ فَأَقْبَلْتُ أَقُولُ يَقُولُونَ كَذَا وَ كَذَا. قَالَ: فَيَقُولُ قُلْ كَذَا وَ كَذَا. قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا الْحَلَالُ وَ هَذَا الْحَرَامُ أَعْلَمُ أَنَّكَ صَاحِبُهُ وَ أَنَّكَ أَعْلَمُ النَّاسِ بِهِ وَ هَذَا هُوَ الْكَلَامُ. فَقَالَ لِي: وَيْكَ يَا هِشَامُ لَا يَحْتَاجُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ بِحُجَّةٍ لَا يَكُونُ عِنْدَهُ كُلُّ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ»^۱.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۲، باب أن الائمة عليهم السلام يعلمون علم ما كان.



فصل سوم: منابع علم اهل بیت علیهم السلام



از مسائل مهم در باب علوم اهل بیت علیهم السلام مبادی و منابع علوم آنان است بحث در این است که اهل بیت علیهم السلام این همه علم و آگاهی وسیع را از کجا می گیرند و سرچشمه اصلی این همه معارف، اعم از غیبی و غیر آن که بر امور دین و دنیا به دست آورده اند کجاست. در پاسخ باید گفت که علوم اهل بیت علیهم السلام از منابع و طرق متعدد حاصل می شود. این منابع و طرق عبارتند از: وحی و قرآن، تعلیم پیامبر، کتب مُدَوَّن شامل جامعه، جفر، کتاب علی علیه السلام و مصحف فاطمه علیها السلام و کتب آسمانی پیامبران پیشین، الهام تحدیث و روح القدوس.

۱- وحی و قرآن

سرچشمه اصلی علم پیامبران وحی بوده است. وحی آسمانی دریچه های جهان غیب را به روی پیامبران الهی می گشاید و آنان را با حقایقی آشنا می سازد که ابزار ادراکی انسان، به خودی خود، توان دستیابی به آنها را ندارد. و این طریق، تنها اختصاص به پیامبران دارد و بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله درهای وحی برای همیشه بسته می شود.^۱

۱. از برخی روایات می توان استفاده کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله علاوه بر وحی از طریق الهام و ارتباط با روح
←



علی علیه السلام در این باره چنین می‌فرماید:

«پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا، با مرگ تو رشته‌ای پاره شد که در مرگ دیگران این گونه قطع نشده بود، با مرگ تو رشته پیامبری و فرود آمدن پیام و اخبار آسمانی گسست».^۱

قرآن کریم یکی از مهم‌ترین منابع علم اهل بیت علیهم السلام محسوب می‌شود. آگاهی کامل اهل بیت علیهم السلام به آیات قرآن، شأن نزول، تفسیر، تأویل، ظاهر و باطن، محکم و متشابه، خاص و عام، مطلق و مقید و اسرار و رموز کلام الهی موجب می‌شد که بتوانند احکام و قوانین دین و معارف اسلام را از عمق کتاب آسمانی استخراج نموده، در اختیار مسلمانان قرار دهند.

تفسیر قمی سخنی را از امام علی علیه السلام نقل می‌کند که بیانگر توانایی آن حضرت برای بهره‌گیری از کتاب الهی است. امام علیه السلام فرمود:

«وذلك القرآن فاستنطقوه فلن ينطق لكم، أخبركم عنه أن فيه علم ما مضى و علم ما يأتي إلى يوم القيامة و حكم ما بينكم و بيان ما أصبحتم فيه مختلفون فلو سألتهموني عنه لأخبركم عنه لأنني أعلمكم».^۲

این قرآن است پس او را به سخن آورید، ولی او برای شما خبر نمی‌دهد من از آن خبر می‌دهم. علم به گذشته‌ها و آینده‌ها و حکم آنچه در بین شما تحقق



القدس نیز معارف غیبی را دریافت می‌کرد. علامه طباطبایی معتقد است که خداوند دو نوع علم به پیامبر صلی الله علیه و آله آموخت؛ یکی از راه وحی و نزول روح الامین به دلیل آیه شریفه «انزل الله عليك الكتاب و الحكمه، نساء / ۱۱۳» و آیه (نزل به الروح الامین علی قلبک، شعرا / ۱۹۳). دیگری نوعی القاء بر قلب پیابر و الهام الهی، به دلیل آیه شریفه و علمک ما لم تکن تعلم. نساء / ۱۱۳. ر.ک: محضر علامه طباطبائی، ص ۱۲۹.

۱. «بابی انت و امی لقد انقطع بموتک ما لم ينقطع بموت غیرک من النبوه و الانباء و اخبار السماء» نهج البلاغه / خطبه ۲۳۵.

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳.

پیدا می‌کند و بیان آنچه مورد اختلاف شما قرار می‌گیرد همه اینها در این قرآن وجود دارد و اگر از من سؤال کنید، شما را از آن خبر می‌دهم چرا که من داناترین شما هستم.

۲- وراثت از پیامبر

یکی دیگر از منابع مهم علوم اهل بیت علیهم‌السلام به ارث بردن علم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. پیامبر گرامی می‌دانست که مسلمین در اوضاع و شرایط سخت و بحرانی صدر اسلام و مشکلات ناشی از جنگ و مسائل دیگر آن چنان آمادگی ندارند که مجموع قوانین و احکام و معارف دین را به صورت کامل فرا بگیرند و در حفظ و نگهداری آن کوشش نمایند.

به همین منظور علی بن ابی طالب علیه‌السلام را برگزیدند و ایشان را از زمان کودکی به منزل خود بردند و به تربیت و تعلیم او پرداختند و تمام آنچه را به وسیله وحی از جانب خدا دریافت می‌نمود به علی علیه‌السلام آموخت و این علم و آگاهی نسل اندر نسل به فرزندان آن حضرت؛ یعنی امامان معصوم علیهم‌السلام رسید.^۱

۱. علی علیه‌السلام درباره رابطه علمی خویش با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چنین می‌فرماید:

«من چنان بودم که در هر روز یک مرتبه و هر شب یک مرتبه وارد بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌شدم و با من خلوت می‌نمود. هر جا می‌رفت با او می‌رفتم. اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌دانند که چنین رفتاری را جز با من با کس دیگری نداشت. گاهی رسول خدا به خانه ما می‌آمد و اکثر اوقات چنین بود.

وقتی در بعض منازل داخل می‌شدم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با من خلوت می‌نمود، و حتی همسرانش را خارج می‌ساخت، و جز من کسی باقی نمی‌ماند. اما وقتی برای ملاقات خصوصی به منزل ما تشریف می‌آورد، نه فاطمه خارج می‌شد و نه هیچ یک از فرزندانم و چنان بود که وقتی از او سؤال می‌کردم جوابم را می‌داد. هنگامی که ساکت می‌شدم و سوالی نداشتم خود آن حضرت ابتدا به سخن می‌نمود. پس هیچ آیه‌ای بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل نشد جز اینکه آن را برای من تلاوت و املاء می‌نمود و من به دست خودم می‌نوشتم و تأویل و تفسیر و نسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آنها را برایم بیان می‌فرمود و از خدا خواست که فهم و حفظ آنها را به من عطا کند



علی بن ابراهیم در این باره روایتی را نقل می‌کند که بیانگر وراثت علمی کامل علی علیه السلام از پیامبر ﷺ می‌باشد:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ مُهْرَانَ بْنِ أَغْيَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِرُمَاتَيْنِ فَأَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِحْدَاهُمَا وَكَسَرَ الْأُخْرَى بِنِصْفَيْنِ فَأَكَلَ نِصْفًا وَأَطْعَمَ عَلِيًّا نِصْفًا ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا أَخِي هَلْ تَذَرِي مَا هَاتَانِ الرُّمَاتَانِ قَالَ: لَا. قَالَ: أَمَّا الْأُولَى فَالْنَّبُوءَةُ لَيْسَ لَكَ فِيهَا نَصِيبٌ وَأَمَّا الْأُخْرَى فَالْعِلْمُ أَنْتَ شَرِيكِي فِيهِ فَقُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ كَيْفَ كَانَ يَكُونُ شَرِيكَهُ فِيهِ قَالَ: لَمْ يُعَلِّمَ اللَّهُ مُحَمَّدًا ﷺ عِلْمًا إِلَّا وَآمَرَهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ»^۱.

به علی علیه السلام گفته شد که چرا شما از اصحاب رسول خدا ﷺ بیشتر حدیث دارید فرمود:

«من چنان بودم که هر وقت از رسول خدا ﷺ سؤال می‌کردم پاسخ می‌داد و هر وقت ساکت می‌شدم خود آن جناب ابتداء به سخن می‌نمود»^۲.



پس هیچ آیه‌ای از قرآن و هیچ علمی را که به من املاء کرد و نوشتم، فراموش نکردم و چیزی از آنچه را خدا به او تعلیم نموده بود از حلال و حرام و امر و نهی از گذشته از آینده، و نه کتابی که برگزشتگان نازل شده بود چه طاعت باشد چه معصیت، چیزی را نگذاشت مگر اینکه آن را به من تعلیم نمود. و من حفظ کردم و حتی یک حرف آن را فراموش نکردم. آنگاه دست مبارکش را بر سینه‌ام نهاد و دعا کرد که خدا قلبم را از علم و فهم و حکم و نور پر نماید. پس گفتم یا نبی الله پدر و مادرم فدای تو باد از آن هنگامی که برایم دعا کردید چیزی را فراموش نکردم و چیزی از آنچه را نوشته بودم از من فوت نشد، آیا می‌توسید بعد از این فراموش کنم؟ فرمود: نه از عروض جهل و نسیان بر تو نمی‌ترسم». کافی ج ۱ ص ۶۴؛ تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۲، ص ۳۸۶، علم علی بن ابی طالب علیه السلام.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۳.

۲. طبقات ابن سعد، ج ۲، بخش ۲، ص ۱۰۱: «قیل لعلی علیه اسلام مالک اکثر اصحاب رسول الله حدیثا؟ قال انی کنت اذا سالتہ انبأنی و اذا سکت ابتدئنی»

اندیشمندان شیعه و سنی در این که علی علیه السلام بیش از هر کس از گنجینه علوم نبوی بهره برده و در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله دانش اندوخته است اتفاق نظر دارند و احادیث زیادی را در این باره از پیامبر صلی الله علیه و آله در کتب خود آورده‌اند.

از جمله این که آن حضرت خطاب به علی علیه السلام فرمود:

«لِيَهْنُتَكَ الْعِلْمُ يَا أَبَا الْحَسَنِ، لَقَدْ شَرِبْتَ الْعِلْمَ شُرْبًا وَ مَهَلْتَهُ مَهْلًا»^۱؛

علم گوارایت باد ای ابا الحسن تو علم را نوشیدی و سیراب شدی.

نیز فرمود:

«أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بِأُجْمَلِهَا»^۲؛

من خانه علم و حکمت هستم و علی در آن است.

و این حدیث مشهور بین شیعه و سنی است که آن حضرت فرمود:

«أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بِأُجْمَلِهَا فَمَنْ أَرَادَ الْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ»^۳؛

من شهر علم هستم و علی در آن است، پس هر کس طالب علم است باید از

در آن وارد شود.

تفسیر قمی در تفسیر آیه شریفه ۱۸۹ سوره بقره، معتقد است که این آیه در

شان علی علیه السلام نازل گشته و حدیث فوق مؤید آن است:

«وَأَمَّا قَوْلُهُ ﴿لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا

الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾ قَالَ: نَزَلَتْ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأُجْمَلِهَا وَ

۱. ذخائر العقبی، ص ۷۸، مناقب خوارزمی، ص ۸۴ و حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۳۳.

۲. ینابیع الموده، ص ۸۱ و ذخائر العقبی، ص ۷۷.

۳. بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۸۷؛ الارشاد، ج ۱، ص ۳۳ و بسیاری از منابع مهم شیعی. و نیز در بسیاری از

منابع اهل سنت که از طرق مختلف نقل شده از جمله آنها: مستدرک علی الصحیحین، ج ۵، ص ۳۵۰؛

معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۳۷۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱ ص ۴۹؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۷۹؛ اسد الغابه

ج ۱، ص ۷۹۴؛ ذخائر العقبی، ج ۱، ص ۷۷ الاستیعاب ج ۱ ص ۳۳۹؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ج ۱، ص

۶۹ و ینابیع الموده، ص ۸۲.



هَلْ تُدْخِلُ الْمَدِينَةَ إِلَّا مِنْ بَابِهَا»^۱.

اصول کافی نیز روایتی از صاحب تفسیر قمی مبنی بر وراثت علمی اهل بیت علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهِتَدِي عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ الرَّضَا عليه السلام أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله كَانَ أَمِينَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ فَلَمَّا قُبِضَ صلی الله علیه و آله كُنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَثَتُهُ فَنَحْنُ أَمَنَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ عِنْدَنَا عِلْمُ الْبَلَايَا وَالْمَنَابِ وَأَنْسَابُ الْعَرَبِ وَمَوْلِدُ الْإِسْلَامِ وَإِنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَيْنَاهُ بِحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَحَقِيقَةِ النِّفَاقِ»^۲.

طبق روایت ذیل از قمی، علوم اهل بیت علیهم السلام برگرفته از پیامبر صلی الله علیه و آله و سپس یکی پس از دیگری به امامان بعدی می‌رسد:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَيْسَ يَخْرُجُ شَيْءٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى يَبْدَأَ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثُمَّ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثُمَّ بِوَاحِدٍ بَعْدَ وَاحِدٍ لِكَيْلَا يَكُونَ آخِرُنَا أَعْلَمَ مِنْ أَوَّلِنَا»^۳.

۳- الهام

هر چند با رحلت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله راه وحی بسته شد، اما راه الهام برای اولیای الهی و اوصیای پیامبر همچنان باز است و قرآن به افرادی چون خضر، مریم بنت عمران، مادر حضرت موسی اشاره شده که در عین حال که پیامبر نبوده‌اند اما به آنان وحی (الهام) شده است.

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۸.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۲۳، باب أن الائمة و رثوا علم النبی صلی الله علیه و آله.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۲۵۵، باب لو لا أن الائمة علیهم السلام یزدادون لفقد.

در برخی روایات از این الهام به «نکت فی القلوب» یا «قذف فی القلوب» تعبیر شده است.

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

«مَبْلُغُ عِلْمِنَا عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهِ: مَاضٍ وَغَابِرٍ وَحَادِثٍ. فَأَمَّا الْمَاضِي فَمُفَسَّرٌ وَأَمَّا الْغَابِرُ فَمَزْبُورٌ وَأَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْ فُتِيَ فِي الْقُلُوبِ وَنَقَرُ فِي الْأَسْمَاعِ وَهُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا وَلَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا»^۱.

طریق وصول علم ما سه گونه است: گذشته و آینده و حادث. اما علوم گذشته برای ما تفسیر شده و اما آینده نوشته و در اختیار ما نهاده شده است و اما حادث در اثر القاء، در قلب و تأثیر در گوش حاصل می شود. و نوع آخر افضل علوم ما می باشد در اثر القاء در قلب و تأثیر در گوش حاصل می شود. و نوع آخر افضل علوم ما می باشد در صورتی که بعد از پیامبر ما پیامبری نخواهد آمد.

چنانکه ملاحظه می شود در این حدیث، سه طریق برای علوم ائمه ذکر شده است. اول تفسیر و توضیحی که به وسیله پیامبر یا امام سابق انجام گرفته؛ دوم نوشته و کتابی که به دستشان رسیده و سوم القای در قلب و تأثیر در گوش که نوعی است دیگر که افضل علوم نامیده شده است.

قمی از طریق پدرش روایتی را نقل می کند که مطلب فوق را تأیید و تأکید می کند:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحُسَيْنِ عليه السلام رَوَيْنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ عِلْمَنَا غَابِرٌ وَمَزْبُورٌ وَنَكْتُ فِي الْقُلُوبِ وَنَقَرُ فِي الْأَسْمَاعِ فَقَالَ أَمَّا الْغَابِرُ فَمَا تَقَدَّمَ مِنْ عِلْمِنَا وَ أَمَّا الْمَزْبُورُ فَمَا يَأْتِينَا وَ أَمَّا النَّكْتُ فِي الْقُلُوبِ فَأِلْهَامٌ وَ أَمَّا النَّقَرُ فِي الْأَسْمَاعِ فَأَمْرُ الْمَلِكِ»^۲.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۴، باب جهات علوم ائمه. مشابه این حدیث امام عصر (عج) از طریق علی بن

محمد سمري صادر شده است. ر.ک دلائل الامامه. ابن جریر طبری، ص ۲۸۶.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۴، باب جهات علوم الاثمه عليه السلام.



۴- القای روح القدس

یکی دیگر از منابع علوم اهل بیت علیهم السلام بهره‌مندی از روح القدس است. از آیات قرآن و روایاتی که در منابع اهل بیت علیهم السلام وارد شده^۱ به خوبی بر می‌آید که روح القدس، روح مقدسی بوده که با همه پیامبران و انبیاء و معصومین علیهم السلام بوده و امدادهای الهی را در موارد مختلف به آنها منتقل می‌ساخته است. حتی از روایات متعددی که در منابع اهل سنت نیز وارد شده است استفاده می‌شود که گاه که کارهای مهم یا سخنان و اشعار پرمغز از کسی صادر می‌شد، می‌فرمودند: «این به کمک روح القدس بوده است».

از جمله، حدیثی در تفسیر درالمنثور آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره شاعر معروف اسلامی «حسان بن ثابت» فرمود:

«اللهم أید حسانا بروح القدس كما نافخ عن نبيه؛^۲ خداوندا «حسان» را به روح القدس تقویت کن آن گونه که از پیامبرش دفاع کرد».

درباره شاعر معروف اهل بیت علیهم السلام «کمیت بن زید اسدی» می‌خوانیم که امام باقر علیه السلام به او فرمود: «برای تو همان است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حسان بن ثابت فرمود: لن یزال معک روح القدس ما ذببت عنا؛^۳ همیشه روح القدس با تو خواهد بود مادامی که از ما دفاع می‌کنی».

در حدیث دیگری آمده است که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام هنگامی که

۱. مرحوم کلینی در «اصول کافی» دو باب به نام باب «فیه ذکر الارواح التي فی الائمة» و باب «الروح التي یسد الله بها الائمة» ایجاد کرده که در هر کدام روایاتی را آورده است. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۱-۲۷۳.

۲. الدر المنثور، جلد ۱، ص ۸۷ (ذیل آیه ۸۷ سوره بقره) دو روایت نیز قریب به همین مضمون در صحیح مسلم، جلد ۴، ص ۱۹ و ۳۲ باب فضائل حسان بن ثابت آمده است.

۳. الکافی، ج ۸، ص ۱۰۲، ح ۷۵ و رجال کشی، ص ۲۰۷.

دعبل خزاعی، بعضی از اشعار قصیده معروف «مدارس آیات» را خواند، امام گریه شدیدی کرد و سپس فرمود:

«نطق روح القدس علی لسانك بهذین البیتین»^۱ روح القدس در این دو بیت به زبان تو سخن گفت.

در روایات متعددی آمده که پیامبران و اهل بیت علیهم السلام دارای پنج روح می‌باشند، در حالی بقیه مردم دارای چهار روح هستند. و آن روح پنجمی که مختص آنان است و به واسطه آن به حقایق غیبی علم دارند در لسان روایات به «روح القدس» و یا «عمود نور» تعبیر شده است.^۲

امام صادق علیه السلام در تفسیر «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»^۳ می‌فرماید:

فَالسَّابِقُونَ هُمْ رُسُلُ اللَّهِ عليه السلام وَ خَاصَّةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ، جَعَلَ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَزْوَاجٍ،
أَيُّدَهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ فِيهِ عَرَفُوا الْأَشْيَاءَ^۴

«پیشگامان همان رسولان الهی علیهم السلام و خاصان خداوند از خلقند که در آنها پنج روح قرار داده، از جمله اینکه آنها را با روح القدس تقویت نموده که به وسیله آن به حقیقت اشیاء معرفت دارند.»

تفسیر قمی در تفسیر آیه، ذیل روح القدس می‌گوید که آن، مختص اهل بیت علیهم السلام است:

«و قوله: رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»
قال: روح القدس و هو خاص لرسول الله صلى الله عليه وآله و الأئمة عليهم السلام.

به نظر ایشان در دو آیه زیر نیز، مقصود از روح، روح القدس است که طبق

۱. کشف الغمه، جلد ۳، ص ۱۱۸ و اعلام الوری، ص ۳۳۱.

۲. بصائر الدرجات بیش از پنجاه روایت در این زمینه آورده است. ر.ک: ص ۴۴۳-۴۶۵.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۱.

۴. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۶۵.



روایت امام صادق علیه السلام موجودی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که همیشه به همراه اهل بیت علیهم السلام بوده و آنان را یاری می‌رساند:

ثُمَّ قَالَ لِنَبِيِّهِ ﷺ وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ قَالَ رُوحُ الْقُدُسِ هِيَ الَّتِي قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام فِي قَوْلِهِ ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي ﴾^۱ قَالَ: هُوَ مَلَكٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ مَعَ الْأَنْمَةِ^۲.

مشابه روایت فوق، روایتی است که اصول کافی از ایشان نقل می‌کند:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي ﴾ قَالَ: خَلَقَ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ مَعَ الْأَنْمَةِ وَهُوَ مِنَ الْمَلَكُوتِ»^۳.

همچنین روایت دیگری از ایشان رسیده است که طبق آن پیامبر ﷺ همواره مورد تأیید روح القدس بوده است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ لِبَعْضِ أَصْحَابِ قَيْسِ الْمَاصِرِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ (إِنَّكَ لَعَلَى) خُلُقٍ عَظِيمٍ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ

۱. شوری / ۵۶.

۲. اسراء / ۸۵.

۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۷۹. این حدیث را بصائر الدرجات با اندک اختلافی از طریق ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند ابی بصیر می‌گوید از امام صادق علیه السلام در باره قول خداوند «و کذلک اوحینا الیک روحاً من امرنا ما کنت تدری ما الکتب و لا الایمان» پرسیدم آن حضرت فرمود: خلق من خلق الله، اعظم من جبرئیل و میکائیل، کان مع رسول الله ﷺ یخبره و یسده و هو مع الانمه من بعده. بصائر الدرجات، ص ۴۴۵.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳، باب الوح التي یسدد الله بها الانمه.



أَمَرَ الدِّينَ وَالْأُمَّةَ لِيَسُوسَ عِبَادَهُ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ مُسَدِّدًا مُوَفَّقًا مُؤَيَّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ لَا يَزِلُّ وَلَا يُحْطِئُ فِي شَيْءٍ مِمَّا يَسُوسُ بِهِ الْخَلْقَ فَتَأَذَّبَ بِآدَابِ اللَّهِ^۱.

هم چنین در جای دیگری از تفسیر قمی، در تفسیر آیه اول تا هفتم آل عمران آمده است:

۱- «فإنه حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن ابن أذينة عن يزيد بن معاوية عن أبي جعفر عليه السلام قال إن رسول الله ﷺ أفضل الراسخين في العلم قد علم جميع ما أنزل الله عليه من التنزيل والتأويل وما كان الله لينزل عليه شيئاً لم يعلمه تأويله وأوصياؤه من بعده يعلمونه كله، قال: قلت: جعلت فداك إن أبا الخطاب كان يقول فيكم قولاً عظيماً، قال: وما كان يقول قلت إنه يقول إنكم تعلمون علم الحلال والحرام والقرآن. قال: علم الحلال والحرام والقرآن يسير في جنب العلم الذي يحدث في الليل والنهار».

۵- تحدیث

تحدیث، یعنی سخن گفتن فرشتگان با انسانها، به این صورت که فرشتگان به صورت‌های مختلف با پیامبران و حتی غیر پیامبران سخن گفته و آنان را از یک رشته امور پنهان از حس، مطلع می‌سازد. چنین انسانی را اصطلاحاً محدث گویند.^۲

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۲۶، باب التفویض الی رسول الله ﷺ و سلم و

۲. اگر چه محدث بودن، سخن گفتن فرشته با انسان است اما برخی محدث را اعم از سخن گفتن با فرشته و الهام و مکاشفه دانسته‌اند. علامه امینی در الغدیر می‌گوید: المحدث من تكلمه الملائكة بلانبوه ولا رويه صوره او يلهم له و يلقي في روعه شى من العلم على وجه الالهام و المكاشفه من المبدأ الاعلى، اوينكت له في قبله من حقايق تخفى على غيره او غير ذالك من المعانى التى يمكن ان يراد منه.(الغدیر، ج ۵ ص ۴۲).



طبق روایات صحیح، اهل بیت علیهم السلام محدث بودند و یکی از منابع علم اهل بیت علیهم السلام ارتباط آنها با فرشتگان است. ارتباط اهل بیت علیهم السلام با فرشتگان به صورت‌های مختلف است، در مواقعی فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند و اعمال انسانها را بر آنان عرضه می‌کنند. در شب قدر، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند و مقدرات خداوند را بر آنان ابلاغ می‌کنند. گاهی نیز ملائکه الهی با آنان گفتگو می‌کنند و ممکن است که فقط صدای فرشته را بشنوند.

علی علیه السلام می‌فرماید: من و جانشینانم محدث هستیم.^۱

علی بن ابراهیم قمی در این باره، روایتی دارد که در اصول کافی موجود است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: ذُكِرَ الْمُحَدِّثُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ إِنَّهُ يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَ لَا يَرَى الشَّخْصَ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّهُ كَلَامُ الْمَلِكِ قَالَ إِنَّهُ يُعْطَى السَّكِينَةَ وَ الْوَقَارَ حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّهُ كَلَامُ مَلِكٍ».^۲

هم‌چنین در اینکه فرشتگان بر اهل بیت علیهم السلام نازل می‌گشته‌اند روایتی را از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بِشِيرٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ شَهَادَةِ وَلَدِ الزَّنَا تَجَوُّزُ فَقَالَ: لَا فَقُلْتُ: إِنَّ الْحُكَمَ بِنِ عَتِيْبَةَ يَزْعُمُ أَنَّهَا تَجَوُّزُ فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَا تَغْفِرْ ذَنْبَهُ مَا قَالَ اللَّهُ لِلْحُكَمِ إِنَّهُ لَذِكْرُ

۱. بحار الانوار ج ۲۶، ص ۷۹. روایت دیگری بدین مضمون از امام باقر علیه السلام است که می‌فرماید: ان

أمير المؤمنين عليه السلام قال لابن عباس: ان ليلة القدر في كل سنة، و انه ينزل في تلك الليلة أمر السنة، و لذلك

الامر ولاة بعد رسول الله ﷺ فقال ابن عباس: من هم؟ قال: أنا وأحد عشر من صلبى أئمة محدثون

خصال، ص ۴۷۹، إكمال الدين ص ۲۹۹، و بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۵.

۲. الكافي، ج ۱، ص ۲۷۱، ح ۴، باب أن الأئمة عليهم السلام محدثون مفهمون.

لَكَ وَلِقَوْمِكَ فَلْيَذْهَبِ الْحُكْمُ يَمِينًا وَشِمَالًا فَوَ اللَّهُ لَا يُؤْخَذُ الْعِلْمُ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ^۱.

۶- کتاب جفر و جامعه

از جمله منابع علوم اهل بیت علیهم السلام منابع مکتوبی است که همواره نزد آنان بوده و از آن استفاده و مطالب آنها را برای مسلمانان نقل می‌کردند و به مندرجات آنها استناد و استشهاد می‌نمودند. این کتب، حاوی احکام و قوانین اسلامی، تفسیر و شأن نزول آیات قرآن، حوادث و وقایع گذشته و آینده است که علی علیه السلام آنها را به دستور و املائی پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته‌اند.

خود آن حضرت به این مطالب تصریح می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: «یا علی اکتب ما املی عليك. قلت: یا رسول الله اتخاف علی النسیان؟ قال: لا و قد دعوت الله عزوجل ان يجعلك حافظا و لكن اکتب لشرکائك الائمة من ولدك»^۲. «یا علی آنچه را برای تو املاء می‌کنم بنویس. حضرت علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله آیا می‌ترسی مطالب را فراموش کنم؟ فرمود: نه من از خدا خواسته‌ام که تو را حافظ قرار دهد، لیکن مطالب را برای شریکانت در علم و امام‌های از فرزندان بنویس».

از جمله آن منابع، کتاب جامعه و کتاب جعفر و مصحف فاطمه علیها السلام است.^۳ علی بن ابراهیم قمی روایتی را از طریق پدرش نقل می‌کند که در آن، امام صادق علیه السلام به دو مورد از آن کتابها استناد کرده است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ وَ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَ زُرَّارَةَ أَنَّ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ أَعْيَنَ قَالَ: لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ الزَّيْدِيَّةَ وَ

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۰۰، باب انه ليس شيء من الحق في يد الناس.

۲. منابع الموده، ص، ۲۲ و بصائر الدرجات، ص ۱۶۷.

۳. به جهت رعایت اختصار از توضیح تفصیلی در رابطه با سه کتاب مذکور خودداری گردید.



الْمُعْتَزِلَةَ قَدْ أَطَافُوا بِمُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَهَلْ لَهُ سُلْطَانٌ فَقَالَ وَاللَّهِ إِنَّ عِنْدِي لَكِتَابَيْنِ فِيهِمَا تَسْمِيَةُ كُلِّ نَبِيٍّ وَكُلِّ مَلِكٍ يَمْلِكُ الْأَرْضَ لَا وَاللَّهِ مَا مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فِي وَاحِدٍ مِنْهُمَا»^۱.

آگاهی نسبت به ادیان و کتب آسمانی

طبق روایات متعدد، کتب آسمانی انبیای گذشته نزد اهل بیت علیهم السلام است و آنان به مضمون کتب مذکور آگاهی کامل داشته، گاهگاهی به آنها استناد می کردند.

چنانچه علی علیه السلام می فرمود:

«می توانم بین اهل تورات با تورات، بین اهل انجیل با انجیل، بین اهل زبور با زبور و بین اهل قرآن با قرآن قضاوت کنم»^۲.

قمی روایتی را از طریق پدرش از هشام بن حکم نقل می کند که نشان از تسلط امام کاظم علیه السلام به کتب آسمانی انبیای قبلی دارد:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ يُونُسَ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فِي حَدِيثٍ بُرِيهِ أَنَّهُ لَمَّا جَاءَ مَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَلَقِيَ أَبَا الْحُسَيْنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام فَحَكَى لَهُ هِشَامُ الْحِكَايَةَ فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ أَبُو الْحُسَيْنِ عليه السلام لِبُرِيهِ يَا بُرِيهِ كَيْفَ عِلْمُكَ بِكِتَابِكَ؟ قَالَ: أَنَا بِهِ عَالِمٌ ثُمَّ قَالَ: كَيْفَ ثِقَّتْكَ بِتَأْوِيلِهِ؟ قَالَ مَا أَوْثَقَنِي بِعِلْمِي

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۴۲، باب فيه ذكر الصحيفة و الجفر و الجامعة.

۲. احتجاج، ج ۱ ص ۲۵۸. «بصائر الدرجات»، ص ۱۲۳؛ توحيد صدوق، ص ۳۰۴؛ امالی شيخ طوسي، ص ۵۲۳. عن الاصبغ بن نباته قال لما بويع امير المؤمنين عليه السلام خرج الى المسجد متعمما بعمامة رسول الله ﷺ لابساً بردته منتعلاً بنعل رسول الله و متقلداً بسيف رسول الله ﷺ و سلم فصعد المنبر فجلس متمكناً ثم شبك بين اصابعه فوضعها اسفل بطنه ثم قال يا معشر الناس سلوني قبل ان تفقدوني و هذا سبط العلم هذا لعاب رسول الله ﷺ هذا ما زقني رسول الله زقا سلوني فان عندي علم الاولين و الاخرين اما و الله لو ثنيت لي الوسادة فجلست عليها لافتيت اهل التوراة بتوراة بتوراتهم و اهل الانجيل بانجيلهم و اهل الزبور بزبورهم و اهل القرآن بقرآنهم حتى ينطق كل كتاب من كتب الله فيقول صدق على لقد افتاكم بما انزل الله في شيء فيقول لا ادرى.

فیه. قَالَ: فَأَبْتَدَأَ أَبُو الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقْرَأُ الْإِنْجِيلَ فَقَالَ بُرَيْهٌ إِيَّاكَ كُنْتُ أَطْلُبُ مُنْذُ خَمْسِينَ سَنَةً أَوْ مِثْلَكَ قَالَ فَأَمَّنْ بُرَيْهٌ وَحَسَنَ إِيمَانُهُ وَآمَنَتِ الْمَرْأَةُ الَّتِي كَانَتْ مَعَهُ فَدَخَلَ هِشَامٌ وَبُرَيْهٌ وَالْمَرْأَةُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَحَكَى لَهُ هِشَامٌ الْكَلَامَ الَّذِي جَرَى بَيْنَ أَبِي الْحُسَيْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَيْنَ بُرَيْهٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ فَقَالَ بُرَيْهٌ أَتَى لَكُمْ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ وَكُتِبَ الْأَنْبِيَاءُ قَالَ هِيَ عِنْدَنَا وَرِاثَةٌ مِنْ عِنْدِهِمْ نَقْرُؤُهَا كَمَا قَرَأُوهَا وَنَقُولُهَا كَمَا قَالُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْعَلُ حُجَّةً فِي أَرْضِهِ يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي^۱.

سپس در ادامه روایت، امام صادق علیه السلام در جواب بریه که از ایشان پرسید: تورات، انجیل و کتب پیامبران از کجا به شما رسیده است؟ فرمود: «این کتابها از ایشان به ما به ارث رسیده است. ما هم آن کتب را چنانچه ایشان می خوانده اند می خوانیم و به آنها اعتقاد داریم چنانچه آنها اعتقاد داشته اند. خداوند در زمین حجتی قرار نمی دهد که پیرامون مسأله ای از او پرسش شود و او بگوید نمی دانم».

خاتمه و نتیجه گیری:

از مجموع فصول و مطالب این پژوهش چند نتیجه به دست می آید:

۱. با توجه به آیات و روایات مثبته، اهل بیت علیهم السلام دارای علمی گسترده و با مشخصه غیبی بودن هستند، و این افاضه از جانب خداوند بوده است.
۲. منابعی که اهل بیت علیهم السلام این همه علم را از آن به دست آورده اند عبارتند از: وحی، تعلیم پیامبر، الهام، تحدیث و القای روح القدس، کتب مدوّن همچون جامعه، جفر، مصحف فاطمه و نیز کتب آسمانی پیامبران پیشین که البته وحی تنها مختص پیامبر ﷺ است.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۲۷، باب أن الائمه علیهم السلام عند هم جميع الكتب.



۳. علم اهل بیت علیهم السلام دارای گستره بس عظیمی است که شامل علم کتاب، آشنایی با تفسیر و تأویل قرآن، آشنایی با زبانهای مختلف انسانهای مختلف انسانها و حتی حیوانات، آگاهی به زمان و نحوه شهادت خویش، آگاهی به زمان مرگ سایر انسانها، آگاهی به ما کان و ما یکون و ما هو کائن می باشد.

۴. نداشتن عجز علمی در پاسخ گویی به پرسش های مختلف عالمان و دانشمندان عرصه های گوناگون علمی و دینی، و ناتوانی و خضوع دانشمندان، خلفاء، صحابه و حتی دشمنان و اعتراف آنان به علم عمیق و گسترده اهل بیت علیهم السلام که همگی مؤید وجود علم غیب اهل بیت علیهم السلام است.

۵. وجود میراث علمی اهل بیت علیهم السلام که در قالب سخنرانی، نامه، مناظره و کتاب ارائه شده، گنجینه های عظیمی هستند که تبلور علوم الهی و لدنی است که به اهل بیت علیهم السلام عطا شده است.

۶. همه علمای امامیه به اینکه اهل بیت علیهم السلام دارای آگاهی های غیبی هستند، اتفاق نظر دارند گر چه در جزئیات و تفصیل آن از جمله داشتن ضرورت عقلی و یا عدم آن و نیز ارادی و فعلی بودن آن اختلاف نظرهایی دارند.

۷. تفسیر قمی به عنوان یکی از تفاسیر معتبر و قدیمی شیعه، با استفاده از آیات و روایات، بردیدگاه مشهور امامیه در باب علم اهل بیت علیهم السلام صحه می گذارد. و این موضوع به لحاظ هم عصر بودن وی با امامان علیهم السلام اهمیت فوق العاده ای دارد.

۸. علی بن ابراهیم قمی علاوه بر تفسیر خویش در کتب روایی دیگر با ذکر روایاتی متعدد از اهل بیت علیهم السلام ضمن تبیین ابعاد دیگری از علوم اهل بیت، همگامی خویش را با سایر دانشمندان امامیه در معرض نمایش قرار می دهد.

در پایان برخود لازم می دانم که از استاد معظم جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای دکتر عابدی که با سفارش و راهنمایی های عالمانه خویش، زمینه نگارش این تحقیق را برای بنده فراهم آوردند، صمیمانه تشکر نمایم و از خداوند متعال، طول عمر و دوام توفیقات معظم له را خواستارم.

منابع:

- ١ . القرآن الكريم.
- ٢ . اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، محمد بن حسن حر عاملي، دار كتب الاسلاميه. بي تا. بي جا.
- ٣ . اسد الغابة في معرفة الصحابة، عز الدين بن اثير، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٩ق.
- ٤ . الاحتجاج على اهل اللجاج، ابو منصور احمد بن على طبرسي، نشر مرتضى، مشهد مقدس، ١٤٠٩ق.
- ٥ . الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، انتشارات كنگره جهاني شيخ مفيد، قم، ١٤١٣ق.
- ٦ . الاستيعاب، ابن عبد البر، تحقيق على محمد البجاوي، دارالجيل، بيروت، ١٤١٢ق.
- ٧ . الإصابة في تمييز الصحابة، أحمد بن على بن حجر العسقلاني الشافعي، تحقيق على محمد البجاوي، دار الجيل، بيروت، ١٤١٢.
- ٨ . اعلام الوري باعلام الهدى، ابو على فضل بن حسن طبرسي (امين الاسلام)، موسسه آل البيت، قم، ١٤١٧ق.
- ٩ . الأمالي، ابو جعفر محمد بن حسن (شيخ طوسي)، انتشارات دارالثقافه، قم ١٤١٤ق.
- ١٠ . الايضاح، فضل بن شاذان ازدي نيشابوري، سيد جلا الدين حسيني ارموي، دانشگاه تهران، ١٣٦٣ش.
- ١١ . بحار الانوار، محمد باقر مجلسي، مؤسسه الوفاء، بيروت، ١٤٠٤ق.
- ١٢ . بصائر الدرجات، محمد بن حسن بن فروخ الصغار القمي، انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشي، قم، ١٤٠٤ق.
- ١٣ . تاج العروس من جواهر القاموس، محب الدين محمد مرتضى الزبيدي، على شيري، دار الفكر، بيروت، ١٤١٤ق.
- ١٤ . تاريخ الخلفاء، عبدالرحمن بن أبي بكر السيوطي، محمد محيي الدين عبدالحميد، مطبعه السعاده، مصر، ١٣٧١ق.
- ١٥ . تفسير قمي، على بن ابراهيم قمي، تحقيق: سيد طيب موسوي جزائري، دارالكتاب، قم، ١٣٦٧ش.



- ١٦ . التوحيد، محمد بن على بن بابويه (شيخ صدوق)، انتشارات جامعه مدرسين، قم، ١٣٩٨ق.
- ١٧ . حيلة الاولياء وطبقات الاصفياء، أبو نعيم أحمد بن عبدالله الأصبهاني، چاپ چهارم، دارالكتاب العربى، بيروت، ١٤٠٥ق.
- ١٨ . خصائص أمير المؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام، أحمد بن شعيب النسائي الشافعى، أحمد ميرين البلوشى، مكتبة المعلا، الكويت، ١٤٠٦ق.
- ١٩ . الدر المنثور في تفسير المأثور، جلال الدين سيوطى، كتابخانه آية الله مرعشى نجفى، قم.
- ٢٠ . الذريعة الى تصانيف الشيعة، آغا بزرك طهرانى، دارالاضواء، بيروت، ١٤٠٣.
- ٢١ . رجال ابن الغضائرى، احمد بن حسين بن ابراهيم غضائرى، مؤسسه اسماعيليان، قم، ١٣٦٤ق.
- ٢٢ . رجال ابن داود، تقى الدين حسن بن على داود حلى، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٨٣ق.
- ٢٣ . رجال البرقى، احمد بن محمد بن خالد برقى، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٨٣ق، ١٣٤٨ش.
- ٢٤ . رجال الكشى، محمد بن عمر (كشى)، انتشارات دانشگاه مشهد، ١٣٤٨ش.
- ٢٥ . رجال النجاشى، احمد بن على بن احمد بن عباس النجاشى الاسدى الكوفى، انتشارات جامعه مدرسين، قم، ١٤٠٧ق.
- ٢٦ . رجال الشيخ الطوسى، ابو جعفر محمد بن حسن (شيخ طوسى)، انتشارات اسلامى جامعه مدرسين، قم، ١٤١٥ق.
- ٢٧ . شرح الأخبار، ابوحنيفه القاضى النعمان المغربى، چاپ دوم، مؤسسه نشر اسلامى، قم، ١٤١٤ق.
- ٢٨ . شرح نهج البلاغه، ابوحامد عبد الحميد بن هبه الله بن ابى الحديد معتزلى، انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى، قم، ١٤٠٤ق.
- ٢٩ . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، عبيد الله بن احمد، (حاكم حسكانى)، تحقيق: محمد باقر محمودى، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، تهران، ١٤١١ق.
- ٣٠ . صحيح مسلم (الجامع الصحيح)، مسلم بن حجاج القشيري النيشابورى، دار الفكر، بيروت، بى تا.
- ٣١ . الصحاح اللغة، جوهرى، احمد بن الغفور العطار، چاپ چهارم، دارالعلم للملايين، بيروت، ١٤٠٧ق.

۳۲. الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، سيد على بن موسى بن طاووس، چاپخانه خيام، قم، ۱۴۰۰ق.
۳۳. فرهنگ دهخدا، على اكبر دهخدا، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ش.
۳۴. الفهرست، محمد بن اسحاق ابوالفرج النديم، دارالمعرفة، بيروت، ۱۳۹۸ق.
۳۵. الفهرست، ابو جعفر محمد بن حسن (شيخ طوسي)، المكتبة المرتضوية، نجف اشرف. بی تا.
۳۶. الكافي، ابی جعفر، محمد بن يعقوب الكليني الرازي، تصحيح على اكبر غفاري، دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۶۳ش.
۳۷. كشف الغمة في معرفة الائمة، على بن عيسى اربلي، مكتبة بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ق.
۳۸. كنز العمال في سنن الاقوال و الافعال، علاء الدين على متقى هندی، چاپ پنجم، موسسه الرساله، بيروت، ۱۴۰۹ق.
۳۹. مدينة المعاجز، سيد هاشم بحراني، تحقيق: سيد غريب مساکر مجد، انتشارات ارمغان يوسف، قم، ۱۳۸۶ش.
۴۰. المستدرك على الصحيحين، محمد بن عبدالله الحاكم النيشابوري، دارالمعرفة، بيروت، بی تا.
۴۱. مطالب السؤول في مناقب آل الرسول، محمد بن طلحه شافعي، موسسه بلاغ، بيروت، ۱۴۱۹ق.
۴۲. المناقب، موفق بن احمد خوارزمي، دوم، موسسه نشر اسلامي، قم، ۱۴۱۱ق.
۴۳. مناقب آل ابی طالب عليه السلام، ابن شهر آشوب مازندراني، مؤسسه انتشارات علامه، قم، ۱۳۷۹ق.
۴۴. نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتي، نشر مشرقين، قم، هشتم، ۱۳۷۹ش.
۴۵. ينابيع المعاجز و اصول الدلائل، هاشم حسن بحراني، انتشارات دارالتفسير، قم، ۱۳۸۵ش.
۴۶. ينابيع المودة لذوی القربى، شيخ سليمان قندوزي حنفي، دارالاسوه، ۱۴۱۶ق.

تفسیر قمی بین رد و قبول

سید مسن نقیبی

بدون شک دانشمندان والامقام شیعه از دیرباز جهت غنا و بالندگی فرهنگ اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و همچنین برای نشر و ماندگاری آثار ارزشمند آن ستارگان معرفت بشری تلاش و کوشش فراوان نموده اند، و در هر عصر و زمانی - با وجود خطرهای جانی و مالی، و بیدادگری خلفای بی‌دادگر - رنج‌ها کشیده، و گنجهای بسیار ذی قیمتی را برای نسلهای پس از خود به ارمغان بر جای نهاده‌اند.

از سوی دیگر می‌دانیم که دشمنان فرهنگ اصیل و ناب شیعه آرام ننشسته برای - نابودی و یا - مخدوش کردن آن؛ یا برای رسید به اهداف فاسد خود؛ به مبانی فرهنگی ما دست اندازی نموده؛ آن را تحریف یا کم و زیاد کرده‌اند. و گاهی باگذشت زمان و دست به دست شدن کتاب یا هر اثر دیگر؛ و به کار رفتن ذوق و سلیقه ناسخان و کاتبان تغییر و تبدل و کاستی و افزایش در آن اثر راه یافته است.

به ویژه اخبار و روایات امامان پاک و رسول اعظم صلی الله علیه و آله که این رشته سر دراز دارد، و الحدیث دوشجون و اشجان.^۱

۱. داستان راههای پر پیچ و خم و غم‌های فراوان دارد.

از این رو بود که از قرنهای نخستین علم رجال و درایه پدید آمد، که اولی برای شخصیت شناسی فرد فرد راویان و ناقلان حدیث، تاریخ؛ تفسیر و هرچه به فرهنگ شیعه رابطه دارد. پایه گذاری شد: و دومی برای شناسائی معنی و محتوای حدیث، تاریخ، تفسیر و جز آن‌ها ابداع گردید. و نیک می‌دانیم که این فرهنگ ارزشمند - که هویت واقعی مکتب تشیع هست - آسان به دست نیامده که ما آن را به آسانی از دست بدهیم!!

پس چه باید کرد؟ روشن است که باید حتی کوچکترین برگ و کوتاهترین جمله‌ای از این میراث گرانسنگ را با دقت تمام تر و کوشش و جدیت کامل پاس بداریم.

اینک سخن بر سر کتابی است با ارزش، بنام **تفسیر قمی**، میراثی از اواخر قرن سوم، و اوائل قرن چهارم، منسوب به شخصیتی بزرگوار که عصر شریف حضرت امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام را درک نموده است، او از راویان موثق است که بخش عظیمی از روایات کتاب شریف کافی محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹ ق) از وی نقل شده است، و پدرش ابراهیم بن هاشم بن خلیل را اولین کسی می‌دانند که مکتب حدیثی کوفه را به قم انتقال داد. و خود این تفسیر خمیر مایه بسیاری از تفاسیر پس از خود می‌باشد.

از سوی دیگر این تفسیر مجموعه‌ای است از تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر زیاد بن منذر معروف به ابوالجارود که از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند؛ و تفسیر راوی کل مجموعه ابوالفضل العباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام که از اساتید خود روایت می‌کند.

آنچه باعث شده که کاوشگران و محققان ژرف اندیش و موشکاف بر سر دو راهی واقع شوند: پذیرش و آنرا بخشی از نظریات تفسیری شیعه دانستن، یا مردود نمودن؟ برای حل این معضل ما سه راه در پیش رو داریم:

۱. تفسیر را به کلی مردود بدانیم، و آن را از حیز انتفاع بیرون کنیم، که در این



صورت بخشی از میراث فرهنگی خود را به دست خود زیرخاک فراموشی از دست داده‌ایم که به نظر می‌رسد این راه شایسته نیست.

۲. تفسیر و کلیه محتوای آن را پذیرا باشیم، که این راه نیز با عقائد و باورهای دینی ما ناسازگار است، افزون بر این؛ راه را برای تاخت و تاز دشمن و انتقادهای مغرضانه آنان باز کرده‌ایم.

۳. همه مطالب کتاب را بی کم و کاست به کتاب و سنت و سیره عملی معصومین علیهم‌السلام و اعتقادات حق و متقن شیعه عرضه کنیم، و موضوعات ناسازگار را با پا نوشت‌های علمی دقیق توضیح دهیم، که در این راستا اعتماد عملی دانشمندان سترگ و بزرگان فن برای ما بسیار کارساز است.

بدین منظور بخشی از تفسیر مزبور را - تا آنجا که عمر پر برکت دانشمند معظم مرحوم محمد جواد بلاغی (م ۱۳۵۲ ق) یاری نموده؛ و در تفسیر خود «آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن» آورده - می‌آوریم، و با خود تفسیر قمی مطابقت می‌نماییم، و این گامی است بسیار کوچک در این راه پر خیر و برکت و الله المستعان.

مطالبی که در تفسیر آلاء الرحمن؛ مرحوم علامه بلاغی از تفسیر علی بن ابراهیم قمی نقل کرده است.

مطالبی که مرحوم علامه بزرگوار محمد جواد بلاغی فرزند شیخ حسن نجفی (تولد ۱۲۸۵ ق - وفات شب ۲۲ شعبان ۱۳۵۲ ق)^۱ از تفسیر علی بن ابراهیم قمی نقل فرموده اند، که در مقدمه کتاب **تفسیر آلاء الرحمن** بیان داشته که از جمله منابع تفسیری من از کتب شیعه که از آنها نقل می‌نمایم: تفسیر علی بن ابراهیم قمی است... تا آنجا که می‌گوید: اما تفسیر منسوب به امام حسن

۱. زندگینامه علامه بلاغی، اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۵۵.

عسکری علیه السلام در رساله جداگانه‌ای درباره آن توضیح دادیم که نسبت دروغ است و ساختگی، و از جمله دلائل ساختگی آن تناقض و ناسازگاری است که در خود تفسیر میان دو راوی وجود دارد که آنان گمان می‌کنند (گفته آنان یک روایت است) (و باز دلیل ساختگی آن) مخالفت برخی مطالب آن با قرآن مجید و معلوم التاریخ است، همان‌گونه که علامه در خلاصه به آن اشاره کرده است.^۱

از این فراز می‌شود نتیجه گرفت که مرحوم بلاغی **تفسیر قمی** را معتبر می‌دانسته است.

اینک - انشاء الله - آغاز می‌کنیم به بیان مطالب و مواردی که آلاء الرحمن از تفسیر قمی گزارش نموده است.

۱- ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾.^۲

(به خاطر بیاورید) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در روی زمین جانشینی (نماینده‌ای) قرار خواهم داد، فرشتگان گفتند: (پروردگارا) آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! زیرا موجودات زمینی دیگر؛ که قبل از این آدم وجود داشتند نیز به فساد و خونریزی آلوده شدند، (اگر هدف از آفرینش انسان عبادت است) ما تسبیح و حمد تو را به‌جا می‌آوریم و تو را تقدیس می‌کنیم، پروردگار فرمود: من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.

از اهل بیت علیهم السلام به فراوانی روایت شده است که پیش از آدم علیه السلام در زمین نوعی از آفریده و مخلوق بودند که فساد کرده به هلاکت رسیدند، همچنان‌که علی بن ابراهیم در تفسیر خود دو روایت صحیح از حضرت صادق علیه السلام

۱. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۴۹.

۲. بقره / ۳۰.



و (روایت) قوی از حضرت امام باقر علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است.^۱

در تفسیر قمی - ضمن حدیثی - از حضرت امام صادق علیه السلام آمده است:

خداوند پیش از آفرینش آدم خلقی را آفرید که شیطان از آنان بود، و در روی زمین حکومت می کرد. آنان سرکشی کرده تباهی نمودند، خونریزی کردند خداوند فرشتگانی فرستاده آنان را کشتند و شیطان را اسیر نموده به آسمانش بردند، شیطان با فرشتگان پرستش خدا می کرد تا خداوند تبارک و تعالی آدم را آفرید.^۲

و از امام محمد باقر علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام که: خداوند تبارک و تعالی اراده فرمود خلقی را به ید قدرت خود بیافریند و این بعد از گذشت هفت هزار سال از جن و نسناس (شیطان) بود، و می خواست آدم را بیافریند، از طبقات آسمان پرده برداشت، و به فرشتگان فرمود: آفریده هایم! جن و شیطان را در زمین بنگرید، فرشتگان وقتی کارهای نافرمانی و خونریزی و فساد ناحق آنان را در زمین دیدند، (این کارها) در نظر آنان بزرگ آمده به خشم آمدند، و تأسف خوردند الخ.^۳

۲- ﴿...إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...﴾.^۴

در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد.

در تفسیر قمی از امیرمؤمنان علیه السلام آمده است که: ﴿جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾:

حجت من باشد بر خلقم و نیز در آن آمده است: از ذریه وی پیامبران و بندگان شایسته و رهبرانی هدایت شده قرار خواهم داد و آنان را جانشینان قرار می دهیم

۱. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۸۲.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۹ از امام صادق علیه السلام.

۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۹.

۴. بقره / ۳۰.

تا پایان حدیث ۲.^۱

۳- ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾.^۳

(به خاطر بیاورید) زمانی را که خداوند ابراهیم را باوسائل گوناگون آزمود، و او به خوبی از عهده این آزمایشها برآمد، خداوند به او فرمود «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم، ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده) خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نرسد».

در تفسیر قمی آمده است: «فرمود: اتمام کلمات همان آزمایش خداوند است ابراهیم را، به وسیله خوابی که خداوند به ابراهیم علیه السلام نشان داد که عبارت باشد از سر بردن فرزندش، و حضرت ابراهیم علیه السلام آن را به اتمام رساند (تا پایان).

و معلوم نیست گوینده (این گفتار) خود قمی است یا امام معصوم علیه السلام؛^۴

۴- ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَاً وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى...﴾.^۶

و (به خاطر بیاورید) زمانی که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم، و (برای خاطره) از مقام ابراهیم عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید....

در تفسیر قمی در سوره حج این است که:

مقام ابراهیم - در زمان ابراهیم علیه السلام - به بیت (و خانه کعبه) چسبیده بود و

۱. آلاء الرحمن، ج ۱، صص ۸۳ - ۸۴.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۵۰.

۳. بقره / ۱۲۴.

۴. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۲۳.

۵. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۸.

۶. بقره / ۱۲۵.



(حضرت) ابراهیم علیه السلام بالای آن به حج فرا خواند.^۱،
 ۵- ﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.^۲

(به یاد آور هنگامی را که ابراهیم علیه السلام عرض کرد) پرودگارا در میان امت ما پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد، و آنها را پاکیزه کند، زیرا تو توانا و حکیمی.

در تفسیر قمی است که: رسول خدا ﷺ فرمود: «(منظور از) دعای پدرم ابراهیم من هستم».^۳،^۴

۶- ﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...﴾.^۵

(نگاههای انتظار آمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین قبله نهایی) می بینم! اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی بر می گردانیم، پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن...).

قمی در تفسیر خود فرموده است:

که یهود پیوسته رسول خدا ﷺ را سرزنش نموده می گفتند: او پیرو ما است و به قبله ما نماز می گزارد، رسول خدا ﷺ غمگین شد، و شب هنگام بیرون آمده به آسمان نظاره می کرد، انتظار فرمان خدا را می کشید، تا پایان.^۶،^۷

۱. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۲۵.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۸.

۳. بقره / ۱۲۹.

۴. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۲۸.

۵. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۱.

۶. بقره / ۱۴۴.

۷. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۳۵.

۸. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۲ با مختصر اختلافی در عبارت.

۷- ﴿أَجَلٌ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ هُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ...﴾^۱.

آمیزش جنسی با همسرانتان - در شب روزهایی که روزه می گیرید - حلال است، آنها لباس شما هستند، و شما لباس آنان (زینت یگدیگر و سبب نگهداری یکدیگرید) خداوند می داندست که شما به خود خیانت میورزید، (و اینکه کار ممنوع را انجام می دهید) پس او توبه شما را پذیرفت و شما را بخشید، اکنون با آنان آمیزش کنید... .

در کافی در روایت صحیح با سند از حضرت صادق علیه السلام مطلبی وارد شده که حاصل آن این است که: در ماه رمضان آمیزش جنسی و خوردن و نوشیدن - بر کسی که پس از نماز عشاء بخوابد - حرام بوده است، برای مردی اتفاق افتاد که به خواب رفت، وقتی روز در خندق (کندن) کارکرد به حالت بیهوشی در آمد، پس آیه نازل شد، در تفسیر قمی از پدر خود مرفوعاً (سند را می رساند به) حضرت صادق علیه السلام، مثل آن وارد شده است، و افزوده که گروهی از جوانان به صورت پنهان شبانه آمیزش جنسی به عمل می آوردند، پس آیه مزبور را خداوند نازل فرمود.^{۲، ۳}

۸- ﴿وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
الْفُسَادَ﴾^۴.

(نشانه دشمنان سر سخت خوش ظاهر این است که) هنگامی که سلطه پیدا کنند در راه فساد در زمین کوشش می کنند، و زراعت و چهارپایان را نابود

۱. بقره / ۱۸۷.

۲. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۶۲.

۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۵.

۴. بقره / ۲۰۵.



می سازند (با اینکه می دانند) خداوند فساد را دوست ندارد. و در مجمع البیان آمده است: و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که حرث در اینجا دین است و نسل مردم، و گمان می کنم که مجمع البیان این معنی را از تفسیر قمی برگرفته است، زیرا در آن آمده است که گفته: «حرث در این جا دین است» و این سخن دلالت نمی کند که روایت از حضرت صادق علیه السلام باشد.^۱

۹- ﴿... وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ...﴾.^۲

و از تو درباره یتیمان می پرسند، بگو: اصلاح کار آنها بهتر است، و اگر زندگی خود را با زندگی آنان بیامیزید (مانعی ندارد) آنها برادر (دینی) شما هستند.

در تفسیر قمی

در روایت صحیح از حضرت صادق علیه السلام آمده است که: زمانی که فرمایش خداوند متعال در سوره نساء:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾.^۳

نازل شد، هر کس یتیمی نزدش بود بیرون کرد، و از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره بیرون نمودن یتیمان سؤال نمودند، آیه ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ﴾ نازل شد.^۴

۱. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۹.

۳. بقره / ۲۲۰

۴. نساء / ۱۰؛ کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می خورند (در حقیقت) تنها آتش جهنم می خورند، و به زودی در شعله های آتش (دوزخ) می سوزند.

۵. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۹۶.

۶. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۱.

۱۰- ﴿... وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ...﴾.^۱

... و اگر (زنان مطلقه) به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند برای آنها حلال
نیست که آنچه را خداوند در رحمهایشان آفریده پنهان نمایند....

و درباره این آیه در تفسیر قمی آمده است: فرمود: برای زن حلال نیست که
حمل یا حیض یا پاکی خود را کتمان کند، و خداوند تعالی سه چیز را به زنان
واگذارده: پاکی، حیض، حاملگی (پایان) از مقام روشن نیست که مطلب مزبور
روایتی است از امام معصوم علیه السلام در بیان مقصود از آنچه خداوند در رحم آنان
آفریده است؟^{۲، ۳}

۱۱- ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَرِبُضْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ
وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾.^۴

و کسانی که از شما می میرند و همسرانی باقی می گذارند؛ باید چهار ماه و ده
روز انتظار بکشند (و عده نگه دارند) و هنگامی که به آخر مدتشان رسیدند؛
گناهی بر شما نیست که هر چه می خواهند درباره خودشان به طور شایسته انجام
دهند (و با مرد دلخواه خود ازدواج کنند) و خداوند به آنچه می کنید آگاه است.

در تفسیر قمی و التبیان و مجمع البیان و جز آنها این است که این آیه ناسخ
حکم هفتمین آیه بعد از خود است. یعنی آیه ۲۴۰ از همین سوره: ﴿وَالَّذِينَ

۱. بقره / ۲۲۸.

۲. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۰۴.

۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۲.

۴. بقره / ۲۳۴.



يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِّأَزْوَاجِهِمْ^۱،^۲

۱۲- ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ هُمْ أَبْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...﴾^۳

آیا مشاهده نکردی گروهی از بنی اسرائیل را - پس از موسی - که به پیامبر خود گفتند: زمامدار (و فرمانده ای) برای ما انتخاب کن، تا (زیر فرمان او) در راه خدا پیکار کنیم...

در تفسیر قمی در روایت صحیح از حضرت باقر علی السلام وارد شده است که بنی اسرائیل معصیت کردند، و دین خدا را تغییر دادند، و از دستور پروردگارشان سرپیچی نمودند، و در بین آنان پیامبری بود که امر و نهیشان می کرد، و روایت شده که نام وی ارمیا بوده است.^۴

من (بلاغی) می گویم: این مطلب و ما بعد آن صحیح نیست، بلکه سخن بی توجهی است از قمی، و در آن سخنی است نادرست، زیرا خود قمی به زودی در تفسیر آیه ۲۶۱ در روایتی صحیح از حضرت صادق علی السلام روایت می کند که ارمیای پیامبر، هم عصر بخت نصر و قتل و غارت بابل بوده^۵، همچنان که مقتضی تاریخ است، و بین آن عصر و عصر طالوت حدود چهار صد سال و نه نسل است.^۶

۱۳- ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ...﴾^۷

۱. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۵.

۳. بقره / ۲۴۶.

۴. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۹.

۵. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۵.

۶. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۲۰.

۷. بقره / ۲۴۷.

و پیامبرشان (بنی اسرائیل) به آنان گفت: خداوند طالوت را برای زمامداری شما فرستاده (و انتخاب نموده) گفتند: چگونه او بر ما حکومت کند با اینکه ما از او شایسته تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟!.

و در تفسیر قمی یا در روایت آن است که:

طالوت از نوادگان دختری بنیامین بود.^۱

من می گویم: تاریخ یهود در اواخر سفر قاضیان بیان می کند که از برخی نوادگان بنیامین خطای زشتی سر زد، بنی اسرائیل خواستند وی را ادب کنند، نوادگان دیگر به حمایت از آنها برخاستند، بقیه نوادگان (یعقوب) با آنان (نوادگان بنیامین) پیکار کردند، تا آنجا که آنان را مایه عبرت دیگران نمودند، پس از آن نوادگان بنیامین از نظر نفرت کم شدند، و در نزد بنی اسرائیل پست.^۲

۱۴- ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ...﴾.^۳

و پیامبرشان به آنان گفت: «نشانه حکومت او این است که (صندوق عهد) به سوی شما خواهد آمد (همان صندوقی که) در آن آرامشی از پروردگار شما؛ و یادگارهایی از خاندان موسی و هارون علیهم السلام قرار دارد، در حالی که فرشتگان آن را حمل می کنند.

در تفسیر قمی از امام رضا علیه السلام است که: آن سکینه و آرامش بادی است از بهشت که رخساری چون رخسار انسان دارد.^{۴، ۵}

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۹.

۲. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۲۱.

۳. بقره / ۲۴۸.

۴. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۲۱.

۵. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۰.



۱۵- ﴿...إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ...﴾^۱

در این (صندوق عهد) نشانه‌ای برای شما هست اگر ایمان داشته باشید.

در تفسیر قمی به سند صحیح از حضرت رضا علیه السلام است که: هرگاه تابوت (صندوق عهد) در میان مسلمانان و کافران گذاشته می‌شد، اگر مردی جلو تابوت می‌افتاد بر نمی‌گشت تا کشته شود یا پیروز گردد، خداوند وحی فرستاد به پیامبرشان که جالوت رئیس مشرکان و شجاعشان را کسی می‌کشد که زره موسی بر اندام او مناسب باشد، و نام وی داود فرزند آسی است «و در کتابهای یهود در عبرانی یسی» و آسی چوپان بود، و دارای ده پسر؛ کوچکترین آنها داود بود، وقتی که طالوت لشکر برای جنگ جالوت فراهم نمود، دنبال آسی فرستاد که فرزندان را حاضر کن، وقتی حاضر گشتند یکی یکی آنان را فرا خواند و زره موسی را بر وی پوشانید، برای بعضی کوتاه و برای برخی دیگر بلند آمد، به آسی گفت: از فرزندان کسی جا گذاشته‌ای؟ گفت: آری کوچکترینشان که او را پهلوی گوسفندان گذاشتم، دنبال او کسی را فرستاد، وقتی دعوت شد او آمد و همراهش فلاخنی بود، در راه سه عدد سنگ وی را صدا کرده گفتند: ای داود! ما را بردار، آنها را برداشته در توبره‌اش نهاد، وقتی نزد طالوت آمد زره موسی را بر او پوشانید، زره با اندام داود برابر آمد، طالوت لشکر را جدا نمود.^۲

۱۶- ﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ...﴾^۳

هنگامی که طالوت (به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصوب شد و) سپاهیان

۱. بقره / ۲۴۸.

۲. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۲۳.

۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۰.

۴. بقره، ۲۴۹.

را با خود بیرون برد، به آنها گفت: «خداوند شما را به وسیله نهر آبی آزمایش می‌کند، آنها که (به هنگام تشنگی) از آن بنوشند از من نیستند، و آنها که جز یک پیمانه با دست خود از آن ننوشند از من هستند». جز اندکی از آنان از چشمه نوشیدند.

و در تفسیر قمی است: از حضرت صادق علیه السلام که آنان که ننوشیدند و دست خود را (از آب) پر نکردند سبید و سیزده مرد بودند.^{۱، ۲}

۱۷- ﴿فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾.^۳

سپس هنگامی که او و افرادی که با او ایمان آورده بودند از آن نهر گذشتند (از کمی نفرات خود ناراحت شدند، و عده‌ای) گفتند: امروز ما توانائی مقابله با جالوت و سپاهیان او را نداریم، و آنان که می‌دانستند با خداوند ملاقات خواهند کرد، گفتند: چه بسیار گروههای کوچکی که به فرمان خدا بر گروههای عظیمی پیروز شدند، و خداوند با شکیبایان (و استقامت ورزان) است.

در روضه کافی در روایت صحیح از امام باقر علیه السلام؛ همانگونه که در تفسیر قمی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که: کسانی که با پیمانه دست آب خوردند این گفتار ﴿لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ﴾ را گفتند، و کسانی که با پیمانه دست آب نخوردند آن کسانی هستند که خداوند درباره آنان فرموده است: گفتند کسانی که می‌دانستند با خداوند ملاقات خواهند کرد.^۴

۱. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۲۴.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۱.

۳. بقره / ۲۴۹.

۴. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۲۴.

۵. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۱ با اختلافی در عبارت.



۱۸- ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ
دَرَجَاتٍ...﴾.^۱

بعضی از آن رسولان را بر بعض دیگر برتری دادیم، برخی از آنها خدا با او سخن می گفت، و برخی را درجات برتر داد...،
برخی از رسولان خدا با او سخن گفت، و بدین وسیله او را برتری داد، چون موسی علی السلام و رسول خدا ﷺ، حقیقتاً به طور مستفیض از حضرت صادق علی السلام وارد شده است که تغیر و دگرگونی که به وجود مقدس پیامبر ﷺ هنگام وحی عارض می شد، فقط به خاطر سخن گفتن خداوند بدون واسطه جبرئیل با آن حضرت بود، همانگونه که با سند در محاسن برقی و علل الشرایع و توحید صدوق و اکمال الدین و امالی شیخ روایت شده است، بلکه احادیث معراج از رسول خدا ﷺ گویا است که خداوند با رسول الله ﷺ سخن گفت و مناجات نمود و صدا کرد، همان طور که در تفسیر قمری و... از حضرت کاظم و صادق و باقر و امیرمؤمنان علی علیه السلام و ابن عباس وارد شده است.^{۲، ۳}

۱۹- ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ...﴾.^۴

یا مانند کسی که از کنار آبادی (ویران) عبور کرد، در حالی دیوارهای آن بر روی سقفها فرو ریخته بود (و اجساد و استخوانهای اهل آن در هر سو پراکنده بود، او با خود) گفت: چگونه خداوند اینها را پس از مرگ زنده می کند. (در این هنگام خدا او را یکصد سال میراند).

۱. بقره / ۲۵۳.

۲. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۲۵.

۳. تفسیر قمری، ج ۱، ص ۴۰۳. فقال الله: فنادانی.

۴. بقره / ۲۵۹.

﴿كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْبَةٍ﴾ قمی در تفسیر خود روایت نموده از حضرت صادق علیه السلام که او ارمیای پیامبر بود.^{۱، ۲}

﴿أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ در روایت قمی در تفسیر خود از حضرت صادق علیه السلام: پس به درندگان نگاه کرد که مردار را می خورند پس گفت: چگونه خدا این جسد ها را پس از مرگ زنده خواهد کرد؟^{۳، ۴}

۲۰- ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ...﴾.^۵

کسانی که ربا می خورند (در قیامت) بر نمی خیزند؛ مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان دیوانه شده (و نمی تواند تعادل خود را حفظ کند؛ گاهی زمین می خورد و گاهی بر می خیزد).

در تفسیر قمی از روایات ما این است که شبی که رسول خدا ﷺ به آسمان (به عنوان معراج) برده شد؛ حال اینان به حضرت ارائه شد.^{۶، ۷}

۲۱- ﴿أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ...﴾.^۸

پیامبر به آن چه از طرف پروردگارش نازل شده ایمان آورده است: و همه مؤمنان (نیز) به خدا و کتاب ها و فرستادگانش ایمان آورده اند.

۱. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۳۱.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۴.

۳. آلاء الرحمن: ج ۱، ص ۲۳۱.

۴. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۷.

۵. بقره / ۲۷۵.

۶. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۴۲.

۷. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۰.

۸. بقره / ۲۸۵.



در تفسیر قمی در روایت صحیح

از حضرت صادق علیه السلام و در تفسیر برهان از علی امیرالمؤمنین علیه السلام و از مقتضای الأثر با سند از رسول خدا ﷺ: آن گاه که حضرت را به معراج بردند خداوند وی را آواز داد: ﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾؛ رسول خدا پاسخ داد از جانب خود و امتش.^۱

۲۲- ﴿... وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ * مِنْ قَبْلُ هَدَى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ...﴾.^۲

تورات و انجیل را پیش از آن برای هدایت مردم فرستاد، و (نیز) کتابی فرستاد که حق را از باطل جدا سازد.

در تفسیر قمی در روایت صحیح از عبدالله بن سنان از حضرت صادق علیه السلام؛ در این آیه: فرقان هر امر محکم و استوار؛ و کتاب مجموعه قرآنی که آن را پیامبران پیش از آن تصدیق نموده‌اند.^۳

۲۳- ﴿... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...﴾.^۴

در حالی که تفسیر (صحیح) آن متشابهات (قرآن) را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند.

و اما حدیث از طریق ما (شیعیان) پس در تفسیر قمی در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: به راستی رسول خدا ﷺ برترین راسخان در علم است که همه آنچه را از تنزیل و تأویل در قرآن نازل شده می‌دانند، و خداوند

۱. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۲؛ فقلت: أنا مجیب عنی و عن أمتی.

۳. آل عمران / ۲، ۳.

۴. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۵۳.

۵. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۴؛ قال: الفرقان كل أمر محكم الخ.

۶. آل عمران / ۷.

چیزی را بر وی نازل نکرده که تأویل آن را نداند، و جانشینان آن حضرت که پس از اویند همه را می‌دانند.^{۲۱}

۲۴- ﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سِتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾.^۳

به کسانی که کافر شدند بگو: (از پیروزی موقت خود در جنگ احد شاد نباشید به زودی مغلوب خواهید شد، (سپس در رستاخیز) به سوی جهنم محشور خواهید شد، و چه جایگاه بدی است).

در تفسیر قمی است که: این‌ها یهودیان بنی قینقاع بودند، که پس از جنگ بدر پیمان خود با رسول خدا ﷺ را شکستند، رسول خدا ﷺ با آنان جنگید، و آنان را به وسیله آنچه خداوند با مشرکان کرد ترسانید، و آنها به (وجود) مردانشان مباحات نمودند، خداوند این آیه را نازل فرمود، پس شکست خورده از دیار و ثروتشان اخراج شده با ذلت و خواری جلای وطن شدند.^۴

۲۵- ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾.^۵

خداوند؛ آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد. در تفسیر قمی است: «عالم فرموده است: آل ابراهیم و آل عمران و آل محمد علی العالمین نازل شده است»^{۶، ۷}

۲۶- ﴿إِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا...﴾.^۹

۱. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۵۷.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۵.

۳. آل عمران / ۱۲.

۴. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۶۱.

۵. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۵.

۶. آل عمران / ۳۳.

۷. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۷۷.

۸. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ و قال العالم ﷺ: نزل الخ.

۹. آل عمران / ۳۵.



(به یاد آور) هنگامی را که همسر عمران گفت: خدایا آنچه را در رحم دارم برای تو نذر نمودم، که محرر (آزاد برای خدمت خانه تو باشد...).

در تفسیر قمی است در روایت حسن چون صحیح از حضرت صادق علیه السلام:
که نام همسر عمران حنه است.^{۱، ۲}

۲۷- نیز در ذیل همان آیه آمده است:

و در تفسیر قمی در سوره مریم: و روایت را از ابی الجارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده که:

زکریا رئیس احبار (روحانیان بزرگ یهود) بود، و همسرش خواهر مریم دختر عمران پسر ماثان بود، و فرزندان ماثان از فرزندان سلیمان بن داود بودند.^{۳، ۴}
۲۸- نیز ذیل همان آیه:

و در تفسیر قمی در روایت حسن چون صحیح از حضرت صادق علیه السلام اینکه:
خداوند به عمران وحی نمود که من به تو فرزند مبارک پسری می‌بخشم که به اجازه من کور مادرزاد و بیمار به مرض پیری را بهبودی می‌بخشد، و مرده را زنده می‌کند، وی را پیامبر به سوی بنی اسرائیل قرار می‌دهم.

زکریا این مطلب را به همسر خود حنه حکایت نمود، پس وقتی همسرش باردار شد؛ در پیش خود گمان می‌کرد پسر است تا پایان روایت.^{۵، ۶}

۲۹- ﴿وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾.^۷

۱. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۷۸.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۹ (در ضمن حدیثی): عمران ابن مطلب را به همسر خود حنه مادر مریم نقل نمود.

۳. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۷۸.

۴. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲ بازیدتی.

۵. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۷۹.

۶. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۹.

۷. آل عمران / ۵۴.

آنها مکر و حيله کردند، و خدا (جزا و پاداش) مکرشان داد، و خدا بهترين (جزا دهنده) مکر کنندگان است و در تفسیر قمی با ذکر سند از حضرت باقر علیه السلام آمده است که:

مسیح به یاران خود فرمود: کدامیک از شما شبیه من خواهید شد تا کشته شود، و به دار آویخته شود، و در مقام و درجه با من باشد؟ جوانی گفت: ای روح خدا! من، فرمود: تو همانی.^۱

۳۰- ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾.^۲

(به یاد آور) هنگامی را که خدا (از امتهای) پیامبران پیمان گرفت هرگاه به شما کتاب و حکمت دادیم سپس پیامبری (به سوی) شما آمد که آنچه را با شما است تصدیق کند، البته به او ایمان آورده؛ و یاریش کنید، (خداوند) فرمود: آیا اقرار نمودید، و بر این مطلبتان پیمانم را (در ابلاغ بین امتها) گرفتید؟ گفتند: اقرار نمودیم (خداوند) فرمود: پس شما (بر این عهد و پیمان امتتان) گواه باشید، و من (نیز) با شما از گواهانم.

در این آیه دو وجه و دو روایت است: ۱- اینکه عهد و پیمان برای پیامبران بر امتهای خودشان باشد... و میثاق برای پیامبران به اعتبار تبلیغ میثاق به امتهایشان باشد... در تبیان از ابی عبدالله علیه السلام یعنی حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: «تقدير آن و اذا اخذ الله ميثاق امم النبيين بتصدق نبيها والعمل بما جاء به، و انهم خالفوهم في ما بعد، و ما وفوا به، و تركوا كثيراً من شريعته، و حرفوا كثيراً منها».

۱. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۸۷.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۱.

۳. آل عمران / ۸۱.



و زمانی که خداوند پیمان امتهای پیامبران را گرفت، به وسیله تصدیق پیامبرشان، و عمل به آنچه آورده، و به حقیقت آنان بعدا مخالفت ورزیدند، و به پیمان و عهد وفا ننمودند، بسیاری از شریعت خدا را رها نمودند، و بسیاری دیگر از شرایع را تحریف کردند.

... و ابن جریر از امیرمؤمنان علی علیه السلام آورده در قول خداوند متعال: قال فاشهدوا می فرماید شما بر امت های خودتان گواه باشید بر این پیمان و من با شما از گواهانم، بنابراین خطاب بعدا به امتهای آنها است.

۲- گرفتن پیمان از پیامبران باشد، و خطاب بعدا به آنان (پیامبران) باشد، همچنانکه حاصل تفسیر قمی و روایت وی از حضرت صادق علیه السلام همین است.^{۱، ۲}

۳۱- ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...﴾.^۳

شما بهترین امت و گروه بودید که برای مردم آشکار گشتید، به کارهای نیک دستور می دادید، و از کارهای زشت باز می داشتید، و به خداوند ایمان می آوردید. در تفسیر قمی است: در حدیث حسن چون صحیح یا صحیح از حضرت صادق علیه السلام:

-در مقام انکار - بهترین امت بودید که امیرمؤمنان و حسن و حسین علیهم السلام را کشتید!! تا پایان حدیث.^{۴، ۵}

۱. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۳۰۳.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۴.

۳. آل عمران / ۱۱۰.

۴. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۳۳۰.

۵. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۸.

۳۲- ﴿إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾.^۱
 (به خاطر آور) هنگامی را که دو طائفه از شما خواستند بترسند، وسستی کنند و خداوند سرپرست آنان است، پس مؤمنان فقط به خداوند توکل کنند.
 در تفسیر قمی است که این آیه دربارهٔ عبدالله بن ابی و گروهی از یاران وی نازل شده که نظریه او را -در اینکه یاری پیامبر ﷺ نکنند - پیروی نمودند.^۲
 این شأن نزول تفسیر قمی را رد می‌کند که آیه می‌فرماید: ﴿هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا﴾ (قصد کردند که بترسند و یاری نکنند).

بدیهی است که عبدالله بن ابی و یاران وی ترسیدند و از یاری حضرت عقب نشینی کردند، و نفاق و دورویی به خرج دادند؛ همچنانکه از آیه ۱۶۰ آتیه حالشان معلوم می‌شود.^۳

۳۳- ﴿وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَتُّونَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾.^۴
 و شما آرزوی مرگ (و شهادت در راه خدا) می‌کردید پیش از آن که (دستور جهاد بیاید و مرگ را) ملاقات کنید (حالا که دستور آمده) و مرگ را نظاره کنید (چرا) نگرانید؟

در تفسیر قمی در روایت ابی الجارود از حضرت باقر علیه السلام است که: مؤمنان وقتی خبر یافتند به آنچه در جنگ بدر برسر شهیدانشان آورده‌اند؛ و مقام آنان در بهشت؛ آرزوی شهادت نموده، عرض کردند؛ پروردگارا پیکار و کشتار نصیب ما فرما تا ما در آن به شهادت برسیم، خداوند این جنگ را در احد قسمتشان کرد، جز آنان که خدا خواست ثابت قدم نماندند. (عده‌ای ماندند و به شهادت

۱. آل عمران / ۱۲۲.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۸.

۳. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۳۳۷.

۴. آل عمران / ۱۴۳.



رسیدند.^{۱، ۲}

۳۴- ﴿وَكَايْنٌ مِّنْ نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِثْيُونًا كَثِيرٌ مَّا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾.^۳

چه بسیار (اتفاق افتاده) که جمعیت زیادی از پیروان پیامبران در جنگ کشته شده‌اند، و به خاطر گرفتاری و مشکلاتی که به آنان در راه خدا رسیده سستی به خرج نداده و ضعیف و زبون نشدند، و خداوند شکیبایان را دوست می‌دارد.

و در تفسیر قمی است: رِثْيُون جمعیت‌های بسیار است، و ربوة مفرد؛ ده هزار کس است.^{۴، ۵}

۳۵- ﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا...﴾.^۶

خداوند شنید گفتار کسانی را که (چون دستور آمد که به خدا قرض الحسنه بدهید) (آنها به تمسخر) گفتند: که خدا فقیر است و ما اغنیاء و دارا، ما گفتار آنان را ثبت خواهیم کرد...

و در تفسیر قمی قال (گفته): «(یهود) اولیاء خدا را فقیر و نیازمند دیدند، پس گفتند: اگر خدا غنی و دارا بود اولیاء و دوستان خود را بی نیاز و دارا می‌کرد» نسبت این نقل به امام شناخته نمی‌شود، و خدا دانا است.

آری از ما بعد آیه معلوم می‌شود که گویندگان این گفتار یهودند.^{۷، ۸}

۱. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۳۵۱.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۶.

۳. آل عمران / ۱۴۶.

۴. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۳۵۴.

۵. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۷.

۶. آل عمران / ۱۸۱.

۷. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۳۷۵.

۸. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۴.

۳۶- ﴿الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلاَّ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ...﴾.^۱

آنان که گفتند: خدا از ما پیمان گرفته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم، تا آنکه قربانی آورد که آتش آن را بسوزاند

در تفسیر قمی است که: نزد بنی اسرائیل طشتی بوده که قربانی را نزدیک نموده در طشت می نهادند پس آتشی می آمده در آن می افتاد و آن را می سوزاند.^۲

۳۷- ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ...﴾.^۳

اموالی را که خداوند قوام زندگانی شما را به آن مقرر نموده به تصرف سفیهان ندهید، و از (مالشان به قدر لزوم و نیاز) نفقه و لباس به آنها بدهید...

در تفسیر قمی در روایت صحیح از حضرت صادق علیه السلام است از رسول خدا ﷺ - در حدیث شرابخوار- وی را امین ندانید، زیرا خدا می فرماید: ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ﴾: دارایی خودتان را به سفیهان (نابخردان) مدهید، کدام نابخرد از شرابخوار نابخردتر است.^۴

۳۸- ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾.^۵

۱. آل عمران / ۱۸۳.

۲. آلء الرحمن، ج ۱، ص ۳۷۶.

۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۴.

۴. نساء / ۵.

۵. آلء الرحمن، ج ۲، ص ۱۳.

۶. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۹.

۷. نساء / ۱۰.



حقیقتاً کسانی که اموال یتیمان را به ستمگری می‌خورند؛ در حقیقت آنان در شکم خود آتش فرو می‌برند، و به زودی (در دوزخ) به آتش فروزان خواهند افتاد.

در تفسیر قمی از حضرت صادق علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود: آنگاه که مرا به عنوان معراج به آسمان بردند گروهی را دیدم که بردهانشان آتش پر می‌شد؛ و از نشیمنگاه آنان بیرون می‌آمد! گفتم: ای جبرئیل اینان کیانند؟ گفت: کسانی هستند که دارائی یتیمان را به ستمگری می‌خورند.^{۱، ۲}

۳۹- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا...﴾^۳.

ای اهل ایمان! برای شما حلال نیست که زنان را به اکراه و اجبار به میراث گیرید.

در تفسیر قمی از روایت ابی الجارود از امام باقر علیه السلام: در قبائل عرب (رسم بر این بود که) وقتی یکی از بستگان نزدیک مردی می‌مُرد؛ و زن داشت، مرد (وارث) لباسش را بر وی می‌افکند، در نتیجه همسر بودن او را به ارث می‌برد، به مهریه همان خویشی که برای وی مهر قرار داده است، نکاح او را ارث می‌برد، همانگونه که مال و دارائی او را ارث می‌برد، و آیه مزبور در این باره نازل شده است.^{۴، ۵}

۴۰- ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِنَفْسِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ...﴾^۶.

۱. آلاء الرحمن، ج ۲، ص ۲۳.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۰.

۳. نساء / ۱۹.

۴. آلاء الرحمن، ج ۲، ص ۵۹.

۵. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۲.

۶. نساء / ۳۴.

مردان را بر زنان سلطه و حق نگهبانی است، به واسطه آن برتری که خداوند بعضی را بر برخی مقرر نموده، و هم به واسطه آن که مردان از مال خود باید به زن نفقه بدهند، پس زنان شایسته و فرمانبر، در غیبت مردان، حافظ حقوق شوهران باشند، و آنچه را که خدا امر به حفظ آن فرموده نگه دارند...

و در تفسیر قمی از روایت ابوالجارود: قَاتِنَاتٌ اِی مطیعات، قانتات یعنی فرمانبران و اطاعت کنندگان.^{۱، ۲}

۴۱- ﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ...﴾.^۳

خدای یگانه را بپرستید، و هیچ چیز را شریک وی نگیرید، و نسبت به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و فقیران و همسایه خویش و همسایه بیگانه و دوستان نزدیک و رهگذران... احسان و نیکی کنید.

و در تفسیر قمی است: ابناء الطريق کسانی هستند که در راهشان از تو یاری می طلبند.^{۴، ۵}

۴۲- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا...﴾.^۶

ای اهل ایمان! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه می گوئید، و نه در حال جنابت مگر آنکه مسافر باشید، تا وقتی که غسل کنید...

در علل (الشرايع) صدوق در روایت صحیح از زراره و محمد بن مسلم از

۱. آلاء الرحمن، ج ۲، ص ۱۰۵.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۵.

۳. نساء / ۳۶.

۴. آلاء الرحمن، ج ۲، ص ۱۱۱.

۵. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۶.

۶. نساء / ۴۳.



حضرت باقر علیه السلام که هر دو (راوی) گفتند: ما به حضرت عرض کردیم حائض و جنب به مسجد می توانند وارد شوند یا نه؟

فرمود: حائض و جنب نمی توانند داخل مسجد شوند، جز به عنوان عبور، به راستی خداوند تبارک و تعالی می فرماید: ﴿وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا﴾^۱ و نه جنب مگر عبوری راه تا غسل کنید، از (تفسیر) عیاشی از زراره از حضرت باقر علیه السلام مثل حدیث علل.

و در تفسیر قمی است: از حضرت صادق علیه السلام از (وظیفه) جنب و حائض سؤال شد همانند حدیث علل الشرایع را بیان داشته است.^{۱، ۲}

۴۳- ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾^۳ نمی بینی آنان را که دعوی پاک دلی و نیک نفسی می کنند (و در عمل ناپاکند) خدا است که هر کس را بخواهد پاک و منزّه می کند، و به اندازه فتیلی (رشته باریک خرما؛ در قضا و قدر الهی) به کسی ستم نشود.

و فتیل در تفسیر قمی: پوستی است که بر روی هسته خرما هست.^۴

۴۴- ﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا...﴾^۵

پروندگان! ما چون صدای منادی را شنیدیم که خلق را به ایمان می خواند، اجابت کردیم، و ایمان آوردیم.

در مجمع البیان از ابن عباس و ابن مسعود: که منادی همان رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱. آلاء الرحمن، ج ۲، ص ۱۲۲.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۷، حدیث دنباله دارد.

۳. نساء / ۴۹.

۴. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۳۹.

۵. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۸.

۶. آل عمران / ۱۹۳.

است. و قمی منادی را به این معنی تفسیر نموده است.^۱

علی بن ابراهیم در تفسیر آلاء الرحمن علامه محمد جواد بلاغی

۱- ﴿كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ...﴾.^۲

همه خوراکیها برای بنی اسرائیل حلال بود، جز آن را که یعقوب پیش از نزول تورات بر خود حرام کرد.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود فرموده: «این کلام حکایت از یهود است، و لفظ آن لفظ خبر».^۳

۲- ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾.^۴

و مردانی که بمیرند و زنانشان زنده بمانند، آن زنان باید از شوهر کردن خودداری کنند (و عده نگه دارند) تا مدت چهار ماه و ده روز بگذرد، پس از انقضای این مدت؛ بر شما گناهی نیست که آنان در حق خویش کاری شایسته نمایند (از زینت کردن و شوهر نمودن اگر کردارشان به خوبی و قانون شرع باشد) و خداوند از کردارتان آگاه است.

۱. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۳۸۱.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۶.

۳. آل عمران / ۹۳.

۴. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۳۱۰.

۵. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۶.

۶. بقره / ۲۳۴.



و در تفسیر قمی و تبیان و مجمع البیان و جز آنها این است که این آیه ناسخ حکم آیه هفتمین بعد از خود می باشد.^{۱، ۲}

یعنی آیه ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِّأَزْوَاجِهِمْ مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ...﴾.^۳

مردانی که بمیرند و زنانشان باقی بمانند؛ وصیت کنند آنان را تا یکسال نفقه بدهند، و از خانه شوهر اخراج نکنند (عده در این آیه یکسال بوده و در آیه پیشین چهار ماه و ده روز که این آیه را نسخ نموده است).

۱. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۵.

۳. بقره / ۲۴۰.

مروری بر استفاده‌های مجمع البیان از «تفسیر قمی»

سید مسن نقیبی

تفسیر گران سنگ مجمع البیان از بهترین تفاسیر شیعه به شمار می‌آید که به مباحث مختلف علوم قرآنی اهتمام دارد. این تفسیر به روشنی تحت تأثیر تفسیر تبیان شیخ طوسی بوده است، اما میزان تأثیر گذاری تفسیر قمی بر مجمع البیان و این‌که مرحوم طبرسی چقدر از این تفسیر بهره برده موضوع و محور این مقاله است.

واضح است که ما در این مقاله صرفاً به استقصاء و جمع‌آوری مواردی که مجمع البیان از تفسیر قمی نقل کرده است بسنده نموده، تحلیل و نقد و بررسی را به عهده خواننده واگذار می‌کنیم.

از طرف دیگر روشن است که این مقاله ابتدای راهی عمیق و طولانی در این موضوع است که تفسیر مجمع البیان در چه مواردی تحت تأثیر تفسیر قمی بوده و از آن بهره برده و بدون کم و کاست یا افزایش آن را نقل نموده است و یا مواردی که مرحوم طبرسی با مؤلف تفسیر قمی هم عقیده نبوده و در تفسیر آیات با او تفاوت دیدگاه دارد و میزان این موافقت‌ها و مخالفت‌ها در مجموع کاری

تطبیقی و تحلیلی این دو تفسیر نیاز به بحثی دراز و دامنه‌دار است که از عهده این مقاله خارج می‌باشد، بنابراین: ما فقط در اینجا به نقل مواردی که مرحوم طبرسی از تفسیر قمی نقل کرده می‌پردازیم.

ضمناً فایده و ضرورت این تحقیق برای کسانی که در موضوع تفسیر قمی کاوش می‌کنند و در انتساب آن به مؤلف و کم و زیاد شدن‌های این تفسیر جای کلام و بحث دارند به خوبی روشن است. امید است که این تلاش، گامی بسیار کوچک در جهت اعتلای فرهنگ قرآنی باشد.

علی بن ابراهیم در مجمع البیان طبرسی

در تفسیر آیه ۱۲۴ سوره بقره: ﴿وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾.

(به خاطر بیاورید) هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگون آزمود، و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم، ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قراربده) خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقام هستند.

می‌فرماید: ثم انزل علیه الحنیفیه، وهی الطهاره، و هی عشره اشیاء، خمسهُ منها فی الرأس و خمسهُ منها فی البدن الی آخر.

سپس خداوند به ابراهیم علیه السلام حنیفیه؛ یعنی سنت مستقیمه را نازل کرد که پنج مورد از آنها مربوط به سر انسان است که عبارتند از:

۱. چیدن شارب
۲. ریش گذاشتن
۳. اصلاح و کوتاه نمودن موها
۴. مسواک کردن



۵. خلال کردن دندانها

پنج مورد از آنها نیز مربوط به بدن انسان است که عبارتند از:

۱. زایل کردن موها

۲. ختنه کردن

۳. چیدن ناخن

۴. غسل جنابت

۵. شستشوی با آب

سپس این دستورها که حنیفه (سنت مستقیمه) آشکار نامیده می‌شود، تا کنون منسوخ نشده است و تا روز قیامت منسوخ نخواهد شد، و در آیه ﴿وَاتَّبِعْ مِلَّةَ

إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا﴾^۱ نیز به همین دستورها اشاره دارد.

عین این مطلب^۲ در تفسیر قمی نیز آمده است.^۳

۲- در تفسیر آیه ﴿وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾^۴ و مردان بر زنان برتری دارند.

و فی تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم قال: «حق الرجال علی النساء افضل من حق النساء علی الرجال»^۵ برای مردان بر زنان برتری و درجه است که علی بن ابراهیم فرموده: حق مردان بر زنان برتر است از حق زنان بر مردان.

۳- در تفسیر آیه ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ﴾^۶

(و پیامبرشان به آنها گفت: نشانه حکومت او این است که (صندوق عهد) به سوی شما خواهد آمد).

۱. نساء / ۱۲۵.

۲. مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۷۴.

۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۸.

۴. بقره / ۲۲۸.

۵. مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۰۱ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۲.

۶. بقره / ۲۴۸.

و روی علی بن ابراهیم فی تفسیره عن ابی جعفر علیه السلام: ان التابوت الذی انزله الله الخ. علی بن ابراهیم در تفسیر خود از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: مراد از تابوت، آن صندوقی است که خداوند برای مادر موسی علیه السلام فرستاد که موسی علیه السلام را در آن گذاشت و به دریا انداخت و این تابوت نزد بنی اسرائیل بسیار محترم و با ارزش بود، و بدان تبرک می جستند، تا زمانی که مرگ موسی علیه السلام فرا رسید، و آن حضرت لوح های تورات و زره و آنچه را از آثار نبوت داشت در آن گذاشت و به هنگام وصیت، آن را نزد وصی خود یوشع بن نون به امانت سپرد. تا وقتی این تابوت در دست بنی اسرائیل بود از عزت و عظمت برخوردار بودند، ولی به علت بی اعتنائی آنان نسبت به تابوت تا آنجا که بچه ها در کوچه ها با آن بازی می کردند- وقتی دستشان به گناه آلوده شد و تابوت را خوار شمردند، خداوند تابوت را از آنان گرفت.

بنی اسرائیل وقتی از پیامبر خود درخواست کردند که برای آنان پادشاهی بفرستد، خداوند طالوت را برای آنها فرستاد، و تابوت را به ایشان بازگردانید.^۱ عین این مطلب با اختلاف بسیار ناچیزی در تفسیر قمی آمده است.^۲

۴- ﴿فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ﴾.^۳

(سپس به فرمان خدا آنها سپاه دشمن را به هزیمت وا داشتند).

داستان داود علیه السلام

بنابر آنچه علی بن ابراهیم بن هاشم از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده، داستان به این صورت است که خداوند به پیامبر آنان وحی فرستاد که جالوت را

۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۴۳.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۰.

۳. بقره / ۲۵۱.



کسی می‌کشد که زره موسی علیه السلام براندام او مناسب باشد، و او یکی از فرزندان لاوی فرزند یعقوب و اسمش داوود است که فرزند ایشاء چوپان است. ایشاء پسرانی داشت که داوود کوچکتر از همه بود. وقتی خداوند طالوت را برای بنی اسرائیل برانگیخت و او آنان را به جنگ با جالوت فراخواند، طالوت به سوی پدر داوود (ایشاء) فرستاده شد و به وی گفت پسرانت را حاضر کن. وقتی همه حاضر شدند، یک یک آنها را خواست و زره موسی علیه السلام را بر آنها پوشاند که بر بعضی بلند و بر بعضی کوتاه بود.

طالوت، به ایشاء گفت: آیا پسر دیگری هم داری که نیامده باشد؟ او گفت: آری کوچکترین فرزندم را برای چراندن گوسفند به صحرا فرستاده ام طالوت گفت: او را حاضر کن. ایشاء کسی را به دنبال داوود فرستاد و او را آورد، داوود از صحرا برگشت و با خود فلاخن داشت. در بین راه که می‌آمد سه عدد سنگ صدا کردند ای داوود! مارا بردار. او هم آنها را برداشت و در خورجین نهاد و آنها سنگ‌های فیروزه بودند. داوود با سطوت و دلیر و نیرومند بود. وقتی نزد طالوت آمد، داوود زره موسی علیه السلام را بروی پوشاند که، مناسب اندام او بود.

سپس داوود در میدان نبرد در برابر جالوت ایستاد در حالی که جالوت برفیلی سوار و بر سرش تاجی بود و در پیشانی‌اش یاقوتی درخشانده، و لشکریان در کنارش بودند. داوود سنگی از سنگ‌ها را برداشت و در طرف راست لشکریان انداخت، که به آنان اصابت کرد و آنها فرار کردند. سپس سنگ دیگری برداشت و به طرف چپ لشکریان انداخت که به آنان نیز اصابت کرد و فرار کردند. داوود علیه السلام سنگ سوم را برداشت به طرف جالوت انداخت که به یاقوت پیشانی جالوت خورد و به مغز سرش رسید و جالوت مرده بر زمین افتاد.^۱ همین مطالب با اندک اختلافی در تفسیر قمی نیز آمده است.^۲

۱. مجمع البیان، ج ۲، صص ۱۵۰ و ۱۵۱.

۲. تفسیر قمی، صص ۹۰ و ۹۱.

۵- ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾^۱

(هیچ معبودی نیست جز خداوند یگانه زنده که قائم به ذات خویش است، و موجودات دیگر قائم به او هستند، هیچ گاه خواب سبک و سنگین او را فرا نمی گیرد، آنچه در آسمانها و آن چه در زمین است از آن اوست. کیست که در نزد او جز به فرمان او شفاعت کند؟)

علی بن ابراهیم از پدرش، از حسین بن خالد روایت نموده که حضرت امام رضا علیه السلام این آیه را این گونه خوانده است: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ - وَمَا تَحْتَ الثَّرَى عَالَمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَانُ الرَّحِيمُ - مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾^۲

همین مطلب با اندکی اختلاف در تفسیر قمی آمده است.^۳

۶- در تفسیر آیه ﴿إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ﴾^۴

(اگر انفاقها را آشکار کنید خوب است، و اگر آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید برای شما بهتر است). علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

(زکات واجب خارج می شود و آشکارا داده می شود، ولی غیر زکات واجب اگر به صورت پنهانی داده شود بهتر است). همین مطلب در تفسیر قمی به عنوان

۱. بقره / ۲۵۵.

۲. مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۶۱.

۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۲.

۴. بقره / ۲۷۱.



(قال) - نه به عنوان روایت آمده است.^۱

۷- در تفسیر آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ... وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.^۲

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که بدهی مدت داری به یکدیگر پیدا کنید آن را بنویسید.... از خداوند بپرهیزید، و خداوند به شما یاد می‌دهد، خداوند به همه چیز داناست).

در تفسیر خود بیان کرده که در سوره بقره پانصد حکم موجود است و در این آیه نیز پانزده حکم وجود دارد.^۳ همین مطلب بدون کم و کاست در تفسیر قمی نیز آمده است، به عنوان (فقد روی فی الخبر؛ حقاً در خبر روایت شده است).^۴

۸- در تفسیر آیه ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾.^۵

(دین در نزد خدا اسلام و تسلیم بودن در برابر حق است، و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد اختلافی (در آن) ایجاد نکردند مگر بعد از...). در خطبه امیر المؤمنین علیه السلام - از آن حضرت - روایت شده است که فرمود: اسلام را آن چنان تعریف کنم که پیش از من کسی تعریف نکرده باشد. اسلام همان تسلیم است و تسلیم همان یقین، و یقین همان تصدیق، و تصدیق همان اقرار است، و اقرار همان اداء و اداء همان عمل است. این روایت را علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده و سپس فرموده است که حضرت فرمود (مؤمن دین خود را از پروردگارش فرا گرفته نه از خود، ایمان مؤمن از کردارش شناخته می‌شود، و کفر کافر از انکار او معلوم می‌گردد، ای مردم! مواظب دین خود باشید، زیرا به راستی

۱. ر.ک: تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲. بقره / ۲۸۲.

۳. مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۲۳.

۴. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۱.

۵. آل عمران / ۱۹.

گناه در این دین (اسلام) بهتر است از نیکی در سایر دین‌ها، بدی‌ها و گناهان در اسلام آمرزیده می‌شود و نیکی‌ها در سایر دین‌ها پذیرفته نمی‌شود.^۱ همین مطلب را در تفسیر قمی مشاهده می‌کنیم، البته به اضافه (پس از من هم کسی این چنین تعریف نخواهد کرد).^۲

۹- در تفسیر آیه ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۳ (سزاورترین مردم به ابراهیم آنها هستند که از او پیروی کردند و این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده‌اند، و خداوند ولی و سرپرست مؤمنان است). از عمر بن یزید روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به خدا قسم شما از آل محمد علیه السلام هستید، گفتم: از خود ایشان قربانت کردم، فرمود: آری، به خدا سوگند از خود آنان، این جمله را سه بار تکرار کرد. سپس آن حضرت به من نگاه کرد و من به وی نگریستم، و فرمود: ای عمر! خداوند در کتاب خود می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ﴾ - شایسته ترین افراد به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند.

این حدیث را علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از منصور بن یونس از عمر بن یزید روایت کرده است.^۴

به همین ترتیب این روایت بدون کم و کاست در تفسیر قمی آمده است.^۵

۱۰- در تفسیر آیه ﴿وَإِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۶ إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشِلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ

۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۸.

۳. آل عمران / ۶۸.

۴. مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۱۸.

۵. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۳.



المؤمنون ﴿۱﴾

(به یاد آور زمانی را که صبحگاهان از میان خانواده خود - جهت انتخاب اردوگاه جنگ برای مؤمنان - بیرون رفتی! و خداوند شنوا و داناست) و نیز به یاد آور زمانی را که دو طایفه از شما تصمیم گرفتند سستی نشان دهند (و از وسط راه برگردند) و خداوند پشتیبان آنان بود (و به آنها کمک کرد تا از این اندیشه برگردند) و افراد با ایمان باید تنها بر خدا توکل می کنند).

غزوه احد

از حضرت صادق علیه السلام روایت است که سبب غزوه احد این بود که قریش چون از جنگ بدر بازگشتند، و هفتاد کشته و هفتاد نفر اسیر به مسلمین دادند، ابوسفیان گفت: ای گروه قریش! نگذارید زنانتان بر مرده‌های شما گریه کنند، زیرا اشک چشم وقتی که بیرون آید غم و کینه نسبت به محمد را از دل بزداید، پس از جنگ احد اجازه دهید که گریه و زاری کنند.

قریش با سه هزار سواره نظام و دو هزار پیاده نظام از مکه بیرون آمدند و زنانشان را نیز با خود بردند. چون این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، اصحاب خود را جمع کرد و آنان را به جنگ تشویق فرمود. عبدالله ابن ابی سلول گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه بیرون نمی‌رویم تا در کوچه‌های مدینه با دشمن بجنگیم، تا همه اهل مدینه از کوچک و بزرگ و زن و مرد و پیر و جوان و قوی و ضعیف و غلام و کنیز بر سر راه‌ها و پشت بام‌ها با دشمن جنگ کنند. تا کنون با هیچ دشمنی در داخل مدینه و اندرون حصارهای خود نجنگیده‌ایم جز اینکه پیروز شده‌ایم و در هر جنگی که از مدینه بیرون رفتیم شکست خوردیم. سعد بن معاذ و گروهی دیگر از قبیله اوس برخاسته، عرضه داشتند: «ای رسول خدا! تا

کنون کسی از طایفه عرب بر ما طمع نکرده، درحالی که ما مشرک بودیم، و اکنون که شما در بین ما هستی چگونه می‌تواند طمع نمایند؟! ما حتماً به سوی آنان خواهیم رفت، و با آنان جنگ خواهیم کرد. هرکس از ما کشته شد شهید است، و هر کس مانند ثواب مجاهد در راه خدا را دارد». رسول خدا ﷺ نظر وی را پذیرفت و با جمعی از اصحاب برای سنگر گرفتن از مدینه خارج شدند، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ...﴾.

عبدالله بن ابی سلول از رفتن با رسول خدا ﷺ خودداری نمود و جمعی از قبیله خزرج نیز همراه با وی از رفتن به جنگ خودداری کردند. وقتی قریش به احد رسیدند، رسول خدا ﷺ به یارانش که ۷۰۰ نفر بودند آماده‌باش داده بود و عبدالله بن جبیر را با پنجاه تیر انداز بر درگاه شکاف کوه گماشت تا کفار از آنجا حمله نکنند. آن حضرت به عبدالله بن جبیر و یارانش فرمود: اگر دیدی که کفار را حتی تا پشت دروازه مکه فراری داده‌ایم، هرگز از اینجا برنخیزید، و اگر دیدید آنان مارا تا مدینه فراری دادند اینجا را خالی نگذارید، بلکه همین‌جا ثابت قدم باشید.

ابوسفیان خالد بن ولید را با ۲۰۰ نفر سواره نظام در کمین نهاد و گفت: وقتی دیدی که لشکر ما درحال شکست است، از این شکاف بر ایشان درآیید و از پشت به آنان حمله کنید.

رسول خدا ﷺ دستور داد و اصحاب موضع گرفتند و پرچم را به دست امیر مؤمنان علیه السلام داد. انصار برکفار قریش حمله کردند، و آنان را شکستی مفتضحانه دادند و به این ترتیب اصحاب رسول خدا ﷺ در مرکز خیمه‌ها و سپاه و ادوات قریش قرار گرفتند.

خالد بن ولید با ۲۰۰ سوار بر عبدالله بن جبیر حمله ور شدند، ولی با تیر باران آنان روبه‌رو شده، مراجعت نمودند. همراهان عبدالله بن جبیر چون دیدند یاران رسول خدا ﷺ اموال و اثاث قریش را غارت می‌کنند به وی گفتند: یاران



ما غنائم جنگی به چنگ می‌آورند و ما بدون غنائم می‌مانیم. عبدالله گفت: از خدا بترسید، پیامبر ﷺ به ما قبلاً فرمود تا جای خود را هرگز رها نکنیم. ولی آنان سخن وی را نپذیرفتند و یکی یکی جای خود را خالی کردند. در نهایت عبدالله بن جبیر تنها با ۱۲ نفر باقی ماند.

پرچمدار قریش طلحه بن ابی طلحه عبدی از طائفه بنی عبدالدار بود اما علی علیه السلام او را کشت. پرچم وی را ابوسعید بن ابی طلحه گرفت که علی علیه السلام او را هم کشت و پرچم افتاد. سپس مسافع بن ابی طلحه پرچم را گرفت، ولی علی علیه السلام او را نیز کشت و به همین طریق نه نفر از بنی عبدالدار بر سر پرچم به دست علی علیه السلام کشته شدند، تا اینکه بنده سیاهی از آنان به نام صواب آن را گرفت. علی علیه السلام به وی رسید و دست راستش را انداخت. صواب پرچم را به دست چپ گرفت که حضرت دست چپش را نیز برید. غلام پرچم را با باقی مانده دو دست به سینه چسبانید و رو به ابوسفیان کرد و گفت: آیا وظیفه خود را نسبت به عبدالدار به انجام رساندم؟ علی علیه السلام ضربتی بر سرش زد و او را کشت و پرچم بر زمین افتاد. در این حال عمره دختر علقمه کنانی پرچم را برداشت و بلند کرد.

از سوی دیگر خالد به طرف عبدالله بن جبیر حمله‌ور شد و یاران عبدالله به جز چند نفر فرار کردند سرانجام خالد آنان را کشت و از آن شکاف از پشت به مسلمانان حمله کرد. قریش که در حال فرار بودند چون دیدند که پرچمشان بلند شد بازگشتند و به آن پناه آوردند و به مسلمانان حمله‌ور شدند، یاران رسول خدا ﷺ که از جلو و عقب در محاصره قرار گرفته بودند و سرگرم جمع آوری غنیمت جنگی بودند شکست سختی خوردند و به بالای کوه و هر طرفی فرار می‌کردند. چون رسول خدا ﷺ مسلمانان را در حال فرار دید عمامه از سر برداشت و فرمود: «به سوی من بیایید من رسول خدایم، کجا فرار می‌کنید؟ آیا از خدا و پیامبرش می‌گریزید؟!»

هند دختر عتبه همسر ابوسفیان در میان لشکر بود و هر مردی که از مشرکان فرار می‌کرد، میل و سرمه دانی به طرف او می‌انداخت و می‌گفت: تو زنی بیش نیستی، بگیر و خود را با آن آرایش کن.

حمزه علیه السلام عموی پیامبر صلی الله علیه و آله فرزند عبدالمطلب بر مشرکان حمله می‌کرد و مشرکین چون وی را می‌دیدند فرار می‌کردند، و هیچ کس در برابر او قدرت ماندن نداشت. هند به غلام خود، وحشی وعده داده بود که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله یا علی علیه السلام یا حمزه را بکشد، جایزه‌ی آن چنانی به او ببخشد و پاداش دهد.

وحشی قبلاً غلام حبشی جبیر بن مطعم بود. وحشی گفت: اما محمد صلی الله علیه و آله که من بر او قدرت ندارم. اما علی را دیدم که آدم بسیار با احتیاطی است و همه اطراف خود را در نظر دارد و امیدی در کشتن او نیست. پس برای حمزه کمین کردم و دیدم مردم را درهم می‌پیچد و از کنار من گذشت و بر کنار نهی پا نهاد. پایش فرو رفت و به سر درآمد. من در این زمان اسلحه خود را بر دست گرفته به حرکت درآوردم و به سوی وی پرتاب نمودم، حربه به تهیگاه حمزه نشسته، از جلو بیرون آمد و حمزه به رو در افتاد. من جلو رفتم و شکمش را شکافتم و جگرش را درآورده، برای هند بردم و گفتم: «این جگر حمزه است». هند، جگر حمزه را گرفت و در دهان خود نهاد و در دهان گردانید. خداوند جگر حمزه را در دهان هند چون سنگ سخت گردانید و ناچار هند آن را بیرون افکند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند فرشته‌ای را فرستاد تا جگر حمزه را به جای خود برگردانید. هند نزدیک جنازه حمزه آمد و گوش و دست و پای وی را برید.

همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله جز دو نفر؛ یعنی حضرت علی علیه السلام و ابودجانه سماک بن خرشه کسی نماند. هر وقت گروهی به پیامبر صلی الله علیه و آله حمله می‌کردند حضرت علی علیه السلام به جلو می‌شتافت و آنان را دفع می‌کرد تا آنکه شمشیرش شکست. رسول خدا صلی الله علیه و آله شمشیر خود ذوالفقار را به علی علیه السلام داد و خود به گوشه‌ای از دامنۀ احد رفت و ایستاد. جنگ منحصر به یک طرف شد و



علی علیه السلام همواره با مشرکان می جنگید تا این که هفتاد زخم به سر و صورت و شکم و دست و پای حضرت رسید.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود چنین آورده است: جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! الحق این فداکاری علی علیه السلام مواسات با توست، حضرت فرمود: من از علی ام و علی از من است. جبرئیل عرض کرد: من نیز از شمایم.^۱

همین مطلب در تفسیر قمی با اختلافاتی اندک آمده است.^۲

۱۱- ﴿فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّ لَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ﴾.^۳

(به همین جهت آنها از این میدان با نعمت و فضل پروردگار بازگشتند در حالی که هیچ ناراحتی به آنها نرسید، و از رضای خدا پیروی کردند، و خداوند دارای فضل و بخشش بزرگی است).

چون ابوسفیان و یارانش از احد بازگشتند، و به «روحاء» رسیدند، از بازگشت خود و این که مسلمانان را تعقیب نکردند پشیمان شده، همدیگر را سرزنش نمودند که چرا نه پیامبر را کشتند و نه از زنان مسلمانان اسیر گرفتند و در میان خود گفتند: مسلمانان را کشتید و با این که حتی از آنان رمقی نمانده بود، رهایشان کردید، اکنون بازگردید و همه آنان را ریشه کن نمایید.

این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و تصمیم گرفت دشمن را بترساند، و قدرت خود و یارانش را به دشمن نشان دهد، لذا یاران خود را برای بیرون رفتن و تعقیب ابوسفیان فرا خواند و فرمود: آیا گروهی که برای خدا محکم باشند

۱. مجمع البیان، ج ۲، صص ۳۷۶.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، صص ۱۱۸ - ۱۲۳.

۳. آل عمران / ۱۷۴.

وجود ندارد که به دنبال دشمن بروند زیرا این کار باعث خواری دشمن است و دور از شنیدن (گوش‌ها به خاطر شگفتی آن).

گروهی با همه زخم‌هایی که داشتند حاضر شدند. رسول خدا ﷺ ندا داد که با ما حاضر نشود جز گروهی که دیروز با ما حضور داشت. رسول خدا ﷺ به این علت بیرون آمده‌اند که دشمن را بترساند و نیروی خود را در تعقیب آنان نشان دهد و به آنان ثابت کند که کشته و زخمی دادن پیشین آنان را سست نکرده است و در نهایت دشمن از بازگشت منصرف شود. پیامبر ﷺ با هفتاد تن بیرون آمدند تا به حمراء الأسد رسیدند، که تا مدینه هشت میل فاصله داشت.

علی بن ابراهیم بن هاشم در تفسیر خود می‌گوید:

رسول خدا ﷺ فرمود: آیا کسی هست که خبر مشرکان را برایم بیاورد؟ هیچ‌کس جواب حضرت را نداد جز علی علیه السلام که عرض کرد: من خبر آنان را برای شما می‌آوردم. حضرت فرمود: برو و بنگر اگر آنان سوار اسب شده و شتران را کنار گذاشته‌اند آهنگ مدینه دارند و اگر شتر سوار شده و اسب‌ها را کنار گذاشته‌اند قصد مکه دارند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام با همه زخم‌ها و دردها تا نزدیک مشرکان رفت و آنان را دید که بر شتر سوارند و اسب‌ها را رها کرده‌اند. حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام برگشت و جریان را به رسول خدا ﷺ گزارش داد حضرت فرمود: آنان قصد رفتن به مکه دارند. چون حضرت به مدینه رسید جبرئیل فرود آمد که یا محمد ﷺ! خداوند دستور می‌دهد که برای تعقیب آنان از شهر بیرون بروی و جز زخمی‌ها با تو نیایند. زخمی‌ها به مداوی زخم‌هایشان پرداختند و خداوند این آیه را فرستاد: «در تعقیب مشرکان سستی نکنید، اگر شما زخمی شدید و دردناکید آنان نیز زخمی شده درد می‌کشند»^۱.



پس از آن مسلمانان با همه زخم و جراحتی که داشتند با پیامبر ﷺ از مدینه بیرون رفتند.^۱

۱۲- ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ...﴾^۲

(خردمندان که با آفرینش آسمانها و زمین به یگانگی خداوند استدلال می کنند کسانی اند که در حال ایستاده (سلامتی) و نشسته و خوابیده (بیماری) یعنی همه حالات خدا را یاد می کنند).

علی بن ابراهیم قمی آن را در تفسیر خود روایت کرده است.^۳

۱۳- ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا...﴾^۴

(ای مردم! از پروردگارتان بپرهیزید، پروردگاری که شما را از یک نفس آفرید و همسرش را از وی آفرید).

از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که خداوند متعال حواء را از بهترین سرشت باقی مانده از آفرینش آدم علیه السلام خلق نمود و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است:^۵ او را از پایین ترین دنده وی آفریده.^۶

۱۴- ﴿وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا﴾^۷

(هر گاه به شما تحیت گویند پاسخ آن را بهتر از آن بدهید یا (لااقل)

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲. آل عمران / ۱۹۱.

۳. مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۷۳ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۶.

۴. نساء / ۱.

۵. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۸.

۶. مجمع البیان، ج ۳، ص ۸.

۷. نساء / ۸۶.

همان گونه پاسخ گوئید، خداوند حساب همه چیز را دارد).

علی بن ابراهیم در تفسیر^۱ خود از صادقین علیهم السلام آورده است که منظور از تحیت در آیه، سلام است و نیکی های دیگر.^۲

۱۵ - ﴿إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ...﴾^۳

(کافران را بگیرید و بکشید) جز آنان که به قومی می پیوندند که میان شما و ایشان عهد و پیمانی باشد یا نزد شما آیند در حالی که از جنگ با شما و جنگ با آنان سینه شان به تنگ آمده است).

علی بن ابراهیم در تفسیر خود فرموده:^۴ منظور از این آیه قبیله اشجع است که هفتصد نفر بودند و با سرکردگی مسعود بن دخیله به مدینه آمدند. پیامبر صلی الله علیه و آله برای آنان بارهای خرما به عنوان مهمانی فرستاد و فرمود: «بهترین هدیه چیزی است که در وقت نیاز فرستاده شود». سپس از آنان پرسید: برای چه به مدینه آمده اید؟ عرض کردند خانه های ما به شما نزدیک است، و دوست نداشتیم که با شما و قوم بنی ضمیره که میان ایشان پیمان صلح بود جنگ کنیم، زیرا در برابر آنان در اقلیت هستیم. ما آمده ایم با شما پیمان دوستی ببندیم و در امان باشیم. پیامبر گرامی با آنان پیمان بست و آنان به شهرهای خویش باز گشتند، به همین جهت خداوند دستور فرمود که متعرض آنان نشوند.^۵

۱۶ - ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ...﴾^۶

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۳.

۲. مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۴۸.

۳. نساء / ۹۰.

۴. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۴.

۵. مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۵۳.

۶. نساء / ۱۱۴.



(در بسیاری از گفت و گوهای در گوشی (و محرمانه) آنان خیری نیست، جز کسی که دستور دهد به صدقه دادن یا نیکی نمودن یا اصلاح میان مردم).
 علی بن ابراهیم در تفسیر خود می‌گوید: ^۱ پدرم از ابن ابی عمیر، از حماد، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: خداوند تحمل را در قرآن واجب کرده است، راوی عرض کرد: فدایت شوم تحمل چیست؟ فرمود: تحمل این است که صورتت از صورت برادر دینیت اعراض کرده باشد، و تو آن را با گشادگی متوجه وی سازی، و منظور از ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ﴾ همین است. هم‌چنین در حدیثی دیگر می‌گوید: پدرم از بعضی مردان (و استادان) خود روایتی که خود سندش را به حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌رساند نقل کرده که آن حضرت فرمود:

«خداوند زکات جاه و مقام را بر شما واجب کرده است همان‌گونه که زکات مال را بر شما واجب نموده است».^۲

۱۷- ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾.^۳

(دین و آیین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد و پیرو آیین خالص و پاک ابراهیم گردد، و خدا ابراهیم را به دوستی خود انتخاب کرد).

وجه دیگری که درباره خلیل بودن ابراهیم علیه السلام گفته شده این است که در تفسیر روایت شده که ابراهیم علیه السلام از مهمانان پذیرایی می‌نمود و مسکینان را اطعام می‌کرد تا این که مردم گرفتار قحطی شدند. حضرت ابراهیم علیه السلام دوستی

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲. مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۸۹.

۳. نساء / ۱۲۵.

در مصر داشت و به قصد فراهم نمودن خوراک خانواده رهسپار مصر شد. ولی از جانب او چیزی نصیب آن حضرت نشد. در بازگشت به طرف خانواده از شنزاری نرم گذشت و جوال‌های خود را برای این که خانواده‌اش ناراحت نشوند از ماسه نرم پر کرد و به خانه آمد. برای این که خجالت می‌کشید در گوشه‌ای خوابید و خوابش برد. خداوند ماسه‌ها را به آرد بدل نمود. خانواده‌اش جوال‌ها را گشوده، نان پختند و از آن نان برای حضرت ابراهیم آوردند. ایشان پرسید این نان را از کجا آوردید؟ گفتند: از آردی که از رفیق مصری‌ات آوردی. گفت: آری او دوست من است، ولی مصری نیست، از این رو خداوند سبحان وی را خلیل نامید.

این مطلب را علی بن ابراهیم^۱ از پدر خود از هارون بن مسلم از مسعده بن صدقه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است.^۲

۱۸- ﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ...﴾^۳

(شما هرگز نمی‌توانید در میان زنان عدالت برقرار کنید، هر چند کوشش کنید).

علی بن ابراهیم در تفسیر^۴ خود فرموده که مردی از زندیقان (مجوسان) از ابوجعفر احول^۵ درباره این دو عبارت از فرمایش خداوند سبحان سؤال کرد.

﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾^۶

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۰۱.

۳. نساء / ۱۲۹.

۴. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۲.

۵. ابوجعفر محمد بن علی بن نعمان بجلی، کوفی، صیرفی (احول) مؤمن الطاق که از اصحاب حضرت صادق علیه السلام بود.

۶. نساء / ۳.



و نیز این فرموده که: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ

أَذْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا﴾^۱.

(و اگر می ترسید که هنگام ازدواج با دختران یتیم عدالت را رعایت نکنید (از ازدواج با آنان چشم پوشی کنید) با زنان پاک (دیگر) ازدواج نمایید، دو یا سه یا چهار همسر، و اگر می ترسید عدالت را (در باره همسران متعدد رعایت نکنید) تنها یک همسر بگیرید و یا از زنانی که مالک آنهاست استفاده نمایید، این کار از ظلم و ستم، بهتر جلوگیری می کند).

فرد زندیق ادعا کرد که میان این دو فرمایش ناسازگاری است. ابوجعفر می گوید: در این باره جوابی نداشتم تا آنکه به مدینه رفته خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و از ایشان پرسیدم، فرمود: اما فرمایش خدای متعال: ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا﴾ منظور نفقه است و اما فرمایش ﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا﴾ منظور محبت است، زیرا هیچ کس نمی تواند میان دو همسر در محبت، عدالت و تساوی بر قرار کند. ابوجعفر احوال می گوید: به طرف آن مرد (زندیق) بازگشتم و به او پاسخ دادم گفت این پاسخی است که از حجاز با خود آورده ای.^۲

۱۹- ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ...﴾^۳.

(هیچ یک از اهل کتاب (یهود و نصارا) نیستند؛ جز اینکه پیش از مرگ خود به او ایمان می آورند).

علی بن ابراهیم در تفسیر خود^۴ بیان کرده که پدرش از سلیمان بن داود

۱. نساء / ۳.

۲. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۰۷.

۳. نساء / ۱۵۹.

۴. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۵.

منقروی از ابو حمزه ثمالی از شهر بن حوشب نقل کرده که حجاج بن یوسف می گفت: آیه ای در کتاب خدا مرا حیران و درمانده کرده است و آن فرمایش خداوند است که: ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾، به خدا سوگند دستور می دهم و گردن یهودی یا نصرانی زده می شود، سپس چشمانم را می دوزم و می بینم که لب های آنان حرکت نمی کند (و حرفی نمی زنند) تا از روی زمین برداشته شوند. گفتم: خداوند کار امیر را به صلاح آورد، معنی آیه این نیست. گفت پس مقصود چیست؟ گفتم: حضرت عیسی علیه السلام پیش از رستاخیز به جهان فرود خواهد آمد و هیچ یک از پیروان کیش یهود و نصرانی و جز او نمی ماند مگر اینکه پیش از مرگ حضرت عیسی علیه السلام به وی ایمان خواهند آورد و آن حضرت پشت سر حضرت مهدی [عج الله] نماز خواهد خواند.

حجاج گفت: وای بر تو! این مطلب را از کجا فهمیدی و از کجا آورده ای؟ گفتم: محمد بن علی باقر فرزند علی بن الحسین فرزند علی بن ابی طالب برایم نقل فرموده است.

حجاج گفت: سوگند به خداوند از چشمه سار زلال آورده ای! به شهر بن حوشب گفتند: منظورت چه بود (که این گونه پاسخش دادی؟) گفت: می خواستم وی را به خشم آورم.^۱
 ۲۰- ﴿...وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ...﴾.^۲

(و همچنین حرام است قسمت کردن گوشت حیوان به وسیله چوبه های تیر مخصوص بخت آزمایی...)

علی بن ابراهیم در تفسیر خود^۳ از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت کرده،

۱. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۳۶.

۲. مائده / ۳.

۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۹ او این روایت را به هیچ یک از صادقین علیه السلام نسبت نداده است، بلکه به عنوان قال بیان شده.



است که تعداد تیرها ده عدد بود که از هفت عدد آنها سهم داشتند و در سه عدد تیر سهم نداشتند. هفت عدد سهم دار بدین نام بوده اند: فذ، توأم، مسبل، ناس، حلس، رقیب، معلی و آن سه عدد که سهم نداشتند به نام های سفح، المنیع، و وغد خوانده می شدند. تیرهای سهمدار به ترتیب هر کدام یک سهم بیشتر از قبلی داشته است بدین گونه که فذ یک سهم، توأم دو سهم و معلی هفت سهم.

آنان گوسفندی را می کشتند و گوشت آن را به بخش هایی قسمت می کردند. آن گاه تیرها را به دست یک نفر داده، تا به نام افراد تیرها را بیرون بیاورد و بهای گوسفند به گردن کسانی بود که آن سه تیر بدون سهم به نامشان در می آمد و تیرهای سهمدار به نام هر کس در می آمد برابر آن، صاحب تیر سهم خود را می گرفت.^۱

۲۱- ﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾.^۲

(امروز دین شما را کامل کردم)

علی بن ابراهیم در تفسیر خود^۳ فرموده که پدرم از صفوان از علا و محمد بن مسلم، از حضرت امام باقر علیه السلام نقل نموده است که نزول آیه در کراع الغمیم^۴ بوده، و رسول خدا ﷺ در حجه به پا داشت.^۵

۲۲- ﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ... فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ...﴾.^۶

(از تو ای رسول من) می پرسند: برای آنان چه چیز حلال است؟ بگو: چیزهای پاکیزه برای شما حلال است و شکارسگان که با آنها شکار می کنید... پس از آنچه برای شما ننگه می دارند بخورید).

۱. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۷۲.

۲. مائده / ۳.

۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۰ با اختلاف جزئی.

۴. مکانی است میان مکه و مدینه.

۵. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۷۴.

۶. مائده / ۴.

علی بن ابراهیم در تفسیر خویش به اسناد خود از ابوبکر حضرمی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که از آن حضرت سؤال کردم از شکار بازها و کرکس ها و یوزپلنگ ها و سگ ها؟ فرمود: جز آنچه تذکیه کرده اید نخورید مگر شکار سگ ها، عرض کردم: اگر کشته باشد؟ فرمود: بخورید که خداوند می فرماید (و ما علمتم من الجوارح مکلبین) (و نیز صید) حیوانات شکاری و سگ های آموخته و تربیت یافته سپس فرمود: تمام حیوانات درنده، شکار را برای خود شکار می کنند، جز سگ آموزش یافته که شکار را برای صاحبش می گیرد. سپس فرمود: هر گاه سگ تعلیم دیده را فرستادی، نام خدا را ذکر کن که همین در حکم سر بریدن آن شکار است.^۱

۲۳- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ...﴾^۲ (ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما از آیین خود باز گردد. خداوند گروهی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنها او را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند، آنها در راه خدا جهاد کنند، و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی هراسند).

علی بن ابراهیم بن هاشم بیان کرده که: آیه درباره حضرت مهدی عجل الله تعالی فی فرجه و یاران وی نازل شده است.^۳

۲۴- ﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ...﴾^۴

(خداوند کعبه - بیت الحرام - را وسیله ای برای استواری و سامان بخشیدن به کار مردم قرارداد، و هم چنین ماه حرام).

۱. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۷۸ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۰.

۲. مائده / ۵۴.

۳. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۷۸ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۰.

۴. مائده / ۵۴.



گفته شده معنی (قیاما للناس) این است که اگر خانه کعبه را یک سال رها کنند و حج نکنند، مهلت داده نخواهند شد و هلاک شوند، این معنی را علی بن ابراهیم از معصومین علیه السلام روایت کرده و فرموده «تا وقتی که مردم به سوی کعبه حج گزارند هلاک نخواهند شد، اما هر گاه کعبه ویران شود و حج را رها کنند، نابود خواهند شد»^۱.

۲۵- ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ سوره انعام

علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدر خود از حسین بن خالد، از ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: سوره انعام یکباره نازل شده که هفتاد فرشته آن را بدرقه کردند به طوری که صدای تسبیح و تهلیل و تکبیر آنان بلند بود. هر کس این سوره راتلاوت نماید آن فرشته‌ها بر وی تا روز رستاخیز درود فرستند.^۲

۲۶- ﴿فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۳.

(و دنباله جمعیتی که ستم کرده بودند قطع شد و ستایش مخصوص خداوند جهانیان است).

علی بن ابراهیم از پدرش از قاسم بن محمد از سلیمان بن داود مقری از فضیل بن عیاض از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که درباره ورع از حضرت پرسیدم، فرمود: کسی ورع دارد که از محرمات الهی پرهیز و دوری نماید. کسی که از امور شبهه ناک پرهیز نکند، درحرام می‌افتد بدون این که حرام را بشناسد. و کسی که کارزشت و بد را ببیند و با داشتن توانایی درصدد جلوگیری بر نیاید او دوست دارد معصیت خدا شود، و چنین شخصی دشمنی خود را با خدا آشکار نموده است. و کسی که بقا و ماندن ستمکاران را دوست داشته باشد او دوستدار

۱. مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۲۴ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۹۴.

۲. مجمع البیان، ج ۴، ص ۶ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۱.

۳. انعام / ۴۵.

معصیت خداست و خداوند خود را به خاطر هلاک ستمکاران ستایش نموده است. و فرموده ﴿فَقُطِعَ...﴾ دنباله و نسل گروهی که ستم می‌کردند قطع شد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.^۱

۲۷- ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾.^۲

(او کسی است که برای شما ستارگان را قرار داد تا به وسیله آنها در تاریکی‌های بیابان و دریا راه یابید، برآستی ما آیات و نشانه‌های خود را برای گروهی که خواهان هدایتند توضیح دادیم).

در تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم آمده: «به راستی ستارگان؛ آل محمد ﷺ هستند».^۳

۲۸- ﴿وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴾.^۴

و بر یهودیان هر حیوان سمدار را حرام کردیم، و از گاو و گوسفند چربی آنها را تحریم نمودیم، جز چربی‌هایی که بر پشت یا دو پهلوی آنها قرار دارد یا آن مقداری که با گوشت به هم آمیخته است، این تحریم را به خاطر ستمی که می‌کردند به آنها کیفر دادیم، حَقًّا ما راست می‌گوییم. (در تفسیر ذلک جزیناهم ببغیهم) گفته شده که پادشاهان بنی اسرائیل نیازمندان خودشان را از گوشت پرند و چربی ممنوع کرده بودند. خداوند به علت ستم آنان نسبت به فقرا و نیازمندان،

۱. مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۶ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۸.

۲. انعام / ۹۷.

۳. مجمع البیان، ج ۴، ص ۱۲۰ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۸.

۴. انعام / ۱۴۶.



گوشت و چربی را بر ملوک تحریم فرمود. این معنی را علی بن ابراهیم در تفسیر خود فرموده است.^۱

۲۹- ﴿وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنِ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾.^۲

(بهشتیان دوزخیان را صدا می‌زنند که: آنچه پروردگار ما به ما وعده داده بود همه را حق یافتیم، آیا شما نیز آنچه پروردگارتان وعده داده بود حق یافتید؟ گویند: آری. پس اعلان کننده‌ای در میان آنها ندا کند که لعنت و دوری از رحمت خداوند بر ستمکاران باد).

از امام رضا علیه السلام نقل شده که اعلان کننده، حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است. این حدیث را علی بن ابراهیم در تفسیر خود نقل نموده است.^۳

۳۰- ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾.^۴

(پروردگار خود را از روی تضرع و پنهانی بخوانید، همانا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد).

گفته شده که تضرع، بلندی صدا و خفیه، آهستگی صداست؛ یعنی او را آشکارا و پنهان بخوانید. این معنی را علی بن ابراهیم در تفسیر خود از ابومسلم نقل کرده است.

۳۱- ﴿فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ﴾.^۵

(سرانجام زمین لرزه آنها را فرا گرفت و صبحگاهان (تنها) جسم بی جان‌شان در خانه‌هاشان باقی مانده بود). و در کتاب علی بن ابراهیم آمده است که خداوند

۱. مجمع البیان، ج ۴، ص ۱۸۵ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۶.

۲. اعراف / ۴۴.

۳. مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۵۹ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۵ «يُؤْذَنُ أَذَانًا يَسْمَعُ الْخَلَائِقُ كُلُّهَا».

۴. اعراف / ۵۵.

۵. اعراف / ۷۸.

صیحه و زلزله را برایشان فرستاد و آنها به هلاکت رسیدند.^۱
 ۳۲- ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجُرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ﴾.^۲

سپس طوفان و ملخ و آفت گیاهی و قورباغه‌ها و خون را بر آنها- به عنوان نشانه‌های جدا از هم - فرستادیم. پس آنها کبر ورزیدند و گروه بزهکاری بودند. ابن عباس و سعید بن جبیر و محمد بن اسحاق بن یسار و علی بن ابراهیم به روایت از امام باقر و امام صادق علیهما السلام می‌گویند: آنگاه که جادوگران ایمان آوردند و فرعون مغلوب شد، او و قومش بر کفر ماندند: هامان به فرعون گفت: بنی اسرائیل به موسی ایمان آورده‌اند، آنها را زندانی کن. فرعون همه افرادی را که به موسی ایمان آورده بودند زندانی کرد. خداوند نشان‌های خود را پی در پی برای آنها آورد و آنان را گرفتار قحطی نمود و سپس طوفان را بر آنها نازل کرد و خانه‌هایشان را ویران نمود. آنان در صحرا خیمه زدند و خانه‌های فرعونیان را آب فرا گرفت، ولی به خانه‌های بنی اسرائیل حتی یک قطره آب وارد نشد. زمین‌های زراعتی در زیر آب پنهان شد و نتوانستند کشت کنند. به موسی علیه السلام گفتند از پروردگارت بخواه که ما را از این باران نجات دهد تا ما به تو ایمان بیاوریم و بنی اسرائیل را همراه تو بفرستیم، موسی علیه السلام دعا کرد و آنها نجات یافتند، ولی ایمان نیاوردند. هامان به فرعون گفت: اگر بنی اسرائیل را آزاد کنی موسی علیه السلام بر تو غالب می‌شود و سلطنت تو از بین می‌رود.

خداوند آن سال زمین را سر سبز و خرم، و کشتزار و میوه را فراوان نمود، فرعونیان گفتند: این آب و فراوانی فقط نعمتی است برای ما. بنا به قول علی بن ابراهیم در سال دوم، و به قول دیگر مفسران: در ماه دوم، خداوند ملخ فرستاد و

۱. مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۹۶ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۳۳.

۲. اعراف / ۱۳۳.



همه زراعت‌ها را خورد. آنگاه به خوردن درها و لباس‌ها و اثاثیه پرداخت تا آنجا که موها و ریش‌های آنان را نیز می‌کند. ملخ‌ها در خانه‌های بنی اسرائیل وارد نمی‌شدند و هیچ گونه صدمه‌ای بر آنان وارد نمی‌نمودند. فرعونیان به ناله در آمدند تا این که فرعون به موسی علیه السلام گفت: از خداوند بخواه ملخ‌ها را دفع کند تا بنی اسرائیل را آزاد کنیم. موسی علیه السلام دعا کرد و ملخ‌ها پس از یک هفته - از شنبه تا شنبه - رفتند.

می‌گویند موسی علیه السلام بیرون آمد و با عصا به مشرق و مغرب اشاره نمود و ملخ‌ها از همان جا که آمده بودند بازگشتند، آن چنان که گویی ملخ‌ها هرگز نبودند. بازهم هامان نگذاشت فرعون بنی اسرائیل را آزاد کند.

بنا به روایت علی بن ابراهیم، در سال سوم و به قول سایر مفسران در ماه سوم، خداوند ملخ‌هایی ریز و بی بال فرستاد که بدترین نوع ملخ بودند و در کمترین مدت همه چیز را خوردند، و زمین را برهنه نمودند.

برخی می‌گویند: موسی علیه السلام مأمور شد به عین الشمس برود و عصای خود را به تلی از ماسه بزند همین که عصای خود را زد، شپش‌های بسیاری پدیدار شد. این شپش‌ها به لباس‌های مردم داخل می‌شدند و آنها را می‌گزیدند و هر کس خوراک می‌خورد، خوارکش پر از شپش می‌شد الخ.^۱

۳۳- ﴿... سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ﴾.^۲

(برای او (موسی علیه السلام) در الواح اندرزی از هر موضوعی نوشتیم، و بیانی از هر چیز نمودیم، پس آن را با جدیت بگیر، به قوم خود دستور بده، به نیکوترین آنها عمل کنند؛ (و آنها که به مخالفت برخیزند کیفر آنها دوزخ است) و به زودی جایگاه فاسقان را به شما نشان خواهیم داد).

۱. مجمع البیان: ج ۴، ص ۳۴۰؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۹: بدون سند و اسناد به امام و با اختلاف در عبارت و معنی.

۲. اعراف / ۱۴۵.

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که معانی ﴿سَأْرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ﴾ این است که گروهی فاسق و بزهکار می آیند که حکومت را به دست می گیرند.^۱

۳۴- ﴿وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِيَّايَ...﴾^۲

(موسی علیه السلام از قوم خود هفتاد تن از مردان را برای میعادگاه ما برگزید و هنگامی که زمین لرزه آنها را فرا گرفت (و هلاک شدند) گفت: پروردگارا اگر می خواستی می توانستی آنها و مرا پیش از این نیز هلاک کنی، آیا ما را به آنچه سفیهانمان انجام داده اند (مجازات و) هلاک می کنی؟...).

در بین دانشمندان تفسیر، اختلاف است که موسی علیه السلام برای چه و کی هفتاد نفر را برگزید. ابوعلی جبائی و ابومسلم و جمعی از مفسران می گویند: موسی علیه السلام هنگامی آنها را برگزید که برای سخن گفتن با خداوند به میقات می رفت، برای این که آنها در موقع تکلم و نزول تورات حاضر و شاهد باشند تا اگر بنی اسرائیل به فرمایش موسی علیه السلام اعتماد نکردند آنان گواه باشند. هنگامی که در میقات حاضر شدند و سخن حق تعالی را شنیدند، درخواست رؤیت و دیدن خدا را نمودند، در نتیجه صاعقه آنان را فرا گرفت. سپس خداوند آنان را زنده کرد.

خداوند سبحان سخن را از داستان میقات آغاز کرد و سپس به بیان داستان گوساله پرداخت و هنگامی که به اتمام رسید به باقی مانده داستان بازگشت. سپس این میقات همان اولین میعادی است که (در سابق) گذشت. این قول را علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده و صحیح است.^۳

۱. مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۵۵ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۲.

۲. اعراف / ۱۵۵.

۳. مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۶۸ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۳.



۳۵- ﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۱

(و به خاطر بیاور) زمانی را که گفتند: پروردگارا! اگر این قرآن حق است، و از طرف توست، بارانی از سنگ از آسمان بر ما فرود آر، یا عذابی دردناک برای ما بفرست).

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: وقتی پیامبر ﷺ به قریش فرمود: من پادشاهان دنیا را می‌کشم، و سلطنت را به شما می‌دهم، از من پیروی کنید تا بر عرب و عجم حکومت نمایید. ابوجهل از روی حسادت به پیامبر ﷺ گفت: بار پروردگارا! اگر این قرآن حق است تا پایان آیه. سپس گفت: خداوند ما آمرزش تو را خواهیم، پس خداوند (ما کان الله لیعذبهم) تا آخر را نازل فرمود.^۲

۳۶- ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۳

(هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی (از دشمن) بگیرد تا کاملاً بر آنها پیروز گردد). (جای پای خود را در زمین استوار کند) شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید و مایلید اسیران بیشتری بگیرید و در برابر گرفتن فدیة آزاد کنید، ولی خداوند سرای دیگر را (برای شما) می‌خواهد و خداوند توانا و حکیم است).

در کتاب علی بن ابراهیم آمده است: آنگاه که رسول خدا ﷺ نضر بن حارث و عقبه بن ابی معیط را کشت؛ انصار ترسیدند که همه اسیران کشته شوند، گفتند: ای رسول خدا! ما هفتاد نفر را کشتیم و آنان قوم و قبیله تو هستند،

۱. انفال / ۳۲.

۲. مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۶۱ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۵.

۳. انفال / ۳۷.

می‌خواهی آنان را ریشه کن کنی؟ از آنها فدیة بگیر، این سخن را وقتی گفتند که در ارتش قریش هرچه را از غنائم جنگی یافتند گرفته بودند. وقتی این درخواست را از رسول خدا ﷺ نمودند این آیه نازل شد ﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى﴾ تا پایان و به آنان اجازه گرفتن فدیة داده شد که فدیة گیرند و اسیران را آزاد کنند.^۱

۳۷- ﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ * أَلَا نَ وَكَذَّبْتُمْ قَبْلُ وَكُنْتُمْ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾.^۲

(و بنی اسرائیل را از دریا (رود نیل) عبور دادیم، فرعون و لشگریانش از روی ستم و تجاوز دنبال آن‌ها رفتند تا این که غرق شدن دامنش را گرفت (فرعون) گفت: ایمان آوردم به اینکه معبودی نیست جز خدایی که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند، و من از مسلمانانم (به او گفته شد) اکنون در حالی که قبلاً عصیان کردی و از مفسدان بودی).

علی بن ابراهیم بن هاشم به استناد خود از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده، است که جبرئیل خدمت رسول خدا ﷺ نرسید جز غمگین و گرفته. همواره از زمانی که خداوند فرعون را هلاک کرد افسرده و غمگین بود. وقتی خداوند دستور داد این آیه را نازل کند، جبرئیل شاد و خندان نازل شد رسول خدا ﷺ فرمود: حبیب من جبرئیل! تا این ساعت هر گاه می‌آمدی غم و اندوه در رخسارت نمایان بود، جبرئیل عرض کرد: آری ای محمد وقتی خداوند فرعون را غرق کرد؛ گفت ایمان آوردم به این که معبودی نیست جز آنکه بنی اسرائیل به وی ایمان آورد، من مشتی گل برداشته به دهانش انداختم. سپس به او گفتم:

۱. مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۹۴ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۸.

۲. یونس / ۹۰ و ۹۱.



الآن ایمان می‌آوری و حال آنکه قبلاً عصیان نمودی و از مفسدان بودی؟! پس از آن ترسیدم رحمت خداوند شامل حال او شود. و خداوند مرا بر آنچه کردم عذاب فرماید، اکنون که مأمور شدم این آیه را بر تو نازل کنم. ایمن گشتم و فهمیدم که کارم مورد رضای خداوند بوده است.^۱

۳۸- ﴿فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ﴾.^۲

چرا هیچ یک از آبادی‌ها ایمان نیاوردند (و ایمانشان به موقع باشد) و به حالشان سود دهد، جز قوم یونس آنگاه که ایمان آوردند، عذاب رسوا کننده را در دنیا از آنان برطرف کردیم، و آنان را تا مدت معینی (تا پایان عمرشان) بهره‌مند ساختیم.

علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود، از ابن ابی عمیر از جمیل روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: در میان ایشان مردی بود عابد که نام وی ملیخا بود و مرد دیگری بود عالم به نام روبیل. عابد به یونس علیه السلام می‌گفت: این گروه را نفرین کن، ولی عالم یونس علیه السلام را از نفرین کردن جلوگیری می‌کرد و می‌گفت: نفرین نکن، زیرا که خداوند نفرین تو را اجابت می‌کند، و خدا هلاک و نابودی بندگان را دوست ندارد حضرت یونس علیه السلام گفتار عابد را پذیرفت و نفرین کرد. سپس خداوند به آن حضرت وحی فرستاد که در فلان ماه و فلان روز عذاب بر آنان نازل خواهد شد.

وقتی زمان عذاب نزدیک شد، یونس علیه السلام همراه عابد از میان آنان بیرون رفت، ولی عالم در میان آنان ماند. وقتی روز عذاب فرا رسید؛ عالم به آنان گفت به درگاه خدا رو آورده، به او پناه ببرید، شاید خداوند بر شما رحم کند، و عذاب

۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۲۳ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۶.

۲. یونس / ۹۸.

را از شما برگرداند، شما از شهر به بیابان بروید و میان زنان و فرزندان و حیوانات و بچه‌هایشان جدایی افکنید و سپس گریه کنید و خدا را بخوانید و دعا کنید.

قوم یونس دستور عالم را اجرا کردند، و خداوند عذابی را که نازل شده و به آنان نزدیک بود بازگرداند. حضرت یونس علیه السلام عصبانی شد و از آنجا بیرون رفت - همچنان که خداوند متعال از او نقل می‌کند - تا به ساحل دریا رسید. کشتی را دید که بارگرفته و آماده حرکت بود. یونس علیه السلام از آنان خواست او را هم سوار کنند. آنان نیز حضرت یونس علیه السلام را سوار کردند تا به وسط دریا رسیدند، خداوند نهنگ بزرگی را فرستاد و کشتی را نگه‌داشت. در این حال قرعه کشیدند و قرعه، به نام یونس علیه السلام درآمد. بنابراین او را بیرون نمودند و در دریا انداختند. نهنگ وی را بلعید و در میان آب به راه افتاد.

گفته شده که به کشتی بانان گفتند: قرعه می‌کشیم، و هرکس قرعه به نام وی درآمد او را در آب می‌اندازیم، زیرا در این کشتی بنده‌ای نافرمان و فراری است. هفت بار قرعه کشیدند که در هر بار نام یونس علیه السلام درآمد. آن حضرت برخاست و گفت: من بنده نافرمان فراری‌ام، و خود را در آب انداخت و نهنگ وی را بلعید. خداوند به آن نهنگ وحی کرد، مویی از وی را میازار، چون من شکم تو را زندان وی قرار دادم، و او را خوراک تو قرار ندادم. یونس علیه السلام در شکم نهنگ سه روز و به قولی هفت روز و بنابر نقلی دیگر چهل روز درنگ کرد تا آخر.^۱

۳۹- ﴿وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ * فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾^۲

۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۳۰ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۸. با اختلاف در عبارت.

۲. هود / ۳۸ و ۳۹.



(او کشتی می ساخت، و هرگاه گروهی از قوم او می گذشتند؛ وی را مسخره می کردند، گفت: اگر امروز شما ما را مسخره می کنید، ما هم شما را (روزی) مسخره خواهیم کرد، آنچنان که شما مسخره می کنید. به زودی خواهید فهمید عذاب، چه کسی را خوار خواهد کرد، و عذاب همیشگی بر او فرود می آید؟!)

علی بن ابراهیم از پدر خود از صفوان از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که: آن حضرت فرمود: وقتی خداوند خواست قوم نوح را به هلاکت برساند، تا چهل سال رحم زنان را نازا نمود، و فرزندی متولد نگشت. وقتی نوح علیه السلام از ساختن کشتی فراغت یافت؛ خداوند به وی دستور داد که به زبان سریانی فریاد کند که همه حیوانات کنار او جمع شوند، سپس همه حیوانات جمع شدند و از هر جنس حیوانی یک جفت را داخل کشتی نمود.^۱

۴۰- ﴿قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَةِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾.^۲

(یکی از آنان گفت: یوسف را نکشید، وی را در نهانگاه چاه بیفکنید، تا برخی از کاروانیان او را بگیرند (و او را با خود به جای دیگری دور ببرند).
گوینده این سخن «روبین» بود بنا بر قول قتاده و ابن اسحاق و او پسر خاله یوسف بود که بهترین آنان از جهت نظر و رأی بود که آنان را از کشتن یوسف باز داشت. و گفته شده او «یهودا» بود و بنا بر قولی گفته شده او «لاوی» بود که این قول را علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده است.^۳

۴۱- ﴿فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَةِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾.^۴

۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۷۲ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۸.

۲. یوسف / ۱۰.

۳. مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۶۵ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۲.

۴. یوسف / ۱۵.

(چون یوسف را بردند، و توافق کردند که وی را در ته چاه قرار دهند، ما به او وحی نمودیم که تو آنان را به این کارشان آگاه خواهی کرد، و آنان نمی فهمند).

علی بن ابراهیم روایت نموده که یوسف علیه السلام در چاه گفت: یا اله ابراهیم و اسحاق و یعقوب! به ناتوانی و بیچارگی و خردسالی من ترحم فرما.^۱

۴۲- ﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾.^۲

(و دوجوان همراه او (یوسف) وارد زندان شدند، یکی از آنان گفت: من در خواب دیدم (انگور) برای شراب می فشارم، و دیگری گفت: من در خواب دیدم که نان بر سرم حمل می کنم و پرندگان از آن می خورند، ما را از تعبیر این خواب آگاه کن که ما تو را از نیکوکاران می بینیم).

یوسف علیه السلام وقتی وارد زندان شد به زندانیان فرمود: من خواب تعبیر می نمایم. یکی از غلامان به رفیقش گفت: بیا وی را بیازماییم، لذا از وی - بدون این که خوابی ببیند- تعبیر خوابشان را پرسیدند. ابن مسعود چنین گفته است.

همچنین گفته شده که خواب دیدنشان راست و حقیقت بود، ولی انکارشان (که ما خواب ندیده بودیم) دروغ بود. این مطلب از مجاهد و جبائی نقل شده است. و گفته شده آن کس که به دار آویخته شد دروغگو بود و دیگری راستگو. این قول ابی مجلز است که آن را علی بن ابراهیم نیز در تفسیر خود از امامان علیهم السلام روایت کرده است.^۳

۴۳- ﴿ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصُرُونَ﴾.^۴

۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۷۳ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۳.

۲. یوسف / ۳۶.

۳. مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۰۰ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۶.

۴. یوسف / ۴۹.



(پس از آن سالی فرا می‌رسد که باران بسیار نصیب مردم می‌شود و در آن سال مردم عصاره (میوه‌ها و دانه‌های روغنی را) می‌گیرند (و سالی پر باران و برکت خواهد شد).

در کتاب علی بن ابراهیم آمده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مردی در محضر امیرمؤمنان علی علیه السلام این آیه را خواند، و گفت: (یعصرون) با یاء و کسر صاد. حضرت فرمود: وای بر تو! چه چیز را می‌فشارند؟ آیا شراب را می‌فشارند؟ آن مرد عرض کرد: ای امیر مؤمنان! پس آیه را چگونه بخوانم؟ فرمود: ﴿عَامٌ فِيهِ يَغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يُعْصَرُونَ﴾ با یاء مضمومه و صاد مفتوحه، یعنی پس از سال‌های خشک سالی از نعمت باران بهره‌مند می‌شوند. و براین دلالت می‌کند فرمایش خدای متعال ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَبَاجًا﴾^۱ از ابرهای بارانی آب فراوان فرو ریختیم.^۲

۴۴- ﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ يَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۳.

و ما اینگونه به یوسف توانائی دادیم، که در هر جای زمین (مصر) بخواهد منزل گزیند، ما به رحمت خود هر کس را بخواهیم بهره‌مند سازیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم.

در تفسیر علی بن ابراهیم است که گفت: وقتی عزیر (مصر) مرد؛ که سال‌های قحطی بود، زن عزیز فقیر و نیازمند شد (به آن اندازه که) محتاج شد از مردم دریوزگی کند، مردم به وی گفتند: چه زیان دارد که بر سر راه عزیز بنشینی، و یوسف عزیز نامیده می‌شد، (مصریان) هر پادشاهی داشتند او را عزیز می‌نامیدند

۱. نبأ / ۱۴.

۲. مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۰۷ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۷.

۳. یوسف / ۵۶.

(زلیخا) گفت: از یوسف خجالت می‌کشم مردم به قدری اصرار کردند تا زلیخا بر سر راه یوسف نشست، یوسف با همراهان و کاروان سلطنت رسید، زلیخا به پاخواست و گفت: پاک و منزّه خدایی که پادشاهان را به خاطر معصیت و گناه بنده قرارداد و بندگان را به خاطر اطاعت و فرمانبری پادشاه نمود. گفت: تو همان زنی؟ گفت آری، و نام وی زلیخا بود، یوسف گفت: هنوز به من علاقه داری؟ زلیخا گفت: پس از پیری و ناامیدی مرا رها کن، آیا مرا مسخره می‌کنی؟! یوسف علیه السلام فرمود: نه، زلیخا گفت: آری. یوسف علیه السلام دستور داد وی را به خانه‌اش بردند و زلیخا به سن پیری رسیده بود. حضرت یوسف گفت: تو همان نیستی که با من چنین و چنان کردی؟ زلیخا گفت: ای پیامبر خدا مرا سرزنش نکن، من گرفتار بلایی شدم که کسی به آن گرفتار نشد، یوسف گفت: چه بلایی؟ گفت به محبت و عشق تو مبتلا گشتم، زیرا خداوند مانند تو را در دنیا نیافریده است و من گرفتار شدم با این که در مصر زنی زیباتر و ثروتمند تر از من نبود. و نیز گرفتار شدم به شوهری عنین (که توانایی عمل آمیزش نداشت).

یوسف علیه السلام به وی فرمود: چه می‌خواهی؟ گفت: این که از خداوند درخواست کنی جوانی‌ام را به من برگرداند یوسف علیه السلام از خدا تقاضا کرد، و خداوند جوانی زلیخا را برگرداند، و یوسف علیه السلام با وی ازدواج نمود و دید که او دوشیزه است.^۱

۴۵- ﴿وَمَا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالِ اتُّوْنِي بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ﴾^۲.

(و هنگامی که بارهای آنان را آماده نمود؛ گفت: برادر پدری خود را نزد من آورید آیا نمی‌بینید که من حق پیمان را ادا می‌کنم و من بهترین مهاندارانم).

۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۱۸ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۸.

۲. یوسف / ۵۹.



در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که وقتی یوسف علیه السلام برادران را تجهیز کرد و بارهای آنان را داد و در دادن بار به آنان نیکی کرد، به ایشان گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما گروهی از رعیت‌های زمین شام هستیم و گرفتار قحطی شده‌ایم، آمده‌ایم تا آذوقه تهیه کنیم. یوسف علیه السلام گفت: شاید شما جاسوسید و آمده‌اید تا از اسرار کشور من آگاه شوید. آنان گفتند: نه، به خدا سوگند ما جاسوس نیستیم. ما برادران، فرزندان یک پدریم و او یعقوب، فرزند اسحاق، فرزند ابراهیم خلیل الرحمن است. اگر پدر ما را می‌شناختی ما را گرامی می‌داشتی، چون وی پیامبر خداست، و فرزند پیامبران الهی، و او غمناک است. یوسف علیه السلام گفت: چرا غمگین است؟ شاید غم و اندوه وی از ناحیه بی‌خردی و نادانی شماست. گفتند: شاه! ما نه بی‌خردیم و نه نادان، و نه غمناکی وی از جانب ماست، ولی او فرزندی داشت که از ما کوچکتر بود...^۱

۴۶- ﴿فَلَمَّا اسْتِأْذَنُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ...﴾^۲

(هنگامی که (برادران) از او مأیوس شدند؛ به کناری رفته، به نجوا پرداختند. (برادر) بزرگشان گفت: آیا نمی‌دانید پدر از شما پیمان الهی گرفته است...).

قال کبیرهم: و او «رو بین» است که مسن‌ترین آنها و پسر خاله یوسف بود و همو بود که برادران را از کشتن یوسف علیه السلام باز داشت، و این قول قتاده و سدی و ضحاک و کعب است. برخی گفته‌اند که مراد از بزرگترین آنها «شمعون» بوده که از نظر خرد و دانش بزرگترین آنان بود، نه در سن. و او رئیس آنان بود. این قول از مجاهد است و گفته شده که منظور یهوداست که عاقل‌ترین آنهاست، این قول وهب کلبی است. و گفته شده مقصود «لاوی» است و این قول از محمد بن

۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۲۲ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۸. به صورت بسیار موجز و کوتاه برخی از مطالب مجمع را در بر دارد.

۲. یوسف / ۸۰

اسحاق و از علی بن ابراهیم بن هاشم است.^۱

۴۷- ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا...﴾.^۲

(پدر و مادر خود را بر فراز تخت نشاند و به خاطر او همگی به خاک افتادند...).

علی بن ابراهیم گفته است: محمد بن عیسی بن عبید بن یقین برایم حدیث کرد که یحیی بن اکثم از موسی بن محمد بن علی بن موسی مسائلی پرسید، و موسی بن محمد آن مسائل را به حضرت ابی الحسن علی بن محمد (امام هادی) علیه السلام عرضه نمود، یکی از سؤال‌ها این بود که: آیا حضرت یعقوب و فرزندان او برای یعقوب سجده کردند در حالی که آنان پیامبر بودند؟! حضرت امام هادی علیه السلام پاسخ فرمود: سجده یعقوب و فرزندان او برای یوسف نبود، بلکه تنها به جهت طاعت خدای متعال، و تحیت حضرت یوسف علیه السلام بود، همان گونه که سجود فرشتگان برای آدم به خاطر طاعت و فرمانبرداری خداوند و تحیت حضرت آدم بود. پس حضرت یعقوب و فرزندان او و حضرت یوسف به خاطر سپاس‌گزاری خداوند متعال سجده نمودند به جهت گردهم جمع شدن و نعمت به هم پیوستن که پس از پراکندگی آنان بود، و شاهد این مطلب آن است که حضرت یوسف در دعای خود عرض می‌کند: (ربّ قد آتیتنی من الملک) پروردگارا به من سلطنت بخشیدی.^۳

۴۸- ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ﴾.^۴

(آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند برای ایشان است پاکیزه‌ترین (زندگی) و فرجام نیک).

۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۴۰ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۱.

۲. یوسف / ۱۰۰.

۳. مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۵۷ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۷.

۴. رعد / ۲۹.



ریشه شجره طوبی در بهشت درخانه پیامبر ﷺ است و درخانه هر مؤمن، شاخه‌ای از آن می‌باشد. علی بن ابراهیم از پدر خود، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابی عبیده حدّاء از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا ﷺ فاطمه علیها السلام را بسیار می‌بوسید تا آنجا که برخی از همسران حضرت اعتراض نمودند. حضرت فرمود: آنگاه که به معراج رفتم و وارد بهشت شدم، جبرئیل مرا نزد شجره طوبی برد، و از آن سیبی به من داد و من آن سیب را خوردم. خداوند آن سیب را در پشت من به آب بدل کرد و بر زمین فرود آمدم و باخدیجه همبستر شدم و خدیجه به فاطمه علیها السلام باردار شد، و من هرگاه مشتاق بهشت شوم فاطمه را می‌بوسم، و هر زمان فاطمه را ببوسم، بوی درخت طوبی را می‌یابم. فاطمه فرشته‌ای است بشری (به صورت انسان).^۱

۴۹ - ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ﴾^۲

(آیا ندیدی کسانی که نعمت خدا را به کفران تبدیل نمودند، و قوم خود را به نیستی و نابودی کشاندند؟!)

احتمال دارد که مقصود این باشد که آیا نمی‌بینی این گروه کافران را که نعمت خدا را به وسیله محمد ﷺ شناختند؛ یعنی محمد ﷺ را شناختند و سپس به وی کفر ورزیدند، پس به جای شکر و سپاس کفران نمودند.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: سوگند به خدا ما نعمت خداوندیم که خدا آن را انعام فرموده و، بر بندگان انعام کرده است و هرکس رستگار می‌شود به وسیله ما رستگار می‌گردد. این مطلب را علی بن ابراهیم در تفسیر خود بیان کرده است.^۳

۱. مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۷ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۶، با اختلاف بسیار ناچیز.

۲. ابراهیم / ۲۸.

۳. مجمع البیان، ج ۶، ص ۷۸ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۳.

۵۰- ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ * وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ﴾^۱

(حقیقتاً در این (هلاکت و نابودی قوم لوط) نشانه‌هایی است برای هوشیاران و ویرانه‌های سرزمین آنان بر سر راه (کاروانیان) همواره ثابت و برقرار است).
از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: ما متوسمین و هوشیاران هستیم. و راه در (روش و منش) ما ثابت و پا برجا است و سبیل راه بهشت است.^۲

۵۱- ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾^۳

(از آنچه به آن آگاهی نداری پیروی مکن، زیرا چشم و گوش و دل همه مسئولند).

علی بن ابراهیم در تفسیر خود از پدرش از حسن بن محبوب از ابو حمزه ثمالی از حضرت امام باقر علیه السلام روایت نموده که رسول خدا ﷺ فرمود: روز قیامت بنده در برابر خداوند عزوجل قدم از قدم بر نمی‌دارد تا از چهار خصلت مورد بازخواست قرار گیرد:

عمر خود را در چه فانی و نابود کردی؟! و بدن خود را در چه پوساندی؟! و مال و دارایی خود را از کجا به دست آوردی و کجا هزینه نمودی؟! و از محبت ما خاندان.^۴

۵۲- ﴿وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَّجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا﴾^۵

۱. الحجر / ۷۶ و ۷۵.

۲. مجمع البیان، ج ۶، ص ۱۲۶ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۹.

۳. اسراء / ۳۶.

۴. مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۵۱ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۰.

۵. کهف / ۱۸.



(ای پیامبر!) برای آنان مثالی بزن، آن دو مرد، که برای یکی از آنها دو باغ و از انواع انگورها قراردادیم، و گرداگرد باغ‌ها را با درخت خرما پوشانیدیم، و در میان باغ‌ها زراعت پربرکتی قرار دادیم).

در تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم آمده که منظور، مردی است که دو بستان بزرگ و پر میوه‌ای داشت - آن‌گونه که خدای سبحان حکایت فرموده - و او همسایه فقیری داشت. ثروتمند بر مستمند مباحثات کرد و به وی گفت: من از نظر ثروت از تو بیشتر و از نظر نفقات گرامی‌ترم.^۱

۵۳- ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا﴾.^۲

(به یاد آور هنگامی را که موسی به دوست خود گفت: دست از جست‌وجو بر نمی‌دارم تا به محل برخورد دو دریا برسم، هرچند مدت طولانی به راه خود ادامه دهم).

درباره شأن نزول این آیه علی بن ابراهیم در تفسیر خود فرموده: هنگامی که پیامبر ﷺ داستان اصحاب کهف را به قریش خبرداد؛ گفتند: آن عالمی که خداوند به موسی دستور فرمود از وی پیروی کند؛ کیست؟ و چگونه از وی تبعیت نمود و داستانش چیست؟ خداوند تعالی این آیات را فرو فرستاد.^۳

۵۴- ﴿فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا﴾.^۴

(هنگامی که از آنجا گذشتند (موسی) به همسفر خود گفت: غذای مرا بیاور، که در این سفر خسته شدیم).

علی بن ابراهیم فرمود: محمد بن علی بن بلال برایم حدیث نمود و گفت: یونس و هشام بن ابراهیم درباره عالمی که موسی علیه السلام به نزد وی رفت و این که

۱. مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۴۲؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰، با اختلاف ناچیز در عبارت.

۲. الکهف / ۶۰.

۳. مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۶۲ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱. با اختلاف جزئی در عبارت.

۴. الکهف / ۶۲.

کدام یک از آنها عالمتر بودند اختلاف نمودند و نیز این که آیا جایز است بر حضرت موسی در زمان خویش حجتی باشد، و حال آنکه او خودش حجت خدا است بر خلق. پس موضوع را خدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نوشتند و مسأله را از حضرتش پرسیدند. آن حضرت در پاسخ نوشت: «موسی علیه السلام پیش عالم رفت و او را در جزیره‌ای از جزیره‌های دریا ملاقات کرد. موسی علیه السلام بر او سلام نمود، ولی عالم متوجه سلام نشد، چون در زمینی بود که در آن سلام (دادن) نبود. عالم گفت: تو کیستی؟ آن حضرت گفت: من موسی بن عمرانم. گفت همان موسی بن عمرانی که خداوند با وی سخن گفت؟ گفت: آری، گفت: چه کار داری؟ گفت آمده‌ام تا آنچه از رشد و صلاح آموخته‌ای به من بیاموزی. گفت من مأمور به کاری هستم که تو طاقت آن نداری، و تو به کاری مأموری که من تاب و توان آن را ندارم تا پایان خبر.^۱

۵۵- ﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾.^۲

(آنان (مجرمان) هرگز مالک شفاعت نیستند، مگر کسانی که نزد خدای رحمان عهد و پیمانی دارند).

علی بن ابراهیم در تفسیر خود فرموده است: پدرم برای من حدیث کرد، از حسن بن محبوب از سلیمان بن جعفر از حضرت صادق علیه السلام، از پدر خود، از پدرانش که می‌فرمود پیامبر ﷺ فرموده است: هر کس هنگام مرگ، وصیتش را نیکو نکند نقص و عیبی در مردانگی و انصاف او خواهد بود. گفته شد: ای رسول خدا! میت چگونه وصیت کند؟ فرمود: وقتی مرگ وی فرا رسید و مردم نزد او اجتماع کردند بگوید:

«اللهم فاطر السموات والارض عالم الغيب والشهادة، الرحمن الرحيم، انی اعهد

۱. مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۶۲ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲، با اختلاف جزئی و ادامه حدیث.

۲. مریم / ۸۷.



ایک فی دارالدنیا، انی اشهد ان لا اله الا انت، وحدک لا شریک لک، و ان محمدا ﷺ عبدک و رسولک و ان الجنة حق، و ان النار حق، و ان البعث حق، و الحساب حق، و القدر و المیزان حق، و ان الدین کما وصفت، و ان الاسلام کما شرعت و ان القول کما حدثت، و ان القرآن کما انزلت، و انک انت الحق المبین، جزی الله محمداً عناخیر الجزاء و حیاً الله محمداً و آله بالسلام. اللهم یاعدتی عندکرتی، و یا صاحبی عند شدتی یا ولی نعمتی، و الهی و اله آبائی، لا تکلنی الی نفسی طرفة عین، فانک ان تکلنی الی نفسی اقرب من الشر و ابعد من الخیر، و آنس فی القبر و حشتی و اجعل له عهداً یوم القاک منشوراً».

سپس حاجتش را وصیت نماید، و شاهد این وصیت در سوره مریم و فرمایش خداوند است.

﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾ این پیمان میت است، و وصیت بر هر مسلمانی حق است و بر وی حق است که این وصیت را حفظ کرده، آن را آموزش دهد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: رسول خدا ﷺ آن را به من یاد داد و فرمود که جبرئیل علیه السلام آن را به من آموخت.^۱

۵۶- ﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا.... وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ...﴾^۲.

(به مؤمنان بگو چشمانشان را (از نگاه به نامحرم) فروپوشند، و دامنشان را نگهدارند و زیورشان را آشکار نکنند جز آنچه آشکار است.... و (هنگام راه رفتن) پاهای خود را به زمین نزنند تا زیور پنهانشان معلوم شود).

۱. مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۵۲ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰، با اختلاف جزئی.

۲. نور / ۳۱.

درباره زینت سه قول است: اول از ابن مسعود که مقصود از زینت آشکار لباس و زینت باطن دو خلخال و دو گوشواره و دو دست بند و انگوست. قول دوم از ابن عباس است که مراد از زینت ظاهر، سرمه و انگشتر و دو گونه صورت و خضاب کف دست است و قتاده گوید: مقصود سرمه و انگو و انگشتر است. قول سوم از ضحاک وعطاست که منظور صورت و دو کف دست است، و حسن گفته: صورت و انگشتان است.

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده: دو کف دست و انگشتان مراد است.^۱

۵۷- ﴿وَالشَّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾.^۲

(شاعران کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی می کنند).

این که منظور از غاوون (گمراهان) چه کسانی هستند؟ برخی می گویند مراد شیطان ها هستند که این قول قتاده و مجاهد است، و گفته شده: مقصود کسانی هستند که شعر بر آنان چیره گشته که دیگر به قرآن و سنت نمی رسند...

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که آنان فقط کسانی هستند که دین خدای تعالی را دگرگون می کنند، و با فرمان خدا مخالفت می ورزند. همچنین فرمود: آیا شاعری را دیده ای که یک نفر از وی پیروی نماید؟ خداوند کسانی را منظور نموده که با آرای خود، دینی ساختند، و مردم در آن دین پیرو او شدند.^۳

۵۸- ﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ اللَّهُ خَيْرٌ مَّا يُشْرِكُونَ﴾.^۴

(بگو حمد مخصوص خدا است، و سلام بر بندگان برگزیده اش...)

مقاتل گفته است که بندگان برگزیده پیامبرانند. ابن عباس و حسن گفته اند

۱. مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۴۱ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۷. زیور آشکار لباس است و سرمه و انگشتر و خضاب کف دست و انگو.

۲. شعراء / ۲۲۴.

۳. مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۵۹ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۰. با اندکی اختلاف در لفظ.

۴. نمل / ۵۹.



منظور یاران محمد ﷺ هستند. هم چنین گفته شده که آنان امت محمد ﷺ هستند. از علی بن ابراهیم نقل شده که آنان خاندان محمد ﷺ هستند.^۱

۵۹- ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾.^۲

(و هنگامی که فرمان عذاب آنها برسد (و در آستانه رستاخیز قرار بگیرند) جنبنده‌ای را از زمین برای آنها خارج کنیم که با آنان سخن بگوید).

علی بن ابراهیم در تفسیر خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: مردی به عمار یاسر گفت: ای ابو یقظان! (کنیه عمار) در کتاب خدا آیه‌ای است که دل مرا تباه نموده! عمار گفت آن آیه کدام است؟ گفت: این آیه، (آن جنبنده زمین کدام است؟) عمار گفت: سوگند به خدا نمی‌نشینم و نمی‌خورم و نمی‌آشامم - تا آن را به تو نشان دهم. عمار همراه با آن مرد به خدمت امیرمؤمنان علیه السلام آمد، در حالی که حضرت خرما و کره می‌خورد. حضرت به عمار فرمود: ای ابو یقظان! بیا و بخور. عمار نشست و با حضرت مشغول خوردن شد و آن مرد شگفت زده شد. وقتی عمار برخاست، مرد (با تعجب) گفت: سبحان الله سوگند خوردی که نخوری و نیاشامی تا دابة الارض را به من بنمایانی. عمار پاسخ داد: اگر بفهمی نشانت دادم.^۳

۶۰- ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ...﴾.^۴

(به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خدا به او نعمت داده بود، و تو نیز

۱. مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۹۳ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۵.

۲. نمل / ۸۲.

۳. مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۰۴ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۷.

۴. احزاب / ۳۷.

به وی نعمت داده بودی (به فرزند خوانده‌ات زید) می‌گفتی: همسرت را نگهدار و از خدا بپرهیز! (و پیوسته در دل این امر را تکرار می‌کردی) و در دل چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند).

علی بن ابراهیم در تفسیر خود فرموده که رسول خدا ﷺ زید را بسیار دوست داشت هرگاه زید دیر به خدمتش می‌رسید رسول خدا ﷺ به منزل وی تشریف می‌برد و سراغش را می‌گرفت. روزی زید دیر کرد و رسول خدا ﷺ به منزل وی تشریف برد. ناگهان زینب در میان حجره نشسته با سنگی که داشت عطر می‌سایید. رسول خدا ﷺ در را گشود، آن‌گاه زینب را دید. فرمود: سبحان الله خالق النور تبارک الله احسن الخالقین؛ منزّه و پاک است آفریدگار نور، مبارک باد خداوند بهترین آفرینندگان، و برگشت، زید آمد و زینب جریان را به وی بازگو کرد، گفت: شاید تو بر دل پیامبر ﷺ نشسته‌ای؟ آیا مایلی من طلاق بدهم تا حضرت با تو ازدواج کند؟ زینب گفت: می‌ترسم طلاقم بدهی و حضرت با من ازدواج نکند، زید خدمت رسول خدا ﷺ آمد تا پایان داستان. پس آیه ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ...﴾ نازل شد.^۱

۶۱- ﴿وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ﴾.^۲

(و برای ماه منزلگاهی قراردادیم (هر گاه این منازل را طی کرد) سرانجام به صورت «شاخه کهنه قوسی شکل و زرد رنگ خرما» درمی‌آید).

علی بن ابراهیم به اسناد خود روایت کرده که ابوسعید مکاری که از واقفیه^۳ بود بر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام وارد شد، و عرض کرد: مقام تو به

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۶۱ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۰، با اختلافی در الفاظ.

۲. یس / ۳۶.

۳. فرقه واقفه از شیعه که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را امام شناختند و رحلت آن حضرت را انکار کردند، و آن حضرت را قائم و مهدی دانسته، امامت را به ایشان ختم کردند. و گفتند: امام هفتم زنده است. و تا دنیا را پر از عدل ننماید رحلت نخواهد کرد. فرهنگ معین، ج ۶ ص ۲۱۸۵.



جایی رسیده که آنچه را پدرت ادعا می کرد تو ادعا می کنی؟ حضرت به وی فرمود بر تو چه شده؟ خدا نور تو را خاموش کند و فقر را داخل خانه ات نماید، مگر نمی دانی که خداوند عزوجل به عمران وحی کرد که پسری به تو عطا می کنم که کور مادر زاد و بیمار پیسی گرفته را شفا می دهد، پس مریم علیها السلام را به وی عطا فرمود، و به مریم عیسی علیه السلام را عطا نمود. پس عیسی علیه السلام از مریم است و مریم از عیسی علیه السلام، و مریم و عیسی علیه السلام یک چیزند. من از پدرم هستم و پدرم از من است و من و پدرم یک چیزیم.

ابوسعید گفت: از تو سؤالی می کنم؟ فرمود: بی برادر پرس از من می پذیری در حالی که بهره من نیستی (جز و شیعیان من نیستی) ولی پرس. او گفت: چه می گویی درباره کسی که در حال مرگ می گوید: هر چه غلام و کنیز از قدیم دارم به خاطر خدا آزاد است؟ حضرت فرمود: هر کس را از شش ماه پیش مالک شده قدیم است و آزاد. گفت: چرا؟ فرمود: زیرا خداوند تعالی می فرماید: ﴿وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ﴾ ماه را قدیم نامیده، چون در شش ماه برمی گردد و آن گونه می شود. راوی می گوید: ابوسعید بیرون رفت و نابینا شد و در خانه ها دریوزگی می کرد تا مرد.^۱

۶۲- ﴿يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۲.

(ای گروه ما! دعوت کننده الهی را پاسخ گوید، و به او ایمان بیاورید تا گناهاتان را ببخشد، و شما را از عذابی دردناک پناه بدهد).

علی بن ابراهیم فرموده: خدمت رسول خدا ﷺ آمدند و به وی ایمان آوردند و رسول خدا ﷺ شرایع و احکام اسلام را به آنان آموخت. و خداوند سبحان

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۷۵ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۹.

۲. احقاف / ۳۱.

نازل فرمود: ﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ﴾ تا پایان سوره. و در هر زمان به رسول خدا ﷺ مراجعه می نمودند.^۱

۶۳- ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ﴾^۲

(سوگند به آسمان که دارای خطوط و راه‌های ارتباطی است).

علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از حسین بن خالد از ابوالحسن امام رضا علیه السلام روایت کرده است که به حضرت عرض کردم: از قول خدای تعالی ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ﴾ مرا با خبر کن.

فرمود: آسمان به زمین مربوط است و انگشتان (دو دست خود) را در یکدیگر فرو برد. گفتم: چگونه آسمان به زمین مربوط می شود. در حالی که خداوند متعال می فرماید: ﴿رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ﴾ آن حضرت فرمود: سبحان الله! آیا خداوند نفرموده ﴿بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾؟ عرض کردم: بلی. فرمود: پس آنجا ستونی است، ولی ما آن را نمی بینیم، گفتم قربانت گردم این چگونه است؟ حسین بن خالد می گوید: حضرت دست چپ خود را باز کرد و کف دست راستش را روی آن قرارداد، و سپس فرمود: این زمین دنیا است، و آسمان دنیا به صورت گنبدی روی آن است، و زمین دوم بر فراز آسمان دنیاست، و آسمان دوم گنبدی است که بالای آن قرار گرفته است، و زمین سوم بالای آسمان دوم است، و آسمان سوم گنبدی است بر فراز آن، همین گونه تا زمین هفتم که بالای آسمان ششم است، و آسمان هفتم گنبدی است بالای آن و عرش پروردگار بر فراز آسمان هفتم است، آنجا که می فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ﴾.^۳ و

۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۵۷ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۷۵، با اختلافی اندک و زیادی مطلب.

۲. ذاریات / ۷.

۳. طلاق / ۱۲. (خداوند) هفت آسمان را آفرید، و از زمین نیز همانند آنها را فرمان او در میان آنها پیوسته فرود می آید.



صاحب این امر پیامبر ﷺ و وصی او بر روی زمین پس از وی می‌باشد، و این امر از بالای این آسمان‌ها و زمین‌ها به صاحب امر می‌رسد. گفتم: زیر پای مایک زمین بیشتر نیست، فرمود: آری زیر پای مایک زمین بیشتر نیست، ولی شش زمین دیگر بالای سر ما قرار گرفته است.^۱

۶۴- ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا﴾.^۲

(به یقین نیکان از جامی می‌نوشند که با عطر خوش‌بویی آمیخته است).

علی بن ابراهیم از پدر خود، از عبدالله بن میمون، از حضرت صادق علیه‌السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: نزد حضرت فاطمه علیها‌السلام مقداری جو بود که آن را شوربا نمودند. زمانی که آن را پخت و (برای خوردن) آوردند، مسکینی آمد و گفت: خدا شما را رحمت کند. حضرت علی علیه‌السلام برخاست و یک سوم آن را به او داد، چیزی نگذشت که یتیمی آمد و گفت: خدا شما را رحمت کند، حضرت علی علیه‌السلام برخاست و یک سوم دیگر آن را به وی داد. سپس اسیری آمد. گفت: خدا شما را رحمت کند. حضرت علی علیه‌السلام برخاست و یک سوم باقی مانده را به وی داد، و چیزی از آن را خود نچشید. خداوند سبحان این آیات را درباره آنان نازل فرمود و این آیات جاری و ساری است درباره هر مؤمن که چنین ایثار و از خودگذشتگی برای خداوند عزوجل داشته باشد.^۳

۶۵- ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ

صَوَابًا﴾.^۴

(روزی که روح و ملائکه در یک صف می‌ایستند، و هیچ یک جز به اجازه خداوند رحمان سخن نمی‌گویند (و آن گاه که می‌گویند) درست می‌گویند).

۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۵۴ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰۴. با اختلاف اندکی در عبارت.

۲. انسان / ۵.

۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۱۰ و تفسیر قمی ج ۲، ص ۳۹۰. با اختلافی اندک.

۴. نبأ / ۳۸.

(مفسران در معنی و مقصود روح اختلاف نموده‌اند). علی بن ابراهیم با سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است که فرمود: این روح فرشته‌ای است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل.^۱

۶۶- ﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾^۲

(قسم به فرشتگانی که امور را تدبیر می‌نمایند).
در باره «مدبرات امر» اقوالی است. سومین آنها این است که مقصود افلاکی است که فرمان خداوند متعال در آنها واقع و به وسیله آنها قضا و قدر در دنیا جاری می‌شود. این قول را علی بن ابراهیم روایت کرده است.^۳

۱. مجمع البیان، ج ۱۰ ص ۲۴۸ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۵، با زیادی: این اضافه که: «آن ملک با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و با امامان علیهم السلام است.»

۲. نازعات / ۵.

۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۵۴. این مورد را در تفسیر قمی نیافتیم.

اخلاق در تفسیر قمی

سید مراد (ضا) رضوی هندی

تعریف اخلاق

اخلاق جمع خلق، به معنای سیرت و سجایاست، همچنان که خَلَق صورت و شکل ظاهری است.

راغب اصفهانی در مفردات می‌گوید: «الْخَلْقُ وَالْخُلُقُ فِي الْأَصْلِ وَاحِدٌ... لَكِنْ خُصَّ الْخَلْقُ بِالْهَيْئَاتِ وَالْأَشْكَالِ وَالصُّوَرِ الْمُدْرَكَةِ بِالْبَصَرِ، وَخُصَّ الْخُلُقُ بِالْقَوَى وَالسَّجَايَا الْمُدْرَكَةِ بِالْبَصِيرَةِ»^۱.

در اصطلاح، علم اخلاق اعم از اینهاست؛ یعنی علم اخلاق، افعال و اقوال و افکاری است که از آن صفات صادر می‌شوند چه آن صفات حسنه باشد چه رذیله. بنابراین تعریف علم اخلاق این شد که علمی است که از صفات پوشیده‌ی نفس و از افعال و اقوال و افکار صادره از آن صفات و از کیفیت تهذیب نفس از رذایل و از کیفیت و تخلق به فضایل و نشان دادن راههای سعادت ابدی و... بحث می‌کند.^۲

۱. مفردات الفاظ القرآن، ماده خلق، ص ۲۹۷.

۲. اخلاق مظاهری ص ۲۱؛ اخلاق اسلامی، ص ۲۲؛ اخلاق حسنه از فیض کاشانی، صص ۱۰-۹.

اهمیت روایات اخلاقی

در اهمیت روایات اخلاقی همین بس که این روایات اخلاقی نشان دهنده راه و هدف بعثت انبیاء به خصوص خاتم پیامبران ﷺ است. این سجایای باطنی هستند که انسان را به مقام عالی می‌رسانند و به وسیله‌ی آن، انسان به هدف بعثت ختم الرسل می‌رسد. اکنون به برخی از روایات اخلاقی اشاره می‌کنیم:

۱. پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: «بعثت لأتمم مكارم الاخلاق».^۱
۲. در جای دیگری نیز فرمودند: «عليكم بمكارم الاخلاق فان ربي بعثني بها».^۲
۳. در حدیثی دیگر نزدیک‌ترین شخص را به خود در روز قیامت چنین معرفی فرموده‌اند: «ان احبكم اليّ و اقربكم منّي مجلسا يوم القيامة احسنكم خلقا».^۳
۴. امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «رأس الايمان حسن الخلق و التحلى بالصدق».^۴

۵. امام حسن علیه السلام فرمودند: «ان احسن الحسن خلق حسن».^۵
۶. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ان الله تبارك و تعالى ليعطى العبد من الثواب على حسن الخلق كما يعطى المجاهد في سبيل الله».^۶

این روایات، اهمیت اخلاق را روشن می‌سازند و وظیفه انسان را در موارد گوناگون مشخص می‌کند که اگر در جسم ظاهری، سر نباشد جسم بی‌جان است، هم چنانکه اگر در نفس انسان، اخلاق نباشد، جانش مرده است.

۱. متقی هندی، کنز العمال، ج ۵۲۱۷.
 ۲. حر عاملی، وسائل، ج ۱۲، ص ۱۷۴، ح ۱۵۹۹۸.
 ۳. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۸۵، ح ۲۶.
 ۴. عیون الحکم و المواعظ، ص ۲۶۴.
 ۵. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۸۶، خصال، ج ۱، ص ۱۷.
 ۶. کافی، ج ۲، ص ۱۰۱، ح ۱۲، بحار، ج ۶۸، ص ۳۷۷.



اگر کسی چهره‌ای زیبا نداشته باشد بلکه زشت صورت باشد یا خدای نه کرده مبتلای مرض جذام شده باشد و به سبب آن چهره‌اش خراب شده باشد اگر روح، پاکیزه و آراسته نباشد، کسی خریدار روح انسان نمی‌شود، لذا مرکز حسن و صفا امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرماید: «ان احسن الحسن الخلق الحسن».^۱

اهمیت روایات اخلاقی زمانی جلوه‌گری خود را نمایان می‌کند که این مطلب را باور کنیم که این روایات اخلاقی‌اند و ما را در تجسم باطن خود کمک به سزایی می‌کنند.

خَلْق را خدای متعال به عهده‌ی خود گرفته و در خلقت ظاهری، انسان هیچ‌کاره است. سیاه و سفید، حسن و جمیل و زشت رو، کامل الخلقه و ناقص الخلقه، همه اینها به دست خدای متعال است. البته در حد معدّات، پدر و مادر هم شریک هستند و شریعت اسلامی آداب زناشویی را برای این امر معین کرده، لکن خداوند متعال در ساختار وجود انسان به او اختیار نداده است.

اما در خلقت باطنی، انسان، مخیر است که هر طوری می‌خواهد خود را آماده کند. اگر نفس خودش را ریاضت بدهد «احسن الخلق خُلِقاً» می‌شود و اگر نفس را آزاد بگذارد «اسوء الخلق خُلِقاً» می‌شود و روز قیامت که روز ﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾^۲ است شهود غالب و ملک مقهور است. در آنجا صورت خُلُقِی انسان آشکار می‌شود. بعضی‌ها مثل مخبوط الحواس وارد می‌شوند زیرا که در دنیا باطن خود را بخاطر رباخواری غیر متعادل کرده است لذا آنجا مخبوط الحواس وارد می‌شود همچنان کسانی که غرور و تکبر می‌ورزند بصورت مورچه به عرصه محشر وارد و مردم بر آنها گام می‌زنند تا اینکه متکبر از حساب فارغ شود.^۳ البته

۱. الخصال، ج ۱، ص ۱۷.

۲. طارق / ۹.

۳. «ان المتكبرين يجعلون في صور الذي يتوطأهم الناس حتى يفرغ الله من الحساب»؛ کافی، ج ۲، ص ۳۱۱، ح ۱۱، کتاب الایمان و الکفر، باب الکبر.

اگر با ریاضت نفسانی چشم برزخی باز شود. انسان درهمین دنیا نیز می‌تواند انسان صورت اصلی خود و دیگران را ببیند، البته این‌گونه افراد همیشه کتوم‌اند.

ارکان علم اخلاق

در خلقت ظاهری، چهره‌ی هر فرد اهمیت بسیاری دارد. اگر کسی خوب رو است حسن و خوش سیما گفته می‌شود. اگر در سیمای انسان یک یا چند چیز خوب باشد، دیگران همان را خوب می‌دانند؛ مثلاً می‌گویند بینی فلان آقا چه قدر خوب است یا ابروی فلانی چه قدر خوب است. لب و دندانش متوازن هستند و یا گردنش کشیده است. اما اگر همه‌ی اجزای چهره‌ی یک انسان خوب باشد می‌گویند چهره‌ی فلانی مثل مهتاب نورانی است.

در خلقت باطنی انسان نیز سه رکن اساسی وجود دارد که چهره‌ی اخلاق را نور باران می‌کند. اگر همه‌ی اینها به درجه‌ی عالی برسند، چهره‌ی اخلاق مثل مهتاب نورانی می‌شود و اگر هر یک از اینها خوب باشد، انسان به همان صفت متخلق است.

آن سه رکن مهم اخلاق، حکمت، عفت و شجاعت است که به مجموعه آنها عدالت می‌گویند. در حقیقت، انسان مرکب از جسم و روح است. آنچه که مربوط به جسم انسان است، آداب زندگی است؛ یعنی چگونه نشستن، چگونه خوردن، چگونه خوابیدن و چگونه صحبت کردن که همگی از آداب زندگی هستند؛ یعنی چه کاری را با چه نحوی می‌توان انجام داد. در این صورت به انجام آن کار به نحو احسن، ادب گفته می‌شود.

جنبه‌ی دیگر انسان، روح یا نفس است که اخلاق، مربوط به این جنبه روحی انسان است.

روح سه قوه دارد:

۱. قوه‌ی درک که نفس ناطقه نامیده می‌شود.
۲. قوه‌ی جذب که نفس اماره از این‌جا نشأت می‌گیرد.



۳. قوهی دفع که نفس لواحه از این جاست.

نفس ناطقه نیز سه مرحله دارد:

افراط که وسوسه نامیده می‌شود و قرآن مجید به ما می‌آموزد که از آن به خدا پناه ببریم، زیرا وقتی نفس ناطقه به مرحله‌ی افراط می‌رسد، شیطان جن و انس، انسان را وسوسه می‌کنند و او را از راه خدا و محبت خدا دور می‌کنند.

مرحوم علی بن ابراهیم رحمته در ذیل سوره‌ی الناس روایتی از ابن عباس نقل می‌کند که شیطان ملعون می‌خواهد که در قلب آدم رسوخ پیدا کند و زمانی که انسان رو به دنیا می‌آورد و چیزهایی انجام می‌دهد که خدا دوست ندارد انسان را به وسوسه می‌اندازد.^۱ در ذیل همین سوره روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که هر قلب، دو تا گوش دارد. بر یک گوش ملک مرشد و بر دیگری شیطان فتنه‌گر است که یکی حکم می‌دهد و دیگری نهی می‌کند.

به همین ترتیب بین انسان‌ها هم شیطان‌هایی هستند که انسان را بر گناه بر می‌انگیزند و اگر انسان، قوه ناطقه را کنترل نکند این وسوسه انسان را به چاه ذلت و خواری می‌اندازد.

مرحله دوم قوه ناطقه یا نفس ناطقه، مرحله حد وسط است که آن را حکمت می‌گویند. حکمت به حدی اهمیت دارد که تمام دنیا در برابر آن از نظر خدای متعال قلیل است. ﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ﴾^۲. اما حکمت خیر کثیر است. ﴿مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾^۳.

در روایات، حکمت هم به معرفت خدا و هم به معرفت امام تفسیر شده است که حقیقت و کمال نفس ناطقه همین‌طور است. همچنین به معنای فهم و قضاوت معنی شده است.

۱. تفسیر قمی، ص ۷۷۴.

۲. نساء / ۷۷.

۳. بقره / ۲۶۹.

مرحوم علی ابن ابراهیم در تفسیر خود ذیل آیه ۵۴ سوره نساء ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾ روایتی از ابی جعفر احول آورده که او از امام صادق علیه السلام سؤال می کند که حکمت چیست؟ ایشان جواب می دهند: **الفهم و القضاء**؛

یعنی دو امر فهم و شعور و قضاوت بین مردم فضیلتی است که خدا آن را برای ائمه اطهار علیهم السلام قرار داده است. اگر کسی خوش فهم باشد مطالب را خوب درک می کند و در واقع حکمت به او رسیده است. یقیناً اگر لطف خدا شامل حال انسان نشود، کسی به این صفت متصف نمی شود لذا برای حصول این صفت، اخلاص عمل لازم است.

روایت است که اگر کسی چهل روز برای خدا کار کند چشمه های حکمت از قلب او به زبان او جاری می شود.^۱

حکمت دولت لایزالی است که خدا به خلصین از عباد اعطا می کند. این دولت نه به سبب حسب و نسب حاصل می شود و نه به مال و دولت و نه خاندان و فامیل و نه قوت جسمی و زیبایی صورت، لذا هیچ کدام از این موارد موجب حکمت نمی شود، بلکه استقامت در امر خدا، پرهیزگاری در نواهی الهی، سکوت، ژرف نگری، فکر و اندیشه طولانی، تیزبینی، عبرت گرفتن از عبرتها، حیا و عفت، بی جا نخندیدن، غیض و غضب نکردن، با کسی مزاح نکردن، به یاد مرگ بودن و... اسباب حصول حکمت است. این مطلب را امام جعفر صادق علیه السلام در روایتی به حماد فرموده اند.

علی بن ابراهیم قمی رحمته الله در تفسیر گرانقدر خویش ذیل آیه ۱۲ سوره لقمان ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لَقْمَانَ الْحِكْمَةَ...﴾ در حدیث مفصلی علت اعطای حکمت را به جناب لقمان ذکر کرده است. امام علیه السلام در این حدیث می فرماید: «به خدا قسم

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۲۶، چاپ بیروت مؤسسه الوفا.



به لقمان به سبب حسب و مال و اهل و قوت جسمی و زیبایی، حکمت داده نشد، بلکه او در امر خدا شخصی قوی و پرهیزکار، سکوت پیشیه، ژرف نگر، طویل فکر و تیزبین بود. او از عبرتها عبرت می‌گرفت، لذا به او حکمت داده شد.

داستان رسیدن به حکمت را بعد از بیان اوصاف مفصل این‌گونه نقل می‌کند که خداوند متعال گروهی از فرشتگان را در نصف النهار حکم داده که پیش لقمان بروند پس ملائکه به لقمان ندا دادند؛ به گونه‌ای که او صدای آنها را می‌شنید اما آنها را نمی‌دید. پس آنها گفتند: آیا تو می‌پسندی که خدا تو را خلیفه روی زمین قرار دهد که تو بین مردم قضاوت کنی. لقمان جواب داد: اگر خدا مرا امر کند، می‌پذیرم و اطاعت می‌کنم. زیرا اگر خدا با من چنین کاری بکند، در این امر به من کمک خواهد کرد و مرا علم عطا می‌کند و نگه می‌دارد و اگر مرا اختیار بدهد من عافیت این کار را می‌پذیرم.

ملائکه از او پرسیدند: ای لقمان چرا این‌طور گفتی؟ لقمان جواب داد: زیرا حکومت و قضاوت بین مردم از سخت‌ترین کارهای دینی است و بزرگترین فتنه و بلا با آن همراه است... صاحب این کار، بین دو امر اسیر است یا مصیب می‌شود پس سزاوار تسلیم است و یا راه خطا را پیش می‌گیرد که در این صورت از راه جنت دور می‌شود. کسی که در دنیا رنج و سختی می‌بیند، کار او در قیامت آسان است، زیرا آنجا حکیم و شریف می‌شود. اما کسی که دنیا را بر آخرت مقدم می‌کند در دنیا و آخرت خسارت می‌بیند زیرا دنیا زود می‌گذرد و در نهایت آخرت را از دست می‌دهد.

با این بیان حکمت آمیز ملائکه از گفتار حکمت آمیز وی سخت در شگفت شدند و خدای رحمان منطق وی را نیکو شمرد. پس زمانی که که شامگاه شد و بستر خود را گسترده و خوابید، خدای متعال بر او حکمت نازل کرد و از سر تا پا او را از حکمت پوشانید. زمانی که لقمان بیدار شد حکیم‌ترین شخص روزگار

بود.^۱ پس این درک و فهم بود که او را به درجه عالی حکمت رساند. خدای متعال زمانی به لقمان حکمت داد که او فهم و فراست خود را در بوتۀ اخلاص گذاشت. بنابراین افرادی که خدا به آنان حکمت اعطا کرده است، در فهم و قضاوت دارای درجه‌ای عالی بودند.

وقتی انسان با حکمت پیش برود، بلایا و فتنه از او دور و در قضاوت او نیز حکمت متجلی می‌شود.

حضرت علی علیه السلام که نه درجه حکمت را به خود اختصاص داده بود و در درجه دهم حکمت نیز اعلم در بین مردم است، قضاوت آن حضرت نمودار حکمت بود و فهم و فراست و قضاوت ایشان جهانیان را به شگفتی در آورده است.

علی ابن ابراهیم قمی در ذیل آیه ۳ سوره نور: ﴿الزَّانِي لَا يَنْكِحُ...﴾ می‌فرماید: زنا بر چند قسم است، همچنان که حد آن نیز مختلف است. او برای اثبات قول خود نمونه‌ای از قضاوت امیرالمؤمنین علیه السلام را ذکر کرده است که در زمان عمر بن خطاب شش نفر به جرم زنا احضار شدند. عمر هم قضاوت کرد که بر همه اینها باید حد جاری شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام که در آن مجلس حضور داشت فرمود: ای عمر! حکم این افراد، چنین نیست، عمر گفت: اکنون شما برخیزید و بر اینها حد جاری کنید.

پس حضرت یکی از آنها را آورد و گردنش را زد و دومی را رجم کرد و بر سومی حد جاری کرد؛ یعنی صد تازیانه زد و چهارمی را نصف حد زد و پنجمی را تعزیر کرد؛ یعنی کمتر از حد زد و ششمی را هم آزاد کرد. با این کار حضرت، عمر و مردم حاضر در آنجا بسیار شگفت زده شدند.

عمر گفت: ای ابوالحسن شش نفر مرتکب جرم شده بودند، اما شما شش

۱. تفسیر قمی، ص ۵۲۰.



کیفر متفاوت برای آنها انتخاب کردید، در حالی که همه در جرم شبیه هم بودند. حضرت جواب دادند: بله همین طور است. شخص اول کافر ذمی بود و با زنی مسلمان زنا کرده بود و با این کار از ذمه خود خارج شده، بنابراین حکم درباره او شمشیر بود. دومی، شخصی بود که همسر داشت، پس بر او را رجم کردیم. سومی، فردی غیر محصن بود، پس بر او حد جاری کردیم. چهارمی، غلامی بود که زنا کرده بود، پس بر او نصف حد را جاری کردیم. پنجمی شخصی بود که این فعل، اشتبهاً از او سر زده بود پس او را تعزیر و تأدیب کردیم. ششمین نفر نیز دیوانه بود و قوه عاقله نداشت، بنابراین تکلیف از او ساقط است.

مرحله سوم نفس ناطقه، تفریط آن قوه است که به آن حماقت می‌گویند. در این حالت فهم و ادراک انسان از حد معمولی پایین تر می‌آید و انسان کج فهم می‌شود و مطالب را خوب درک نمی‌کند و در آخر به حدی می‌رسد که به تعبیر پیغمبر اکرم ﷺ حماقت سراسر وجودش را فرا می‌گیرد.^۱ قوه دوم روح، قوه جذب و نفس اماره و به عبارت دیگر شهوت است. نفس اماره یا قوه جاذبه، خود دارای سه مرحله است:

الف) مرحله اول افراط است که به آن شره گفته می‌شود؛ یعنی وقتی انسان نفس خود را کنترل نکند، شهوت او از حد و مرز معمولی پا را فراتر می‌گذارد. لذا شره، یک صفت ناپسند اخلاقی است و سوء اخلاق را به بار می‌آورد. جناب لقمان وقتی پسرش را موعظه می‌کرد، به او سفارش نمود که روزه بگیرد، زیرا روزه، شهوت و شره را کنترل می‌کند. در این حدیث آمده «صم صوما یقطع شهوتک»^۲ روزه‌ای بگیر که شهوت را قطع کند. از این موعظه فهمیده

۱. علی بن ابراهیم قمی رحمه الله می‌گوید: عیینة بن حصین خزاری کسی است که پیغمبر ﷺ او را احمق نامیده‌اند و آیه ۹۱ سوره نسا درباره او نازل شده است. نک: تفسیر قمی، ص ۱۴۰.
۲. ذیل تفسیر آیه ۱۲ سوره لقمان، ص ۵۲۱.

می شود که یکی از فلسفه های روزه این است که انسان از شره نجات می یابد و مرحله افراط نفس اماره به حدی کشنده و سمی است که اگر رحمت خدا شامل حال بنده اش نباشد این نفس همیشه فرمان به بدی ها می دهد. قرآن مجید در سوره یوسف نفس اماره را ذکر کرده است و آنجا نص قرآن است که نفس اماره یعنی همان مرحله افراط نفس اماره که شره است حکم به بدی می دهد ﴿وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾^۱ علی بن ابراهیم رحمته در تفسیر خود می گوید «ای تأمر بالسوء» و بنابراین انسان باید همیشه از خدا در این زمینه طلب رحمت کند.

ب) مرحله دوم نفس اماره حد وسط است که آن را عفت می گویند. عفت، کنترل شهوت و استفاده درست از آن در راهی است که عقل و شرع مشخص کرده است.

عفیف بودن هرگز منافی تولید مثل نیست، زیرا زاد و ولد امری پسندیده است و خدا این گونه افراد را دوست دارد. آیات مختلفی در قرآن مجید بر این مطلب دلالت می کنند؛ مثلاً در سوره فرقان وقتی «عباد الرحمان» را توصیف می کند می فرماید: «آنان زنا نمی کنند، ولی دعا می کنند که از ازواج و ذریّات ما، خنکی چشم به ما مرحمت فرما»^۲.

امام صادق علیه السلام درباره لقمان فرموده اند: «قد نكح من النساء و ولد له من الاولاد الكثير»^۳. پس عفت و عفیف بودن یک صفت پسندیده اخلاقی است که حد وسط قوه جاذبه نفس می باشد. عفت ضد شره و خمود است؛ یعنی قوه شهویه باید در برابر قوه عقلیه مطیع و منقاد باشد و این امر در شرع و عقل بسیار

۱. یوسف / ۵۳.

۲. فرقان / ۷۴.

۳. تفسیر قمی، ذیل آیه ۱۲ سوره لقمان ص ۵۲۰.



مورد پسند است. از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که عفت افضل عبادات است.^۱ از امام محمد باقر علیه السلام هم روایت شده که هیچ عبادتی افضل از عفت شکم و فرج نیست.^۲ عفاف و پاکدامنی به حدی مورد پسند ذات باری تعالی است که ذات حق، آن را به لباس تقوا تعبیر کرده است.

در سوره اعراف آیه ۲۶ خدای تعالی می‌فرماید: ﴿يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ﴾.

در ذیل این آیه شریفه، تفسیر قمی روایت جالبی ذکر کرده است که امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: مراد از لباس همان پارچه‌ای است که می‌پوشند و ریش متاع و مال است و لباس تقوا عفاف است. «لَا نَ عَفِيفٌ لَا تَبْدُو لَهُ عَوْرَةً وَ اِنْ كَانَ عَارِيًا مِنَ الثِّيَابِ»؛ شخص عفیف عوره خود را آشکار نمی‌کند گرچه برهنه از لباس باشد، ولی شخص فاجر آشکار کننده‌ی عوره است، گرچه لباس بر تنش باشد. و الفاجر بادی العورة و ان كان كاسيا من الثياب. لباس التقوى ذاك خير؛ یعنی العفاف خیر. لباس عفاف و پاکدامنی و حیا از لباس مادی بهتر است. از این حدیث به خوبی استنباط می‌شود که یکی از مصادیق عفت حیاست. بنابراین شخص عفیف صاحب حیاست و فاجر بی‌حیاست.

با لباس بودن و یا برهنه بودن مایه‌ی عفاف و بی‌عفتی نیست، بلکه حیاست که به عفت معنی می‌دهد، لذا مؤمن اگر برهنه هم باشد عفیف است. چنانکه در مورد جناب لقمان گفته‌اند: این قدر حیا داشت که هیچ وقت به هنگام دستشویی رفتن و غسل کردن دیده نشد؛^۳ یعنی اینها را خیلی پوشیده و مستور انجام می‌داد.

۱. کافی، ج ۲، ص ۷۹، ح ۳.

۲. همان، ص ۸۰، ح ۸.

۳. تفسیر قمی، ص ۵۲۰.

پس شهوت و عدم شهوت ملاک عفت و شره و یا خمود نیست، بلکه اگر انسان در چارچوب موازین شرعی به دنبال شهوت برود این عین عفت است. اما اگر بدون رعایت موازین شرعی از شهوت دست بکشد و خود را از تولید مثل دور نگه دارد، این کار شره محسوب می شود هم چنین اگر به تفریط گرایش داشته باشد در واقع دچار خمودی شده است.

همچنان که اگر لباس و تجمل در حد موازین شرعی باشد، استفاده از نعمات الهی به حساب می آید، زیرا خدا می فرماید که لباس را ما بر شما نازل کردیم، پس اگر کسی برهنگی را کمال تصور کند، در واقع انکار نعمت الهی کرده است و کفران نعمت الهی موجب ازدیاد عذاب می شود.

اگر لباس از چارچوب موازین شرعی خارج شود لباس تکبر و غرور و تجمل گرایی می شود که نتیجه انحطاط فکری انسان است. پس نتیجه بحث این شد که تقوا بدون عفاف قابل تصور نیست. و انسان متقی همیشه عقیف است و حیا جزء وجود اوست و او هیچ وقت از حیا دور نیست. از سوی دیگر کسی که عفت ندارد، در افراط (شره) و تفریط (خمود) قرار می گیرد.

ج) مرحله سوم قوهی جاذبهی مرحله تفریط است که آن را خمود می نامند. انسان خمود، صفت پسندیدهی اخلاقی ندارد، بنابراین از این صفت باید به خدا پناه ببریم.

قوه سوم نفس قوه دافعه است. این خود در سه مرحله است. مرحله افراط آن غضب نامیده می شود که بدترین صفت اخلاقی است و انسان را از حد طبیعی خارج می کند. شیطان، هنگام غضب، انسان را همراهی می کند، لذا در مورد حضرت لقمان فرموده اند که ایشان هیچ وقت غضب نمی کرد «و لم یغضب قط»^۱.

۱. تفسیر قمی، ص ۵۲۰.



این صفت را گاهی تهوّر هم می‌نامند؛^۱ یعنی قوه دافعه انسان یا نفس لوامه وقتی از حد خود تجاوز می‌کند انسان متهوّر می‌شود و با هر کسی دست به گریبان می‌شود که این امر همیشه موجب پشیمانی و مایه ملامت نفس است. این نفس لوامه، همان نفس ملامت‌گر است که انسان را بعد از عصیان، سرزنش می‌کند.^۲ غضب اگر در حد وسط نباشد؛ یعنی برای خدا نباشد و یا مقابل دشمن خدا نباشد و به دیگر سخن اگر انسان مصداق ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^۳ نباشد، همیشه مایه شرمندگی و سرافکندگی است. پس غضب مطلقاً چیز بدی نیست، بلکه اگر از حد تجاوز کند و به افراط بگراید موجب نکوهش است. اما اگر در راه خدا و برای خدا باشد امری مستحسن است. به عبارت دیگر اگر غضب در چارچوب دین و شریعت نباشد کلید همه بدی‌ها می‌شود.^۴

نکته دیگر این که غضب، قلب حکیم را از بین می‌برد. کسی که قدرت ندارد غضب خود را مهار کند عقل خود را هم مهار نمی‌کند. لذا در دین اسلام به کظم غیظ خیلی سفارش شده است.^۵

مرحله دوم قوه دافعه، مرحله حد وسط است که آن را شجاعت می‌نامند. مهار قوه غضبیه و آن را در چارچوب موازین شرعی قرار دادن و از افراط و تفریط دور نگه داشتن، همان شجاعت است. شجاعت در واقع همراه با صدق و صفاست. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «لَوْ تَمَيَّزَتِ الْأَشْيَاءُ لَكَانَ الصَّدَقُ مَعَ

۱. در حدیثی از امام حسن عسکری علیه السلام آمده که «لِلشَّجَاعَةِ مَقْدَارٌ فَإِنْ زَادَ عَلَيْهِ فَهُوَ تَهَوُّرٌ» بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۳۷۷، ح ۳.

۲. تفسیر قمی، ص ۷۳۱، ذیل آیه دوم سوره قیامت.

۳. فتح / ۲۹.

۴. کافی، ج ۲، ص ۳۰۳ و منتخب میزان الحکمه، باب غضب، ص ۳۸۹.

۵. آل عمران / ۱۳۴. مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ عَذَابَهُ، نِعَمَ الْجُرْعَةِ الْغَيْطُ لِمَنْ جَبَرَ عَلَيْهِ. ..، منتخب میزان الحکمه، ماده غضب.

الشجاعة؛ اگر اشیاء با یک دیگر جدائی پیدا کنند و جدا از هم قرار گیرند صدق و راست گوئی همراه شجاعت خواهد شد.^۱ در جایی دیگر فرموده‌اند: شجاعت یک عزت است.^۲ هم‌چنین می‌فرمایند: سخی‌ترین مردم شجاع‌ترین انسان است.^۳ در روایتی دیگر فرموده‌اند: هر قدر حمیت انسان بالا می‌رود شجاعت به آن اندازه نمود پیدا می‌کند.^۴

داستان شجاعت علی علیه السلام در تفسیر قمی موجود است؛ مثلاً در تفسیر سوره العادیات به طور مفصل شجاعت حضرت علی علیه السلام مورد بررسی قرار گرفته است که ایشان چگونه دشمنان خدا را نابود کرده است.^۵

در جنگ بدر در لشکر رسول اکرم صلی الله علیه و آله فقط دو اسب موجود بود یکی از آن زبیر و دیگری متعلق به مقداد. مسلمانان در این جنگ هفتاد شتر داشتند و حضرت علی علیه السلام بر شتر سوار بود. اما در سپاه قریش چهارصد اسب بود،^۶ ولی باز هم به خاطر شجاعت علی علیه السلام و مجاهدین بدر، فتح و ظفر پیشانی این سلحشوران را بوسید.

مرحله سوم قوه دافعه، مرحله تفریط است که آن را خوف یا جبن می‌نامند. این صفت ناپسند اخلاقی انسان را در مرحله تفریط قرار می‌دهد. خوف و ترس، مطلقاً مورد نکوهش واقع نشده است، بلکه اگر این خوف برای خدا باشد مورد ستایش است. در حدیثی آمده است: «من خاف الله، اخاف الله منه كل شيء و من لم يخف الله اخافه الله من كل شيء». ملاک خوف این است که اگر انسان از خدا

۱. منتخب میزان الحکمة - ماده شجاعت.

۲. همان.

۳. همان

۴. همان

۵. تفسیر قمی، تفسیر العادیات ص ۷۶۵-۷۶۳.

۶. تفسیر قمی، ص ۲۴۲.



بترسد همه موجودات از او می ترسند و شجاعت وجود انسان را احاطه می کند. اما اگر در دل کسی خوف خدا نباشد از همه چیز می ترسد.

حضرت علی علیه السلام چون از خدا می ترسید، مثل مار گزیده به خود می پیچید، اما از هیچکس دیگری نمی ترسید و جبن و ترس اصلاً در او راه نداشت. در جنگها هیچ وقت پشت به میدان نبرد نکرد و خودش فرمود: «لو تظاهرت العرب علي ما وليت منهم»^۱ اگر تمام عرب در برابر من بیایند من به آنها پشت نمی کنم. البته آن حضرت این ادعای خودشان را در میدانهای نبرد به اثبات رساندند.

علی بن ابراهیم قمی رحمته الله در تفسیر خودش می نویسد: وقتی اهل وادی یابس قرار گذاشتند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام را به قتل برسانند، جبرئیل به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ماجر را خبر داد. آنها ده هزار سوار بودند، پیغمبر صلی الله علیه و آله اولی را فرستاد، اما او از ترس از آنجا فرار کرد و به نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برگشت. سپس دومی را فرستاد، اما او هم عصیان کرد و برگشت. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «يا فلان عصيت الله في عرشه و عصيتني و خالفت قولي و عملت برأيك و الآقبح الله رأيك» در ادامه نیز فرمود: «وَأَنَّ جبريل قد امرني ان ابعث علي بن ابی طالب في هولاء المسلمين و اخبرني ان الله يفتح عليه و علي اصحابه فدعا عليا و اوصاه بما اوصى به الاول و الثاني...» حضرت علی علیه السلام هم شجاعانه بر آنها حمله ور شد؛ مردان را به قتل رساند ذریه آنها را اسیر کرد و اموال آنها را مباح ساخت. جبرئیل خبر این فتح را به پیغمبر صلی الله علیه و آله رساند. آن حضرت خارج از مدینه به استقبال علی علیه السلام رفت و بین دو چشم آن حضرت را بوسه زد. همان روز بود که سوره العاديات نازل شد.

این است شجاعت و نتیجه ترس از خدا که مایه خوشحالی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵، فیض الاسلام، ص ۹۷۱.

می‌شود و این است نتیجه جبن و خوف از غیر الله که انسان، از زبان پیغمبر اکرم ﷺ مورد سرزنش واقع می‌شود.

خلاصه کلام این‌که ارکان علم اخلاق سه چیز است: حکمت، عفت و شجاعت که مجموعه اینها را عدالت می‌گویند. این سه ویژگی ریشه همه فضایل اخلاقی است. در مقابل این ویژگی شش صفت است که مرحله افراط و تفریط است که عبارتند از: وسوسه، حماقت، شره، خمود، غضب و خوف یا جبن که ریشه‌ی رذایل اخلاقی می‌باشند.

مفهوم اعتدال و حد وسط

مفهومی که باید در این بحث مورد توجه قرار گیرد، این است که حد وسط به چه معناست. بعضی بر این باورند که هر چیزی که دور از افراط و تفریط باشد، حد وسط است. ولی به نظر می‌رسد که این سخن، اشتباه است. زیرا بعضی چیزها هستند که اگر هم اندک باشند ارزش دارند و هرچه بیشتر به آنها پرداخته شود خوب است؛

مثلاً درباره رضای خدا باید گفت که اگر خداوند تنها اندکی از ما راضی شود از تمام دنیا و مافیها بیشتر ارزش دارد.^۱

همچنان که عدالت، چه فردی باشد و چه اجتماعی، هرچه بیشتر باشد بهتر است. حتی اگر انسان به حدی برسد که در عدالت اجتماعی بین برادر حقیقی خود و یک شخص عادی فرق نگذارد، این **معراج عدالت** است، گرچه مردم این را شدت عدل می‌نامند اما این عین عدل است.

پس حد وسط دوری از افراط و تفریط نیست. این یک نظریه‌ی فلسفی است که ارسطو آن را مطرح کرده است و اخلاق حسنه را میانه روی در همه چیز قرار

۱. آل عمران / ۱۵.



داده و بر اساس آن، فضایل و رذایل اخلاقی را مطرح کرده است. بعد از او افرادی مثل علامه نراقی صاحب جامع السعادات و فرزند وی صاحب معراج السعاده، چون فلسفی بودند لذا کتاب این بزرگواران در همین راه و روش گام بر می‌دارد.

اما بعضی‌ها مثل امام خمینی رحمته الله علیه بر این باور بودند که هرچه مقرب الی الله است، اخلاق حسنه است و هرچه مبعّد عن الله است اخلاق سیئه است.^۱ این نگرش، همان مطلبی است که یحیی بن عدی معاصر امام حسن عسکری علیه السلام در تعریف حد وسط می‌گوید که حد وسط؛ یعنی چیزی که با عقل و شرع مطابقت داشته باشد. بنابراین ممکن است که چیزی خیلی کم باشد، اما چون در چارچوب شرع است، لذا خلق و خوی خوب و فضیلت اخلاقی محسوب می‌شود. از سوی دیگر ممکن است که چیزی ذاتاً خیلی خوب باشد، اما چون خلاف شرع است افراط و تفریط است. مثلاً صبر و حبس نفس خیلی خوب است و در دین اسلام هم خیلی به آن سفارش شده اما در بعضی موارد چون خلاف موازین شرعی است و مورد پسند خدای متعال نیست، لذا باید از آن دست بکشیم و اگر عمل کردیم ممکن است که به نتیجه وضعی آن نائل بشویم. اما این فعل ما موجب رضایت الهی نمی‌شود، لذا این فضیلت اخلاقی شمرده نمی‌شود.

این مطلب هم قابل ذکر است که علم اخلاق به سه بخش تقسیم می‌شود:

تهذیب نفس

تدبیر منزل

تدبیر مملکت

بحث ما در این نوشتار در بخش اول علم اخلاق است؛ یعنی ما در مورد

۱. سخنرانی آیت الله عابدی در ساوه.

تهذیب نفس، فضایل و رذایل و یافتن راه چاره و تدبیر برای تجلیه نفس بعد از تخلیه رذایل صحبت می‌کنیم.
در این جا ما بر اساس کتاب جامع السعادات و معراج السعاده بحث را پی می‌گیریم.

روش بیان مطالب در علم اخلاق

علمای اخلاق در بیان فضائل و رذایل اخلاقی دو روش را به پیش می‌گیرند: یک بار فضایل اخلاقی را مقدم بر رذایل اخلاقی و بار دیگر رذایل اخلاقی را بر فضایل اخلاقی مقدم می‌کنند. از آنجا که بحث علم اخلاق به ترتیب در سه مرحله تجلیه،^۱ تخلیه^۲ و تحلیه^۳ می‌باشد و صاحب جامع السعادات هم تخلیه را بر تحلیه مقدم کرده، لذا به تبع او ما هم ابتدا رذایل اخلاقی را برای خواننده ذکر می‌کنیم و سپس علاج آن امراض روحانی را ذکر می‌کنیم که در واقع همان مرحله تجلیه است.

به این طریق همان‌گونه که در صفحات قبل ادراک نفس را در سه مرحله بحث کردیم و قوه ناطقه را در مرحله اول ذکر کردیم به تبع آن رذایل و فضایل اخلاقی را به همین ترتیب ذکر می‌کنیم.

رذایل و فضائل قوه نفس ناطقه

الف) رذیله جهل

یکی از رذایل نفس ناطقه، جهل و نادانی است که انسان باید بدان آشنایی

۱. تجلیه یعنی آراسته نمودن ظاهر که این توسط انجام واجبات و ترک محرمات محقق می‌شود.

۲. تخلیه یعنی خالی کردن نفس از صفات رذیله و ناپسند.

۳. تحلیه یعنی آراسته نمودن نفس به صفات حسنه و پسندیده.



داشته باشد و کاری نکند که دچار جهل مرکب شود که در این صورت برای همیشه در قعر جهل باقی خواهد ماند.

جهل مرکب این است که انسان چیزی را نداند و یا خلاف واقع بداند و در عین حال بپندارد که حق را یافته است، پس او نمی‌داند و نمی‌داند که نمی‌داند و آن بدترین رذایل و دفع آن بسیار مشکل است. سبب این است که انسان تا وقتی که نداند مریض است چگونه پیش طبیب می‌رود. حال اگر مریض این را بفهمد که صحیح و سالم است دیگر هیچ کس نمی‌تواند او را مداوا کند.

قرآن مجید در مقامات مختلف، جهل و نادانی را نکوهش کرده و در برخی آیات، جهل را کوری و علم را بینایی خوانده است و می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾^۱. آیا کور و بینا مساوی‌اند؟ علی بن ابراهیم قمی رحمته در تفسیر خود می‌فرماید: مراد از کوری، جهل و مراد از بصیر، علم است.^۲

در سوره زمر می‌فرماید: آیا عالم و نادان مساوی‌اند که مراد همان صاحبان عقل و بی‌خردان هستند. خلاصه این که جهل از بدترین رذایل اخلاقی است. اگر آدمی این موضوع را بفهمد و جهل را از خود دور کند و خویش را به زیور علم آراسته کند، امری پسندیده است. اما اگر انسان خود را به زیور علم آراسته نکند همیشه در فریب جهل باقی می‌ماند، لذا امام جعفر صادق علیه السلام در یک حدیث مفصل فرمودند: «کفی بالاغترار بالله جهلاً»^۳ جهل برای فریب کافی است.

این جمله در ظاهر یک جمله کوچک است، اما امام علیه السلام تمام ضرر و زیان جهل را در این جمله خلاصه کرده‌اند. همه فریب خوردن انسان، چه در جنبه

۱. انعام / ۵۰.

۲. تفسیر قمی، ذیل آیه ۵۰ سوره انعام و ذیل آیه ۹- زمر.

۳. تفسیر قمی، ذیل آیه ۸۳ عنکبوت.

مادی و چه در جنبه معنوی، چه از شیطان جنی (ابلیس) و عفاریت آن باشد و چه از شیاطین انسی باشد، همه و همه به علت جهالت و نادانی است. در واقع انسان نادان از همه فریب می‌خورد پس باید خود را با زیور دانایی آراسته کند.

فضیلت علم

علم فضیلتی است نورانی که خدا به همه نمی‌دهد، بلکه در قلب هر کسی که می‌خواهد به ودیعه می‌گذارد.

قرآن مجید در جاهای مختلف از صاحبان علم تعریف کرده است. در قرآن مجید خدای متعال خشیت را مخصوص علما ذکر کرده است ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۱. قابل ذکر است که «العلماء» جمع محلی به «ال» است یعنی عموم علما هر کسی که عالم است خشیت پروردگار را دارد؛ یعنی اگر کسی صاحب علم است، ولی خشیت ندارد اصلاً علم ندارد، زیرا خشیت مخصوص علماست. البته همان‌طور که مراتب علم گوناگون است، مراتب خشیت هم مختلف است.

امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: «كفى بخشية الله علماً»^۲ برای خشیت خدا علم کافی است؛ یعنی اگر کسی عالم باشد خشیت خدا را دارد.

فرق بین خشیت و خوف مذموم

محقق طوسی رحمه الله در فرق این دو واژه می‌فرماید: خوف و خشیت گرچه در لغت به یک معنی است، ولی نزد ارباب علم بین این دو، فرق است. این که خوف، تالم درد نفس از عقاب متوقع به سبب ارتکاب منهیات و تقصیر در

۱. فاطر / ۲۸.

۲. تفسیر قمی، ذیل آیه ۸۳ عنکبوت.



طاعات است و این چیزی است که برای اکثر خلق حاصل می‌شود گرچه مراتب آن مختلف است. اما خشیت، وقتی برای انسان حاصل می‌شود که شعور به عظمت خالق و هیبت را حاصل می‌کند و خوف این را دارد که نکند حجاب برای او انداخته شود. این حالت فقط برای کسانی حاصل می‌شود که مطلع بر حال کبریا باشند و لذت قرب را چشیده باشند لذا خدای متعال فرموده که ﴿انها یخشی الله من عباده العلماء﴾^۱.

یقین در برابر جهل مرکب

گفتیم جهل مرکب مرضی است که انسان را فریب خورده نگه می‌دارد و این بدترین و مستهجن‌ترین اقسام جهل است اگر انسان می‌خواهد از این مرض نجات پیدا کند باید به درجه یقین برسد. یقین، اعتقاد ثابت و جازم مطابق واقع است؛ یعنی صددرصد در مقابل جهل مرکب که اعتقاد به غیر واقع است قرار دارد.

یقین؛ مطلقا خوب است، اما در امور دینی مایه سعادت و کمال و در تکمیل نفوس بشری دخیل است، زیرا ایمان موقوف به یقین بلکه اصل آن است. خلاصه این‌که مرتبه یقین، اشرف فضایل است و افضل کمالات است. حتی در روایت است که اگر کسی عاقل باشد گناه به او ضرر نمی‌رساند. زیرا هرگاه گناهی کند پشیمان می‌شود و استغفار می‌کند و گناهان وی آمرزیده می‌شود و فضیلتی برای او باقی می‌ماند که او را داخل بهشت می‌کند.^۲

قرآن مجید یقین و صاحبان یقین را مورد تعریف و تمجید قرار داده است. در یک آیه یقین را بنیاد و اساس امامت قرار داده است: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً

۱. معجم الفروق اللغویه، ص ۲۱۸.

۲. حقایق فیض، ص ۱۹۵ و به حواله معراج السعاده، ص ۱۲۱.

يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ^۱.

اثر یقین این است که به امر مردم هدایت نمی‌کنند بلکه امر خدا را بر امر مردم مقدم می‌دارند اما اگر یقین نباشد انسان، دیگران را به آتش جهنم راهنمایی می‌کند.

امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه شریفه می‌فرماید که پدرم فرموده: «الائمه في كتاب الله امامان؛ امام عدل و امام جور. قال الله و جعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا لا بامر الناس يقدمون امر الله قبل امرهم و حكم الله قبل حكمهم قال: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾^۲ يقدمون امرهم قبل امر الله و حكمهم قبل حكم الله و يأخذون بأهوائهم خلافا لما في كتاب الله»^۳.

سنگینی وظیفه عالم

خود علم فضیلت دارد و حفظ آن هم فضیلت است و گرنه شیطان آن را به رذیلت تبدیل می‌کند، لذا وظیفه عالم و حساب و کتاب وی هم سنگین است. در حدیثی مفصل امام صادق علیه السلام خطاب به حفص بن غیاث می‌فرماید: «انه يغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل ان يغفر للعالم ذنبا واحدا؛ خدا هفتاد گناه جاهل را می‌بخشد قبل از این که یک گناه عالم را ببخشد»^۴.

۱. سجده / ۲۴.

۲. قصص / ۴۱.

۳. تفسیر قمی، ذیل آیه ۲۴ سوره سجده، ص ۵۲۷؛ ائمه در کتاب خدا دوگونه هستند امام عدل و امام جور خدای متعال می‌فرماید که ما از این‌ها پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند نه به امر مردم آنها امر خدا را بر امر مردم مقدم می‌دارند و حکم خدا قبل از حکم مردم است. بعد می‌فرماید ما آنها پیشوایانی قرار دادیم که به آتش دعوت می‌کنند و امر و حکم خودشان را برابر امر و حکم خدا مقدم می‌دارند و بر خلاف آنچه که در کتاب خدا است عمل به هوا و هوس خود می‌کنند.

۴. همان، ص ۵۰۴، ذیل آیه ۸۳ عنکبوت.



از این حدیث فهمیده می‌شود که وظیفه عالم بسیار سنگین است و رفتار و گفتار وی قابل حساب و کتاب است. لذا شخص عالم باید سنجیده قدم بردارد و هر کاری را که انجام می‌دهد فقط برای خدا باشد. اگر مرء و ریا و کبر و عجب، علم را آفت زده کند، این آفت به عالم نیز می‌رسد. البته اگر علم و تعلیم و تعلّم فقط برای خدا باشد، آن وقت انسان در عالم ملکوت با عظمت شناخته می‌شود، زیرا عالم ملکوت جایی است که حقیقت وجود در آنجا آشکار است.

در آنجا دنیا مقهور و شهود غالب است؛ یعنی اگر علم برای خدا باشد انسان خودش را به حدی می‌رساند که عظمت خودش را در عالم ملکوت اثبات می‌کند. لذا امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «من تعلم لله و عمل لله و علّم لله دعی فی ملکوت السموات عظیم؛ کسی که برای خدا علم حاصل کند و بر آن عمل کند و برای خدا تعلیم دهد در ملکوت آسمانها عظیم خوانده می‌شود»^۱.
لذا شخص عالم نزد خدا اهمیت زیادی دارد، در صورتی که علم خود را توأم با عمل کند.

عالم بدون عمل

یکی از آفات علم، علم بلا عمل است. اگرانسان، علم خود را توأم با عمل کند در ملکوت سماوات عظیم شناخته می‌شود.
حدیث می‌گوید: «من تعلّم و علّم و عمل بما علم دعی فی ملکوت السموات، عظیم؛ اما اگر عالم علم خود را با عمل توأم نکند، ارزش علم او اندک می‌شود و دعای برای زیاد شدن علم هم قبول نمی‌شود بلکه موجب دوری از خداست».
امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید:

۱. تفسیر ص ۵۰۴.

« لا تطلبوا علم ما لا تعلمون و لما عملتم بها علمتم فان العالم اذا لم يعمل به لم يزد من الله الا بعدا؛ علمی را که نمی‌دانید طلب نکنید حال آن‌که آنچه می‌دانید هنوز بدان عمل نکرده‌اید، زیرا عالم وقتی به علم خود عمل نمی‌کند غیر از بُعد و دوری از خدای متعال چیزی از جانب خداوند برای او زیاد نمی‌شود». پس عالمی که به علم خود عمل نکند موجب دوری از خدای متعال می‌شود و چه مصیبتی بزرگتر از این‌که از خدای متعال به وسیله چیزی دور شود که آن چیز مایه تقرب خدای متعال است.

رابطه علم با زهد

زهد صفتی است که انسان به وسیله آن، فریب دنیا را نمی‌خورد. موضوع مهم این است که چگونه انسان به حدی می‌رسد که از دنیا فریب نمی‌خورد. جواب این سؤال در مناجات حضرت موسی علیه السلام و خدای متعال است. خدای متعال به جناب موسی علیه السلام فرمود: «یا موسی ان عبادئ الصالحین زهدوا فیها بقدر علمهم بها و سایرهم من خلقی رغبوا فیها بقدر جهلهم»^۱. از این حدیث ثابت می‌شود که زهد، کار صالحین است و آن صالحینی که زهد پیشه‌اند به‌خاطر علمشان زهد و پارسایی را زینت وجود خود قرار می‌دهند و برعکس کسانی که از حقیقت دنیا جاهل‌اند و به آن رغبت دارند. از این بحث معلوم می‌شود که بین زهد و علم ارتباطی خاص و مرموز وجود دارد؛ یعنی این علم، انسان را به حدی می‌رساند که او را بنده‌ی صالح الهی قرار می‌دهد.

۱. همان، ذیل آیه ۶۵ غافر.

۲. همان، ذیل آیه ۱۵۷ اعراف، ص ۲۲۴؛ ای موسی بنده‌ای صالح من در این بحسب و مقدار علم‌شان بی‌رغبت و زاهدانند و سائر مخلوقات من در این دنیا به اندازه جهل‌شان رغبت دارند.



مرحله دوم: نفس اماره

حب دنیا

محبت به دنیا یکی از مهمترین صفات رذیله برخاسته از قوه غضبیه است. در روایتی آمده است که حب دنیا ریشه همه بدیهاست.^۱

اگر جرایم و مجرمین مورد بررسی قرار گیرند، معلوم می شود که دوستی دنیا چقدر مؤثر بوده است. اگر انسان از زیان و ضرر این دنیا آگاه شود هیچ وقت به دنیا دل نمی بندد. اکنون لازم است جهت روشن شدن بحث، برخی از ویژگی های دنیا را نام ببریم:

۱. فریبندگی دنیا.^۲

۲. دنیا مثل آب است که هرچه از آن نوشیده شود تشنگی زیادتر می شود.^۳

۳. دنیا مثل کرم ابریشم است و هرچه این کرم چاق تر شود زمان هلاکت او نزدیک تر می شود.^۴

البته انسان دل بسته به دنیا نمی فهمد که دنیا مثل کرم ابریشم است؛ یعنی این حقیقت را نمی فهمد، اگر این حقیقت را درک می کرد به دام دنیا نمی افتاد. انسان اگر بفهمد که اقبال دنیا به او، نعمت نیست بلکه در واقع نوعی عقاب به علت گناهان وی است نظرش عوض می شود و با نگاهی دیگر به دنیا می نگرد.

امام جعفر صادق علیه السلام به حفص بن غیاث می فرماید که خداوند متعال به حضرت موسی فرمود: «یا موسی اذا رایت الفقر مقبلا فقل مرحبا بشعار الصالحین و

۱. بحار، ج ۷۳، ص ۹۰.

۲. همان، ص ۵۵.

۳. همان، ج ۸۷، ص ۳۱۱.

۴. بحار، ج ۷۳، ص ۲۳.

اذا رايت الغنى مقبلاً فقل: ذنب عجلت عقوبة فما فتح الله على احد هذه الدنيا بذنب لينسيه ذلك فلا يتوب فيكون اقبال الدنيا عليه عقوبه لذنوبه^۱.

این حدیث می گوید که اقبال دنیا به خاطر گناهی است که انسان، آن را فراموش کرده و از آن گناه توبه نکرده است. پس اقبال دنیا به یک شخص، عقاب گناهان وی می شود. در حقیقت روی آوردن دنیا یک عذاب است در حالی که انسان می پندارد که خداوند از او راضی است. این حدیث در واقع اقبال دنیا را نوعی عذاب گناه می داند کما این که قرآن مجید می فرماید: مهلت، نوعی عذاب است تا این که گناهکار زیاد گناه کند و این همان آیه شریفه ای است که حضرت زینب علیها السلام در خطبه خود در دربار یزید استفاده فرموده بودند:

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُؤْمِلُ لَهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُؤْمِلُ لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾^۲.

عادت انسان همین است که وقتی بدو مهلت داده می شود می پندارد خدا از او راضی است، اما آیه شریفه می گوید: خود این مهلت، نوعی عذاب است تا این که کفار زیاد گناه کنند.

از مذکوره حدیث شریف نیز همین نکته را می گوید که اقبال دنیا عقاب گناه است.

حقیقت لذات دنیا

اگر انسان حقیقت لذاذ دنیا را بفهمد هرگز به دنیا روی نمی آورد چه رسد به این که به آن دل ببندد.

حضرت داوود علیه السلام از عابدی به نام حزقیل سؤال کرد که آیا شما به دنیا

۱. تفسیر قمی، ذیل آیه ۴۴ سوره انعام، ص ۱۹۰.

۲. آل عمران / ۱۷۸.



اعتماد کردید و دوست داشتید که از شهوات و لذات دنیا استفاده کنید؟ حزقیل عابد جواب داد: آری گاهی این چیزها به قلب خطور می‌کند. داوود علیه السلام گفت: در آن وقت شما چه می‌کنید؟ حزقیل عابد گفت: آن وقت من به دره این کوه وارد می‌شوم و از آنچه که در آن است عبرت می‌گیرم. پس حضرت داوود علیه السلام داخل آن شعب و درّه کوه رفته در آنجا دید که بر یک سریر آهنین جمجمه‌ای قدیمی و استخوانهایی پوسیده موجود است و آنجا یک لوحی از آهن است که روی آن نوشته‌ای است. پس حضرت داوود علیه السلام آن را خواند، در آن نوشته چنین آمده بود: من اروی بن سلمه هستم. که هزار سال حکومت کرده‌ام. هزار شهر را ساختم‌ام و با هزار کنیز جماع کرده‌ام، ولی آخر امر من، این است که خاک رختخواب من است و سنگها متکای من هستند و مارها و حشرات همجوار من، لذا کسی فریب این دنیا را نخورد.^۱

این است حقیقت دنیا و کسی که فریب دنیا را بخورد آن را نشناخته است، بنابراین انسان باید از دنیا در حد «اکل میته» استفاده کند.

امام جعفر صادق علیه السلام به حفص بن غیاث فرمود: «یا حفص ما منزلة الدنيا من نفسی الا بمنزلة الميتة اذا اضطرت اليها اكلت منها»^۲. قانون مردار این است که وقتی انسان مضطر بشود از آن استفاده می‌کند. کسی که مثل امام صادق علیه السلام دنیا شناس باشد، وقت ضرورت از دنیا استفاده می‌کند و به دنیا دل نمی‌بندد. به هر حال حب دنیا رذیلت است اما استفاده از دنیا کار ناپسندی نیست، بلکه اگر انسان از دنیا برای رسیدن به آخرت استفاده کند، این دنیا مورد نکوهش واقع نشده است.

۱. تفسیر قمی، ذیل سوره ص آیه ۲۴، ص ۵۹۷.

۲. همان، ذیل آیه ۸۳ سوره القصص، ص ۵۰۴؛ ای حفص! قدر و منزلت دنیا نزد من فقط به اندازه مردار است زمانیکه کسی به آن مضطر می‌شود از آن می‌خورد.

امام جعفر صادق علیه السلام به شخصی که می گفت: «انا لنحب الدنيا»؛ ما دنیا را دوست داریم. پرسیدند: برای چه دنیا را می خواهی؟ جواب داد برای این که ازدواج کنم؛ حج بروم؛ به خانواده انفاق کنم و مخارج آنها را تأمین کنم و به دوستان کمک کنم و در راه خدا صدقه بدهم. امام فرمودند: ليس هذا من الدنيا هذا من الآخرة^۱ این دنیا نیست بلکه این از آخرت است.

از این حدیث استفاده می شود که انسان اگر از دنیا در راه خدا استفاده کند، این امر نه تنها مورد ستایش است، بلکه به فرموده ی امام علیه السلام این دنیا نیست، این آخرت است.

در ذیل آیه ۲۶ سوره یونس: ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ...﴾ امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: «اما الحسنی الجنة الحسنی» همان بهشت است و اما الزیادة فالدنیا و زیاده، دنیا است. ما اعطاهم الله في الدنيا لم يحاسبهم به في الآخرة...^۲ آنچه که خدا به خوبان در دنیا عطا نموده است در آخرت به آن محاسبه نمی کند و ثواب دنیا و آخرت را یک جا به آنها می دهد و بهترین ثواب دنیا و آخرت را به آنها عطا می کند.

بنابراین اگر انسان در دنیا اعمال صالح انجام دهد و جزء خوبان شود، دنیا برای او مایه ذلت و رسوایی نیست، بلکه سبب عزت و ثواب دنیا و آخرت است. البته باید توجه داشته باشیم که شیطان ما را نفریبد؛ یعنی وسوسه نکند که چون تو آدم خوبی هستی خدا این دنیا را به تو داده است. انسان باید اهل محاسبه و بر نفس خود بصیر باشد و همیشه دعا کند که ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾.^۳

۱. بحار، ج ۷۳، ص ۱۰۶ و تفسیر قمی، ص ۲۸۸.

۲. تفسیر قمی، ص ۲۸۸.

۳. بقره ۲۰۱.



امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: هر کسی که از حج بر می گردد خدای متعال گناهان او را می بخشد، البته منازل مغفرت سه گونه است:

«مؤمن غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و اعتقه من النار و ذلك قوله و منهم من يقول ربنا آتنا في الدنيا حسنة و في الآخرة حسنة و قنا عذاب النار»^۱، وقتی خدای متعال مؤمن را می بخشد همه گناهان قبل و بعد او را می بخشد و همین است قول خدای متعال و منهم من يقول... پس اگر انسان با صدق دل این دعا را بخواند خدای متعال همه گناهان او را می بخشد.

فضیلت زهد

وقتی انسان قلب خود را از محبت دنیا خالی کند فضیلت زهد را در آن جایگزین می کند تا محبت خدای متعال در ظرف وجود او قرار بگیرد، زیرا زهد ضد محبت دنیا است. وقتی دل انسان از محبت دنیا تهی شد باید زهد جای آن را بگیرد او باید بی رغبتی به دنیا را در وجود خود جای دهد و به آخرت روی آورد، بلکه از غیر خدا خود را منقطع سازد.

تعریف زهد

عالم ربانی ملا احمد نراقی در معراج السعاده می فرماید: «ضد محبت دنیا و مال را زهد می گویند و آن عبارت است از دل کندن از دنیا و دست کشیدن از آن و اکتفا کردن به قدر ضرورت برای حفظ بدن»^۲.

خواجه عبدالله انصاری در منازل السائرین می گوید: «الزهد اسقاط الرغبة عن الشيء بالکلیه»^۳. زهد دل کندن از تمام اشیاء به تمام معنا و بی رغبت شدن است؛

۱. تفسیر قمی، ص ۶۷.

۲. معراج السعاده، ص ۳۳۵.

۳. شرح منازل السائرین، قاسانی، ص ۲۵۷.

یعنی زهد آن است که انسان شوق به دنیا نداشته باشد و نفس خود را از میل به دنیا خالی کند. از این تعریف معلوم می‌شود که داشتن مال دنیا یا نداشتن آن به زهد تعلق ندارد. ممکن است که کسی مال و منال زیادی داشته باشد، ولی باز هم زاهد زمانه باشد، زیرا دل به دنیا و مال آن نداده است. اما ممکن است یک نفر هیچ چیز از مال دنیا نداشته باشد، ولی زاهد هم نباشد، زیرا او به دنیا دل بسته است. در حدیثی امام معصوم علیه السلام دنیا را تعریف نموده‌اند که دال بر همین معناست.

حفص بن غیاث از امام جعفر صادق علیه السلام می‌پرسد: جعلت فداک فما حد الزهد؟ فقال: قد حد الله في كتابه فقال عز وجل: ﴿لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾؛ قربانت شوم تعریف زهد چیست؟ حضرت جواب دادند: خدای متعال در کتاب خود تعریف کرده است و فرموده بر آنچه که فوت شده تأسف نخورید و به آنچه که می‌یابید خوشحال نشوید. پس اقبال و ادبار دنیا برای شخص زاهد باید مساوی باشد.

جناب علم الهدی سید مرتضی اعلی الله مقامه معروف به ذوالثمانین بودند، چون از همه چیز مثل خانه، اسب و... هشتاد تا داشتند، لذا معروف به صاحب هشتاد شدند. داستان معروفی درباره ایشان نقل شده که یک روز گدایی همراه با زنبیل و کاسه خود وارد باغ و بوستان سید مرتضی شد و بر سید اشکال کرد که شما زاهد نیستید و راه و روش امیرالمؤمنین علیه السلام را ترک کرده‌اید؛ زاهد من هستم زیرا از مال و منال دنیا فقط همین زنبیل را دارم.

سید جواب نداد و بعد از دقایقی سؤال کرد که آیا شما با من به مکه می‌آیید. آن گدا اظهار رضایت کرد. سید مرتضی کاری کرد که گدا آن زنبیلش را فراموش کند. وقتی هر دو وسط راه رسیدند گدا به یاد زنبیلش افتاد و به سید گفت

۱. تفسیر قمی، ذیل آیه ۸۳ سوره عنکبوت، ص ۵۰۴ و حدید / ۲۳.



برگردیم تا آن زنبیل را برداریم و بعد بیاییم.

جناب علم الهدی گفت: آن را رها کن، ما به مکه می‌رویم، پس نگران نباش. ولی آن فقیر اصرار کرد. آن وقت سید به مرد فقیر گفت: الان معلوم شد که چه کسی زاهد است و چه کسی زاهد نیست. من این قدر دارایی دارم ولی به خاطر سفر مکه به همه آنها پشت کردم و راه سفر را اختیار نمودم ولی در دل شما محبت آن زنبیل جا گرفته است و نمی‌توانید دل از آن بردارید پس شما زاهد نیستید، بلکه من زاهد هستم.

از آیه الله العظمی مکارم شیرازی مد ظله العالی نقل می‌کنند که ایشان فرموده است: من از امروز تا برای صد سال آینده برنامه ریزی کرده‌ام و در عین حال همین امروز نیز آماده‌ی مرگ هستم.^۱

پس معنای زهد، خمود و سستی نیست بلکه حرکتی جاودانه است که زاهد را برای خدا حرکت می‌دهد و هرچه برای خدا و در راه خدا باشد از آن استفاده می‌کند ولی به هیچ وجه به دنیا دل نمی‌بندد و به همین سبب است که درجات زهد مختلف است، زیرا دل کردن از دنیا کار آسانی نیست لذا افراد در این زمینه مختلفند.

درجات زهد

از امام زین العابدین علیه السلام سؤال شد که زهد چیست؟ ایشان جواب دادند: «الزهد عشرة اجزاء فاعلى درجات الزهد ادنى درجات الرضا ألا وان الزهد في آية من كتاب الله ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾^۲ زهد ده جزء است که عالی‌ترین درجه‌ی زهد، پایین‌ترین درجات رضاست. آگاه باشید که

۱. درس خارج فقه، استاد عابدی زیدعزه

۲. حدید / ۲۳. تفسیر قمی، (ذیل آیه ۶۵ سوره غافر)، ص ۶۰۱.

زهد در آیه‌ای از کتاب خدا این است که بر آنچه که فوت شده، تأسف نخورید و برای آنچه که به شما رسیده خوشحال نشوید».

از این حدیث شریف استفاده می‌شود که زهد دارای مراتب است و انسان سعی کند که به عالی‌ترین درجات زهد برسد.

معراج السعاده سه درجه و هفت قسم برای زهد ذکر کرده است. این سه درجه عبارتند از: ادنی، وسطی و اعلی.

درجه‌ی ادنی این است که انسان دل به دنیا داده باشد ولی با مجاهدت و مشقت آن را ترک کند.

درجه وسطی این است که گرچه دنیا در نظر او قدری اهمیت داشته باشد ولی نسبت به آخرت آن را حقیر می‌داند و برای آخرت با رغبت دنیا را ترک کند.

درجه اعلی این است که دنیا در نظر زاهد مطلقاً قدری نداشته باشد و آن را هیچ بداند و کم بشمارد.

اقسام زهد نیز عبارتند از: زهد فرض، زهد سلامت، زهد فضل، زهد معرفت، زهد خائفین، زهد راجین و زهد عارفین.^۱

در کتاب منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری ده درجه‌ی زهد را آورده است. درجه اول همان تعریف زهد است که قبلاً گذشت؛ یعنی بی‌رغبتی به تمام دنیا. در درجات بعدی زهد را به سه درجه تقسیم می‌کند که هر درجه‌ای نیز سه رتبه دارد:

درجه اول: زهد در شبهه

وقتی انسان حرام را ترک کند، باید به حدی برسد که از چیزهای شبهه ناک هم پرهیز کند. این نوع زهد، خود دارای سه رتبه است.

۱. معراج السعاده، صص ۳۴۳ - ۳۴۸.



۱. پاکیزگی نفس

چنین انسانی از چیزهای شبهه ناک پرهیز می‌کند، زیرا این گونه موارد، موجب عتاب و سخط الهی می‌گردد و بنابراین نسبت به موارد شبهه ناک بی‌رغبت می‌شود و نفس او به طرف پاکیزگی و نزاهت سیر می‌کند.

۲. صعود و رفعت به سوی خدا

وقتی انسان از شبهه بپرهیزد به سوی کمال صعود می‌کند و آنچه را که نزد خدا نقص است، ترک کرده، رفعت پیدا می‌کند، یعنی از آنچه که نزد خداوند متعال موجب نقص انسان است گرچه برای بندگان نقص نباشد، دوری می‌کند.

۳. دوری از هم نشینی با فاسقان

وقتی انسان به طرف خدا صعود می‌کند هم نشینی با فساق را ترک می‌کند چرا که آنان مانع سیر الی الله هستند و انسان را به طرف دنیا می‌کشانند تا انسان شهوات خود را از دنیا اکتساب کند. زیرا مال مایه شهوت است و اگر شخص زاهد با این افراد هم نشینی کند و در رغبت به دنیا با آنان مشارکت داشته باشد جزئی از آنها شمرده می‌شود. و در این صورت در مجالسی که رنگ و بوی دنیا دارد شرکت می‌کند، در حالی که شخص زاهد نسبت به وقت خود و هدر دادن آن، بسیار بخیل است و درحقیقت چنین افرادی را ناپسند می‌شمارد ارتباط با اهل فسق در رغبت و حرص انسان به دنیا تأثیر دارد و در نتیجه سبب هلاکت زاهد می‌شود.

پس زاهد واقعی آن کسی است که با حرکت در مسیر الهی خود را از این گونه افراد دور نگه دارد.

درجه دوم، زهد در فضول

به این معنا که آنچه را بیش از قدر حاجت و گذران زندگی وی است کنار بگذارد. بیش از قدر حاجت را فضل و فضول می‌گویند که زاهد باید نسبت به آنها بی‌رغبت باشد؛ یعنی به حد قوت لایموت برسد و تنها برای رmq در جان جهت زندگی در دنیا استفاده کند. چنین زهدی سه درجه دارد:

حصول وقت زیاد برای سلوک الی الله

وقتی انسان، فضولیات خود را کنار می‌گذارد فراغت بیشتری پیدا می‌کند. این فراغت باعث می‌شود تا در حضور الهی بیشتر وقت خود را مصرف کند.

قطع اضطراب

وقتی انسان خود را از فضولیات دور می‌کند قلب او از اضطراب منقطع می‌شود و سکون و اطمینان به طرف خدای متعال حاصل می‌شود و تمام همت خود را برای خدا می‌گمارد. اگر میل به دنیا در دل او باقی بماند اضطراب خاطر، گاهی او را به دنیا و گاهی به حق متمایل می‌کند، در این صورت با اطمینان خاطر سراغ ذات باری تعالی نمی‌رود.

۱. آراسته شدن به زیور انبیاء و صدیقین

مرتبه سوم این است که انسان با ترک فضولیات، وقت کافی برای خدا و اطمینان خاطر پیدا می‌کند، در این حال وجود او به صفات انبیا و صدیقین آراسته می‌شود و شخص زاهد در وصف و اوصاف به انبیا و صدیقین شباهت پیدا می‌کند و به آنها اقتدا می‌کند زیرا همه انبیا و صدیقین زاهد در دنیا بودند مثل حضرت ابراهیم و حضرت سلیمان علیهما السلام. زیرا با وجودی که دنیا زیر پای آنان



بود و حاکم بر تمام عالم بودند، ولی باز هم زاهد بودند و با کثرت اموال، قلوبشان نسبت به دنیا بی‌رغبت بود و خود را از تعلق و محبت به دنیا منقطع ساخته بودند.

درجه سوم زهد در زهد

این تعبیر به این جهت است که در دو مرحله دیگر در قلب زاهد، دنیا وجود دارد، اما او آخرت را بزرگ می‌شمارد. اما در این درجه از زاهد خواسته شده که تعلق خود را از دنیا منقطع سازد و تجلی نور حق تعالی را در خود جای دهد. این درجه، خود سه مرتبه دارد:

۱. کوچک شمردن آنچه که از آن زهد ورزیده؛ یعنی آن چیزی که دنیا را به خاطر آن ترک کرده، کوچک بشمارد؛ یعنی آن ثواب و عقابی را که به خاطر، آن دنیا را ترک کرده، کوچک بشمارد و فقط خدا در نظر او باشد و از دنیا و آخرت و نعمات وی هم بی‌رغبت باشد و به حدی برسد که بگوید الهی انت المُنَى و فوق المُنَى.

۲. مساوی بودن حالت فقر و غنا، انسان باید به حدی برسد که اگر دنیا به او روی آورد و یا به او پشت کند هیچ غم و غصه‌ای نداشته باشد. این درجه‌ای است که امام جعفر صادق علیه السلام و امام زین العابدین علیه السلام در تعریف زهد فرمودند که ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾^۱ یعنی ائمه معصومین علیهم السلام این درجه

را از ما خواسته‌اند و درجات دیگر را در نظر نداشتند.

۳. زاهد چون وادی حقایق را می‌خواهد، لذا آنچه را که کسب کرده نمی‌خواهد ببیند. در مرحله سوم از زهد در زهد، زاهد از خود هم بی‌رغبتی نشان

۱. حدید/۲۳.

می دهد زیرا او فانی فی الله شده است و به وسیله آن، شاهد حقایق و صفات می شود. وقتی که همه چیز در نگاه او بی ارزش است پس در چه چیز زهد کند؟ لذا خواجه عبدالله انصاری می گوید: «وهو للعامة قربة وللمريد ضرورة وللخاصة حسنة»^۱ بنابراین مردم عادی برای تقرب به خدا زهد می کنند تا به وسیله زهد ثواب ببرند. اوساط مردم زهد می ورزند تا به مرحله جمعی برسند و همت و رغبت آنها در راستای الهی یکجا شود و اگر زهد نداشته باشند افکارشان مشوش می شود لذا برای آنها زهد ضرورت دارد. اما برای خواص زهد توهین است، زیرا آنها برای غیر خدا اهمیتی قائل نیستند و دنیا به نظر آنها ارزش ندارد که ترک کردن آن را مقام بدانند. لذا اگر کسی به آنها زاهد بگوید برای آنان توهین است. مرحله سوم از درجه سوم یعنی جز دهم زهد همین است که انسان زاهد، فقط خدا را می خواهد و او را می بیند و برای ما سوی الله ارزشی قایل نیست تا به آن بها دهد.

راه درک زهد

در باب زهد بحث اصلی این است که انسان چگونه عمل کند تا زهد برای او آسان شود. در موجبات زهد مطالب زیادی گفته شده که خلاصه آنها این است که آشنایی با حقیقت اشیاء انسان را با زهد نزدیک می کند.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «احق الناس بالزهادة من عرف نقص الدنيا»^۲ کسی که نقص دنیا را بشناسد به زندگی زاهدانه سزاوارتر است. در جایی دیگر آن بزرگوار می فرماید: «كيف يزهد في الدنيا من لا يعرف قدر الاخرة»^۳. از امام

۱. منازل السائرين، ص ۵۴ - ۵۳.

۲. غرر الحكم، ح ۹، ۳۲.

۳. همان، ح ۶۹۸۷.



محمد باقر علی‌شکوه نیز روایت شده که «کثرت یاد مرگ، ضامن زهد در دنیاست»^۱. خلاصه همه این فرمایش‌ها این است که هرچه علم به حقیقت دنیا زیاده‌تر شود زهد انسان نیز بیشتر می‌شود؛ یعنی رابطه زهد با علم یک رابطه عمیقی است. در مناجاتی که موسی علی‌شکوه با ذات باری تعالی داشته است خدای متعال فرموده:

«یا موسی: ان عبادی الصالحین زهدوا فیها بقدر علمهم بها و سائرهم من خلقی رغبوا فیها بقدر جهلهم...»^۲.

در این کلمات خدای متعال فرموده است که بندگان صالح من به سبب علم خودشان از دنیا زاهدند و هرچه درجه علم بالا می‌رود درجه زهد بالا می‌رود، اما سایر مخلوقین را به لقب خاصی معنون نفرموده است، بلکه جهل و نادانی بقیه مردم سبب می‌شود که راغب در دنیا باشند و اسیر زرق و برق دنیا شوند. ولی کسی که علم به حقیقت اشیاء دارد می‌فهمد که اگر دنیا مانند طلا و آخرت هم چون خزف باشد، عاقل، آخرت را اختیار می‌کند، زیرا آخرت ابدی است و دنیا فانی. در حقیقت که دنیای فانی خزف است و آخرت پایدار و مافوق طلاست، به حدی که اوصافش قابل ستایش نیست لذا کسی که علم او از همه بالاتر است و مصداق ﴿من عنده علم الكتاب﴾^۳ است، او می‌فرماید: «غری غیری طلقتك ثلاثة؛ برو ای دنیا و دیگری را فریب بده که من تو را سه طلاقه کرده‌ام که بعد از آن رجوعی نیست»^۴.

۱. بحار، ج ۷۳، ص ۶۴.

۲. تفسیر قمی، ذیل آیه ۱۵۷ سوره اعراف، ص ۲۲۷.

۳. رعد / ۲۳.

۴. هیئات غری غیری لاجاجة لی فیک طلقتك ثلاثا رجعة فیها- نهج البلاغه، فیض الاسلام،

ص ۱۱۹، کلمه قصار ۷۴.

ردیلت بخل

بخل؛ یعنی امساک و نگه داشتن آنچه باید انفاق کرد و ندادن آنچه باید داد. این طرف تفریط است و آن طرف افراط و اسراف است و مراد این است که آنچه را نباید خرج کند، هزینه می‌کند که هر دو مذمومند.

اسراف مورد مذمت قرآن مجید قرار گرفته است لذا می‌فرماید: ﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا﴾^۱ خوردن و آشامیدن مشکل ندارد، اما اسراف مورد نهی واقع شده است. اما بخل که نتیجه و ثمره محبت به دنیا است یکی از بدترین صفات خبیثه و اخلاق رذیله است.

خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^۲

کسانی که بخل می‌ورزند گمان نکنند آنچه خدا به فضل خود به آنها عطا کرده است، خیر ایشان است، بلکه این، برای اینها شر است. به زودی آنچه که بخل کرده‌اند طوق شود و در روز قیامت به گردن آنان افتد.

پس این مرض روحی به حدی شدید است که اگر انسان خودش را علاج نکند همین مال برای او وبال جان می‌شود. در حدیث آمده است که: «من بخل و لم ينفق ما له في طاعة الله صار ذلك يوم القيامة طوقا من نار في عنقه و هو قوله سيطوقون»^۳ کسانی که بخل می‌ورزند و مال خود را در راه طاعت خدا خرج نمی‌کنند همین مال در روز قیامت طوق آتشین در گردن آنها می‌شود». این حدیث، همان مطلبی است که در آیه اخیر بدان اشاره شده بود.

۱. اعراف / ۳۱.

۲. آل عمران / ۱۸۰.

۳. تفسیر قمی، ذیل آیه ۱۸۰ آل عمران.



مرض بخل به حدی سنگین است که اگر کسی به آن مبتلا بشود خدا برای عبرت، اوصاف او را در قرآن مجید آورده و آن فرد را منافق معرفی کرده است. در سوره توبه می‌فرماید:

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ * فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ * فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾^۱.

این آیه شریفه به صراحت می‌گوید: نفاقى که در روز قیامت در دل این گونه افراد قرار گرفته به سبب این است که آنان با خدا خُلف وعده کردند و کارشان دروغ‌گویی است زیرا همیشه وعده می‌کنند که اگر پول‌دار شدم صدقه می‌دهم، ولی وقتی به فضل خدا به آنان نعمتی عطا می‌شود بخل می‌ورزند.

ذیل این آیات از امام ابو جعفر محمد باقر علیه السلام روایت شده که آن شخصی که به خدا وعده کرده ثعلبۀ بن حاطب بن عمرو بن عوف بوده که شخصی محتاج و نادار بود. او با خدا عهد بست که اگر خدا به او از فضل خود عطا کند، انفاق خواهد کرد، ولی وقتی که خداوند به او عطا کرد، بخل ورزید و خداوند عالم هم در آخر این آیه اظهار کرد که خدا از ظاهر و باطن همه این افراد خبردار است، بلکه او علام الغیوب است: ﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾^۲ در جای دیگر در همین سوره به آنان که مال را انباشته می‌کنند، و در راه خدا خرج نمی‌کنند وعده‌ی عذاب داده است.

﴿... وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا

۱. توبه ۷۷-۷۶-۷۵.

۲. توبه / ۷۸.

كَتَرْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ^۱.

و کسانی که طلا و نقره را اندوخته می‌کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی‌کنند پس آنان را به عذابی دردناک بشارت بده روزی که آن طلاها و نقره‌ها در آتش گداخته می‌شوند و با آنها پیشانی‌ها و پهلوها و پشت‌های آنان را داغ می‌کنند و فرشتگان عذاب به آنها می‌گویند این است آنچه برای خود اندوختید، پس مزه‌ی آنچه را که اندوختید بچشید.

این همان آیات شریفه هستند که جناب ابوذر غفاری در اعتراض به زراندوزی‌های معاویه و عثمان و عمال حکومت و حیف و میل اموال عمومی، صبح و شام با صدای بلند در برابر معاویه و سپس در مقابل عثمان می‌خواند و می‌فرمود که این آیه مخصوص برای ما تعیین زکات نیست، بلکه هر نوع زراندوزی را شامل می‌شود.

در تفسیر قمی ذیل این آیات شریفه آمده است که «کان ابوذر الغفاري يندو كل يوم و هو بالشام و ينادى بأعلي صوته: بشر اهل الكنوز بكَيِّ في الجباه و كَيِّ في الجنوب و كي في الظهر حتي يتردد الحرفي اجوافهم»^۲.

ابوذر زمانی که در شام بود هر روز با صدای بلند می‌گفت: بشارت باد به اهل خزانه‌ها که پیشانی‌شان داغ نهاده می‌شود و پهلوی آنان طلا و نقره‌ی گداخته شده، چسپانده می‌شود و در پشت‌های آنها گنج‌های گداخته شده چسپانده می‌شود تا این که گرمی این چیزها در شکم‌های آنان قرار بگیرد.

بخیل کافر

جرم بخل از نظر اخلاقی به این حداست که بخیل به زبان قرآن مجید کافر

۱. همان / ۳۵ - ۳۴.

۲. تفسیر قمی، ص ۲۶۷.



شناخته شده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا * الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا﴾^۱.

همانا خداوند هر که را متکبر و فخر فروش باشد دوست نمی‌دارد. اینها کسانی‌اند که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل فرمان می‌دهند و آنچه را که خداوند از فضل خود به آنان عطا فرموده کتمان می‌کنند و ما برای کافران عذابی خوار کننده آماده کرده‌ایم.

علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه شریفه می‌فرماید که «فَسَمِيَ اللَّهُ الْبَخِيلَ كَافِرًا»^۲ خدای متعال بخیل را کافر نام گذاری کرده است. حال سؤال این است که مراد از کفر چیست و کافر در این بحثها به چه معنی است. به عبارت دیگر بین کافر اخلاقی و کافر فقهی چه تفاوتی وجود دارد.

جناب علی بن ابراهیم در اوایل سوره بقره حدیثی از امام جعفر صادق علیه السلام ذیل آیه ۶ سوره بقره آورده که کفر بر چهار قسم است:

۱- کفر جحود: یعنی انکار کردن که خود این بر دو قسم است: یکی جحود به علم و دیگری جحود به غیر علم اینها کسانی‌اند که خدای متعال درباره آنان فرموده است: ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾^۳ اما کسانی که با علم انکار می‌کنند خدای متعال می‌فرماید ﴿وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يُسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ﴾^۴.

۱. نساء / ۳۷ و ۳۶.

۲. تفسیر قمی، ص ۱۳۲.

۳. جائیه / ۲۴.

۴. بقره / ۸۹.

۲- کفر برائت: خدای متعال می فرماید: ﴿ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ﴾^۱ یعنی از یک دیگر دوری می جویند.

۳- کفر ترک: خدای متعال می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ﴾^۲ یعنی کسی که استطاعت داشته باشد و حج را ترک کند، کافر است.

۴- کفر نعمات: خدای متعال می فرماید: ﴿لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ﴾^۳ یعنی کسی که شکر نعمت الهی را به جای نمی آورد کافر است.

با توجه به این تقسیم کفر، بخیل جزء قسم چهارم است، زیرا که آیه شریفه فرموده که بخیل آنچه که خدای متعال از فضل خود به او داده است آن را پنهان می کند، پس بخیل، کافر نعمت الهی است.

سؤال دیگر این بود که آیا این کفر حکم فقهی دارد یا خیر؟ جواب این است که خیر این کفر آثار فقهی مثل قتل، حرام بودن همسر و به ارث تقسیم شدن اموال وی در حیات و غیر ذلک ندارد، بلکه این کفر اخلاقی است که باطن انسان را خراب می کند و او را از خداوند دور می کند.

شح بدتر از بخل

از نظر لغت، شح همان بخل است.^۴ در کتاب فروق اللغویه فرق این دو را این گونه گفته اند:

الف: شح، همان حرص و اشد از بخل است.

۱. عنکبوت / ۲۵.

۲. آل عمران / ۹۷.

۳. نمل / ۴۰.

۴. المصباح المنیر، فیومی، ص ۳۰۶، القاموس المحيط، فیروز آبادی، باب الشین.



ب: شح، نفس حریص بر منع.

ج: شح، افراط حرص بر چیزی است چه در مال باشد چه در غیر مال، ولی بخل فقط در مال است.^۱

این صفت به حدی شنیع است که امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید:

«الشح اشد من البخل ان البخل يبخل بما في يده و الشح يبخل بما في ايدي الناس و علي ما في ايدي الناس و علي ما في يده حتى لا يرى في ايدي الناس شيئا الا تمنى ان يكون له بالحل و الحرام و لا يقنع بما رزقه الله تعالى»^۲؛ شح از بخل شدیدتر است، زیرا بخیل نسبت به آنچه که در دست اوست بخل می ورزد ولی شحیح نسبت به آنچه که در دست مردم و در دست خود اوست حریص است. هیچ چیزی در دست مردم نمی بیند مگر این که تمنا می کند که برای او باشد چه از حلال و چه از حرام و او به رزق خدای متعال قانع نمی شود. در نسخه ای دیگر «لا يشبع و لا يتنفع بما رزقه الله» دارد؛ یعنی او سیر نمی شود و از رزق خدا نفع نمی برد. این مرض به حدی سنگین است که خدای متعال در قرآن مجید رستگاری را موقوف بر مصونیت از شح نفس قرار داده است.

﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۳ کسانی که نفس خود را از شح و بخل مصون بدارند پس آنها رستگارند.

فضل بن ابی قرن گوید: من اباعده الله علیه السلام را دیدم که از اول شب تا صبح طواف می کند و این جمله را می گوید: «اللهم قنی شح نفسي» بار الها مرا از شح نفس خودم نگهداری فرما. من عرض کردم: «جعلت فداك ما سمعتك تدعو بغیر هذا الدعاء» فدایت شوم من از شما غیر از این دعا نشنیدم. حضرت جواب داد.

۱. معجم الفروق اللغویه، باب الشین، ص ۲۹۵.

۲. تحف العقول، ص ۳۷۱؛ معجم فروق اللغویه، ص ۲۹۵.

۳. حشر ۹/ - تغابن ۱۶/.

«و ايّ شيءٍ اشدّ من شح النفس ان الله يقول ﴿و من يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون﴾^۱ چه چیزی اشد از شح نفس است، چرا که خدای متعال می‌فرماید کسانی که شح نفس خود را نگهداری کنند پس آنها رستگارند. از این کلام فهمیده می‌شود که اگر کسی شح نفس را مهار نکند، باطن او به حدی تاریک می‌شود که فلاح و رستگاری نصیب او نمی‌شود، در نتیجه آن شخص طعمه آتش جهنم می‌شود.

معالجه بخل

با توجه به این که عذاب آخرت و مشکلات بخل را بیان کردیم، راه علاج این مرض سنگین هم روشن می‌شود. اگر انسان توجه کند که بخیل هیچ وقت رستگار نمی‌شود و یا کفر بخیل، یقینی است، و نیز عذاب بخل رسوا کننده است می‌تواند از این مرض نجات پیدا کند. در یک جمله اگر انسان حقیقت دنیا را بفهمد و به فریب آن آشنا شود به خوبی می‌تواند از این مرض رهایی پیدا کند. از سوی دیگر اگر به خدای متعال توکل کند و همه اموال را از آن خدا بداند دیگر جایی برای بخل نمی‌ماند. هم‌چنین اگر به آثار اجتماعی بخل بنگرد باز هم از بخل نجات می‌یابد، زیرا بخیل هیچ وقت عزیز نمی‌شود بلکه همیشه ذلیل است.^۲ محبت بخیل در دل مردم جای نمی‌گیرد^۳ و از همه مهم‌تر بخیل آنچه می‌خواهد بدان نمی‌رسد، بلکه فقری که از آن فرار می‌کند زود به او می‌رسد و غنایی را که می‌خواهد از او فوت می‌شود و نکته مهم این است که در دنیا زندگی‌اش آمیخته با فقر است و در آخرت حسابش، حساب اغنیاست.^۴

۱. تفسیر قمی، ذیل آیه ۱۶ سوره تغابن، ص ۷۰۷.

۲. غرر الحکم، ۷۹۲۱-۷۹۲۲.

۳. همان، ۷۴۷۳.

۴. بحار، ج ۷۲، ص ۱۹۹.



اگر انسان به این مطالب توجه کند، قلب او از مرض بخل و شح نفس نجات پیدا می‌کند، در این قسمت باید سراغ فضیلتی برود که جایگزین این مرض مهلک باشد و آن سخاوت است.

فضیلت سخاوت

بعد از این که انسان خود را از رذیله بخل دور نگه داشت باید خود را با زیور جود و سخا آراسته کند. سخاوت در واقع نمونه ای از زهد و بی‌توجهی به دنیا و مال دنیاست و این صفت از ویژگی‌های انبیا و اوصیاست. از امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که «من جاد ساد»^۱ هر که جود ورزد بزرگ و آقا می‌شود. این صفت به حدی ممدوح است که در منفورترین انسان‌ها نیز اثر مثبت ایجاد می‌کند.

سامری که به واسطه‌ی او قوم موسی علیه السلام به انحراف کشیده شدند. و همه زحمات حضرت موسی علیه السلام را بر باد داد، وقتی که حضرت موسی علیه السلام می‌خواست آن ملعون را بکشد، خطاب الهی رسید که ای موسی او را نکش زیرا که او سخی است.^۲

حد سخاوت

سخاوت در همه وقت و در همه موارد خوب است، اما نه در حدی که برای خود هیچ نداشته باشد. در تفسیر قمی روایتی است که عادت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این بود که هیچ سائلی را رد نمی‌کرد. روزی سائلی آمد و درخواستی داشت. اتفاقاً نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ چیز نبود که به او بدهد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: که ان شاء الله می‌شود. پس سائل گفت: یا رسول الله این پیراهن خود را به من

۱. معراج السعاده، ص ۳۷۴.

۲. تفسیر قمی ذیل آیه ۹۷، سوره طه، ص ۴۱۹.

عطا کنید و چون پیغمبر ﷺ کسی را رد نمی‌کرد، لذا آن پیراهن را به آن شخص داد. در این وقت این آیه نازل شد ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾ امام صادق علیه السلام فرمودند که مراد از محسور، عریان است.^۱

از این آیه شریفه استفاده می‌شود که انسان در مراحل عادی نباید در سخاوت زیاده روی کند. البته ایثار مرحله بالاتری است که در همه جا قابل توصیه نیست.

مصادیق سخاوت

۱. انفاق در راه خدا

مصدق بارز سخاوت، انفاق در راه خداست. زمانی انفاق در مال و یک وقت، انفاق در علم است. خدای متعال یکی از صفات متقین را همین انفاق دانسته است. در ذیل آیه سوم سوره بقره: ﴿وَمَا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ علی بن ابراهیم قمی رحمه الله فرموده که «ما علمنا هم ینبئون و ما علمنا هم من القرآن یتلون»^۲ آنچه که آنها را از قرآن علم دادیم آن را تلاوت می‌کنند و آنچه که به آنها علم داده‌ایم خبرش را می‌دهند.

در جای دیگر خدای متعال فرمود ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾^۳ در این آیه شریفه خدای متعال شرط رسیدن به نیکی را انفاق از اشیاء محبوب بر شمرده است. علی بن ابراهیم قمی رحمه الله فرموده که «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُرَدِّدُوا عَلَيَّ آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ مِنَ الْخُمْسِ وَالْإِنْفَالِ وَالْفَتَى»^۴.

۱. همان، اسراء / ۲۹، ص ۳۷۹-۳۷۸.

۲. تفسیر قمی، ص ۳۳.

۳. آل عمران / ۹۲.

۴. تفسیر قمی، ص ۱۰۴.



۲. قرض و صدقه

یکی از مصادیق سخاوت صدقه و خیرات و قرض دادن است، ولی قرض دادن بیشتر فضیلت دارد. در حدیثی از امام صادق علیه السلام است که بر باب جنت مکتوب است ثواب قرض ۱۸ درجه است و ثواب صدقه ۱۰ درجه است، زیرا قرض فقط به محتاج تعلق می گیرد، لکن صدقه گاهی به دست غیر محتاج هم می رسد.^۱

۳. سخاوت در جان

یکی از مصادیق سخاوت، شهادت در راه خداست که البته این صفت نصیب همه نمی شود، بلکه برای کسانی است که دلشان از محبت اهل بیت علیهم السلام سرشار است. امام جعفر صادق علیه السلام در ذیل آیه **﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾**^۲ می فرماید: «هم والله شیعتنا؛ به خدا قسم اینها فقط شیعیان ما هستند اذا دخلوا الجنة و استقبلوا الكرامه من الله استبشروا بمن لم يلحق بهم من اخوانهم من المومنين في الدنيا».

ایثار بالاترین درجه سخاوت

ایثار آن است که انسان به خود سختی دهد و مشکل دیگران را حل کند. این مرتبه برای هر کس نیست هر کسی به این درجه نمی رسد. خدای متعال در مدح این گروه می گوید **﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾**^۳ اینها کسانی اند که دیگران را بر خود اختیار می کنند گرچه خودشان احتیاج داشته باشند.

۱. تفسیر قمی، ذیل آیه ۳، سوره حدید، ص ۶۸۶.

۲. آل عمران / ۱۶۹.

۳. حشر / ۹.

این صفت به حدی بالاست که مخصوص به حضرت علی علیه السلام و فرزندان وی علیهم السلام و حضرت فاطمه علیها السلام شده که تمام سوره دهر در مدحشان نازل شد و در آخر نیز خداوند از سعی آنها تشکر کرده است. البته راه ایثار باز است، گرچه انسان به آن درجه بالا نرسد که خود بحثی دیگر است، اما به هر حال راه باز است لذا بعد از داستان آمدن فرشته‌ها و بردن نان، علی بن ابراهیم قمی رحمته الله فرموده که «و هي جارية في كل مؤمن فعل مثل ذلك لله عزوجل»^۱ این راه برای هر مؤمنی که می‌خواهد این طور افعال را در راه خدا انجام دهد باز است و خدا هم از او تشکر می‌کند به شرطی که برای خدا باشد.

رذیلت غنا و بی نیازی

یکی از رذائل اخلاقی که ناشی از قوه شهویه است غنا و بی نیازی می‌باشد. این صفت مراتب زیادی دارد. معنای این سخن آن نیست که غنا و بی نیازی مطلقا از صفات رذیله باشد، بلکه بنابر قول مرحوم نراقی در معراج السعادة غنا چند قسم دارد:

الف) غنایی مورد مذمت است که انسان تمام وقت خود را در آن صرف نماید و اگر چیزی از دستش برود غمگین شود.

ب) کسی که سختی و زحمت نکشیده، اما از آنچه که خدا از ثروت به او می‌دهد خیلی خوشحال می‌شود، اما اگر از دستش برود اندوهناک می‌شود.^۲

اگر انسان مال داشته باشد و آن را در راه خدا خرج کند، این کار مورد مذمت نیست. به عبارت دیگر آن بی نیازی مورد مذمت است که سبب سرکشی شود.^۳

۱. تفسیر قمی، ص ۷۳۳.

۲. معراج السعادة، ص ۳۴۹.

۳. سوره علق / ۶ و ۷.



لذا در حدیث است که وقتی انسان خود را بی نیاز بداند آن وقت کفر می‌ورزد و سرکشی می‌کند. در حقیقت این غنا و ثروت امتحانی الهی است که خدا به سبب آن، انسان را در بوته آزمایش قرار می‌دهد. لذا وقتی که اغنیا از وجود اصحاب صفّه اظهار انزجار کردند و از رسول خدا ﷺ خواستند که آن حضرت اصحاب صفّه را از اطراف خود دور کند، خدای متعال از این عمل منع فرمود و حکم داد که پیغمبر اکرم ﷺ از این افراد دوری نکند و بعد فرمود که این یک آزمایش و فتنه است ﴿وَكَذَلِكَ فِتْنًا بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ﴾^۱.

جناب علی بن ابراهیم ذیل این آیه شریفه فرموده که «أَيَّ اخْتَبَرْنَا الْاَغْنِيَاءَ بِالْغِنَاءِ» ما ثروتمندان را به وسیله ثروت در بوته آزمایش قرار دادیم تا ببینیم مواسات آنان با فقرا چگونه است و چگونه از اموال خودشان برای فقرا خرج می‌کنند.^۲

فقر بعد از غنی

خداوند عالم وقتی انسان را بی نیاز می‌کند و مقداری مال و ثروت به او عطا می‌کند، این انسان در پوست خود نمی‌گنجد، غافل از این که آن کسی که به او مال و ثروت عطا کرده همان کسی است که می‌تواند آنها را بگیرد. لذا وقتی خدا انسان را غنی می‌کند و بعد دوباره به دروازه فقر نزدیک می‌سازد، این انسان ناله و زاری می‌کند، لذا در حدیث می‌خوانیم زمانی که خدا بنده‌ای را غنی می‌کند و سپس او را فقیر می‌کند آن فرد مأیوس می‌شود و جزع و فزع می‌کند، دوباره وقتی که این مشکلات را حل می‌کند خوشحال می‌شود. بنابراین فقط کسانی که صبر پیشه‌اند فلسفه این آزمایش‌ها را می‌فهمند،^۳ ولی افراد بی نیاز نمی‌فهمند که

۱. انعام / ۵۳.

۲. تفسیر قمی، ص ۱۹۱ - ۱۹۲.

۳. تفسیر قمی، ص ۳۰۱، ذیل آیه ۱۰ سوره هود.

چرا مال و ثروت از آنها سلب شده است. فقط وقتی مال به آنها می‌رسد می‌گویند که خدا ما را مورد اکرام قرار داده در حالی که این یک امتحان است و فقر بعد از غنا هم امتحان است زیرا وقتی انسان از اموال خود، حقی را که در آن قرار داده شده پرداخت نکند به فقر و تنگدستی مبتلا می‌شود. و در این مورد خدای متعال در سوره فجر به صراحت فرموده است: «کسانی را که خدا به فقر مبتلا کرده به خاطر این است که اینها یتیم را اکرام نمی‌کردند و مسکین را طعام نمی‌دادند و فقط دوست داشتند که مال را جمع‌آوری کنند».^۱ این‌گونه افراد همیشه می‌پندارند که این بی‌نیازی و ثروت که به صورت مال دنیا نزد آنان است، دست رنج خودشان است و مثل قارون می‌گویند که این اموال دست رنج علم من است،^۲ ولی خدای متعال این‌گونه افراد را به گونه‌ای سرکوب می‌کند که خود می‌گوید هلاکت اینها برای من امر مهمی نیست، کسانی که از آنان قوی‌تر بودند و بیش از این افراد مال جمع کرده بودند ما آنها را هلاک کردیم.

فضیلت فقر

ضد بی‌نیازی و غنا، فقر و نیازمندی است. این فقر بر دو قسم است: الف) فقر حقیقی؛ یعنی مطلق فقر. انسان موجودی است که در ذات او فقر نهفته است و در مقابل آن ذات واجب الوجود است که غنای محض است. در مقابل او همه فقیرند و او غنی حمید است.^۳

ب) فقر اضافی؛ یعنی نسبت به بعضی ضروریات که خود بر چند قسم است: ۱. فقیر حریص ۲. فقیر قانع ۳. فقیر زاهد ۴. فقیر مستغنی راضی. بین این اقسام، قسم چهارم بهترین نوع است که در درجه اول ائمه

۱. سوره فجر / ۱۶-۱۵.

۲. قصص / ۷۸ - فاطر / ۱۵.

۳. فاطر / ۳۵.



اطهار علیه السلام مصداق این قسم‌اند. مراحل دیگر در درجات بعدی قرار دارند که کمترین آن‌ها قسم اول است. البته این فقیر حریص از غنی حریص بهتر است. فقر فضیلت است اما هیچ وقت مورد توصیه‌ی معصومین علیهم السلام نیست بلکه همیشه ما را ترغیب کرده‌اند که دست سؤال به سوی کسی دراز نکنید. این حدیث نبوی معروف است «کاد الفقر ان یكون کفرا»^۱ در روایتی دیگر آمده است که «الكاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله»^۲ با توجه به این روایت تکدی و سربار مردم شدن مورد مذمت واقع شده است. به عبارت دیگر فقر نسبت به بعضی عقوبت و نسبت به برخی کرامت است. فقری که انسان را بد خلق و او را مجبور به معصیت کند و سبب شود تا انسان از خدا شاکی باشد و بر قضا و قدر الهی راضی نباشد این فقر باعث عقوبت است. اما فقری که انسان را خوش خلق و مطیع پروردگار کند و بنده از حال خود به خدا شکایت نکند، بلکه خدا را بر فقر خود شکر کند، این فقر کرامت است.

آن فقری قابل ستایش است که بر فقر خود پوشش استغنا بگذارد و مردم را از احوال خود آگاه نکند. در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده «هر که فقر خود را بپوشاند خدا به او اجر آن کسی را عطا می‌فرماید که همه روزها را روزه بگیرد و همه شبها را عبادت کند».

برای شخص فقیر سزاوار است که با اغنیا همنشین نشود و آنان را جهت مالشان تواضع نکند، بلکه باید در این زمینه با آنان با تکبر برخورد کند. روایت است که حضرت امیرالمؤمنین علی و حضرت خضر علیه السلام با یکدیگر ملاقات کردند. حضرت علی علیه السلام از حضرت خضر پرسید که بهترین اعمال چیست؟ حضرت خضر فرمود: بذل اغنیا بر فقرا به جهت رضای خدا. حضرت فرمود: از آن بهتر ناز و تکبر فقیر است بر اغنیا از راه وثوق و اعتماد به خدا. حضرت خضر

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۰۷، کتاب الدیمان و الکفر باب الحد، ح ۴.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۸۸؛ کتاب المعیشتة باب من کد علی عیاله ح ۱.

فرمودند: این کلامی است که باید با نور بر صفحه رخسار حور نوشت.^۱

مرحله چهارم

اوصافی که در آن سه یا دو قوه از قوای سه گانه وجود داشته باشد. و رذایل یا فضائل اخلاقی آن بدان سبب بروز می کند.

۱. حسد

یکی از مهم ترین رذیلت های اخلاقی که از قوه غضبیه و شهویه ناشی می شود، حسد است و آن صفتی است که انسان می خواهد نعمتی از دیگری سلب شود. «الحسدان تتمني زوال نعمة المحسود اليك»^۲.

چنین انسانی زندگی را برای خود تلخ می کند «اسوء الناس عيشا الحسود»^۳ و این مرضی نیست که به زودی درمان شود بلکه مرضی طویل الامد است؛ یعنی تا انسان حاسد و محسود زنده اند این مرض ادامه دارد. «الحسد داء لا يزول الا بهلك الحاسد او بموت المحسود»^۴. این مرض هم جسم انسان را متأثر می کند و هم روح او را آلوده می کند. حضرت علی عليه السلام می فرماید: «الحسد يذيب الجسد»^۵ حسد جسم را آب می کند. امام صادق عليه السلام نیز می فرماید: «انَّ الحسد يأكل الايمان كما تأكل النار الخطب»^۶. همانا حسد ایمان را می خورد همان طور که آتش هیزم را. در جای دیگری نیز فرمودند: «حسد در قلب انسان ایمان را می میراند کما اینکه

۱. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱۳۳.

۲. الصحاح، جوهری، ج ۲، ص ۴۶۵.

۳. عیون الحکم و المواعظ، ص ۱۱۴.

۴. همان، ص ۵۶.

۵. همان، ص ۲۳.

۶. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۴.



آب، یخ را نابود می‌کند.^۱

حسود و دشمن با خدا

ظرف وجودی شخص حاسد بسیار مضیق است به حدی که او نمی‌تواند نعمات الهی را در بندگان خدا مشاهده کند، بلکه در صدد است تا حد ممکن این نعمت را از شخص محسود سلب کند. در واقع این‌گونه افراد در حال مبارزه با خدایند.

خدای متعال به حضرت موسی فرمود: ای فرزند عمران نسبت به آنچه که به مردم داده‌ام حسد نورزید و چشم به آن ندوزید و نفس خود را پیرو آن نکنید، زیرا حاسد نسبت به نعمات من ناراضی است و مانع تقسیم من به بندگان است و کسی که چنین باشد نه من با اویم و نه او با من است.^۲

این مرض به حدی مهلک است که انسان در مقابل خدا قد علم می‌کند و مثل ابلیس برای همیشه رانده‌ی درگاه الهی می‌شود. زیرا آنچه که خدا به حضرت آدم داد ابلیس به‌خاطر حسد اعتراض کرد و بر کار خدا اشکال گرفت که چرا آدم را به این سمت انتخاب کردی؛ یعنی بر تقسیم الهی راضی نبود. زمانی که خدای متعال به ملائک گفت ﴿أَسْجُدُوا لِآدَمَ﴾ همان موقع ابلیس حسد خود را آشکار کرد و از سجده کردن امتناع کرد و برای کار خود استدلال آورد که او (شیطان) بهتر از آدم است.^۳ از این عبارت می‌توان استفاده کرد که شخص حاسد مثل ابلیس به تقسیم الهی راضی نیست، بلکه او در زمره اعوان ابلیس محسوب می‌شود.

۱. مستدرک، الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۸.

۲. همان.

۳. کافی / ج ۲، ص ۳۰۷.

۴. تفسیر قمی، ص ۴۱.

حسد سبب توهین به پیامبر

حسد وقتی به اوج خود می‌رسد انسان هیچ چیزی را نمی‌شناسد و حتی به نبی خدا هم تهمت می‌زند کما این که برادران یوسف به حضرت یعقوب علیه السلام تهمت زدند پدر ما در گمراهی آشکار قرار گرفته است.^۱ این گناه بزرگ فقط به سبب حسد بود زیرا حضرت یعقوب علیه السلام به خاطر کمالات، حضرت یوسف علیه السلام را از همه فرزندان بیشتر دوست می‌داشت. لذا این برادران به حضرت یوسف حسد ورزیدند و به سبب آن بر نبی خدا تهمت زدند و برای قتل حضرت یوسف علیه السلام برنامه ریزی کردند گرچه بعداً از قتل منصرف شدند و در چاه تاریک انداختند^۲ در حدیثی از امام صادق علیه السلام است که وقتی حضرت یوسف را در چاه انداختند حضرت جبرئیل آمده و گفته چه کسی شما را در چاه انداخته پس یوسف جواب داده: چون برادران منزلت من را نزد پدرم دیدند به من حسد ورزیدند و به همین خاطر مرا در چاه انداختند^۳ پس مرض حسد به حدی مهلک است که انسان بر قتل دیگری آماده می‌شود.

بنابراین انسان باید نفس خود را از این بیماری نجات دهد. بدین ترتیب که ابتدا آن را ریشه یابی کند و بعد در صدد علاج آن بر آید و در راه علاج، این مطلب را باور کند که قدرت خدای متعال بر همه چیز سیطره دارد و اگر توانست این صفت را از خود دور کند صفت نصیحت و دوستی را در خود جای دهد.

فضیلت نصیحت

در مقابل حسد سه او صاف حسنه وجود دارند که ممدوح می‌باشند و در ادامه بحث هر یک را جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. یوسف / ۸

۲. تفسیر قمی، ص ۳۱۷.

۳. همان، ص ۳۳۰.



۱. غبطه، منافسه یا رشک: این صفت به نوعی تمنای نعمت است. به این معنی که وقتی انسان نعمت خدا را در دست کسی می‌بیند تمنای زوال نعمت برای آن فرد نمی‌کند، بلکه همان نعمت را از خدای متعال برای خود طلب می‌کند. این حالت در واقع حسن ظن به قدرت خدای متعال است؛ یعنی همان خدایی که قدرت دارد به دیگران نعمت عطا کند قدرت دارد که به ما هم عطا کند. پس غبطه و رشک صفتی است که از یقین به قدرت الهی نشأت می‌گیرد.

۲. غیرت: حسد این است که انسان برای دیگری زوال نعمت را می‌خواهد. در غیرت هم انسان، زوال چیزی را از خدا می‌خواهد اما آنچه که صلاح او در آن نیست. اگر کسی چنان صفتی داشته باشد که از خدا بخواهد که آن اوصافی که در صلاح انسان نیست زائل شوند، چنین شخصی غیرتمند است و این صفتی عالی اخلاقی به حساب می‌آید.

۳. نصیحت: این صفت ضد حسد است و آن عبارت است از این که انسان برای دیگران همان را بخواهد که برای خود می‌خواهد. پیغمبر اکرم ﷺ فرموده است: «المؤمن يحب للمؤمن ما يحب لنفسه؛ مؤمن هر چه برای خود می‌خواهد برای مؤمن دیگر نیز همان را می‌خواهد».^۱ در این حالت انسان برای بندگان خدا جز خیر چیز دیگری نمی‌خواهد. این صفت پیشوایان ما است که وقتی مصیبتی به ما می‌رسد آنها غمناک می‌شوند.^۲ به هر حال کسی که برای خیر دیگران دغدغه دارد هر خیری به او برسد این شخص شریک در ثواب آن است.

رذیلت قطع رحم

یکی از صفات رذیله، قطع ارتباط با ارحام و وابستگان است. گناه این صفت

۱. جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲. بحار، ج ۶۸، ص ۱۶۷.

به حدی است که پیغمبر اکرم ﷺ فرموده‌اند: «ابغض الاعمال الى الله الشرك بالله ثم قطيعة الرحم ثم الامر بالمنكر والنهي عن المعروف»^۱ بعد از شرک به خدا مبعوض ترین اعمال نزد خدای متعال قطع رحم است سپس امر به منکر و نهی از خوبیها است». پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: «جبرئیل به من خبر داده که بوی خوش جنت از مسیر هزار سال به مشام می‌رسد، ولی این بوی خوش به عاق والدین، قاطع رحم و پیرمردی که زنا کرده باشد، نمی‌رسد»^۲.

عذاب بدتر برای قطع رحم این است که خدای متعال بر قاطع رحم لعنت کرده و در سوره رعد می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ هُمُ اللَّعَنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾^۳.

خدای متعال در این آیه شریفه به صراحت کسانی را لعنت کرده است که آنچه را خدا صله آن را امر کرده ترک کنند. اگر کسی به وسیله لعنت از رحمت الهی دور شود معلوم است که نه دین دارد و نه دنیا، لذا باید این صفت رذیله را از خود دور کنیم و صفت حسنه صله رحم را جایگزین آن سازیم.

صله‌ی رحم

صله رحم و ارتباط با خویشاوندان یک حق لازم است و لو آنها با ما ارتباط نداشته باشند و به وظیفه خود عمل نکنند، بلکه ارتباط با این چنین افرادی ارزشی مضاعف دارد. برادر و خواهری که قطع رحم و یا احیاناً دشمنی می‌کنند مستحق صله رحم‌اند و ارزش این نوع صله رحم هم بیشتر است.

۱. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۵۷.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۹۵.

۳. رعد / ۲۵.



امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: «ما من خطوة احب الى الله عزوجل من خطوتين؛ خطوة يسد بها المؤمن صفا في الله وخطوة الي ذي رحم قاطع؛^۱ گامی نزد خدا محبوبتر از دو گام نیست گامی که صفی را در راه خدا تشکیل دهد و گامی به سوی رحم و خویشاوندی که قطع رابطه نموده است».

معنا و حدود صله رحم

صله رحم به معنای ارتباط داشتن با بستگان نسبی است و مثل روزه و نماز واجب است. اما سؤال این است که حدود و مقدار آن چه قدر است؟ آیا ارتباط تلفنی کافی است یا حضور نزد آنها لازم یا بالاتر و رسیدگی به آنان هم ضروری است؟

آنچه در پاسخ این سؤال می توان گفت این است که صله ارحام یک درجه اش حداقلی است که با سلام کردن شروع می شود. حضرت علی علیه السلام می فرماید «صلوا ارحامکم ولو بالسلام»^۲ صله ارحام داشته باشید ولو به یک سلام کردن باشد». درجه دیگرش حداکثری است و آن رسیدگی به تمام نیازهای آنان است. ولی آنچه که لازم است این است که انسان باید به آن مقداری ارتباط داشته باشد که در عرف به آن قطع رابطه نگویند. این ارتباط نسبت به پدر و مادر و برادر و خواهر و عمو و عمه و عموزادگان شاید زیادتیر باشد. این صله رحم نزد خدای متعال به حدی اهمیت دارد که فردای قیامت این امر، مورد سؤال قرار می گیرد خدای متعال در اول سوره نساء می فرماید: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾^۳.

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۸۹.

۲. همان، ج ۷۴، ص ۹۱.

۳. نساء / ۱.

در تفسیر قمی آمده است که خدای متعال روز قیامت در مورد تقوا سؤال می‌کند که آیا تقوا پیشه کردید و در مورد ارحام می‌پرسند که آیا با آنها صله و ارتباط داشتید یا نه؟ از این آیه به خوبی این مطلب هم فهمیده می‌شود که لازمه تقوا رعایت حقوق خویشاوندان است. صله رحم آثار دیگری نیز مثل این که کسی که صله رحم بکند رزقش زیاد می‌شود و یا عمر او افزایش پیدا می‌کند؛ آن فرد وارد بهشت می‌شود^۱ و علاوه بر این‌ها سكرات موت هم بر او آسان می‌شود.^۲

خدای متعال ما را جزء کسانی قرار دهد که صله‌ی رحم را جزء زندگی خود قرار می‌دهند.

عقوق والدین

یکی از مصادیق قطع رحم عقوق والدین است، اما چون در علم اخلاق اهمیتش خیلی زیاد است، لذا آن را جداگانه ذکر می‌کنند. این صفت رذیله به حدی سنگین است که خدا همه انسانها را از این صفت بد برحذر می‌دارد. در این باره همین بس که اذیت کننده پدر و مادر نزد خدا به حدی مورد ملامت است که بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد، با وجودی که بوی بهشت از مسیر پانصد سال به مشام می‌رسد.^۳ یکی دیگر از عقوبت‌های عقوق والدین سختی در سكرات موت است^۴ و این که رزق انسان کم می‌شود.^۵

عقوق والدین و بی‌احترامی نسبت به آنها به حدی سنگین است که اگر کسی

۱. بحار، ج ۷۴، ص ۹۲.

۲. مشکوة الانوار، ص ۴۰۴.

۳. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۱۶.

۴. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۵.

۵. همان، ص ۳۳۲.



مطیع والدین باشد ولی در بعضی از مراتب و احترام تأمل و درنگی کند خدا این کار را هم مورد مؤاخذه قرار می‌دهد و در همین دنیا اثر آن را آشکار می‌کند. حضرت یوسف علی‌ه‌السلام نبی خدا و برگزیده ذات باری بود و جهان کفر و شرک مصر را با طنین توحید نور باران کرد. اما همین که در احترام پدر خود لحظه‌ای درنگ کرد اثرش این شد که نبوت در نسل او باقی نماند، با وجودی که بعد از لحظه‌ای احترام را به جا آورد، اما همین درنگ در آن لحظه‌ای که یوسف علی‌ه‌السلام از تخت به احترام پدر بلند نشده بود این اثر را گذاشت.

علی بن ابراهیم قمی رحمته می‌گوید: زمانی که یعقوب علی‌ه‌السلام همراه اهل و عیال خود وارد مصر شد یوسف علی‌ه‌السلام بر تخت خود نشسته بود و تاج پادشاهی بر سر او بوده حضرت یوسف خواست که پدر و مادرش او را به این حالت ببینند، لذا وقتی پدر بر او وارد شد او بلند نشد و آنها در برابر حضرت یوسف سجده کردند. همین وقت بود که جبرئیل علی‌ه‌السلام نازل شد و گفت: ای یوسف! دست خود را بیرون بیاور. پس حضرت یوسف این کار کرد و از بین انگشتانش نوری خارج شد. حضرت یوسف پرسید! ای جبرئیل این چه نوری بود؟ جبرئیل علی‌ه‌السلام جواب داد: این نور نبوت بود که خدا از صلب شما خارج کرده به علت اینکه برای پدر خود بلند نشدید.^۱ این خداوند سپس نور نبوت را در صلب برادرش لاوی قرار داد زیرا او سبب شده بود که یوسف به قتل نرسد، لذا خدا برای تشکر از این فعل این جزا را به او مرحمت فرمود.^۲

اطاعت از والدین

مصدق بارز صله رحم، اطاعت از والدین و حسن سلوک با آنان است. حسن

۱. تفسیر قمی، ص ۳۳۱.

۲. تفسیر قمی، ص ۱۳۳.

سلوک و نیکی به والدین نزد باری تعالی به حدی حائز اهمیت است که بعد از توحید و یکتا پرستی خود، حسن سلوک به والدین را مطرح می‌کند: ﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾^۱.

نزد معصومین علیهم‌السلام نیز این عمل با ارزش ترین کار به حساب آمده است.^۲ این عمل نزد خدای متعال به حدی اهمیت دارد که خدای متعال روش احترام به والدین را هم به ما یاد داده و در سوره اسراء می‌فرماید ﴿فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ﴾^۳.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «لو علم ان شیاء اقل من اف لقاله؛ اگر چیزی کمتر از کلمه «اف» معلوم بود خدا آن را می‌فرمود. سپس در ادامه، ذیل آیه ﴿وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ...﴾^۴. علی بن ابراهیم قمی رحمته‌الله می‌فرماید: معصوم فرموده است: «تذلل لهما ولا تتجبر علیهما»^۵. حتی دین اسلام در مورد والدینی که کافرند حکم داده است که با آنها با رفتار نیکو عمل شود. البته گوشزد کرده که اگر به غیر خدا دعوت کردند، سخنشان را نپذیرید. خدای متعال در سوره لقمان می‌فرماید: ﴿وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾^۶.

استهزاء

یکی از اوصاف منفی و رذایل اخلاقی استهزاء است؛ یعنی بیان نحوه‌ی گفتار

۱. نسا / ۳۶.

۲. بحارالانوار ج ۷۴ ص ۴۵.

۳. اسراء / ۲۳.

۴. تفسیر قمی ذیل آیه ۲۳ اسراء، ص ۳۷۸.

۵. اسراء / ۵.

۶. تفسیر قمی، ذیل آیه ۲۴، ص ۲۷۸.

۷. لقمان / ۱۵.



مردم یا رفتار و کردار آنها و یا خلقت آنان به گونه‌ای که سبب خنده مردم شود. ریشه این صفت خبیثه یا عدوات است یا تکبر؛ یعنی فرد استهزاء کننده می‌خواهد طرف مقابل را حقیر بشمارد.

این صفت ناپسند از ویژگی‌های کفار است. خدای متعال قول کفار را نقل می‌کند که آنها در بین خودشان می‌گفتند: ﴿إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ﴾^۱ ما که با شمایم ما استهزاء کننده‌ایم. خدا هم در جواب آنها فرمود: ﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ﴾^۲ و می‌دانیم که استهزای خدا همان عذاب خدا است.^۳

عاقبت استهزاء کنندگان

استهزاء و سخریه پیغمبر اکرم ﷺ را خیلی اذیت می‌کرد، لذا وقتی بعد از سه سال به پیغمبر اکرم ﷺ حکم رسید که کار خود را علنی کند و از مشرکین اعراض کند، آنجا خدای متعال فرمود ﴿إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾^۴ از افراد استهزاء کننده ما برای تو کافی هستیم. علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در ذیل این آیه شریفه می‌فرماید: استهزاء کنندگان رسول خدا ﷺ پنج نفر بودند: ۱- ولید بن مغیره ۲- عاص بن وائل ۳- اسود بن عبد المطلب ۴- اسود بن عبد یغوث ۵- حارث بن طلائله خزاعی.

زمانی که پیغمبر اکرم ﷺ از استهزای ولید خیلی اذیت شد او را نفرین کرد: «اللهم اعم بصره و ائکله بولده» در نتیجه او نابینا شد و پسرش هم در جنگ بدر کشته شد. روزی ولید بن مغیره از نزد پیغمبر اکرم ﷺ می‌گذشت و جبرئیل هم

۱. بقره / ۱۴.

۲. بقره / ۱۵.

۳. تفسیر قمی، ص ۳۶.

۴. حجر / ۹۵.

آنجا بود پس جبرئیل پرسید: یا محمد! ولید بن مغیره همین است که شما را استهزاء می‌کرد؟ پیغمبر اکرم فرمود: آری. ولید وقتی از کنار مردی از طایفه خزاعه می‌گذشت و او نوک تیر را درست می‌کرد قسمتی از آن تیر در چشم ولید فرو رفت به حدی که خون جاری شد. جبرئیل به همان موضع زخم اشاره کرد. ولید به خانه رسید و در رختخواب خود خوابید دخترش پایین‌تر از او خوابیده بود پس آن زخم سر باز کرد و خون سرازیر شد و به رختخواب دخترش رسید. آن دختر بیدار شد و گفت بابا دهان مشک را ببند. او گفت این آب مشک نیست، بلکه خون پدرت است. بچه‌های مرا جمع کن بعد از آن وصیت‌هایی کرد و مرد. همچنان **ربیع بن اسود** نیز از کنار پیغمبر اکرم ﷺ می‌گذشت جبرئیل به او اشاره کرد که نابینا شد و مرد. جبرئیل علیه السلام به شکم فرد دیگر یعنی **اسود بن عبد یغوث** اشاره کرد و نتیجه این شد که او همیشه آب می‌خورد ولی سیراب نمی‌شد تا اینکه شکمش پاره شد. به همین ترتیب جبرئیل به پای **عاص بن وائل** اشاره کرد. در این حال چوبی زیر پای او چسبید و از بالای پا بیرون آمد و او مرد. آخرین فرد یعنی **حارث بن طلائه** هم به مرض استسقاء مرد^۱ و در نتیجه همه استهزاء کنندگان طعم استهزاء به پیغمبر اکرم ﷺ را چشیدند. به هر حال این صفت، بسیار ناپسند است که انسان را نزد خدای متعال مغضوب و منفور قرار می‌دهد.

چند آیه کریمه در قرآن مجید در مورد مذمت سخریه وارد شده است. گرچه بین استهزاء و سخریه چندان تفاوتی وجود ندارد؛ اما در معجم الفروق اللغویه تفاوتی اندک بین این دو کلمه ذکر شده است: استهزاء عملی است که استهزاء کننده ابتدا به ساکن (به قصد توهین) کسی را استهزاء کند و او را دست اندازد «ان الانسان يستهزء به من غير ان ليسبق منه فعل يستهزاء به من اجله». اما سخریه

۱. تفسیر قمی، ذیل آیه ۹۵ سوره حجر، ص ۳۵۳-۳۵۴.



فعلی است که قبلاً از مسخورمنه عملی سر زده باشد که مسخره کننده آن عمل را حيله‌ای برای ریشخند کردن طرف مقابل قرار دهد «السخریدل علی فعل لیسبق من مسخورمنه»^۱.

با توجه به این فرق اگر در قرآن مجید تدبری کرده باشیم به‌خوبی این فرق آشکار می‌شود. مثلاً در سوره هود آیه ۳۸ داستان ساختن کشتی نوح علیه السلام که مردم این عمل را بهانه‌ای برای مسخره کردن قرار داده بودند.

جناب علی بن ابراهیم قمی رحمته داستان عذاب قوم نوح را ذیل آیه ۳۶ این سوره بررسی کرده و حدیث مفصل امام صادق علیه السلام را از عبدالله بن سنان روایت کرده است که ۶۰۰ سال عذاب بر قوم نوح تأخیر شد و هر وقت حضرت نوح علیه السلام دست به نفرین بلند می‌کرد فرشته الهی از او استدعا می‌کرد که نفرین نکند و ایشان تا سیصد سال از نفرین دست کشیدند. این عمل دو بار تکرار شد. وقتی ۹۰۰ سال شد نوح علیه السلام دست به نفرین زد و آن موقع این آیه نازل شد ﴿أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ﴾^۲ بعد خدای متعال امر کرد که حضرت نوح درخت خرمایی بکارد. وقتی این عمل از حضرت نوح سر زد، مردم، ایشان را به مسخره گرفتند که این پیرمرد نهصد ساله آمده است که درخت خرما بکارد و بعد ایشان را سنگ باران می‌کردند. زمانی که پنجاه سال از این عمل گذشت نوح علیه السلام مأمور به قطع این درخت شد، مردم دوباره بهانه‌ای برای مسخره کردن پیدا کردند در این موقع قرآن می‌گوید: ﴿كُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ﴾^۳ * فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ بعد خدای متعال او را به ساختن کشتی امر نمود و گفت: از قوم خود کمک جوید. وقتی

۱. معجم الفروق اللغویه، ص ۵۰.

۲. تفسیر قمی، ذیل آیه ۳۶ سوره هود، ص ۳۰۳.

۳. هود / ۳۸ و ۳۹.

نوح علیه السلام از آنها کمک خواست آنها دوباره ایشان را مسخره کردند که می‌خواهد در خشکی کشتی بسازد.^۱ در ادامه نیز داستان طوفان ذیل آیات مربوطه آورده شده است.

در سوره توبه در تفسیر آیه ۷۹ آمده که عمل سالم بن عمیر انصاری سبب شد تا منافقین بهانه‌ای برای ریشخند کردن داشته باشند. داستان این واقعه به این صورت است که سالم بن عمیر انصاری مقداری خرما نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آورد و نبی خدا صلی الله علیه و آله امر فرمودند: آن را به عنوان صدقه نثار کنند. این عمل سبب شد تا منافقین به ریشخند کردن بپردازند. آنان گفتند به خدا سوگند خدا از این صاع بی‌نیاز است و به این مقدار اندک محتاج نیست. در این هنگام این آیه نازل شد: ﴿الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۲ از این آیه شریفه استفاده می‌شود که به ریشخند گرفتن کسی موجب عذاب دردناک خواهد بود و این گناه قابل‌آمزش نمی‌باشد.

هم‌چنین ذیل آیه ۱۰ سوره انعام خداوند عالم به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دل‌گرمی می‌دهد که مسخره کنندگان، قبل از شما هم انبیا و رسل دیگر را مسخره می‌کردند ولی ما آنها را عذاب کردیم؛^۳ یعنی مسخره کنندگان شما هم عذاب می‌شوند.

طبق آیه ۱۴ سوره صافات یکی از ویژگیهای این است که آیات الهی را مسخره می‌کنند.^۴ در سوره مؤمنون خداوند عالم تصویر اهل جهنم را ترسیم و

۱. تفسیر قمی، ذیل آیه ۳۸ هود ص ۳۰۴.

۲. توبه / ۷۹، تفسیر قمی، ص ۲۷۸.

۳. تفسیر قمی، ذیل آیه ۱۰ سوره انعام، ص ۱۸۵.

۴. صافات آیه ۱۴، تفسیر قمی، ص ۵۶۹.



مکالمه آنان را مطرح می‌کند و در آیه ۱۱۰ به آنها می‌گوید: شما همان کسانی بودید که مؤمنانی را مسخره می‌کردید که می‌گفتند خدایا ما بر تو ایمان آوردیم پس ما را ببخش و بر ما رحم کن، اما شما آنان را به مسخره می‌گرفتید و به آنها می‌خندیدید. از سیاق و سباق این آیات استفاده می‌شود که مسخره گران، به آیات الهی و مؤمنان توهین می‌کردند و وقتی که آنان خدا را مخاطب قرار می‌دهند خدا به آنها می‌فرماید: ﴿اِخْسَوْا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُون﴾^۱ و خدا به آنها اجازه تکلم را نمی‌دهد.

کسانی که دوستان اهل بیت (علیهم‌السلام) را مسخره می‌کنند روز قیامت وقتی آنها را می‌بینند و جایگاه آنان را می‌نگرند، می‌گویند: اینها را که ما آنان را بدترین خلق می‌پنداشتیم و آنها را مسخره می‌کردیم،^۲ امروز که ورق برگشته است ما کجاییم و آنها کجایند.

نکته دیگر این که در آیه یازدهم سوره حجرات خدای متعال به صراحت از مسخره کردن نهی می‌کند و می‌فرماید مرد یا زن کسی را مسخره نکنند، زیرا ممکن است کسی که مسخره می‌شود بهتر از مسخره کننده باشد. علی بن ابراهیم قمی (رحمه‌الله) در ذیل این آیه شریفه می‌فرماید این آیه در شأن صفیه بنت حئی بن اخطب نازل شد. او زوجه رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بوده و داستان این است که عایشه و حفصه این بانو را اذیت و او را مسخره می‌کردند و می‌گفتند ای دختر یهودی! این بانوی بزرگوار از آنان به رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) شکایت کرد. رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: «الْأُحْبَبِينَهَا؛ چرا آنها را جواب نمی‌دهی؟» او گفت: چه بگویم ای رسول الله؟ قال: قولي: ابي هارون نبي الله و عمي موسى كلیم الله و زوجي محمد رسول الله فما تنكران مني؟ حضرت فرمودند: بگو: پدر من هارون نبي الله است،

۱. مومنون / ۱۰۸.

۲. تفسیر قمی، ذیل آیه ۶۳ سوره ص .

عمویم موسی کلیم الله و همسر من محمد رسول الله است پس چرا شما مرا نکوهش می کنید. زمانی که صفیه این مطلب را به آن دو زن گفت آنها گفتند: اینها را رسول خدا ﷺ به تو یاد داده است. پس در این موقع آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ...﴾^۱ نازل شد. از این روایت استفاده می شود که جواب مسخره کردن را نباید با مسخره کردن داد، بلکه باید حقیقت را بیان نمود. خلاصه کلام این که این صفت بسیار مذموم است و موجب عذاب الهی می شود. در برابر این صفت رذیله، صفت حسنه ای به نام مزاح است که روش پیغمبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام بود. البته معنای مزاح قهقهه و دروغ گویی و غفلت از یاد الهی نیست، بلکه خوشحال کردن مؤمنین و ایجاد محبت بین آنهاست. عبوس بودن و درشت رویی کار انبیا و اوصیای آنها نیست، لذا در مورد حضرت علی علی السلام می بینیم که ایشان مزاح می کرد و دشمنان، این صفت حسنه را برای ایشان عیب می شمردند. اما این صفتی پسندیده و معجزه انسان کامل است که با همه کمالی که دارد با مردم عادی همنشین می شود و آنها را خوشحال می کند. روایاتی که مزاح را مذمت می کنند، آن مزاحی را بیان می کنند که موجب غفلت از یاد خدا باشد، اما اگر مزاح دل مؤمنی را شاد کند و از گناهان دیگر پاک باشد، ریسمان محبتی است که مردم را به سوی خود می کشاند، لذا باید انسان از مسخره کردن پرهیز کند و از مزاحی که موجب یاد الهی و خوشحال کردن مؤمن شود استفاده کند.

غیبت

یکی از رذایل اخلاقی که بحث های مختلف دارد، غیبت است یعنی کسی دیگری را که از دوستان اهل بیت علیهم السلام است به گونه ای یاد کند که اگر او

۱. حجرات / ۱۱، تفسیر قمی، ذیل همین آیه، ص ۵۶۹.



بشنود نپسندد. فرقی نمی‌کند که این عیب و نقص در کجا باشد، در بدن باشد یا در عقیده، در صفات و اخلاق باشد یا چیزی که متعلق به لباس و یا خانه اوست و یا هر چیزی که منسوب به او باشد. به هر حال هر چیزی که او را ناراحت کند غیبت است.

این بحث، بسیار دامنه‌دار است. هم بحث فقهی و هم بحث اخلاقی است. تقریباً پنجاه روایت درباره غیبت در مجموعه روایی وجود دارد. درباره معنای غیبت نزد فقها اختلاف وجود دارد که آیا تهمت هم شامل غیبت است یا خیر؟ نکته دیگر این که آیا اهل سنت شامل در حکم غیبت‌اند یا تخصصاً از آن خارج می‌شوند و نیز مستثنیات غیبت و این که آیا غیبت مضر به عدالت است یا نیست. اینها بحث‌هایی درباره غیبت است که ما نمی‌خواهیم هیچ یک از آنها را بحث کنیم. آنچه که مربوط به موضوع این مقاله می‌شود این است که در قرآن مجید چهار آیه در مورد غیبت وجود دارد که صریح‌ترین آنها آیه ۱۲ / سوره حجرات است: ﴿وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ﴾ در این آیه شریفه غیبت به خوردن گوشت برادر تشبیه شده است که در وجه شباهت آن، سه احتمال وجود دارد:

الف) شاید مقصود این باشد همان‌طور که خوردن میت حرام است، غیبت نیز حرام است؛ یعنی حرمت غیبت به حرمت اکل میت تشبیه شده است.

ب) احتمال دارد به درندگی و سبعت تشبیه کرده باشد؛ یعنی که غیبت کننده مثل سگ و گرگ است و همان‌طور که لاش‌خورها گوشت میت می‌خورند، غیبت کننده هم مثل آن حیوانات لاش‌خور است.

ج) احتمال سوم این که شاید این آیه می‌خواهد تجسم اعمال را در آخرت مطرح کند که عمل غیبت کننده در روز قیامت عمل لاش‌خورها است.^۱

۱. درس خارج فقه استاد احمد عابدی.



به هر حال این آیه شریفه در حرمت غیبت، صراحت دارد و شاید همین صراحت موجب شده که علی بن ابراهیم رحمته در تفسیر این آیه هیچ بیانی نداشته باشد.

آیه دیگر در سوره نساء است: ﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا﴾^۱ این آیه با صراحت بر حرمت غیبت دلالت نمی‌کند، بلکه با کمک روایات، دال بر حرمت غیبت است. معنای آیه فقط این است که مظلوم حق فریاد دارد و غیر از مظلوم کسی حق ندارد که زشتی‌ها را بر ملا کند زیرا خداوند این فعل را نمی‌پسندد. از این آیه در جواز غیبت برای مظلوم استفاده کرده‌اند بدین معنا که یکی از موارد استثنای از غیبت، تظلم است. ولی بعضی از محققین این استدلال را قبول ندارند^۲. علی بن ابراهیم قمی رحمته در ذیل این آیه می‌فرماید: خداوند عالم نمی‌پسندد که مردی ظلم و زشتی کسی را بر ملا کند مگر کسی که بر او ظلم شده باشد^۳. پس به او اجازه داده شده که با ظلم مبارزه کند.

آیه سوم: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۴ از این آیه شریفه در معنای غیبت استفاده می‌شود. البته این آیه هم در حرمت غیبت صراحت ندارد، بلکه از روایاتی استفاده می‌شود که از امام صادق علیه السلام ذیل این آیه دارد. البته این آیه در داستان إفک و درباره تهمت است، پس آیه عمومیت دارد. ذیل این آیه شریفه علی بن ابراهیم قمی رحمته از امام صادق علیه السلام حدیثی آورده است که آن حضرت فرمود: مَنْ قَالَ فِي مُؤْمِنٍ مِنْ رَأَتْ عَيْنَاهُ وَ مَا سَمِعَتْ اِذْنَاهُ كَانَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ

۱. نساء / ۱۴۸.

۲. تقریر درس خارج استاد احمد عابدی ۸۷/۲/۱ - مسجد اعظم.

۳. تفسیر قمی، ذیل آیه ۱۴۸ نساء.

۴. نور / ۱۹.



الله فيهم ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ...﴾^۱ کسی که درباره مؤمنی هر چیزی را بگوید که چشم او دیده و گوش او شنیده، چنان کسی داخل در کسانی است که خدا درباره آنها فرموده: همانا کسانی که دوست دارند زشتی‌ها در میان مردم با ایمان شایع شود، برای آنان در دنیا و آخرت عذاب دردناکی است. این حدیث به صراحت حرمت چنین کاری را بیان می‌کند زیرا برای فاعل، وعده عذاب می‌دهد.

آیه چهارم: ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾^۲ ذیل این آیه شریفه علی بن ابراهیم قمی رحمته آورده که «همزه یعنی الذی یغمزه الناس و يستهزء الفقراء و لمزه الذی یولی عنقه و راسه و یغضب اذا رأى فقيراً او سائلاً»^۳ همزه کسی که مردم را چشمک بزند و با چشم، ابرو یا پلک اشاره کند و فقرا را حقیر بشمارد و لمزه؛ یعنی کسی که زمانی که فقیر را ببیند سر و گردن خود را برگرداند و ناراحت شود.»

در این آیه شریفه چشمک زدن و اشاره با چشم مورد نکوهش جدی قرار گرفته است.

حرمت مجلس غیبت

گناه غیبت به حدی سنگین و از صفات خبیثه اخلاقی است که شارع مقدس راضی نیست که کسی در مجلسی بنشیند که در آن غیبت می‌شود. لذا علی بن ابراهیم قمی رحمته ذیل آیه ۶۸ سوره انعام حدیثی آورده است که بیانگر مطلب فوق می‌باشد. **اخبرنا احمد بن ادريس، عن احمد بن محمد عن الحسين بن**

۱. تفسیر قمی، ص ۴۵۸.

۲. همزه / ۱.

۳. تفسیر قمی، ص ۷۶۸.

سعيد عن فضاله بن ايوب عن سيف بن عميره، عن عبد الاعلى بن اعين قال: قال رسول الله ﷺ: ﴿مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾، فلا يجلس في مجلس يسب فيه امام او يغتاب فيه مسلم ان الله يقول في كتاب: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ...﴾.

خلاصه‌ی کلام این که خدای تعالی از این صفت زشت اخلاقی غضبناک می‌شود و انسان را در عذاب الیم قرار می‌دهد.

علاج مرض غیبت

هر مسلمانی باید از این صفت دور باشد و در صورت آلوده شدن به این گناه به فکر معالجه بیفتد و از خود بپرسد که چه عواملی باعث شده که او به این صفت زشت مبتلا شود، هرچند که کاری مشکل است. اگر غضب سبب این امر شده، غضب خود را کنترل کند؛ اگر عداوت و کینه باعث غیبت است خود را از این صفت دور کند؛ اگر حسد موجب این امر شد خود را از او برهاند؛ اگر مزاح و شوخی سبب غیبت شده از آن پرهیزد؛ اگر ریشخند کردن دیگران باعث غیبت است درباره آن فکر کند و از آن دوری جوید؛ اگر فخر و مباهات موجب این صفت زشت شده است از عذاب آن بترسد، اگر غیبت کسی سبب غیبت شده باید بفهمیم که این که آن غیبت کننده مورد عذاب واقع می‌شود این شخص هم مثل اول است. اگر نسبت قبیحی به ما داده شده و ما می‌خواهیم آن را از خود برطرف کنیم و از این جهت غیبت می‌کنیم، بدین معناست که می‌خواهیم خود را تبرئه کنیم ولی ناخودآگاه به کاری ناپسندتر دست می‌زنیم. پس باید در این گونه موارد بکوشیم تا در دام شیطان نیفتیم.

ممکن است که سبب غیبت، همنشینی و همزبانی با دوستان باشد که باید از آن هم پرهیزیم. حدیثی که ذکر شد به ما هشدار می‌دهد که اگر ایمان به خدا و آخرت دارید از این گونه مجالس پرهیزید. گاهی سبب غیبت، مظنه غیبت است؛



یعنی ما می‌پنداریم که فلانی پیش فلان شخصیت می‌رود و عیب ما را می‌گوید و آبروی ما را پیش آن بزرگوار می‌برد. در این صورت برای حفظ آبروی خود پیشدستی می‌کنیم و آبروی او را می‌بریم تا کلام او نزد آن شخصیت اثری نداشته باشد. این روش بسیار ناپسند است؛ زیرا ما برای رضای مخلوق، رضای خالق را از دست داده‌ایم.

گاهی برای اظهار تألم و رنج غیبت می‌شود؛ یعنی گاهی مظلومی را می‌بینیم و ظالم را هم می‌شناسیم، بنابراین برای اظهار هم‌دردی با مظلوم، غیبت می‌کنیم و غافل از این هستیم که اگر غیبت ظالم جایز باشد فقط برای مظلوم جایز است نه برای دیگران. حتی بعضی به این حد احتیاط کرده‌اند که ممکن است برای مظلوم، غیبت کردن جایز باشد اما معلوم نیست استماع آن برای دیگران جایز باشد.

گاهی غیبت سبب می‌شود وقتی ما معصیتی را می‌بینیم و برای خدا غضبناک می‌شویم، برای اظهار غضب، نام آن عاصی را برملا می‌کنیم. ولی این غیبت کننده، غافل است که غضب برای خدا گرچه صفت خوبی است، اما حرمت غیبت سر جای خود باقی است. در واقع غضب برای خدا باعث رفع حرمت از غیبت نمی‌شود. پس باید توجه به این نکات، خود را از مرض غیبت برهانیم و به صفت خوب مدح و ستایش مؤمنین نائل شویم.

فضیلت مدح مؤمنین

در برابر غیبت، صفت حسنه مدح و ستایش مؤمنین است که دل را به خود جذب می‌کند و جامعه بشری را یکپارچه می‌کند. البته باید هوشیار باشیم و از این طریق در دام ابلیس نیفتیم؛ یعنی مواظب باشیم برای حطام بی‌ارزش دنیا کسانی که دچار عجب و غرور می‌شوند و نیز کسانی که مستحق مدح نیستند بلکه مستحق ذمند آنها را مدح نکنیم. خلاصه کلام این که در صفات اخلاقی تیزبین

باشیم و همان میانه‌روی و عدالت را در همه امور داشته باشیم تا خدا از ما خوشنود شود و ما به او نزدیک‌تر شویم.

کذب

یکی از صفات رذیله کذب و دروغ‌گویی است. این صفت به حدی زشت و بد است که آدمی را نزد مردم ذلیل می‌کند، بی‌اعتبار می‌سازد. دروغ، مایه شرمساری و باعث ملال و سبب ریختن آبرو نزد بندگان خدا و باعث روسیاهی در دنیا و آخرت می‌شود. این گناه به حدی ناپسند است که علی بن ابراهیم قمی رحمته در آیه ۲۳ سوره انعام، فتنه را به معنای کذب گرفته است.^۱

حرمت کذب و زشتی آن برای عموم انسان‌ها معلوم است و شرع مقدس نیز بر دوری از آن تأکید فراوانی کرده است. بحث کذب هم مثل بحث غیبت بحث دامنه‌داری است، مواردی مانند معنای کذب، مسوغات کذب، این که آیا حضرت ابراهیم و حضرت یوسف علیهما السلام دروغ گفته‌اند یا خیر، آیا تقیه کذب است، جواز یا عدم جواز کذب در رفع اختلاف، آیا خلف و عد کذب است، در ارشاد جاهل به دین آیا کذب جایز است، آیا مبالغه کذب است و این که آیا توریه کذب است؟ همگی مباحثی هستند که از دایره این نوشتار خارج هستند آن چه که برای ما در این بحث مهم است، تهمت‌هایی است که به حضرت ابراهیم و حضرت یوسف (علی نبینا و آله و علیهما السلام) زده شده و گفته شده است که حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن مجید در چند مورد دروغ گفته است. و همچنین جناب یوسف علیه السلام.

تهمت کذب به حضرت ابراهیم علیه السلام

در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام گفته شده است که ایشان در سه مورد دروغ

۱. تفسیر قمی، ص ۱۸۶.



گفته است که هر یک را جداگانه بررسی خواهیم کرد.

۱- ﴿فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ﴾ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ^۱ این آیه می‌فرماید که ایشان نگاه خاصی به ستارگان کرد و پس گفت من بیمارم. در ذیل این آیه شریفه مفسرین توجیهات متعددی کرده‌اند که بعضی از آنها ملال آور است. با توجه به این که خدای متعال به جناب ابراهیم علیه السلام قلب سلیم عطا کرده بود و علی بن ابراهیم قمی رحمته الله آن را قلب سلیم از شک و تردید معنی کرده است،^۲ لذا دروغ‌گویی از ساحت مقدس حضرت ابراهیم علیه السلام محال است. علامه طباطبایی رحمه الله علیه در ذیل این آیه شریفه فرموده که ما دلیلی نداریم که حضرت ابراهیم علیه السلام مریض نبوده و ممکن است که آن حضرت مریض بوده باشد و همه توجیهات را رد کرده است.^۳ ولی در روضه کافی حدیثی است که همه توجیهات مفسرین را لغو می‌کند و خود علامه طباطبایی رحمه الله علیه در بحث روایی این حدیث را آورده است که امام باقر علیه السلام فرمودند: ابراهیم علیه السلام نه مریض بود و نه دروغ گفت. «و الله ما كان سقيماً و ما كذب»^۴.

با توجه به این حدیث شریف آن چه مسلم است این است که حضرت ابراهیم علیه السلام دروغ نگفته است اما این که چنین سخنی از سر توریه بوده و یا مقصود این بوده که با این وضع شما من مریض شدم، هرچه باشد، جناب ابراهیم علیه السلام هرگز دروغ نگفته است.

۲- ﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنَّ كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾^۵ این آیه شریفه هم

۱. صافات / ۸۹-۸۸.

۲. تفسیر قمی، ذیل آیه ۸۴، صافات ص ۵۷۱.

۳. تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۱۴۸.

۴. روضه کافی، ح ۵۵۹.

۵. انبیاء / ۶۳.

در مورد بت شکنی جناب ابراهیم علیه السلام است که ایشان فرمودند بلکه بت بزرگ اینها را شکسته است پس از این ها سؤال کنید اگر آنها می گویند، گفته شده که بتها را خود حضرت ابراهیم علیه السلام شکست ولی گفت که بت بزرگ شکسته است. امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند: «و الله ما فعله کیرهم و ما کذب ابراهیم فقيل: و كيف ذلک؟ قال: انما قال: فعله کیرهم هذا ان نطق و ان لم ينطق فلم يفعل کیرهم هذا شیئا»^۱ به خدا سوگند این بت شکنی را بت بزرگ انجام نداده بود و ابراهیم علیه السلام هم دروغ نگفت پس پرسیده شد که این چگونه شد؟ حضرت جواب دادند: ابراهیم علیه السلام گفته که این فعل را بت بزرگ انجام داده است اگر او بگوید و اگر نگوید پس بت بزرگ اصلا این فعل را انجام نداده است. بنابراین موضوع این آیه نیز روشن شد.

۳- ﴿هَذَا رَبِّي﴾^۲ این کلمه در سه آیه سوره انعام تکرار شده است. زمانی که حضرت ابراهیم علیه السلام ستاره را دید فرمود: ﴿هَذَا رَبِّي﴾ وقتی که غروب کرد فرمود: ﴿لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ﴾ زمانی که ماه را دید فرمود: ﴿هَذَا رَبِّي﴾ وقتی که آن نیز غروب کرد فرمود: ﴿لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ﴾، زمانی که خورشید را دید فرمود: ﴿هَذَا رَبِّي﴾ این مالک من است این بزرگتر است و زمانی که هم غروب کرد فرمود: ﴿يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾ از این آیات شریفه استفاده کرده اند که دروغ مصلحت آمیز جایز است. زیرا جناب ابراهیم علیه السلام با وجودی که آنها را خدا نمی دانست اما رب خود نامید. این موضوع فقط برای این مطلب بوده که اول آنها بفهمند که حضرت ابراهیم علیه السلام از خود آنهاست زیرا اگر این چنین نگوئیم دامن آن حضرت به شرک آلوده می شود در حالی که این امر

۱. تفسیر قمی، ص ۴۲۸.

۲. انعام / ۷۸-۷۷-۷۶.



دور از ساحت قدس ابراهیمی است. پس یکی از مسوغات کذب این است که انسان، کذب مصلحت آمیز بگوید.

جواب این گفتار این است که حضرت ابراهیم علیه السلام اصلاً دروغ نگفته است. زیرا در مباحث تعلیم و تربیت این امری متعارف است که انسان، ابتدا کلام باطل کسی را بپذیرد تا به موقع بر ضدش استفاده کند؛ یعنی ابتدا می گوید این ستاره خداست و در ادامه اعتراض می کند که این چه خدایی است که غروب می کند. در واقع ابتدا کلام او را می گیرد تا بعد آن کلام را نقض کند. در این صورت به چنین سخنی کذب نمی گویند بلکه توطئه به جواب یا مقدمه جواب می گویند.

ثانیاً این جملات حضرت ابراهیم علیه السلام اصلاً اخبار نیست، بلکه استخبار و انکار است. عین همین سؤال را مأمون الرشید از امام رضا علیه السلام داشت. مأمون پرسید: ای فرزند رسول خدا ﷺ ما را از قول خدای متعال درباره ابراهیم علیه السلام با خبر سازید که فرمود: ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي﴾. امام علیه السلام جوابی دادند که خلاصه آن این است که کلام حضرت ابراهیم در هر سه مورد استخبار و انکار است نه اخبار و اقرار. ابراهیم علیه السلام می خواست از گفتار خود آنها بطلان دینشان را بیان کند و برای آنها ثابت کند که زهره و قمر و خورشید مستحق عبادت نیستند، زیرا صفت افول و غروب دارند، بلکه خالق این اجرام و آسمان و زمین شایسته عبادت است. و در واقع حضرت ابراهیم خواسته است با این استخبار و انکار به آن سه طائفه مشرک جواب بدهد؛ یعنی سه طایفه ای که زهره، ماه و خورشید را می پرستیدند.^۱ از این حدیث شریف روشن شد که حضرت ابراهیم اصلاً دروغ نگفته بلکه از آنها به لسان انکار طلب خبر کرد که آیا اینکه افول می کند رب من است؟

و روشن است که قرآن مکتوب، چگونگی لهجه را نشان نمی دهد و آهنگ

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، باب ۱۵ ح ۱، صص ۱۷۶-۱۷۵.

صدا را آشکار نمی‌کند و این یکی از جواب‌های مهم به طرفداران حسبن کتاب الله است که اگر قرآن به واسطه‌ی وارثین واقعی‌اش آموخته نشود، انسان دچار مشکل جدی می‌شود لذا همراه تحریر یک لهجه شناس هم باید باشد که بفهماند گوینده چه طور این کلمه را ادا کرده تا مطلب به وضوح آسان شود.

تهمت دروغ به حضرت یوسف علی‌السلام

یکی از ادله قرآن درباره مسوغات کذب در داستان حضرت یوسف علی‌السلام است که ندا دهنده صدا زد ﴿أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ﴾^۱ کاروانیان شما دزدید. از این آیه شریفه استفاده کرده‌اند که دروغ مصلحت آمیز جایز است، زیرا آنها دزدی نکرده بودند ولی حضرت یوسف علی‌السلام به دلایلی به آنها نسبت سرقت داد و این خلاف واقع است که حضرت یوسف علی‌السلام به کاروانیان نسبت داده بود لذا باید بگوییم که یکی از مسوغات کذب، مصلحت اهم است. جواب این قول این است که اولاً جناب یوسف علی‌السلام این جمله را نگفته بود، بلکه ندا دهنده‌ای، این کلام را گفته پس نمی‌توان نسبت دروغ به ایشان بدهیم. اگر گفته شود که این به ایماء حضرت یوسف بود جواب این است که خلاف واقع گفتن کذب است، اما نقشه کشیدن برای امر مهم کذب نیست. ثانیاً همین مطلب از امام جعفر صادق علی‌السلام پرسیده شده که ﴿أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ﴾ چه معنا دارد؟ حضرت جواب دادند: «ما سرقوا و ما کذب یوسف فانما عني سرقتم یوسف من ابیه»^۲ از این حدیث شریف هم به‌خوبی روشن می‌شود که اگر حضرت یوسف علی‌السلام این را گفت دروغ نبود و البته آنها نیز دزدی نکرده بودند بلکه مقصود حضرت یوسف علی‌السلام این بود که شما یوسف را از پدرش دزدیدید.

۱. یوسف / ۷۰.

۲. تفسیر قمی، ص ۳۲۶.



بنابراین از هیچ‌کدام از آیات قرآنی جواز دروغ مصلحت‌آمیز اثبات نشد. بنابر گفته بعضی از محققین اصلاً دروغ همیشه بد است و هیچ سببی دروغ را جایز قرار نمی‌دهد. اگر ما قائل شویم که قبح کذب بالوجوه والاعتبارات است این حرف به زبان امروزی یعنی نسبیت اخلاق. لذا درست این است که بگوییم آنچه که به اخلاق مربوط است حسن عدل و قبح ظلم است و صدق و مطابق واقع بودن یک امر، غالباً مصداق عدالت است و کذب و مطابق واقع نبودن یک امر معمولاً مصداق ظلم است. اما گاهی می‌شود که خلاف واقع گفتن، عدل است و مطابق واقع بودن، ظلم. در این صورت خلاف واقع گفتن، واجب و مطابق واقع گفتن حرام است. این تخصیص در یک مسأله اخلاقی نیست، بلکه همان مطلق بودن است. آنچه که واجب و لازم است عادل بودن است بیشتر اوقات، عدالت مطابق با واقع است و گاهی نیز عدالت، مطابق با واقع نبودن کذب است. در این صورت مشکل نسبیت اخلاقی هم لازم نمی‌آید.^۱

صدق

وقتی انسان خود را از رذیلت کذب دور کرد و از این مرض رهایی بخشید باید صفت حسنه صدق و راستگویی را در خود جای دهد. این صفت از ویژگی‌های انبیا و اولیای الهی است و در قرآن مجید با مشتقاتش بیش از صد بار آمده است.

آیات و احادیث درباره حسن راستگویی بسیار زیاد است و به حدی است که اگر کسی در درجه معراج صدق باشد که همان محمد و آل محمد علیهم‌السلام هستند، باید راه آنها را مشعل راه خود قرار دهد و پا به پای آنان برود. خدای متعال در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^۲ علی بن

۱. درس خارج استاد عابدی، ۸۸/۲/۲۸.

۲. توبه / ۱۱۹.

ابرهیم قمی رحمته می فرماید: «هم الائمه؛ این صادقین، ائمه علیهم السلام هستند». خلاصه کلام اینکه راه صدق و صفا راه انبیا و اولیاست که انسان باید خود را در سلک آنها قرار دهد تا تقرب الهی بیشتر شود.

ریا

یکی از مهلک ترین امراض نفسانی ریاست به این معنا که انسان کار خیر را برای اعتبار و منزلت یافتن نزد مردم انجام دهد. توضیح این که انسان گاهی در برابر غیر خدا مانند خورشید و ماه کرنش می کند که همان شرک جلی است، ولی گاهی معبودهای پنهان را پرستش می کند و حتی گاهی خودش هم نمی فهمد که دارد به شرک آلوده می شود. در این صورت خداوند متعال اعمال او را باطل می کند، زیرا شرط قبولی عمل در آن مفقود است و این عمل به حدی روشن است که خدای متعال برای کسانی که صدقه می دهند؛ ولی بعداً منت می گذارند و اذیت می کنند مثال می زند که صدقات و خیرات خود را با منت و اذیت باطل نکنید. هم چنین کسی که انفاق می کند تا مردم ببینند او نه به خدا ایمان دارد و نه به روز قیامت.^۱

گفتیم که ریا نوعی شرک است و کسی که لقای رب را دوست دارد باید عمل صالح انجام بدهد و در عبادت خدا احدی را شریک نکند. در هر عملی که انسان ریا داشته باشد شرک است و خدا آن را قبول نمی کند.

علی بن ابراهیم قمی رحمته در ذیل آیه ۱۱۰ سوره کهف حدیث جالبی را از امام محمد باقر علیه السلام آورده که ایشان در تفسیر آیه ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ...﴾^۲ فرموده که «من صلی مرأاة الناس فهو مشرك من زكي مرأاة الناس فهو

۱. بقره / ۲۶۴.

۲. کهف / ۱۱۰.



مشرک و من صام مراعاة الناس فهو مشرک و من حج مراعاة الناس فهو مشرک و من عمل عملاً مما امر الله به مراعاة الناس فهو مشرک ولا يقبل الله عمل مراعاة^۱. یکی از اوصاف منافقین که در قرآن به آن اشاره شده این است که آنها در نماز ریا می‌کنند؛ یعنی اظهار می‌کنند که مؤمن هستند.^۲ در حالی که خداوند متعال بر کسانی که ریا می‌کنند نفرین کرده است.^۳ خداوند متعال به مؤمنین هشدار می‌دهد که مثل کسانی نشوید که برای نمایش به مردم از خانه‌هایشان بیرون رفتند.^۴ خلاصه کلام اینکه این عمل به حدی مورد نکوهش و مذمت واقع شده است که انسان عاقل باید مواظب باشد تا عمل او شرک آلود نشود و خالصانه پیش خدا برود و خود را با زیور اخلاص آراسته سازد.

اخلاص

وقتی انسان خود را از عمل شرک آلود ریا وارسته کرد، باید با زیور اخلاص خود را آراسته کند. اخلاص راز و رمزی است که در اختیار همگان قرار نمی‌گیرد و تنها کسانی که خود را به وادی محبت خدا رسانده‌اند طعم آن را می‌چشند. اخلاص عملی قلبی است و فقط گفتن قربه الی الله، عمل را خالص نمی‌کند بلکه عمل درونی انسان‌ها در کار است.

مخلصین و مخلصین

یکی از درجه‌های اخلاص، مخلص بودن است که کمی آسان‌تر است؛ یعنی ممکن است انسان به‌طور موقت عمل را به انگیزه الهی انجام دهد. لذا این صفت

۱. تفسیر قمی، ص ۴۰۴.

۲. تفسیر قمی، ذیل آیه ۱۴۲ نساء، ص ۱۵۰.

۳. ماعون / ۶.

۴. انفال / ۴۷.

حتی در بدترین انسانها نیز ممکن است که پیدا شود، مثلاً زمانی که در مشکلات بیفتند، لذا قرآن مجید می گوید: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾^۱ ولی کسانی که به درجه عالیه کمال رسیده‌اند و به مقام عصمت نائل شده‌اند یا تالی‌تلو معصوم‌اند و همیشه در یاد خدایند آنها مخلص‌اند، لذا خدای متعال امثال حضرت موسی^۲ و حضرت یوسف^۳ را مخلص می‌نامد. در نتیجه شیطان هم از رخنه در دل این‌گونه افراد مأیوس است.^۴

نشانه‌های اخلاص

بیان شد که اخلاص فقط با گفتن قربه الی الله حاصل نمی‌شود، بلکه انسان باید در وجود خود نشانه‌هایی از اخلاص را مشاهده کند، اگر این نشانه‌ها وجود داشت چه بهتر وگرنه در کسب آن صفت زحمت بکشد.

۱. انتظار پاداش نداشتن: کاری که انسان انجام می‌دهد انتظار دارد که در برابر آن پاداش داشته باشد، ولی اگر این پاداش را از غیر خدا بخواهد این عمل در درگاه احدیت هیچ ارزشی ندارد.

قرآن مجید عمل اخلاص را اینگونه ترسیم می‌کند که انسان اگر به طعام علاقه داشته باشد ولی آن طعام را به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهد و می‌گوید: ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا﴾^۵ وقتی عمل به این درجه از اخلاص می‌رسد خدا جواب می‌دهد ﴿وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا﴾^۶.

۱. عنکبوت / ۶۵.

۲. مریم / ۵۱.

۳. یوسف / ۲۴.

۴. حجر / ۴۰.

۵. انسان / ۹.

۶. همان / ۲۲.



علی بن ابراهیم قمی رحمته می گوید: این سوره از ﴿یوفون﴾ تا آیه ۲۲ درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده، اما این درباره هر مؤمنی که این گونه برای خدا عملی را انجام دهد جریان دارد.^۱ یعنی عمل به حدی خالص باشد که خدای متعال آن را قبول کند و درجه عمل به حدی می رسد که انسان از غیر خدا پاداش نخواهد.

۲. بی توجهی به حصول رضایت دیگران، در بحث ریا ذیل آیه ۱۱۰ سوره ی کهف گفته شد که عملی که برای رضایت دیگران و نمایش دیگران باشد عملی شرک آلود است.

۳. دوری از شهرت: عملی که انسان برای مشهور شدن انجام می دهد ناخالص است در حالی که خدا عمل خالص را قبول می کند ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ﴾^۲ لذا در حدیث شریف آمده که «ان الله تبارك و تعالی لا يقبل الا من اخلص... الا لله دين الخالص»^۳.

راه های رسیدن به اخلاص

۱- دل نبستن به دنیا

هنگامی که انسان به این درجه از علم برسد و حقیقت دنیا را بشناسد رعایت اخلاص برای او آسان می شود و خشیت او بیشتر می شود،^۴ لذا امام علیه السلام فرموده اند: «ان اعلم الناس بالله اخوفهم لله و اخوفهم له اعلمهم واعلمهم به ازهدهم

۱. تفسر قمی رحمته، ص ۷۳۳.

۲. زمر / ۳.

۳. میزان الحکمه، ج ۷، ص ۲۴۴.

۴. تفسر قمی، ص ۵۰۴.

فیها^۱، لذا امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «الزهد سجدیه المخلصین»^۲.

۲- بی توجهی به اقبال و ادبار

اگر تعریف و تمجید، انسان را مغرور کند و بدگویی او را منزجر می کند چنین شخصی از راه اخلاص دور است، بلکه سالک اخلاص، خدا را در نظر بگیرد، اگر عمل او مورد پسند الهی است حتی اگر همه مردم بدی او را می گویند باکی نداشته باشد. اگر عمل او مورد نکوهش الهی باشد چنانچه همه دنیا هم او را تمجید کند سودی ندارد. سالک راه خدا باید ملکوت سماوات را در نظر بگیرد تا در آنجا او را با عظمت یاد کنند، لذا امام صادق علیه السلام می فرماید: «من تعلم الله وعمل به وعلم الله دعی فی ملکوت السموات عظیما»^۳.

امام محمد باقر علیه السلام خطاب به جابر می فرماید: «واعلم بانك لا تكون لنا وليا حتي لو اجتمع اهل مصرك و قالوا انك رجل سوء لم يحزنك ذلك ولو قالوا انك رجل صالح لم يسرك ذلك ولكن اعرض نفسك على كتاب الله فان كنت سالكا سبيله زاهدا في تزهيده و راغبا في ترغيبه خائفا من تخويفه فاثبت فابشر فانه لا يضرك ما قيل فيك وان كنت مبائنا في القرآن فما الذي يغرك من نفسك»^۴.

۱. همان.

۲. غرر الحکم، شماره / ۶۶.

۳. تفسیر قمی، ص ۵۰۴.

۴. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۶۲؛ تو ولی و دوستدار ما نخواهی بود مگر اینکه گونه ای باشی که اگر تمام اهل شهر بگویند: تو مرد بدی هستی موجب ناراحتی تو نگشته و اگر همه بگویند که تو مرد خوبی هستی موجب سرور تو نگردد بلکه خودت را در مقابل کتاب خدا قرار بده و بر آن عرضه کن اگر دیدی که راه قرآن را رفته ای و تحت تاثیر تشویق و تهدید قرآن قرار گرفته ای پس بر تو بشارت باد که در این حال بدگویی دیگران ضرر به تو نمی رساند ولی اگر مطابق قرآن نبوده و مخالف قرآن بودی پس چه چیز باعث غرور تو می گردد.



۳- اعتماد به خدا

اگر انسان در مرحله توحید به جایی برسد که فقط خدا را در عالم مؤثر بداند، آن وقت عمل او خالص می‌شود. این بحث در واقع بحث توکل است که بحث آن خواهد آمد ان شاء الله.

۴- اخفای عمل

اگر انسان اعمالش را در منظر و مرآی دیگران انجام ندهد و سعی برپنهان ماندن آن داشته باشد از خطر ریا رهایی می‌یابد و به وادی اخلاص رهنمون می‌شود. لذا غیر از صدقه واجب گفته شده که دیگر صدقات را پنهانی انجام دهید. قرآن مجید می‌فرماید: ﴿إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾^۱ علی بن ابراهیم قمی رحمته الله در ذیل این آیه شریفه می‌فرماید: «الزكاة المفروضة تخرج علانية و تدفع علانية و بعد ذلك غير الزكاة ان دفعته سرا فهو افضل»^۲ امام جعفر صادق عليه السلام می‌فرماید: «يا عمار، الصدقة و الله في السر افضل من الصدقة في العلانية و كذلك و الله العباد في السر افضل منها في العلانية»^۳.

آثار اخلاص

۱. هیبت و خشوع موجودات

اگر انسان با خدای متعال ارتباط همیشگی داشته باشد خدای متعال محبت او

۱. بقره / ۲۷۱.

۲. تفسیر قمی، ص ۸۸.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۵۷.

را در دل مردم جای می‌دهد^۱ و همه در برابر عظمت او کرنش می‌کنند و خداوند متعال رعب و هیبت چنین شخصی را در دل مشرکان قرار می‌دهد لذا خدای متعال می‌فرماید: ﴿فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبُ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ﴾^۲ یعنی در قلوب قریش رعب می‌اندازیم؛ یعنی شرک، سبب مرعوب شدن و اخلاص موجب هیبت می‌شود.

همچنین در جنگ بدر خداوند متعال می‌فرماید: ﴿سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ﴾^۳ سبب مرعوب شدن کفار شرکشان است و سبب هیبت مؤمنین اخلاص آنان بود. زیرا در جنگ بدر در لشکر اسلام فقط دو اسب بود؛ یکی نزد زبیر و دیگری نزد مقداد. اما در لشکر قریش چهار صد اسب بود. اما اعتماد خالصانه به خدا سبب پیروزی مسلمانان شد.

به همین ترتیب خداوند متعال در دل قبیله بنی قریظه که عهد شکسته بودند، رعب اسلام و مسلمین را قرارداد و آنها کشته و اسیر شدند^۴. مسلمانان همچنین وقتی قبیله بنی نظیر عهد خود را شکستند با وجودی که آنها فکر می‌کردند قلعه آنها مانع مسلمانان می‌شود، ولی از آنجایی که آنها گمان نمی‌کردند خدا از هم آنجا به آنان آسیب رساند و در دل آنها رعب مسلمین را قرار داد، نوبت بدین جا رسید که از خانه‌های خودشان با دست خالی فرار کردند؛ بعضی به طرف فدک و بعضی‌ها به طرف شام^۵.

این اعتماد خالصانه به خدا بود که هم کفار و هم یهود و هم نصاری، از

۱. مریم / ۹۶.

۲. آل عمران / ۱۵۱.

۳. انفال / ۱۲.

۴. تفسیر قمی، ذیل آیه ۲۶ سوره احزاب.

۵. تفسیر قمی، ذیل آیه ۲ سوره حشر، ص ۶۹۴.



مسلمانان مرعوب شدند لذا خدا می فرماید ﴿فَاعْتَبِرُوا﴾^۱ واقعاً این جای عبرت است که انسان در این زمینه تفکر کند. لذا امام صادق علیه السلام می فرماید: «ان المؤمن لیخشع له کل شیء و یهابه به کل شیء ثم قال اذا کان مخلصاً لله اخاف الله منه کل شیء حتی هوام الارض و سباعها و طیر السماء»^۲.

۲. کفایت امور

انسانی که خودش را برای خدا خالص گردانیده و پیشانی بندگی خویش را فقط به در خانه او می ساید، خداوند عالم او را رها نمی کند، بلکه سرپرستی او را خود به عهده می گیرد. کار بنده فقط بندگی است و کار معبود تدبیر امور اوست، لذا خداوند متعال در جاهای مختلف قرآن مجید می فرماید: ﴿کَفَىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلًا﴾، ﴿کَفَىٰ بِاللّٰهِ نَصِيرًا﴾ در حدیث قدسی آمده است: «لا اطلع علی قلب عبد فاعلم منه حب الاخلاص لطاعتي و لوجهي و ابتغاء مرضاتي الاتولیت تقویمه و سیاسته»^۳.

۳. روشن بینی

یکی از آثار اخلاص این است که شخص مخلص همه چیز را از نگاه دل می بیند و حقیقت اشیاء را همان طور که هست می بیند و گفتار او رنگ الهی پیدا می کند و خدا به او حکمتی عطا می کند که خیر کثیر باشد. به همین خاطر است که به هر کسی حکمت داده نمی شود، بلکه حکمت در مرحله ﴿مَنْ يَشَاءُ﴾ است و به هر کسی که داده شود ﴿خَيْرًا كَثِيرًا﴾ نصیب او می شود.^۴

۱. حشر/۲.

۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۸.

۳. همان، ج ۸۵، ص ۱۳۶.

۴. بقره / ۲۶۹.

حکمت در نتیجه اخلاص عمل داده می‌شود. امام جعفر صادق علیه السلام ذیل آیه ۱۲ سوره لقمان می‌فرماید: «بدین خاطر به لقمان حکمت عطا کردند که او مردی قوی در امر خدا و متورع در خدا بود...»^۱.

در حدیثی معروف آمده است: «ما اخلص عبد الله عز وجل اربعين صباحا الا جرت ينابيع الحكمه من قلبه علي لسانه»^۲ مقصود این است که اگر اخلاص عمل برای انسان ملکه شود، او از زبان حرف نمی‌زند، بلکه از دل حرف می‌زند و چشمه حکمت بر زبان او جاری می‌شود.

اصرار بر معصیت

یکی از صفات رذیله که انگیزه‌های مختلف دارد اصرار بر گناه و نافرمانی خدای متعال است. تکرار گناه آنچنان روح انسان را تیره و تاریک می‌نماید که گاهی تمام روزنه‌های امید را بر او می‌بندد و انسان را در تاریکی محض قرار می‌دهد به گونه‌ای که نور الهی اصلاً قابل دیدن نیست و انسان یکی از نشانه‌های منکرات می‌شود.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «ما من عبد الا وفي قلبه نكتة بيضاء فاذا اذنب ذنبا خرج في النكتة نكتة سوداً فان تاب ذهب تلك السواد و ان تمادي في الذنوب زاد ذاك السواد حتي يغطي البياض لم يرجع صاحبه الي خير ابدا»^۳.

از این حدیث شریف استفاده می‌شود که اصرار بر گناه به تدریج قلب انسان را تیره و تار می‌کند و نتیجه این می‌شود که راه رسیدن به خیر برای چنین انسانی بسته می‌شود.

۱. تفسیر قمی، ص ۵۲۰.

۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۲؛ بنده‌ای نیست که چهل روز خود را برای خدا خالص کند مگر اینکه (به) سبب این اخلاص (چشمه حکمت از قلبش به زبان جاری شود).

۳. کافی ج ۲، ص ۲۲۳.



یزید نمونه‌ای از اصرار بر گناه

یزید بن معاویه تدریجاً گناه می‌کرد و یکی پس از دیگری به گناهان بزرگ روی آورد کار از طلب بیعت شروع شد در شام با اسارت اهل بیت به پایان رسید. سپس مدینه را تاراج کرد و خانه خدا را به آتش کشاند. به همین سبب زمانی که آن ملعون با چوب بر دهان امام حسین علیه السلام می‌زد و بی‌ادبی می‌کرد حضرت زینب کبری علیها السلام با دیدن این منظره برای خطبه برخاست و فرمودند: صدق الله و رسوله یا یزید: ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاءُوا السُّوءَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴾^۱

عاقبت گناه همین می‌شود که انسان آیات الهی را تکذیب می‌کند و آن را مورد استهزاء قرار می‌دهد. لذا انسان باید خود را از این رذیله پاک کند و به زیور توبه آراسته شود. در واقع توبه برای مؤمنی که از هر جانب مورد حمله شیطان است یک نعمت الهی است؛ از طرفی حمله ابلیس و عفاریت آن و از طرف دیگر نفس امّاره و وساوس آن، از سویی این جهان که همه عواملش دست به دست هم داده‌اند تا انسان در گناه فرو رود. ولی این توبه است که دست انسان ضعیف الاراده را می‌گیرد و او را به کمک نفس لواحه به طرف خدا برمی‌گرداند و توفیق توبه و بازگشت به بندگی را به انسان می‌دهد.

توبه

یکی از فضائل اخلاقی توبه است که به معنای بازگشت از اصرار بر گناه است. توبه سرمایه پاکیزگی انسان، راه وصول به محبت الهی و موجب خشنودی ذات باری تعالی می‌باشد. شخص تائب و ثواب در زمره محبوبان الهی قرار

می گیرد: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾^۱ آنچه انسان را سیراب می نماید تقرب به درگاه باری تعالی است و دور شدن از در خانه او جز محرومیت و فقر و فلاکت چیز دیگری را در پی ندارد. توبه، یعنی بازگشت به جوار مولای مهربانی که با دیدن او مسرور می گردیم و ما را مورد لطف خود قرار می دهد و فلاح و رستگاری را شامل حال آن تائب می کند ﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۲.

مراحل توبه و استغفار

توبه که سرمایه تقرب الهی است مراحل مختلفی دارد که بدون طی آن مراحل، توبه محقق نمی شود. در توبه فقط گفتار و یک استغفرالله گفتن کافی نیست، بلکه حقیقت توبه حالتی است که در نفس انسان پیدا می شود و این حالت، نیازمند مقدماتی است که بدون آن، توبه محقق نمی شود.

بنابر فرموده جناب امیر بیان امیرمؤمنان علی علیه السلام توبه شش مرحله دارد ۱- پشیمانی بر آنچه گذشته ۲- تصمیم بر عدم تکرار گناه ۳- پرداخت حقوق مردم ۴- پرداخت حقوق واجب خداوند ۵- ذوب و آب کردن گوشتی که از حرام روییده شده ۶- چشاندن درد و سختی عبادت به بدنی که لذت معصیت را به او چشاندیم.^۳

داستان قوم یونس علیهم السلام

اگر انسان از صمیم قلب پشیمان شود و تصمیم بر عدم تکرار گناه داشته باشد، رحمت باری تعالی بر او به حدی می بارد که او تائب می شود.

۱. بقره / ۲۲۲.

۲. نور / ۳۱.

۳. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۴۷.



از امام صادق علیه السلام روایت شده است که خدای متعال بعد از وعده‌ی عذاب، فقط از قوم حضرت یونس علیه السلام عذاب را برداشته است. زیرا یونس علیه السلام قوم خود را به خدا دعوت می‌کرد ولی قومش او را انکار می‌کردند. پس جناب یونس علیه السلام تصمیم گرفت آنان را نفرین کند. بین پیروان حضرت یونس علیه السلام دو نفر بودند که یکی عالم بود و دیگری عابد؛ عابد می‌گفت که ای نبی‌خدا نفرین کن، ولی شخص عالم می‌گفت که نفرین نکنید، زیرا دعای شما مستجاب می‌شود. حضرت یونس علیه السلام قول عابد را پذیرفت و نفرین کرد. در این حال حکم خدا آمد که در فلان سال و در فلان روز عذاب نازل می‌شود. در روز موعود حضرت یونس علیه السلام همراه با عابد از قریه بیرون رفت و آثار عذاب پدیدار شد. عالمی که آنجا بود گفت: ای قوم به خدا پناه ببرید شاید او بر شما رحم کند و عذاب را از شما بردارد. مردم گفتند: بگو ما چه کاری انجام دهیم؟ عالم گفت: همه شما جمع شوید و به طرف بیابان بی‌آب و علفی بروید و بچه‌ها را از مادرانشان جدا کنید، شتران و اولادشان را از هم جدا کنید، بین گاو و بچه‌هایشان جدایی بیندازید و نیز بین گوسفندها و اولادشان جدایی بیندازید، سپس گریه کنید و دعا کنید پس آنها رفتند و همان کار را انجام دادند و ناله کشیدند و گریه می‌کردند، پس خدا بر آنها رحم کرد و عذاب را از آنها برداشت.^۱ این داستان نشان می‌دهد که توبه اگر از صمیم قلب باشد و شرایط قبولی دعا کامل شده باشد عذاب الهی که موجب هلاکت دنیا و آخرت است، تبدیل به رحمت دنیا و آخرت می‌شود، اما انسان باید به درجه «توبه نصوح» برسد تا این صفت شامل حال او شود ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾^۲ ابوالحسن علیه السلام

۱. تفسیر قمی، ص ۲۹۵، ذیل آیه ۹۸ یونس. ادامه این داستان در تفسیر قمی و در صفحه مذکور آمده است.

۲. تحریم / ۸.

در ذیل این آیه شریفه می‌فرماید: «یتوب العبد ثم لا يرجع فيه؛ توبه نصوح آن است که بنده توبه می‌کند و دوباره به طرف گناه بر نمی‌گردد». در حدیث دیگری آمده است: «ان احب عباد الله الي الله المتقي التائب»^۱ محبوبترین بنده نزد خدا متقی تائب است.

راه رسیدن به توبه

باید کاری کنیم تا حالت توبه در نفس ما به وجود بیاید. اولین کار برای رسیدن به توبه این است که گناه خود را فراموش نکنیم، زیرا وقتی گناه فراموش شد، انسان درصدد جبران آن بر نمی‌آید. دومین کار این است که ما به آثار دنیوی گناه توجه داشته باشیم. تمام گرفتاری‌ها و مشکلاتی که در زندگی انسان پیش می‌آید برخاسته از گناهانی است که انسان مرتکب آن شده و بدان توجه ندارد، در حالی که توبه می‌تواند این مشکلات را برطرف کند.

در دعای ابو حمزه ثمالی می‌خوانیم که آثار گناه این است که انسان از مجالس توابین دور می‌شود؛ وقتی نماز می‌خواند خواب بر او غلبه می‌کند؛ حال راز و نیاز از او گرفته می‌شود «اللهم اني كما قلت قدهيات و تعبات و قمت للصلاة بين يديك و ناجيتك القيت علي ناعسا اذا انا صليت و سلبتني مناجاتك اذا انا ناجيتك مالي كلما قلت قد صلحت سريري و قرب من مجالس التوابين مجلسي عرضت لي بلية ازالتي قدمي و حالت بينك و بين خدمتك لعلك رائيتني مستخفا بحقك او رائيتني في مقام الكاذبين او رائيتني في الغافلين...».

راه سوم این است که انسان به عقوبت اخروی گناه توجه کند، زیرا یادآوری سختی‌های پس از مرگ، انسان را از خواب غفلت بیدار می‌کند. رفتن به قبرستان و دیدن انسان‌هایی که بدون یار و انصار در زیر خاک آرمیده‌اند نیز می‌تواند

۱. تفسیر قمی، صص ۷۱۲-۷۱۱.



جرقه‌ای در زندگی ایجاد کند. اگر انسان احساس پشیمانی داشته باشد زودتر به طرف توبه حرکت می‌کند و خود را از آلودگی گناه دور می‌سازد.

شرائط قبولی توبه

اولین شرط قبولی توبه، ایمان است. کسی که کافر است و در حال کفر می‌میرد توبه او قبول نمی‌شود خدای متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا * وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾^۱.

از این آیه شریفه استفاده می‌شود که توبه کفار پذیرفته نیست، بلکه آنها باید برای عذاب رنج آور آماده باشند. از این آیه شریفه شرط دوم قبولی دعا هم معلوم شد؛ یعنی انسان باید زود توبه کند. کسی که در تمام عمر خود گناه می‌کند ولی همین که نشانه‌های مرگ را می‌بیند، توبه کند، این توبه پذیرفته نمی‌شود. زیرا خدای متعال می‌فرماید: توبه برای کسانی نیست که در تمام عمر گناه می‌کنند، اما همین که مرگ را حاضر دیدند بگویند ما الآن توبه می‌کنیم. لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام است که فرموده: «نَزَلَ فِي الْقُرْآنِ أَنْ زَعْلُونَ تَابَ حَيْثُ لَمْ تَنْفَعِ التَّوْبَةُ وَلَمْ تَقْبَلْ مِنْهُ»^۲ لذا خدای متعال در سوره منافقون به صراحت بیان می‌کند هرچه کار

۱. نساء/ ۱۸-۱۷.

۲. تفسیر قمی، ص ۱۲۸؛ در قرآن نازل شده که زعلون وقتی توبه کرد که توبه او نفع نبخشید و از او قبول نشد «آنچه به شما (روزی) داده‌ایم (در راه خدا) مصرف کنید پیش از آنکه مرگ به سراغ یکی از شما آید و بگوید: پروردگارا چرا (مرگ) مرا تا سر آمد نیز یکی تاخیر نید اختی تا بخشش صادقانه کنم و از شایستگان باشم؟ و خدا: مرگ کسی را که هنگامی که سرآمد (عمر) او فرارسد به تاخیر نمی‌اندازد و خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

خیر و انفاق دارید قبل از مرگ انجام دهید، زمانی که اجل بیاید دیگر قابل تأخیر نیست، حتی اگر بگویید پروردگار تأخیر بینداز تا صالح شویم: ﴿وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ * وَلَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ^۱.

البته اگر خدای متعال صدق نیت را بشناسد و پشیمانی بنده از صمیم قلب باشد تا قبل از مرگ هم توبه قبول می‌شود. خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ﴾^۲ و بعد می‌فرماید که اگر کسی بعد از گناه و ظلم به نفس استغفار کند خدای متعال را غفور و رحیم می‌یابد: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾^۳ لذا در روایتی از پیغمبر اکرم ﷺ مروی است که ایشان از قبل از یک سال مردن توبه را تعلیم داد و تا وقت مرگ رساند و فرمود هر کسی قبل از آن که مرگ گلوی او را بگیرد و مرگ را از دو چشم خود ببیند خدای تعالی دعای او را قبول می‌کند.^۴

از این حدیث هم این مطلب روشن شد که تا قبل از رسیدن موت دعا قبول است، اما همین که موت رسید دیگر کار از کار گذشته، لذا انسان باید دعا کند تا قبل از فرا رسیدن مرگ توفیق دعا برای او حاصل شود.

کسانی که توبه‌شان پذیرفته نمی‌شود:

کسی که برادر دینی خود را بکشد توبه او قبول نیست. همچنین کسی که نبی

۱. منافقون / ۱۱-۱۰.

۲. شوری / ۲۵.

۳. نساء / ۱۱۰.

۴. کافی، ج ۲، ص ۴۲۰، ح ۲.



یا وصی او را به قتل برساند توبه‌اش پذیرفته نیست؛ یعنی توفیق توبه به او داده نمی‌شود.^۱

یکی از شرایط قبولی توبه، ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. اگر بنده‌ای تمام شرایط قبولی توبه را داشته باشد اما ولایت اهل بیت علیهم السلام را نپذیرد توبه او قبول نمی‌شود. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمود: «لا خیر فی الدنیا الا لاحد الرجلین؛ رجل یزاد کل یوم احسانا و رجل یتدارک منیته بالتوبه و انی له بالتوبه والله ان سجد حتی ینقطع عنقه ما قبل الله منه الا بولایتنا اهل البیت»^۲.

چگونگی توبه

توبه اظهار پشیمانی از اعمال سیئه، اقرار گناه نزد باری تعالی و توجه به گناه خود است. اما این که اظهار پشیمانی چگونه باشد؛ آیا در برابر مردم نزد جمع کثیر اظهار پشیمانی کنیم و به همه مردم بگوییم که گناه کرده‌ایم و از آن توبه می‌کنم یا این که در خلوت سرای وجود در تیرگی شب بین خود و خدای متعال اقرار جرم کرده و توبه کنیم تا به خدا برسیم؟ جواب این است که در توبه باید خود را از فضاحت عمومی نجات دهیم. در این باره داستانی جالب وجود دارد که آن را نور چشم خود قرار می‌دهیم.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و به ایشان گفت: یا امیرالمؤمنین من زنا کرده‌ام مرا تطهیر کن. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا تو مجنون بودی؟ گفت: نه. امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند: أَفَتَقْرَأُ مِنْ

۱. تفسیر قمی، ذیل آیه ۹۳ نساء، ص ۱۴۱.

۲. همان، ص ۲۲۷؛ در دنیا خیر و صلاحی نیست مگر برای دو نفر یک مردی که هر روزگار نیک را زیاد کند و (دوم) مردی موت خود را با توبه تدارک کند و کجا است برای او توبه بخدا قسم اگر بنده‌ای این قدر سجده کند که گردنش بر دیده شود باز هم از او قبول نمی‌شود الا با ولایت ما اهل بیت.

القرآن شیئاً؛ آیا چیزی از قرآن را خوانده‌ای؟ مرد عرب گفت: بله.

امیرالمؤمنین علیه السلام دوباره پرسیدند: از کدام قبیله‌ای؟ مرد عرب گفت: من از مزنیه یا جهینه هستم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: برو تا درباره تو سؤال کنم. پس حضرت درباره او سؤال کردند، اهل قبیله گفتند که او مردی صحیح العقل و مسلمان است. سپس آن شخص برگشت و گفت: یا علی! من زنا کرده‌ام مرا پاک کنید. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا تو زن داری؟ مرد عرب جواب داد: بله. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا او نزد تو حاضر است یا پیش تو نیست؟ مرد عرب جواب داد: او نزد من است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: اذهب حتی ننظر فی امرک؛ برو تا درباره تو فکر کنم.

آن مرد بار سوم نزد حضرت آمد و حرف خود را تکرار کرد، اما حضرت باز هم او را برگرداند. پس او رفت و سپس بار چهارم آمد و گفت من زنا کرده‌ام مرا تطهیر کنید. در این لحظه امیرالمؤمنین علیه السلام امر کردند که او را زندانی کنید. سپس ندا کردند که ای مردم این شخص می‌خواهد که من بر او اقامه حد کنم. پس شما به گونه‌ای بیرون بیایید که یکدیگر را نشناسید و همراه شما سنگ باشد. روز بعد در آخر شب امیرالمؤمنین علیه السلام او را بیرون آورد و دو رکعت نماز خواند و گودالی حفر کرد و او را در آن قرار داد. سپس ندا داد: ای مردم! ان هذه حقوق الله لا يطلبها من كان عند الله حق مثله؛ ای مردم این حقوق الهی است، این حق را کسی طلب نکند که برای خدا نزد او مثل آن حقی باشد، پس کسی که بر گردن او مثل آن حق وجود دارد از این کار منصرف شود، زیرا کسی که بر گردن او حد است نمی‌تواند اقامه حد کند. فانه لا یقیم الحد من كان علیه الحد. پس مردم برگشتند در این حال امیرالمؤمنین علیه السلام سنگی گرفت و چهار تکبیر خواند سپس به سوی او پرتاب کرد. سپس امام حسن علیه السلام همین کار را تکرار کرد و سپس حسین علیه السلام مثل همین کار را انجام داد.



زمانی که او مُرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را بیرون آوردند و بر او نماز خواندند. مردم گفتند که ای امیرالمؤمنین علیه السلام آیا او را غسل نمی‌دهی؟ حضرت جواب داد: قد اغتسل بما هو منها طاهر الی یوم القیامه؛ این شخص به وسیله چیزی غسل داده شده است که تا روز قیامت طاهر باقی می‌ماند. سپس فرمود: ایها الناس من اتی هذه القاذوره فلیتب الی فیما بینه و بین الله فوالله لتوبه الی الله فی السر افضل من ان یفضح نفسه و یهتک ستره؛ ای مردم! اگر کسی این چنین کار زشتی را انجام دهد پس او بین و بین الله توبه کند. به خدا قسم توبه سری نزد خدا افضل از فضاحت و ذلت خود و هتک ستر خود است.^۱

ردیلت اعتماد به ما سوی الله

یکی از صفات ناپسند و شعبه‌ای از شرک، اعتماد به غیر خداست که در قرآن مجید به شدت مورد نکوهش قرار گرفته است. در سوره یونس خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۲ علی بن ابراهیم قمی رحمته الله می‌فرماید: مخاطب این آیه، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، ولی مراد از معنی و مفهوم آیه، مردم هستند.^۳

چشم دوختن به غیر خدا و انتظار کمک و یاری داشتن از غیر او در تاریکی قدم گذاشتن و در جهالت فرو رفتن است. زیرا دست نیاز دراز کردن به کسانی که خودشان محتاج‌اند چه سودی می‌دهد؟ خدای متعال چه زیبا فرموده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ﴾^۴ و بعد به صراحت فرموده است: کسانی که غیر از خدا، دیگران را می‌خوانند آنان نه استطاعت کمک به آنها را دارند و نه به

۱. تفسیر قمی ذیل آیه ۴ سوره نور، ص ۴۵۵-۴۵۶.

۲. یونس / ۱۰۶.

۳. تفسیر قمی، ص ۲۹۸.

۴. اعراف / ۱۹۴.

خودشان می توانند کمک کنند.^۱ خدای متعال کسانی که غیر خدا را ولی خود قرار می دهند به خانه عنکبوت تشبیه می کند. کسانی که غیر خدا را ولی خود قرار می دهند مثل کسانی هستند که بر خانه عنکبوت اعتماد می کنند. همانا سست ترین خانه ها، خانه عنکبوت است.^۲

لذا انسان عاقل هیچ وقت بر غیر خدا اعتماد نمی کند، بلکه همیشه بر خدا و بر کسانی که خدا بر اعتماد به آنها حکم داده است، اعتماد می کند.

فضیلت توکل

زمانی که انسان دل خود را از اعتماد به غیر خدا خالی کرد و فهمید که راه اعتماد به غیر خدا بن بست است، باید چاره ای بیندیشد تا تکیه گاه محکمی برای خود ایجاد کند و تنها تکیه گاه، توکل به خدای متعال است. این درجه یکی از درجات موقنین و موحدین می باشد که اصل آن ایمان به خداست ﴿فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۳ وقتی انسان دارای این صفت حمیده شد از محبوبین الهی می شود. ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾^۴

ارزش توکل

ارزش های توکل را به صورت زیر می توان ارائه کرد.

- ۱- ارزشمندترین و عالی ترین وجود: امام جواد علیه السلام می فرماید: «الثقة بالله ثمن لكل غال وسلم الى كل عال»^۵.

۱. اعراف / ۱۶۷.

۲. عنکبوت / ۴۱-۴۲.

۳. مائده / ۲۳.

۴. آل عمران / ۱۵۹.

۵. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۶۴؛ هر کس دوست دارد قوی ترین مردم باشد توکل و اعتماد بر خدا نماید.



۲- متوکل قوی‌ترین انسان: نبی اکرم ﷺ فرمودند: ﴿مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾^۱.

۳- متوکل مغلوب و مهزوم نمی‌شود: امام باقر علی‌ه‌السلام می‌فرماید: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ لَا يَغْلِبُ وَ مَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ لَا يَهْزَمُ»^۲.

توکل و توحید افعالی

توکل در واقع اعتقاد به توحید افعالی خداوند متعال است. به این معنی که اگر او بخواهد آهن برندگی دارد و اگر نخواهد برندگی ندارد و اسماعیل را ذبح نمی‌کند. اگر او بخواهد آتش می‌سوزاند و اگر اراده او نباشد آتش برای ابراهیم علی‌ه‌السلام گلستان می‌شود. اگر او بخواهد کسی را عزت می‌بخشد اگر بخواهد اسباب عزت را تبدیل به ذلت می‌کند^۳ و به طور کلی اراده او در عالم حکم فرماست^۴ و دست قدرت او بالای همه دستهاست.^۵

مراحل توکل

- ۱- وکالت: درجه اول توکل این است که انسان برخدا اعتماد می‌کند همانند کسی که بر وکیل خود اعتماد و کارها را به او واگذار می‌کند.
- ۲- طفل گونه: مرحله دوم توکل مثل توکل طفل بر مادر خود است که او هر چیز را از آن مادر خود می‌داند و هر چیز را از مادر خود می‌طلبد. بدین ترتیب

۱. همان، ج ۷۱، ص ۱۵۱؛ اعتماد به خدا به معنای هر گرانبها و نردبان هر بلندی است.

۲. همان، ج ۷۱، ص ۱۵۱؛ کسی که بر او تکیه کند آن چنان قوی می‌شود که مغلوب احدی نگردد و راه شکست بر او بسته می‌شود.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۸۸.

۴. آل عمران / ۷۶.

۵. ملک / ۱.

انسان هم، همه چیز را از خدا بخواهد.

۳- میت گونه: عالی‌ترین درجه توکل این است که انسان هیچ کاره می‌شود، نه چیزی طلب می‌کند و نه تقاضای خود را برای خدا قرار می‌دهد، چون می‌داند خدا رثوف است. این حالت مربوط به جناب ابراهیم خلیل علیه السلام است که هنگام رفتن در آتش کمک نمی‌خواهد، بلکه می‌گوید: «علمه بحالی حسبی عن مقالی»^۱ یا حالت جناب حزقیل است که می‌فرماید: ﴿أَفْوُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾^۲.

خاصان خدا از این می‌ترسند که نکند خدا به اندازه چشم به هم زدن آنان را به خود واگذار کند که در این صورت هلاک می‌شوند. آنان همیشه در راه حق قدم برمی‌دارند و با اعتماد به او حرکت می‌کنند. در حدیثی است که امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: شبی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بود ناگهان ام سلمه دید که آن حضرت در رختخواب نیست. پس ام سلمه جویای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شد و دید که پیغمبر صلی الله علیه و آله در گوشه خانه ایستاده است دست بلند کرده و گریه می‌کنند و می‌گویند: «اللهم لا تنزع قلبی صالح ما اعطینی ابداء اللهم و لا تکلنی الی نفسی طرفه عین ابداء اللهم لا تشمت بی عدوا و لا حاسدا ابداء اللهم لا تردنی فی سوء استنقذتني منه ابداء»^۳. با دیدن این حالت ام سلمه از آنجا برگشت درحالی که گریه می‌کرد تا این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از گریه ام سلمه متوجه او شدند و پرسیدند: ما یبکیک یا ام سلمه؛ ای ام سلمه چه چیز تو را می‌گریاند؟ ام

۱. بهشت اخلاق، سید خلیل حسینی، ص ۱۷۰.

۲. غافر / ۴۴.

۳. بارالها! بهترین آنچه که به من دادی هیچ موقع از من نگیری پروردگارا! به حد چشم به هم زدن هم مرا به حال خود وا مگذار، خدایا دشمن و حاسد هیچ وقت مرا مورد طعن قرار ندهد. بارالها از آنچه که مرا از آن نجات دادی دوباره در آن نیاندازی.



سلمه جواب داد: «فقلت بایی انت و امی یا رسول الله و لم لا ابکی و انت بالمكان الذی انت به من الله قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك و ما تاخر...» پدر و مادرم فدایت باد یا رسول الله، من چگونه گریه نکنم در حالی که شما با این مکان و منزلت که خدا به شما داده است و خداوند، سابق و لاحق شما را بخشیده است، با این حال از او مسئلت می‌کنید که دشمن و حاسد بر شما شماتت نکنند و شما در هیچ سوء و بدی قرار ندهد با این که او برای همیشه شما را از آن نجات داده است و آنچه را که به شما داده، هیچ وقت از شما نمی‌گیرد و لحظه‌ای شما را به خود شما وا نمی‌گذارد. پیغمبر اکرم ﷺ جواب داد: «یا ام سلمه ما يؤمنی و انما وکل الله یونس بن متی الی نفسه طرفة عین، فکان منه ما کان*»^۱.

رذیلت کفران نعمت

یکی از صفات رذیله در وجود انسان، کفران و پوشاندن نعمت الهی است. کفر به معنای مخفی کردن است و کشاورز را بدین جهت کافر می‌گویند که بذر را در زمین می‌پوشاند. شب تیره و تار را به این علت کافر می‌گویند که همه چیز را در تاریکی خود می‌پوشاند و در نهایت شخص کافر را به همین سبب کافر می‌گویند که نعمات الهی را نسبت به خود می‌پوشاند.^۲

زندگی بعضی از انسان‌ها به گونه‌ای تیره و تار می‌شود که حتی آنها وجود خدا را هم نادیده می‌گیرند. چنین افرادی کافر مطلق هستند. ولی گاهی تیرگی کمتر است؛ یعنی خدا را می‌بینند و به او ایمان دارد، اما نعمات بی‌شمار او را در

*. ام سلمه من خودم را در امان نمی‌بینم خدای متعال همانا یونس بن متی را به حد چشم به هم زدن به خود او واگذارد پس شد آنچه شد.

۱. تفسیر قمی، ص ۴۳۱.

۲. صحاح جوهری، ماده کفر.

زندگی نادیده می‌گیرد. گاهی نیز به نعمات الهی توجه دارد، اما آن طور که باید و شاید است آنها را مصرف نمی‌کند، بلکه طبق خواسته‌های خود استفاده می‌کند. در هر سه مرحله انسان، کافر است، با این تفاوت که در مرحله اول کافر علی الله، در مرحله دوم کافر علی النعم و در مرحله سوم کافر در مصرف است.

آثار کفران نعمت

برخی از آثار کفران نعمت به قرار ذیل است:

۱- فقر و فلاکت دنیوی

یکی از آثار کفران نعمت، مختل شدن زندگانی دنیاست ممکن است خدای متعال برای مدتی نعمات فراوانی به بنده بدهد تا مورد استفاده قرار دهد، ولی غفلت و مصرف ناصحیح موجب می‌شود که خدای متعال داده‌های خود را از او سلب کند. قرآن مجید در این باره داستان یک قوم را ذکر می‌کند: ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾^۱.

علی بن ابراهیم قمی رحمته الله در ذیل این آیه شریفه بیان می‌کند: این آیه درباره قومی نازل شده که در قریه آنها نهری بود که به آن «ثرثار» می‌گفتند و بلاد آنان زر خیز بود. پس آنها نسبت به نعمات الهی ناسپاسی کردند و با غذاها استنجا می‌کردند و می‌گفتند که این کار برای ما آسان است. در نتیجه خدا آن نهر «ثرثار» را حبس نمود و آنان مجبور شدند از همان غذای استنجا شده استفاده کنند،

۱. نحل / ۱۱۲؛ خدا مثلی زده: آبادی که امن (و) آرام بوده (و) روزی‌اش از هر فراوان و گوارا به (مردم) ش می‌رسید و (لی) نعمت‌های خدا را ناسپاسی کردند، پس خدا بخاطر آنچه همواره با زیرکی انجام می‌دادند (طعم) پوشش و گرسنگی و ترس را به آن (مردم) چشانند.



بلکه بین خودشان تقسیم کردند.^۱

این داستانها به ما می آموزند که هر وقت انسان از منعم حقیقی غافل شود و نعمات الهی را بی مورد مصرف کند باید منتظر باشد که آرام و آسایش از زندگی و برچیده شود.

۲- عذاب آخرت:

کفران نعمت فقط آسایش دنیا را سلب نمی کند، بلکه در آخرت نیز چنین انسانی عذاب دردناکی خواهد دید که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

الف) کافران و آتش جهنم: خدای متعال برای کسانی که به آیات الهی کفر ورزیدند، عذاب رنج آور قرار داده است و در آتش آنها را می سوزاند به گونه ای که هر وقت پوشش های آنان بسوزد پوشش های جدیدی جایگزین می شود تا عذاب الهی را بچشند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾^۲ در حدیث است که مقصود از آیات، مولا امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام هستند.^۳

از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال شد: چگونه پوشش ها تغییر می کنند. حضرت جواب دادند: «أَرَأَيْتَ لَوْ أَخَذْتَ لَبَنَةً فَكَسَرْتَهَا وَصَبَرْتَهَا تَرَابًا ثُمَّ ضَرَبْتَهَا فِي الْقَالِبِ أَهَى التِّي كَانَتْ، انْهَى تِلْكَ، وَحَدَّثَ تَغْيِيرَ آخِرٍ وَالْأَصْلَ وَاحِدٌ»^۴ آیا تو آجری را دیده ای که آن را بشکنند و خاک کنند و دوباره آن را در قالب بریزند آیا این

۱. تفسیر قمی، ص ۳۶۶.

۲. نساء / ۵۶؛ به راستی کسانی که به آیات ما کفر ورزیدند آنان را در آینده به آتشی وارد می کنیم (و می سوزانیم) که هرگاه پوست هایشان (در آن) بریان گردد) و بسوزد) پوست های غیر از آنها بر جایش نهیم تا عذاب الهی را بچشند به درستی که خدا شکست ناپذیری فرزانه است.

۳. تفسیر قمی، ص ۱۳۴.

۴. تفسیر قمی، ص ۱۳۵.

همان است، شکی نیست که این، همان اجر است که در آن یک تغییر دیگری ایجاد شده، اما اصل یکی است.

ب) کافر به نعمات الهی در روز قیامت کور محشور می‌شود. کسانی که نعمات الهی را فراموش می‌کنند و از یاد الهی غافل می‌شوند زندگانی آنها دشوار و در آخرت نابینا محشور می‌شوند. زیرا چنین شخصی در دنیا نعمات الهی را فراموش می‌کند پس خدای متعال هم در روز قیامت او را فراموش می‌کند. ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾ * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى * وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى *!

ممکن است در ذهن کسی سؤال ایجاد شود که ما خلاف این را می‌بینیم؛ یعنی کسانی که آیات الهی را کنار گذاشته و آن را فراموش کرده‌اند، در ناز و نعمت زندگی می‌کنند، ولی افرادی که مدام در یاد الهی اند زندگانی آنها به سختی می‌چرخد. همین سؤال از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیده شده که «جعلت فداك قد رايناهم دهرهم الاطول في كفاية حتى ماتوا». حضرت جواب دادند: «ذلك والله في الرجعة يأكلون العذرة»^۱ این‌گونه افراد اگر قبل از رجعت مردند، در رجعت به حدی زندگی سختی خواهند داشت که مجبور به خوردن مدفوع خواهند شد. همچنین کسانی که اموال خود را اسراف می‌کنند و خدا را فراموش کرده‌اند و با وجودی که پول دارند اما به حج نمی‌روند، این‌گونه افراد هم در روز قیامت کور محشور می‌شوند؛ یعنی راه جنت را نمی‌بینند. زیرا آنان در دنیا خدا را فراموش کردند و خدا هم در آخرت آنان را فراموش می‌کند؛ یعنی آنان را کور قرار می‌دهد.

۱. طه / ۱۲۷-۱۲۴.

۲. تفسیر قمی، ص ۴۲۱.



معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام می پرسد کسی که مال دارد و اصلاً حج نرفته چه سرنوشتی دارد؟ حضرت جواب دادند: «هو من قال الله ونحشره يوم القيامة اعمى» چنین شخصی از کسانی است که خدای متعال درباره او فرموده است: و روز قیامت او را نابینا محشور می کنیم. عرض کردم: سبحان الله اعمى! حضرت جواب دادند: اعماه الله عن طريق الجنة^۱ و مقصود از تُنسی این است که متروک می شود.^۲

ج) کفران نعمت موجب عذاب شدید: کسی که نعمات الهی را فراموش می کند این صفت ﴿عذاب شدید﴾ را برای خود مهیا کرده است. قرآن مجید به صراحت می گوید که نتیجه کفر نعم الهی عذاب شدید است: ﴿وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾^۳.

فضیلت شکر نعمت

یکی از راههای آراستگی روح، شکر نعمت است که انسان را برای نیل به سلام الهی کمک کرده، موجبات ازدیاد نعمت را فراهم می سازد. صفت شکر همان فطرت خدادادی است که انسان را در برابر نعمات، خاضع می کند. بنابراین قانون، خدای متعال که این همه ما را مورد لطف و رحمت خود قرار داده باید او را شکر کنیم، لذا ذات باری تعالی شکر را فلسفه نعمات اعضا و جوارح بیان کرده است. ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۴.

۱. تفسیر قمی، ص ۴۲۲.

۲. همان، ص ۴۲۲.

۳. ابراهیم / ۷.

۴. نحل / ۷۸؛ و خدا شما را از شکم های مادرانتان بیرون آورد در حالی که هیچ چیزی نمی دانستید و برای شما گوش و چشم ها و دل ها (ی سوزان) قرارداد تا شاید شما سپاسگزاری کنید.

تعریف شکر

شکر نعمت به معنای اظهار نعمت است و در مقابل کفران نعمت که پوشاندن نعمت است به کار می‌رود. راغب در مفردات می‌گوید: «الشکر تصور النعمه و اظهارها، قيل: و هو مقلوب عن الكثرای: الكشف و يضاده الكفر و هو: نسيان النعمه و سترها... و قيل: اصله من عين شكری، اي ممتلئة، فالشكر على هذا هو الامتلاء من ذكر المنعم عليه»^۱.

بنابراین شکر، کشف نعمت الهی و دائم الذکر بودن به منعمی است که همه این نعمات را به ما ارزانی نموده است.

ارکان و پایه‌های شکر

برای رسیدن به حقیقت شکر، لازم است تا ارکان و اصول شکر را مورد بررسی قرار دهیم.

۱- معرفت به نعمت و منعم

رکن اول شکر، این است که داده‌های الهی را بشناسیم، نعمات الهی گستره‌ی آفاق و انفس را فراگرفته است. منعم حقیقی وقتی نعمات خود را بر می‌شمارد می‌گوید که آسمان و زمین را برای شما خلق نمودیم و از آسمان باران فرو فرستادیم و به وسیله آن، رزق را برای شما از زمین بیرون آوردیم. برای حرکت و سفر شما کشتی‌ها را در دریا قرار دادیم. از سوی دیگر خداوند متعال نهرها و

۱. مفردات الفاظ القرآن، ماده شکر؛ شکر تصور نعمت و اظهار آن است. گفته شده که این کلمه مقلوب از کثر است که به معنای کشف و پرده برداری است و ضد آن کفر است و آن فراموش کردن و پوشاندن نعمت است و گفته نشده که اصل آن (عين شكری) یعنی پر شده است بنابراین شکر هم پر شدن از ذکر منعم می‌باشد.



آبها را در اختیار ما گذاشت؛ خورشید و ماه و شب و روز را به دست تسخیر ما داد و انواع نعماتی را که از او درخواست کردیم به ما داد.

خلاصه این که اگر بخواهیم نعمات او را بشماریم از آن ناتوان هستیم از این بدتر، با این همه لطف و رحمت خدا، انسان کفر می‌ورزد و ستمگر است.^۱ پس باید همه نعمات مادی و معنوی خدا را بشناسیم که از همه برتر نعمت وجود انبیا و ائمه علیهم‌السلام هستند و این نعمتی است که خداوند متعال از آن سؤال خواهد فرمود لذا در ذیل آیه هشتم تکاثر، امام علیه‌السلام می‌فرماید که مقصود از ﴿لَتَسْتَغْنِ﴾ یومئذ عن النعمیم ﴿نعمت وجود رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم و بعد از آن، نعمت وجود اهل بیت علیهم‌السلام است.^۲

برای آشنایی کامل با نعم الهی باید توجه کنیم که چگونه ولی خدا بلاهای نازل شده را از ما دور نگه داشته است، زیرا توجه به این امر، سبب می‌شود که در برابر منعم خاضع باشیم.

۲- حالت خضوع و تواضع

رکن دوم شکر این است که بعد از آشنایی با نعمت و منعم، در برابر منعم خاضع و متواضع باشیم. زیرا باید این مطلب را دانست که خود این شکر هم یک توفیق الهی است که خدا به ما ارزانی داشته است. اگر توفیق او نبود ما کجا می‌توانستیم او را شکر کنیم.

خدای متعال به موسی علیه‌السلام وحی کرد که ای موسی: «شکرنی حق شکری» پس موسی علیه‌السلام عرض کرد که چگونه حق شکر تو را ادا کنم در حالی که آن شکری را که من انجام می‌دهم، آن هم نعمت توست که بر من ارزانی نموده‌ای.

۱. ابراهیم / ۳۴ - ۳۲.

۲. تکاثر آیه ۸ و تفسیر قمی، ص ۷۶۷.

جواب آمد: «یا موسی الان شکر تنی حین علمت ان ذلك منی؛ ای موسی تو هم اکنون شکر مرا به جای آوردی، زیرا فهمیدی که این هم از طرف من است»^۱. همچنین زمانی که حضرت ایوب علیہ السلام در بلا و مصیبت گرفتار شد و در آخر گفت: خدایا تو می دانی که بین دو امری که طاعت تو بود، همیشه سخت ترین آنها را انجام داده ام، آیا من تو را حمد نکردم، آیا من تو را شکر نکردم، آیا من تو را تسبیح نکردم؟ جواب آمد که ای ایوب، چه کسی تو را متعبد قرار داد در حالی که مردم از او غافل بودند، و تو تسبیح و تحمید و تکبیر می گفتی در حالی که مردم از او غفلت داشتند. آیا به وسیله چیزی برخدا منت می گذاری که خدا آن را بر تو منت نهاده است.

وقتی ایوب علیہ السلام این را شنید و فهمید که همه این عبادات خود توفیق الهی بوده است، خاک در دهان گذاشت و سپس گفت: «لك العتبی یارب انت فعلت ذلك بی». وقتی حضرت ایوب علیہ السلام چنین اقرار کرد و اظهار تواضع و خضوع نمود، خدای متعال به وسیله فرشته ای، چشمه آب جاری کرد و ایوب علیہ السلام را شفا داد.^۲

مراحل شکر

شکر و سپاس به درگاه الهی دارای مراحل است که به طور خلاصه آنها را مورد بررسی قرار می دهیم.

مرحله اول شکر، شکر زبانی است که بنده باید همیشه با زبان، خدا را شکر کند. زیرا این امر موجب ازدیاد نعمت می شود.

مرحله دوم: شکر قلبی است؛ یعنی قلب و فکر انسان همیشه متوجه شکر

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ۳۶.

۲. تفسیر قمی، ص ۵۸۳.



نعمت الهی باشد، وگرنه ناسپاسی به فکر انسان نفوذ پیدا می‌کند و غفلت دامن گیر او می‌شود. اما اگر قلب او آماده شکر باشد و با زبان اظهار کند نعمات الهی هیچ موقع زائل نمی‌شود بلکه رو به افزایش می‌رود. امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: «ایما عبد انعم الله علیه بنعمة فعر فها بقلبه و حمد الله علیها بلسانه لم تنفد حتی یامر الله له بالزیاده و هو قوله لئن شکرتم لازیدنکم»^۱.

مرحله‌ی سوم شکر، شکر جوارحی است، یعنی بنده با اعضاء و جوارح خود همان کاری انجام می‌دهد که خدا می‌خواهد و از آن چیزی اجتناب می‌کند که او نهی کرده است. اگر انسان با اعمال خود اظهار شکر نکند خدای متعال شکر لسانی را فقط لقلقه‌ی زبانی محسوب می‌کند، لذا انسان‌های متعالی عبادت را همیشه برای ازدیاد نعمت انجام نمی‌دهند بلکه می‌خواهند در زمره عباد شکور قرار بگیرند. زیرا بندگان شکور کم‌اند، لذا خدای متعال می‌فرماید که ﴿اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا﴾^۲ ای فرزندان داود شکر مرا به جا بیاورید. در حدیث آمده که برآنچه شکر می‌گویند عمل کنید اما، ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾^۳ یعنی بندگان شکرگزار که با عمل خود، شکر را به جای می‌آورند.

شکر خلصین

معمولاً شکر متعلق بر نعمت و صبر به بلاست. اما کسانی که به درجه انسان کامل رسیده باشند، آنها بلا را هم از نگاه نعمت محاسبه می‌کنند. لذا ما می‌بینیم که اهل بیت علیهم السلام در برابر بلاها نیز شکر می‌کردند. کلمات حضرت زینب علیها السلام

۱. همان، ص ۳۴۳؛ هر بنده‌ای که خدا نعمت خود را بر او ارزانی کند پس او آن نعمت را از قلب خود بشناسد و برآن با زبان خود حمد خدا کند آن نعمت تمام نمی‌شود تا اینکه خدا حکم می‌کند که آن نعمت را زیاد کند و همین معنای لئن شکرتم... می‌باشد.

۲. سبأ / ۱۳ تفسیر قمی، ذیل همین آیه، ص ۵۵۰.

هنوز هم در تاریخ ثبت است که «ما رأیت منه الا جمیلا»^۱ این کلام، همان بلا را نعمت الهی شمردن است. روایات معصومین علیهم السلام این صفت را برای حضرت ایوب علیه السلام ذکر کرده‌اند.

از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال شد که چرا ایوب علیه السلام به بلا مبتلا شد. حضرت جواب دادند: «لنعمه انعم الله علیها بها فی الدنيا و اذی شکرها؛ به خاطر نعمتی که خدا به او در دنیا داده بود و شکرش را ادا کرده». در آن زمان ابلیس در عرش محبوب نبود زمانی که بالا رفت و شکر ایوب علیه السلام را دید حسودی‌اش شد و گفت: بار خدایا! این شکر ایوب علیه السلام به خاطر نعمتهای دنیوی است که شما به او داده‌اید اگر این نعمات دنیا را از او بگیرید او شکر بجا نمی‌آورد پس تو مرا بر دنیای او مسلط کن تا بدانی که او شکرت را هیچ وقت انجام نمی‌دهد. جواب آمد: من تو را بر مال و اولاد او مسلط کردم. پس ابلیس آمد و همه اموال و اولاد او غارت شدند. با این کار شکر و حمد ایوب علیه السلام بیشتر شد. ابلیس گفت: مرا بر زراعت او هم مسلط کن، جواب آمد: مسلط کردم. ابلیس همراه با شیاطین آمد و همه زراعت حضرت ایوب علیه السلام آتش گرفت. با این وضع شکر ایوب علیه السلام بیشتر شد پس ابلیس گفت: خدایا مرا بر گوسفندانش مسلط کن. پس خدا او را بر گوسفندان هم مسلط کرد و آنها هلاک شدند، اما حمد و شکر ایوب علیه السلام بیشتر شد. سپس گفت خدایا مرا بر بدن او مسلط کن و ابلیس به جز چشم و عقل او بر بدن آن حضرت مسلط شد. پس در بدن حضرت ایوب زخم ایجاد شد و این زخم تا زمانی باقی ماند، ولی ایوب علیه السلام حمد و شکر به جا می‌آورد. نوبت به اینجا رسید که در بدن او کرم آمد، ولی آن حضرت کرمهایی را که خارج می‌شدند دوباره بر می‌گرداند و می‌گفت برو در جایی که خدا تو را در آنجا خلق کرده است. به هر حال بوی بد به حدی رسید که اهل قریه، او را از

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۵۷؛ ارشاد، ص ۴۷۲.



آنجا بیرون کرده، به محل زباله‌دانی قریه بردند. با همه اینها شکر ایوب علیه السلام اضافه‌تر شد. وقتی ابلیس مأیوس شد خدای متعال همه این چیزها را به ایوب علیه السلام برگرداند و او به سجده شکر افتاد.^۱

ردیلت جزع و بی‌تابی

یکی از صفات ناپسند جزع و بی‌تابی است. کم ظرفیت بودن انسان در برابر سختی‌ها بسیار مورد نکوهش قرار گرفته است.

راغب اصفهانی می‌گوید: «الجزع ابلغ من الحزن فان الحزن عام و الجزع هو: حزن یصرف الانسان عما هو بصده و یقطعه عنه، و اصل الجزع قطع جبل من نصفه...»^۲ پس جزع از حزن بالاتر است و صفت اولیای الهی این است که آنها محزون نمی‌شوند^۳ چه برسد که جزع و فزع کنند. پس کسی که جزع می‌کند از اولیای الهی نیست، بلکه در زمره منافقین محسوب می‌شود. در حدیثی آمده که جزع، صفت منافقین است.^۴ قرآن مجید هم می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا *^۵ انسان خلقتاً حریص است و هنگامی که فقر و فاقه پیش می‌آید بی‌تابی می‌کند. ﴿وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا *^۶ زمانی که انسانی توانگر وسعت مالی پیدا می‌کند مانع استفاده دیگران می‌شود و بخل می‌ورزد.

از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: خدای متعال کسانی را از این صفت استثنا فرموده که نماز گزارند «الْمُصَلِّينَ فَوْصَفَهُمْ بِأَحْسَنِ أَعْمَالِهِمْ» و اینها

۱. تفسیر قمی، ص ۵۸۲.

۲. مفردات الفاظ قرآن، ماده ج .

۳. یونس / ۶۳.

۴. مصباح الشریفه، باب ۹۱، ص ۴۹۸.

۵. معارج / ۱۹ - ۲۰.

۶. همان / ۲۱.

را به بهترین اعمال وصف نموده که ﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾^۱ پس از این حدیث شریف و آیه قرآنی استفاده می شود که صفت جزع و بی تابی متعلق به کسانی است که از حقیقت نماز دورند. اما کسانی که به این صفت متصف اند از جزع و بی تابی دورند.

البته عامه مردم که عنان ضبط و تحمل را زود از دست می دهند، باید خودشان را از صحنه های غیر قابل تحمل دور نگه دارند؛ مثلاً پدر نباید داخل قبر پسر شود، زیرا شیطان وسوسه می کند و چیزی در قلب انسان وارد می کند که انسان بی تاب شود و این امر باعث حبط اجر او می شود.^۲ البته باید توجه داشته باشیم که جزع و بی تابی در امور دنیایی و مادی مورد نکوهش است، اما اگر انسان در فقدان امور معنوی و سرمایه های بزرگ انسانیت جزع و بی تابی کند، نه تنها مذموم نیست بلکه مورد پسند و مورد ستایش هم واقع شده است.

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام می خواستند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را دفن کنند کنار قبر ایستادند و فرمودند: «ان الصبر جميل لا عنك و الجزع قبيح الا عليك»^۳ صبر زیباست اما نه از شما و بی تابی هر آینه قبیح است مگر در فراق شما. همچنین جزع و بی تابی بر شهادت امام حسین علیه السلام مذموم نیست، بلکه اجر و ثواب عظیمی در پی دارد. از سوی دیگر چنین شخصی، وقت موتش ائمه معصومین علیهم السلام را دیدار می کند و آن حضرت به ملک الموت سفارش می کنند که ملک الموت از این شخص دلنوازی کند.

امام جعفر صادق علیه السلام از مسمع سؤال فرمود: «اما تذكر ما صنع به يعني الحسين علیه السلام؟ قلت: بلی. قال: أتجزع؟ قلت: اي والله و استعبر بذلك حتى يرى

۱. معارج / ۲۳، تفسیر قمی، ص ۷۲۲.

۲. کافی، ج ۳، ص ۲۰۶.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۴۴.



اهلی اثر ذلك علی فامتنع من الطعام حتی یستبین ذلك فی وجهی. فقال: رحم الله دمعتک اما انک مع الذین یعدون من اهل الجزع لنا و الذین یحزونون لحزننا و یفرحون لفرحنا اما انک سترى عند موتک حضور آبائی لک و وصیتهم ملک الموت بک»^۱.

فضیلت صبر

یکی از فضائل اخلاقی صبر است. راغب اصفهانی می گوید: «الصبر الامساک فی ضیق و الصبر حبس النفس علی ما یقتضیه العقل و الشرع او عما یقتضیان حبسها عنه فالصبر لفظ عام و ربما خولف بین اسمائه به بحسب اختلاف مواقعه فان کان حبس النفس لمصیبة سمی صبرا لا غیر و یضاده الجزع و ان کان فی محاربة سمی شجاعة و یضاد الجبن و ان کان فی نائبة مضجره سمی رحب الصدر و یضاده الضجر و ان کان فی امساک الکلام سمی کتماناً و یضاده المذل»^۲.

ملاحظه فرمودید که اصل صبر، کنترل نفس است که مصادیق مختلفی دارد و در هر لحظه از زندگی، یک اسم خاصی به خود می گیرد.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۷؛ آیا مصیبات حسین بن علی را بیاد می آوری عرض کرد: بله، فرمودند: آیا جزع و بی تابی می کنید عرض کرد: بله به خدا قسم بر این مصیبت اشکم جاری می شود و از غذا خوردن می افتم بطوری که اهل خانه آثار حزن و اندوه را در چهره من می بینند حضرت فرمودند: خدا بر شما رحمت خود را بیارد تو از کسانی هستی که اهل جزع بر ما هستند و در ناراحتی ما محزون و در سرور ما مسرورند بر تو بشارت باد که هنگام مرگ حضور پدرانم و توصیه آنان به ملک الموت را نسبت به مشاهده خواهی نمود.

۲. مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ماده صبر؛ صبر نگه داشتن خود است در ضیق و تنگی و حبس نفس است بر مقتضای عقل و شرع یا آنچه که آن دو اقتضا دارند حبس آن را پس صبر یک لفظ عام است گاهی اختلاف اسماء به حسب اختلاف موارد آن می شود و پس اگر کنترل نفس در دقت مصیبت باشد صبر گفته می شود، غیر از آن و ضد آن جزع است اگر در جنگ باشد شجاعت گفته می شود و ضد آن ترس است اگر در مصیبت بی تاب کننده باشد بردبار گفته می شود و ضد آن بی تابی و دلتنگی است اگر حبس نفس در کلام باشد کتمان گفته می شود و ضد آن مذل است.

جایگاه صبر

صفت صبر در فضائل اخلاقی بالاترین مرتبه را دارد و رکن رکن تمام فضائل اخلاقی است. اگر تمام صفات اخلاقی در یک انسان جمع باشد ولی صبر نباشد، مانند جسم بی سر است. مؤمن بدون صبر جسم بدون سر است؛ یعنی حیات ایمان صبر است. اگر صبر نباشد ساختمان ایمان فرو می‌ریزد. لذا در روایات مشاهده می‌کنیم که در یک تعبیر دقیق، صبر مثل سر در بدن گفته شده است.

امام جعفر صادق علیه السلام به حفص فرمود: «الصبر من الايمان كالرأس من البدن»^۱ همین مطلب را در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام هم مشاهده می‌کنیم که فرمودند: «عليكم بالصبر فان الصبر من الايمان كالرأس من الجسد ولا خير في جسد لا رأس معه ولا في ايمان لا صبر معه؛ بر شما باد صبر زیرا که صبر از ایمان مثل سر در بدن است و در جسمی که سر نباشد خوبی ندارد همچنان ایمانی که صبر ندارد خوبی ندارد»^۲ صبر به حدی اهمیت دارد که درود و سلام خدای متعال در بهشت برای اهل جنت به خاطر صبر است. ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾^۳ که اینجا هیچ کدام از عبادات و ترک محرمات موجب درود و سلام الهی قرار نگرفته است، بلکه فقط صبر سبب تحیت الهی شده است. شاید علت این باشد که صبر مجموعه تمام فضائل و کمالات است و تمام عبادت و محرمات هم به صبر برمی‌گردد. زیرا عبادت، صبر و حبس نفس از سختی‌هاست و ترک محرمات، صبر و حبس النفس از اشیاء به ظاهر محبوب است. لذا حضرت علی علیه السلام فرموده‌اند: «الصبر صبران صبر علی ما تکره و صبر عما تحب»^۴ صبر بر

۱. تفسیر قمی، ص ۱۸۷.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار ۸۴.

۳. رعد / ۲۴.

۴. نهج البلاغه، قصار / ۵۵.



دو قسم است صبر بر آنچه که نمی‌پسندی و صبر از آنچه که دوست داری». پس همه عبادت و ترک محرمات و تمام فضائل و کمالات به صبر برمی‌گردد. از همه مهمتر این که صبر، بنیاد امامت است؛ یعنی در اهمیت و جایگاه صبر همین بس که این صفت اساس و بنیاد امامت محسوب می‌شود. خدای متعال در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾^۱ در این آیه شریفه خداوند عالم بنیاد امامت را صبر قرار داده است؛ یعنی سبب جعل امامت این است که آنها صبر نمودند.

علی بن ابراهیم رحمته الله در تفسیر خودش از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند: خدای متعال بشارت داده که از عترت نبی اکرم صلی الله علیه و آله ائمه‌ای می‌آیند و آنها را به صبر وصف نموده است.^۲ با توجه به این که درجه امامت عالی‌ترین درجه یک عبد است و بنیاد این درجه صبر است، جایگاه صبر برای ما محرز و مشخص می‌شود.

ارزش صبر شیعیان

یکی دیگر از موارد اهمیت صبر این است که دوستداران اهل بیت علیهم السلام صابرند. در روایت آمده است که شیعیان ما از ما هم صابرترند زیرا ما صبر می‌کنیم و می‌دانیم، ولی شیعیان ما صبر می‌کنند و نمی‌دانند. در ذیل آیه ۲۴ سوره رعد ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾، علی بن ابراهیم قمی رحمته الله می‌گوید: این آیه درباره ائمه علیهم السلام و شیعیان صابر آنها نازل شده است. از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که «نحن صبرنا و شیعینا اصبر منا، لا نا صبرنا بعلم

۱. سجده / ۲۴؛ و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) راهنمایی می‌کردند چون که شکیبایی نمودند و همواره به آیات ما یقین داشتند.

۲. تفسیر قمی، ص ۱۸۷.

و صبروا علی ما لا یعلمون»^۱.

راه رسیدن به صبر

دست‌یابی به صبر، از طرقی محقق می‌شود که آنها را جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱- حریت

دل به دنیا بستن و خود را اسیر دنیا کردن، انسان را بی‌صبر و بی‌تاب می‌کند. اما کسانی که خود را به خدا نزدیک می‌کنند و به حقیقت دنیا آشنا می‌شوند صبر برای آنها آسان می‌شود و هر بلایی از مادیات و معنویات به سراغ آنان بیاید بر آن صبر می‌نمایند و در آخر از طرف خدا بشارت دریافت می‌کنند، لذا خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾^۲ بنابراین وقتی انسان در برابر همه سختی‌ها صبر می‌کند و خود را از آن خدا بداند خدا به او بشارت می‌دهد که از رستگاران است. از ابی بصیر روایت شده که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «الْحَرَّ حَرَّ عَلِيٍّ جَمِيعَ اَحْوَالِهِ اِنْ نَابَتْهُ نَائِبَةُ صَبْرٍ لَهَا وَ اِنْ تَوَالَتْ عَلَيْهِ الْمَصَائِبُ لَمْ تَكْسِرْهُ... کما کان یوسف الصدیق الامین لم یضرر حریته ان استعبد و قهر و أُسسر و لم تضرره ظلمة الحب»^۳.

۱. تفسیر قمی، ص ۳۴۰؛ ما صبر کردیم و شیعیان ما از ما صابرتراند زیرا که صبر ما با علم است اما آنها صبر می‌کنند بر آنچه که نمی‌دانند.

۲. بقره/ ۱۵۵؛ و قطعاً (همه) شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و کاهشی در ثروت‌ها و جان‌ها و محصولات آزمایش می‌کنیم و به شکیان مژده ده.

۳. کافی، ج ۲، ص ۸۹؛ انسان آزاده در تمام شرائط زندگی آزاد است، هنگام سختی تحمل کرده و مصائب او را نمی‌شکند حتی اگر همانند یوسف صدیق به اسارت در آید به آزادی او لطمه‌ای وارد نمی‌شود. افتادن در چاه و تاریکی آن به او آسیبی نرسانده...



۲- یقین به مبدأ و معاد

اگر انسان یقین داشته باشد که از طرف خدا آمده و به سوی خدای متعال بازگشت دارد هیچ وقت مصائب و آلام، او را بی تاب نمی کند بلکه همه مصیبتها را در راه خدا آسان می شمارد. اعتقاد بازگشت به سوی خدا، راه صبر را بر انسان می گشاید. انسانهایی که در برابر مصیبت ها دست و پای خود را گم می کنند و نعوذ بالله زبان اعتراض به ساحت قدس الهی می گشایند در واقع آنها خدا را مالک خود نمی دانند بلکه خود را مالک می دانند و روز بازگشت به طرف او را فراموش کرده اند. اما شعار ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۱ همیشه به انسان یاد می دهد که مالک حقیقی انسان خداست. چنین انسانی در برابر مصیبت هیچ وقت دست و پای خود را گم نمی کند، بلکه در برابر مصائب پایداری و مقاومت نشان داده، صبر می کند.

۳- چگونگی مقایسه خود و دیگران در مادیات و معنویات

زندگی انسان دو بخش دارد یکی مادی و دیگری معنوی. مریضی، صحت، غذا، خانه، لباس و درد و رنج از مادیات محسوب می شوند. اگر انسان در این گونه امور به مادون خود نگاه کند همیشه صبر برای او آسان می شود. مریضی که از درد به خود می پیچد وقتی کسانی را نگاه می کند که رنج و دردشان بیشتر است تحمل درد برای او آسان می شود. مانند کسانی که چشمهایشان از دست رفته، یا کلیه خود را از دست داده اند. بنابراین با دیدن چنین افرادی به سجده شکر می افتند از سوی دیگر انسان باید در معنویات بالاتر از خود را نگاه کند. اگر برای نماز صبح بیدار می شود آنهایی را در نظر بگیرد که برای نماز شب بیدار

می‌شوند. اگر برای نماز شب بیدار می‌شود کسانی را در نظر بگیرد که کل شب به عبادت مشغولند و هم چنین مراتب دیگر معنویات. این صفت سبب می‌شود که در معنویات از خود ناراضی شود و برای پایداری بیشتر جهت نیل به رتبه‌های برتر گام بردارد. پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «من نظر فی دینه الی من هو فوقه فاقتدی به و نظر فی دنیا الی هو دونه فَحَمِدَ الله علی ما فضله به کتبه الله شاکراً او صابراً»^۱.

۴- توجه به حکمت تکالیف و مصائب

خدای متعال هیچ تکلیفی را بدون حکمت و ملاک قرار نداده است، بلکه هرچه الزام کرده مصلحتی دارد و هرچه حرام نموده مفسده‌ای دارد. توجه به فلسفه بایدها و نبایدها انسان را در برابر دشواری‌ها استوار و پایدار می‌سازد. مریضی که می‌داند جراحی به نفع اوست به راحتی به طرف اتاق جراحی حرکت می‌کند و تن به خطرات می‌دهد. در داستان حضرت موسی و حضرت خضر علیهما السلام می‌بینیم که موسی علیهما السلام فقط به این دلیل صبر نکرد که از حکمت کارهای خضر علیهما السلام خبر نداشت، لذا به کارهای خضر علیهما السلام اعتراض کرد و نتوانست صبر کند.^۲

صبر در مسائل اجتماعی

صبر فقط در مسائل فردی نیست، بلکه حوادث اجتماعی هم صبر را می‌طلبد. انسانهای کم ظرفیت در برابر حوادث واکنش منفی نشان می‌دهند، اما افراد صابر دوراندیش هستند و صبر می‌کنند. بعد از رحلت مرسل اعظم ﷺ حوادثی عظیم

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۹۰؛ کسی که در دینش به مافوق نگاه کرده و او را الگو قرار دهد و در دنیایش به مادون و زیردست نگاه کند و برتری‌اش که خدا داده سپاس بجا آورد خداوند او را در زمره شکرگزاران و یا صبر پیشه‌گان ثبت می‌نماید.

۲. سور کهف / ۸۲ تا ۶۴.



و دردناک دامن گیر حضرت علی علیه السلام شد، ولی چون آن حضرت از طرف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حکم به صبر داشت، لذا در بدترین وضعیت هم صبر نمود و خود فرمود: من چنین فضایی را تحمل کردم در حالی که بسیار سخت و دشوار بود، همانند کسی که استخوان در گلو و خار در چشم او قرار گرفته باشد نه می تواند چشمها را بسته و حوادث را نبیند و بی تفاوت از کنار آن بگذرد و نه می تواند چنین حوادث تلخی را مشاهده کند که بزرگترین آنها مورد هجوم قرار گرفتن و به غارت رفتن سرمایه ولایت بود. «فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجا ارای تراشی نهی».^۱

ریشه صبر

با این که صبر این همه ارزش و اهمیت دارد و خدا معیت خود را با صابرين اعلام می کند ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾^۲ باید پرسید که چرا انسان از صبر دوری می جوید؟ اگر خوب ریشه یابی کنیم معلوم می شود که اولاً شوق بهشت در دل انسان وجود ندارد تا هوسرانی های دنیا را ترک کند. هم چنین بیم از دوزخ مشهود نشده که از حرام روگردانی کند؛ یعنی خوف و رجا در وجود انسان تقویت نشده و زرق و برق دنیا او را کور و کر کرده است. وقتی که انسان به دنیا عشق می ورزد زهد برای او مشکل است، لذا نفس خود را از دنیا حبس نمی کند و با وجودی که مرگ دیگران را می بیند ولی مرگ خود را انتظار ندارد لذا در رفتن به طرف عمل صالح شتابی ندارد. اگر انسان این مورد را بفهمد صبر برای او آسان می شود.

وقتی از حضرت علی علیه السلام درباره ایمان سؤال شد فرمودند: ایمان چهار رکن

۱. نهج البلاغه / خ ۳، خطبه شقشقیه.

۲. بقره / ۲۴۹، ۱۵۵، ۱۵۳؛ انفال / ۶۴، ۴۶.

دارد؛ رکن اول صبر است، دوم یقین سوم عدل و چهارم جهاد. خود صبر چهار شعبه دارد: ﴿على الشوق والشفق والزهد والترقب، فمن اشتاق الى الجنة سلا عن الشهوات ومن اشفق من النار اجتنب المحرمات ومن زهد في الدنيا استهان بالمصيبات ومن ارتقب الموت سارع الى الخيرات...﴾^۱.

آنچه گفتیم نهایت توان ما بود از غواصی در تفسیر قمی که لعل و گهر کلام معصومان علیهم السلام را در معرض دید شما خوانندگان گرامی قرار داد. گرچه غوطه‌ور شدن در دریای معانی و علوم اهل بیت علیهم السلام ادعای ما نیست، اما امیدواریم صاحبان خرد و اندیشه، ما را در اصلاح این نوشته یاری دهند.

اگر آثار و نتایج این صفات و افعال را در تفسیر قمی بررسی کنیم به این نتیجه می‌رسیم که گرچه تفسیر قمی یک تفسیر روایی است اما ایشان به روایات اخلاقی هم نظر داشته است. بدین ترتیب که درباره برخی اوصاف بیشتر و درباره بعضی از آنها کمتر توضیح داده است؛ مثلاً در بحث غیبت آیه صریح سوره حجرات را مسکوت گذاشته است، اما در بحث کذب، تهمت کذب به حضرت ابراهیم و یوسف علیهم السلام را دقیق بررسی کرده است. از این مطالب فهمیده می‌شود که ایشان در باب رفع شبهات نظری دقیق داشته است. از این گذشته درباره صبر بحثهای زیادی دارد، زیرا موضوعی مهم و کلیدی است. آن بزرگوار بحث توبه را نیز مورد توجه ویژه قرار داده است، زیرا این صفت هم در سرنوشت انسان اثر زیادی دارد، اما اصرار بر گناه یا صدق و یا اصل کذب را چندان مورد توجه قرار نداده است؛ یعنی ایشان در این تفسیر نخواستند که تمام روایات را جمع کنند، بلکه خواسته است آنچه را که اهم است ذکر کند.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار ۳۰؛ صبر چهار شعبه دارد: ۱- اشتیاق ۲- ترس ۳- زهد ۴- مراقبت و انتظار پس هر که اشتیاق به بهشت داشته باشد هوس رانها را کنار گذارد و هرکه از دوزخ بیم دارد از حرام روگرداند و هرکه زاهد و بی‌رغبت به دنیا گردد مصیبت‌ها بر او آسان شود و هرکه منتظر مرگ باشد به انجام دادن نیکی‌ها شتاب کند.



در خاتمه به این نتیجه می‌رسیم که علی بن ابراهیم در جاهای مختلفی از تفسیرش که بحث‌های اخلاقی مطرح کرده، به این موضوع دقت کامل داشته تا روایاتی را که در سرنوشت انسان تأثیر بیشتری دارند، ذکر کند.

خداوند عالم را شکر می‌کنیم که به ما توفیق داد تا این مطالب را به رشته تحریر درآوریم. ناگفته نماند که این هم حسن ختامی است که آخرین بحث صبر در شب میلاد ام المصائب سرّ اییها زینب کبری علیها السلام تمام می‌شود. اگر این نوشته نزد خدا ارزشی دارد به حد بضاعت خود آن را به مخدره عصمت و طهارت حضرت علیای مقدسه زینب کبری علیها السلام هدیه می‌کنم. به این امید که این اثر، مورد پسند خدای متعال قرار گیرد.

والسلام

العبد سید مراد رضا رضوی

۸۸/ ۲/ ۸

مصادف با پنجم جمادی الاولی ۱۴۳۰

قم المقدسه

فهرست منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. صحیفه سجادیه.
۴. اخلاق اسلامی، محمدی گیلانی، ناشر مؤسسه الهادی، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
۵. اخلاق حسنه، فیض کاشانی، ناشر پیام آزادی، ۱۳۶۹.
۶. اخلاق درخانه، قم، نشر اخلاق، ۱۳۸۴.
۷. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، دارالکتب الاسلامی.
۸. تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، قم مؤسسه و نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام.

- ٩ . تفسير قمى، ابوالحسن على بن ابراهيم قمى رحمته الله، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، ناشر بيروت، ١٤٢٨.
- ١٠ . جامع السعادات، شيخ محمد مهدى نراقى، مكتبة النعمان، نجف اشرف.
- ١١ . شرح منازل السائرين؛ ابو اسماعيل عبدالله انصارى، شارح: كمال الدين عبد الرزاق قاسانى، تحقيق و تعليق شيخ بيدارفر، انتشارات بيدار، چاپ سوم، ١٣٨٥ ش.
- ١٢ . الصحاح، اسماعيل بن حماد جوهرى، ناشر دارالمعدين، بيروت.
- ١٣ . عيون الحكم والمواعظ، كافى الدين، ابوالحسن على بن محمد اليثى الواسطى (از اعلام قرن ٦)، دارالحديث، چاپ اول، ١٣٧٥.
- ١٤ . غرر الحكم و درر الكلم، عبدالواحدى آمدى، انتشارات دانشگاه تهران.
- ١٥ . القاموس المحيط، محمد بن يعقوب فيروز آبادى، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ دوم، ١٤٢٤ هـ ق.
- ١٦ . الكافى، محمد بن يعقوب كلينى، چاپ آخوندى و انصاريان.
- ١٧ . مستدرک الوسائل، محقق نورى طبرسى، مؤسسه آل البيت.
- ١٨ . المصباح المنير، احمد بن محمد على مقرئ فيومى، دارالهجرة، چاپ سوم، ١٤٢٥ هـ ق.
- ١٩ . معجم الفروق اللغويه، تنظيم شيخ بيت الله بيات و مؤسسه نشر السالم، نشر اسلامى، ١٤١٢.
- ٢٠ . معراج السعاده، ملا احمد نراقى، مؤسسه انتشارات هجرت، تابستان ١٣٧٨.
- ٢١ . مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهاني، تحقيق صفوان عدنان داودى، ذوى القربى، ١٣٨٤ ش.
- ٢٢ . ميزان الحكمه، محمدى رى شهرى، دارالحديث، قم.
- ٢٣ . وسائل الشيعه، حر عاملى، دار احياء التراث العربى، بيروت.

الكلام العِلوى فى بيان الجنة و النار من تفسير على بن ابراهيم القمى

السيد قوام الدين هاشمى

مقدمة

لما كان الإنسان منذ خلقه إلى آخر حياته الدنيوية متفكراً في أمور، خصوصاً الموت كيف هو؟ هل يمكن الفرار منه و من أثره، ولو إلى بروج مشيدة؟ وبالأخص فيما بعد الموت، كيف هو من حيث المقدار زماناً، و الجزاء ثواباً و عقاباً، و النعمات و النقمات؟ ولو تناول يده إلى العلم بهما؛ لاحتاج إلى من هو عالم بدقائقهما و ظرائفهما، و ليس هو إلا من كان مرتبطاً إلى العلم المطلق، و متصلاً إلى خزائن الرب!

و إذا كان الاحتياج إلى العالم الذي ليس علمه بالكتاب و الاكتساب، بل بالغيب و الوحي، فالورود إليه ينحصر في المنهلين: الكتاب و السنة: و الجامع لهما هو التفسير القيم؛ الذي ألفه الشيخ الأقدم، و الثقة الأفخر علي بن إبراهيم القمى، و هو الكتاب الذي يبين ما أنزله الله على رسوله، بلسان باقر علوم الأولين و الآخرين، و الصادق الكاشف لحقائق التنزيل و التأويل.

و من الغوامض التي كشف عنها على معرفة قدر الحكمة الإلهية: الجنة والنار، و هما البعیدتان عن عقول الناس، على ما حكى عن المفسر الكبير العلامة الطباطبائي، صاحب تفسير الميزان: إنّ حكمته تعالى تعلّقت بأن يدرك الإنسان المبدأ من حيث أسمائه و صفاته و أفعاله، على قدر الطاقة البشرية، بأن يعلم الإنسان المعاد على ما هو عليه، بل هو مستور دقائقه و حقائقه.

و في هذه القراطيس جمع و عنون و رتب و بين كل ما ورد من خزّان الوحي في تبين الجنة و النار، على قلم الوارث الأمين، صاحب التفسير الروائي، عليّ بن إبراهيم القمي، بصورة جديدة و عناوين بديعة، غير ما ورد في التفسير، بصورة شتى و مطلقاً عن الاسم و العنوان.

ألف: الجنة

١. خلق الجنة

قال القمي رحمه الله: أمّا الردّ على من أنكر خلق الجنة: فقولُهُ تعالى ﴿عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى﴾^١ أي عند سِدْرَةِ الْمُنتَهَى في السَّاءِ السَّابِعَةِ وَ جَنَّةُ الْمَأْوَى عِنْدَهَا.

و من الردّ على من أنكر خلق الجنة أيضاً: قول رسول الله ﷺ: فلما جاوزت سدره المنتهى إلى عرش ربّ العالمين، فوجدت مكتوباً على كلّ قائمة من قوائم العرش: أنا الله ألاّ إنّه محمّد حبيبي، أيّده بوزيره و نصرته بوزيره. فلما دخلت الجنة رأيت في الجنة شجرة طوبى؛ أصلها في دار عليّ، و ما في الجنة قصر و لا منزل إلّا و فيها فرع منها، أعلاها أسفاط حلل من سندس و استبرق، يكون للعبد المؤمن ألف ألف سبط، في كلّ سبط مائة ألف حلة تشبه الأخرى على ألوان مختلفة، و هو ثياب



أهل الجنة، وسطها ظلّ ممدود، كعرض السماء و الأرض، أُعدّت للذين آمنوا بالله و رسوله. يسير الراكب في ذلك الظلّ مسيرة مائة عام فلا يقطعه.

و ذلك قوله تعالى: ﴿و ظِلٌّ مَّمْدُودٌ﴾^١ أسفلها ثمار أهل الجنة، و طعامهم متذلل في بيوتهم يكون في القضييب، منها مائة لون من الفاكهة، فما رأيتهم في دار الدنيا و ممّال تروه، و ما سمعتم به و ما لم تسمعوا مثلها، و كلّما يجتني منها شيء نبت مكانها أخرى، ﴿لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ﴾^٢.

يجري نهر في أصل تلك الشجرة، ينفجر منها الأنهار الأربعة: نهر من ماء غير آسن، و نهر من لبن لم يتغيّر طعمه، و نهر من خمر ﴿لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ﴾^٣، و نهر من عسل مصفى. قال الراقم: حيث نرى إسرائ نبينا ﷺ كان جسمانياً روحانياً. و يقول: فلما دخلت شجرة طوبى... فالجنة الموجودة جعلت تحت أقدامه الشريفة، و شجرة طوبى الموجودة جعلت مرئية لعينه النافذة، و الموجود الخارجي جزئي و ظاهر على إن قوله تعالى: ﴿أُعدّت للذين آمنوا بالله و رُسُلِهِ﴾^٤ يدلّ على أن الجنة الآن مخلوقة، لأنّ المعدة لا تكون إلا موجودة.

٢. مكان الجنة

قال القمّي رحمه الله: إذا قيل إنكم ترون أن الجنة مخلوقة الآن، فما تقولون إذا تسألون عن مكانها، نقول: ان الجنة في السماء، و الدليل على ذلك، قوله تعالى: ﴿لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الجنة﴾^٥.

١. الواقعة / ٣٠.

٢. الواقعة / ٣٣.

٣. الصافات / ٤٦.

٤. الحديد / ٢١.

٥. الأعراف / ٤٠.

قال الراقم: ومما يدلّ على أنّ الجنّة لا تكون في السماء بصورة مطلقة، بل في السماء المعيّن، قوله ﷺ في الرواية: فلما جاوزت سدرة المنتهى... فسدرة المنتهى في السماء السابعة عند الناظرين في الأخبار إلا أن نقول المراد بالسماء في كلام المؤلف ليس السماوات المعدودة، ولا سماءً خاصاً حاوياً لها، بل من ناحية السماء وجهتها.

٣. الجنّة الموعودة

قال القمّي رحمه الله: ﴿وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا هُمْ﴾^١ وعدّها لهم وادّخرها لهم ﴿وَإِذَا الْجَنَّةُ أُنْزِلَتْ﴾^٢ يريد: تقرب أولياء الله من المتّقين ﴿كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا﴾^٣ أي مأوى ومنزلاً.

قال الراقم: إدخال المؤمنين في الجنّة من وعد الله، و﴿لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ﴾^٤ وقد عرّفها لهم في الدنيا حتّى اشتاقوا إليها، فعملوا ما استحقّوها به، أو طيّبها لهم من العرف: وهو طيب الرائحة، أو حدّدها لهم بحيث يكون لكلّ جنّة مفروزة، وقربها لهم في الآخرة و الفردوس من منازلها، ولكن هو أعلى درجات الجنّة للمؤمنين، والنزل: هو ما يعدّ للنازل من الزاد، وتفسيره بالمنزل ناشٍ من مادّته وأصله.

٤. عظمة الجنّة عند أهلها

قال القمّي رحمه الله: قال أبو عبد الله عليه السلام: «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ بَعْظُمُونَ الْجَنَّةِ وَالنَّعِيمَ». قال الراقم: إنّ تعظيم الجنّة من عند أهلها ناشٍ من عظمة الله، لأنّ كلّ ما جاء من

١. محمد / ٦.

٢. التكويد / ١٣.

٣. الكهف / ١٠٧.

٤. الروم / ٦.



عند الله فهو عظيم، سواء كان من موجودات الدنيا أو الآخرة، و أما بعض الأشياء الدنيوية الذي ليس بعظيم عند بعض أهل الدنيا، فهذا ناشٍ من غفلته أو عدم معرفته. أما أشياء الآخرة؛ فكلها معظّم عند أهلها، سواء كان من أهل الجنة أو من أهل النار، لأنّ في الآخرة رفع الحجب من أهلها على أنّ الله تبارك و تعالى عظم في كتابه الكريم ما في الآخرة من نعماتها و نعيماتها، حيث قال عزّ من قائل: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾^١ و قوله: ﴿وَمَا آدْرِيكَ مَا الْحُطْمَةُ﴾ نار الله الموقدة التي تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ^٢

٥. سعة منزل أهل الجنة

قال القمّي رحمه الله: حدّثني أبي عن أبي عمير، قال: قلت لأبي عبد الله: جعلت فداك يا بن رسول الله! شوقني. فقال: يا أبا محمد! إنّ أدنى أهل الجنة منزلاً لو نزل به أهل الثقلين: الجنّ و الإنس، لو سعه طعماً و شراباً، و لا ينقص ممّا عنده شيء. ﴿وَأَوْرَثْنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ﴾^٣ يعني: أرض الجنة ﴿مُدَاهِمَّتَانِ﴾^٤ قال ابو عبد الله عليه السلام: يتّصل ما بين مكّة و المدينة نخلاً. قال الراقم: كلمة «حيث نشاء» في القرآن تدلّ على سعة أرض جنة المؤمن، و لكن كلمة «مداهمتان» في تفسير الإمام، ما بين مكّة و المدينة نخلاً، تدلّ على الوسعة مكاناً، و الكثرة إغراساً، و الخضراوية أشجاراً.

١. السجده / ١٧.

٢. الهمزة، الآيات ٥-٧.

٣. الزمر / ٧٤.

٤. الرحمن / ٦٣.

٦. زمان استقرار أهل الجنة فيها

﴿أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا﴾^١.

قال القمّي رحمه الله: في رواية أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام: ... أقبل أهل الجنة فيما اشتهووا من التحف، حتى يعطوا منازلهم في الجنة نصف النهار.

٧. مسيرة انتشار طيب ريح الجنة

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ﴾^٢.

قال القمّي رحمه الله: حدّثني أبي عن ابن أبي عمير عن أبي بصير، قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك يا بن رسول الله! شوقني. فقال: يا أبا محمد! إن من أدنى نعيم الجنة يوجد ريحها من مسيرة ألف عام من مسافة الدنيا.

٨. من صفات طوبى

﴿طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ﴾^٣.

قال القمّي رحمه الله: حدّثني أبي... عن أبي عبد الله عليه السلام قال: طوبى شجرة في دار أمير المؤمنين، وليس أحد من الشيعة إلا وفي داره غصن من أغصانها، وورقة من أوراقها، يستظلّ تحتها أمة من الأمم.

و قال عليه السلام: كان رسول الله يكثر تقبيل فاطمة، فأنكرت ذلك عائشة... فقال: ... فما قطّ إلا وجدت رائحة شجرة طوبى منها.

١. الفرقان / ٢٤.

٢. الحج / ٢٣.

٣. الرعد / ٢٥.



الراقم: فى معنى «طوبى» وإنه شجرة أو غيرها من المعاني، أقوال، قيل: إنه فرح لهم، وقيل: خير وكرامة وغير ذلك. والمختار هو الجمع بينها، لأنه لا تباين بين هذه الأقوال بعدمكان الجمع بينها؛ بأن طوبى شجرة فى دار أمير المؤمنين، وأغصانها فى دار المؤمنين، وإدراك هذا المعنى لكل مؤمن يوجب الفرح والخير والكرامة لهم. أمّا فى رواية أخرى عن النبي ﷺ: إن طوبى شجرة أصلها فى دارى. قال الراقم: هذا الخبر لا ينافى خبر سابقه، لأن دار النبي و دار عليّ فى الجنة بمكان واحد، لأنّ عليّاً نفس النبي وإن كان مقام قربهما غير واحد.

٩. سدرۃ المنتهى

قال رسول الله ﷺ: رأيت الوحي مرّة أخرى ﴿عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى﴾^١ التي يتحدث تحتها الشيعة فى الجنان. ثمّ قال الله: قل لهم: ﴿إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى﴾^٢ يقول: ما يغشى من حجب النور. قال القمى رحمه الله: فى قوله ﴿وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى * عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى﴾^٣ فى السماء السابعة.

الراقم: المنتهى: موضع الانتهاء، وقيل: سدرۃ المنتهى؛ شجرة عن يمين العرش فوق السماء السابعة، انتهى إليها علم كلّ ملك، كما قيل: إليها ينتهي ما يعرج إلى السماء وما يهبط من فوقها. وعلى كلّ حال، سدرۃ المنتهى: ما تنتهي إليها الأمور الجارية من فوق العرش من

١. النجم / ١٤.

٢. النجم / ١٦.

٣. النجم / ١٣ و ١٤.

أمر الله، أو من تحت الثرى و فوق الثرى من الأرواح و الأعمال الصالحة، و حجب النور تدلّ على عظمتها في مرتبتها.

١٠. نعمات الجنة:

ألف: النعمات المعنوية

١. رضوان الله

قال القمي رحمه الله: قال الله تبارك و تعالى: ﴿جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾^١ لا يصفه الواصفون، ﴿رضى الله عنهم﴾، يريد: رضى أعمالهم، ﴿و رضوا عنه﴾: رضوا بثواب الله ﴿ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ رَبَّهُ﴾^٢ يريد: من خاف ربه و تناهى عن معاصي الله.

الراقم: في بيان جنّات عدن أقوال:

أحدها: جنّات خُلد و إقامة لا يخرجون عنها؛

ثانيها: هي بطنان الجنة؛

ثالثها: أعلى درجة في الجنة، و فيه عين التسليم، و الجنان حولها محدقة بها.

و روى: «عدن» دار الله التي لم ترها عين و لم تخطر على قلب بشر، لا يسكنها غير

ثلاثة: النبيين و الصديقين و الشهداء. يقول الله عزّ وجلّ: طوبى لمن دخلك.

و الظاهر من جميع هذا الأقوال و الأخبار إنّ جنّات عدن غير الجنة التي وعد

المؤمنون غير الممتازين، لذلك عقّبها بأنّه رضوان الله أكبر، لتدلّ على أنّ رضوان الله فوق كلّ أمر.

١. البينه / ٨

٢. البينه / ٨



٢. فرح أهل الجنة

﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ﴾^١.

قال القمّي رحمه الله: حدّثني أبي عن أبي عبد الله عليه السلام: ... ما خلق الله خلقاً إلا جعل له في الجنة منزلاً وفي النار منزلاً، فإذا دخل أهل الجنة الجنة وأهل النار النار نادى مناد: يا أهل الجنة اشرفوا! فيشرفون على أهل النار، وترفع لهم منازلهم فيها. ثم يقال لهم: هذه منازلكم التي لو عصيتم الله لدخلتموها، يعني: النار. قال: فلو إن أحداً مات فرحاً مات أهل الجنة في ذلك اليوم فرحاً لما صرف عنهم من العذاب.

٣. الإمارة الخاصة

﴿رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا﴾^٢.

قال القمّي رحمه الله: لا يزول ولا يفنى.

الراقم: فسّر المفسّرون «ملكاً كبيراً» بالمعاني اللطيفة المستفاد بعضها من الأخبار، وبعضها من إشارتها: منها: كبيراً أى: واسعاً، يعني: إن نعيم الجنة لا يوصف لكثرتها وإنما يوصف بعضها.

ومنها: هو أنهم لا يريدون شيئاً إلا قدروا عليه.

ومنها: هو أن أدناهم منزلاً ينظر في ملكه من مسيرة ألف عام، يرى أقصاه كما يرى أدناه.

ومنها: هو الملك الدائم الأبدي في نفاذ الأمر و حصول الأمان.

و المجموع من هذه البيانات أنه إذا استقرّ المؤمن في مستقرّه في الجنة، لا يخفى عليه في ملكه، و ملكه أمر من الأمور، و هذا أكبر شأن الأمير في إمارته.

١. المؤمنون / ٩ و ١٠.

٢. الإنسان / ٢٠.

٤ . النزاهة من الباطيل

ألف: ﴿لَا لَعَوْ فِيهَا وَلَا تَأْتِيْمٌ﴾.^١

قال القمّي رحمه الله: ليس في الجنة غناء ولا فحش، ويشرب المؤمن ولا يأتّم.

ب: ﴿فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَٰغِيَةً﴾.^٢

قال القمّي رحمه الله: الهزل والكذب.

ج: ﴿لَا فِيهَا غَوْلٌ﴾.^٣

قال القمّي رحمه الله: يعني: الفساد.

قال الرّاقم: لما كانت الجنة دار قربات على مراتبها، فلا يوجد فيها ما يكون سبباً للبعد عن الرّب، من تصوّر أو قول أو فعل.

ب: النعمات المادّية

١ . المآكل والمشارب

ألف: ﴿أُولَٰئِكَ هُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ﴾.^٤

قال القمّي رحمه الله: يعني: في الجنة.

ب: ﴿وَذُلَّكَ قُطُوفُهَا تَذِلِيلًا﴾.^٥

قال القمّي رحمه الله: دليت عليهم ثمارها، ينالها القائم والقاعد.

١. الطور / ٢٣.

٢. الغاشية / ١٠ و ١١.

٣. الصافات / ٤٤.

٤. الصافات / ٤١.

٥. الإنسان / ١٤.



ج: ﴿وَأَنهَارٌ مِّنْ خَمِرٍ لَّدَئِكَ لِلشَّارِبِينَ﴾^١.

قال القمى رحمه الله: معنى الخمر: اي حمرة إذا تناولها ولي الله، وجد رائحة المسك فيها.

د: ﴿يُسْقَوْنَ مِّنْ رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ﴾^٢.

قال القمى رحمه الله: قال: ماء إذا شربه المؤمن وجد رائحة المسك فيها. وقال أبو عبدالله عليه السلام: من ترك الخمر لغير الله، سقاه الله من الرحيق المختوم.

هـ: ﴿وَمِزَاجُهُ مِزَاجُ تَسْنِيمٍ﴾^٣.

قال القمى رحمه الله: هو مصدر سنمه، إذا رفعه، لأنه أرفع شرب أهل الجنة، أو لأنه يأتيهم من فوق.

قال أبو عبدالله عليه السلام: اشرف شراب أهل الجنة يأتيهم في عالي تسنيم؛ وهي عين يشرب بها المقربون؛ آل محمد رسول الله وخديجة وعلي بن أبي طالب، وذرياتهم تلحق بهم. يقول الله: ﴿أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾^٤ والمقرّون يشربون من تسنيم بحتاً صرفاً، و سائر المؤمنين ممزوجاً.

٢. الملابس

﴿عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ﴾^٥.

قال القمى رحمه الله: يعلوهم الثياب ويلبسونها، والاستبرق: الديباج.

١. محمد / ١٥.

٢. المطففين / ٢٥.

٣. المطففين / ٢٧.

٤. الطور / ٢١.

٥. الإنسان / ٢١.

٣. الرفاهيات

ألف: ﴿عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ﴾.^١

قال القمّي رحمه الله: أي منصوبة.

ب: ﴿يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وَلَدَانُ مُحَلَّدُونَ﴾.^٢

قال القمّي رحمه الله: أي مسرورون.

ج: ﴿فِي سِدْرٍ خُضُودٍ﴾.^٣

قال القمّي رحمه الله: شجر لا يكون له ورق وله شوك فيه.

د: ﴿وَزَيْلٌ مَمْدُودٍ﴾.^٤

قال القمّي رحمه الله: ظلّ ممدود وسط الجنة في عرض الجنة، و عرض الجنة كعرض

السماء والأرض، يسير الراكب في ذلك الظلّ مسيرة مائة عام فلا يقطعه.

هـ: ﴿وَأكوابٍ مَوْضُوعَةٍ﴾.^٥

قال القمّي رحمه الله: يريد الأباريق التي ليس لها آذان.

و: ﴿وَأكوابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا﴾.^٦

قال القمّي رحمه الله: الأكواب: الأكواز العظام التي لا آذان لها ولا عرى، قوارير من

فضة الجنة يشربون فيها، وينفذ البصر فيها كما ينفذ في الزجاج.

ز: ﴿قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا﴾.^٧

١. الواقعه / ١٥.

٢. الإنسان / ١٩.

٣. الواقعه / ٢٨.

٤. الواقعه / ٣٠.

٥. الخاشيه / ١٤.

٦. الإنسان / ١٥.

٧. الإنسان / ١٦.



قال القمّي رحمه الله: صنع لهم على قدر رتبتهن، لا تحجير فيه و لا فصل.

ح: ﴿فِيهَا سُرُورٌ مَرْفُوعَةٌ﴾.^١

قال القمّي رحمه الله: ألواحها من ذهب، مكلّلة بالزبرجد و الدرّ و الياقوت، تجري من تحتها الأنهار.

ط: ﴿تَهَارِقُ مَصْفُوفَةٌ﴾.^٢

قال القمّي رحمه الله: البسط و الوسائد.

ى: ﴿وَزَابِيٌّ مَبْنُوثَةٌ﴾.^٣

قال القمّي رحمه الله: كلّ شيء خلقه الله في الجنة له، مثال في الدنيا إلّا الزرابي، فانه لا يدري ماهي.

م: ﴿لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ﴾.^٤

قال القمّي رحمه الله: حدّثني أبي عن أبي جعفر عليه السلام: سأل عليّ رسول الله عن تفسير هذه الآية، فقال: لماذا بنيت هذه الغرف يا رسول الله؟ فقال: يا عليّ! تلك غرف بناها الله لأوليائه بالدرّ و الياقوت و الزبرجد، سقوفها الذهب، محبوكة بالفضّة، لكلّ غرف منها ألف باب من ذهب، على كلّ باب منها ملك موكل به، فيها فرش مرفوعة بعضها فوق بعض، من الحرير و الديباج بألوان مختلفة، و حشوها المسك و العنبر و الكافور، و ذلك قول الله: ﴿وَفُرشٍ مَرْفُوعَةٍ﴾.^٥

١. الغاشية / ١٣.

٢. الغاشية / ١٥.

٣. الغاشية / ١٦.

٤. الزمر / ٢٠.

٥. الواقعة / ٣٤.

٤. النكاح

ألف: كيفية خلق الجوارى

قوله تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ...﴾^١.
قال القمّي رحمه الله: قال أبو بصير: [قلت لأبي عبد الله عليه السلام]: جعلت فداك، زدني.
قال: يا أبا محمد! إنّ في الجنة نهراً في حافته جوار نابتات، إذا مرّ المؤمن بجارية أعجبته
قلعها و أنبت الله مكانها أخرى.

ب: ذوات الجوارى

قال القمّي رحمه الله: قال أبو بصير: [قلت لأبي عبد الله عليه السلام]: جعلت فداك، من أيّ
شيء خلقت (خلقت - أصح) الحور العين؟ قال: من تربة الجنة النورانية، ويرى من
ساقبها من وراء سبعين حلة، كبدها مرآته و كبده مرآتها.
الراقم: الجوارى و المؤمنون في الجنة من جنس واحد؛ هو التراب، إلّا أنّ الجوارى
خلقت من تراب الجنة، و المؤمنون خلقوا من صلصال كالفخار، إلّا أنّ الشيعة خلقوا
من فاضل طينة أوليائهم المعصومين عليهم السلام، و هي من فوق تراب الجنة.

ج: تعداد الجوارى

قال القمّي رحمه الله: قال أبو بصير: قلت [لأبي عبد الله عليه السلام]: جعلت فداك، زدني.
قال: يا أبا محمد! المؤمن يزوّج ثمانمائة عذراء، و أربعة آلاف ثيب، و زوجتين من
الحور العين.



د: من صفات الحور العين

١. ﴿عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ﴾^١.

قال القمّي رحمه الله: يعنى: الحور العين، يقصر الطرف عن النظر إليها من صفائها
﴿كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ﴾^٢.

٢. ﴿أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ﴾^٣.

قال القمّي رحمه الله: قال: فى الجنة لا تحيض و لاتحدث.

٣. ﴿إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ أُنْثَىٰ﴾^٤.

قال القمّي رحمه الله: الحور العين فى الجنة.

٤. ﴿فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا * عُرُبًا﴾^٥.

قال القمّي رحمه الله: قال: لا يتكلموا إلا بالعربية.

٥. ﴿أَتْرَابًا﴾^٦.

قال القمّي رحمه الله: يعنى: مستويات السنّ.

٦. ﴿إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَكِهُونَ﴾^٧.

قال القمّي رحمه الله: فى افتضاض العذاري فاكهون.

١. سورة ص / ٥٢.

٢. الصافات / ٤٩.

٣. الواقعة / ٢٥.

٤. الواقعة / ٣٥.

٥. الواقعة / ٣٦ و ٣٧.

٦. الواقعة / ٣٧.

٧. يس / ٥٥.

١١. مراتب أهل الجنة

ألف: درجة المؤمن

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ...﴾^١

قال القمّي رحمه الله: قال أبي... عن أبي بصير، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك يا بن رسول الله! شوقني. فقال: يا أبا محمد! إن أيسر أهل الجنة منزلاً من يدخل الجنة، فيرفع له ثلاث حدائق، فإذا دخل أدناها رأى فيها من الأزواج والخدم والأنهار والأثمار ما شاء الله، مما يملأ عينه قرة وقلبه مسرة، فإذا شكر الله وحمده، قيل له: ارفع رأسك إلى الحديقة الثانية ففيها ما ليس في الأولى. فيقول: يا رب أعطني هذه. فيقول الله تعالى: إن أعطيتك إياها سألتني غيرها. فيقول: رب هذه هذه. فإذا هو دخلها شكر الله وحمده. فيقال: افتحوا له باب الجنة، ويقال له: ارفع رأسك، فإذا فتح له باب من الخلد ويرى أضعاف ما كان فيما قبل، فيقول عند تضاعف مسراته: رب لك الحمد الذي لا يحصى إذ مننت عليّ بالجنان ونجيتني من النيران!

ب: درجة رسول الله ﷺ

قال القمّي رحمه الله: عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان رسول الله ﷺ يقول: إذا سألتكم الله فاسألوه الوسيلة. فسألنا النبي عن الوسيلة فقال: هي درجتي في الجنة، وهي ألف مرقاة جوهرة إلى مرقاة زبرجد إلى مرقاة لؤلؤ إلى مرقاة ذهب إلى مرقاة فضة، فيؤتى بها يوم القيامة حتى تنصب مع درجة النبيين؛ وهي في درجة النبيين كالقمر بين الكواكب، فلا يبقى يومئذ نبي ولا شهيد ولا صديق إلا كان. طوبى لمن كانت هذه



درجته. فينادي المندى، و يسمع النداء جميع النبيين و الشهداء و المؤمنين: هذه درجة محمد.

١٢. أولاد المؤمنين فى الجنة

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ وَأَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾^١.

قال القمى رحمه الله: حدثني أبي... عن أبي عبد الله عليه السلام: إن أطفال شيعتنا من المؤمنين، تربيتهم فاطمة عليها السلام. و قوله: ﴿أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾. قال: يهدون إلى آبائهم يوم القيامة.

قال القمى رحمه الله: حدثنا أبو العباس... عن أبي عبد الله عليه السلام: في قوله تعالى: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ﴾... قال: الذين آمنوا بالنبى و أمير المؤمنين و الذرية الأئمة و الأوصياء عليهم السلام، ألحقنا بهم ذريتهم و لم ننقص ذريتهم من الحجة التي جاء بها محمد في علي، و حججتهم واحدة و طاعتهم واحدة.

١٣. حياة عوالم الاخرة

قال القمى رحمه الله: فتقول الجنة: يا رب! وعدتني أن تملأني فلم لا تملأني و قد ملأت النار! قال: فيخلق الله خلقاً يومئذ يملأ بهم الجنة. قال أبو عبد الله عليه السلام: طوبى لهم، إنهم لم يروا غموم الدنيا و همومها.

١٤. دوام الجنة

﴿وَلَا يَرَهُنَّ وَأَجُوهَهُمْ قَرَرُوا لَا ذِلَّةٌ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^٢.

١. الطور / ٢١.

٢. يونس / ٢٦.

قال القمّي رحمه الله: القتر: الجوع و الفقر. و الذلة: الخوف.

١٥. الجنة ليس محلّ الأجنة المؤمنين

قال القمّي رحمه الله: سُئل العالم عن مؤمني الجنّ، أيدخلون الجنة؟ فقال: لا و لكن له حضائر بين الجنة و النار، يكون فيها مؤمنو الجنّ و فساق الشيعة. الراقم: قال بعض المفسرين المؤيد: فلتحمل هذه الرواية على أدنى مراتب الجنة.

١٦. عدم الموت في الجنة

ألف: ﴿أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ * إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى﴾^١.

قال القمّي رحمه الله: يقولونه في الجنة.

و قال القمّي رحمه الله: حدّثني أبي... عن أبي جعفر عليه السلام: إذا دخل أهل الجنة الجنة... جيء بالموت، فيذبح كالكبش بين الجنة و النار. ثمّ يقال: خلود فلا موت أبداً.

ب: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ آمِنٍ *... إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى﴾^٢.

قال القمّي رحمه الله: يعني: في الجنة غير الموتة التي في الدنيا.

ب: جهنّم

١. مخلوقة جهنّم

قال القمّي رحمه الله: الدليل على أنّ النيران في الأرض قوله تعالى: ﴿فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا﴾^٣.

١. الصافات / ٥٨ و ٥٩.

٢. الدخان / ٥١ و ٥٦.

٣. مريم / ٦٨.



معنى «حول جهنم» البحر المحيط بالدنيا نيراناً، و هو قوله تعالى: ﴿وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾^١ ثم يحضرهم حول جهنم ﴿وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا﴾^٢ يعني في الأرض إذا تحولت نيراناً.

﴿إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينٍ﴾^٣.

قال القمّي رحمه الله: في رواية أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام قال: السجّين الأرض السابعة، و عليّون السماء السابعة.

﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا﴾^٤.

قال القمّي رحمه الله: ذلك في الدنيا قبل القيامة، و ذلك إنّ في القيامة لا يكون غُدُوًّا و لا عَشِيًّا، لأنّ الغدو و العشي إنّما يكون في الشمس و القمر، ليس في جنان الخلد و نيرانها شمس و لا قمر.

٢. نسبة الصراط إلى الأرض و جهنم

قال القمّي رحمه الله: ثمّ يحضرهم الله حول جهنم، و يوضع الصراط من الأرض إلى الجنان.

٣. إتمام الحجة على أهل جهنم

﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^٥.

١. التكوير / ٦.

٢. مريم / ٧٢.

٣. المطففين / ٧.

٤. غافر / ٤٦.

٥. الملك / ١٠.

قال القمّي رحمه الله: قد سمعوا وعقلوا ولكنهم لم يطيعوا ولم يقبلوا. والدليل على أنهم قد سمعوا وعقلوا ولم يقبلوا، قوله عز وجل: ﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^١.

٤. زمان ورود أهل جهنم فيها

قال القمّي رحمه الله: في رواية أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى: ﴿أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرّاً وَآحْسَنُ مَقِيلاً﴾^٢.

فبلغنا والله: اعلم أنه إذا استوى أهل النار إلى النار ينطلق بهم قبل أن يدخلوا النار، فيقال لهم: ادخلوا إلى ظل ذي ثلاث شعب من دخان النار، يحسبون أنها الجنة، ثم يدخلون النار أفواجاً وذلك نصف النهار.

٥. إتيان جهنم

﴿وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ﴾^٣.

قال القمّي رحمه الله: حدثني أبي... عن أبي جعفر قال: لما نزلت هذه الآية سئل رسول الله، فقال: بذلك أخبرني الروح الأمين: إن الله لا إله غيره إذا أبرز الخلائق وجمع الأولين والآخرين، أتى بجهنم تقاد بألف زمام، مع كل زمام مائة ألف ملك من الغلاظ والشداد، لها هدة وغضب وزفير وشهيق، وإنها لتزفر الزفرة فلو لا إن الله أخرهم للحساب لأهلك الجميع ثم يخرج منها عنق فيحيط بالخلائق البر منهم والفاجر، فما خلق الله عبداً من عباد الله ملكاً ولا نبياً إلا ينادي: نفسي نفسي. وانت يا نبي الله! ينادي: يا أمّتي أمّتي.

١. الملك / ١١.

٢. الفرقان / ٢٤.

٣. الفجر / ٢٣.



٦. جهنم ماوى عند

﴿الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾^١.

قال القمى رحمه الله: حدثنا أبو القاسم الحسنى عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: إن الله تبارك و تعالى إذا جمع الناس يوم القيامة في صعيد واحد، كنت أنا و أنت يومئذ عن يمين العرش. ثم يقول الله تبارك و تعالى لي و لك: قوما فالقيا من أبغضكما و كذبكما في النار. ثم جعلنا له جهنم في الآخرة يصلحها مذموماً مدحوراً. يعني: يلقي في النار.

٧. مساواة الإنس و الجن لجهنم

﴿لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾^٢.

قال القمى رحمه الله: هم الذين سبق الشقاء لهم، فحق عليهم القول أنهم للنار خلقوا، و هم الذين حقت عليهم كلمة ربك إنهم لا يؤمنون.

٨. إحاطة جهنم بأهلها

﴿لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ﴾^٣.

قال القمى رحمه الله: يعني: يظل عليهم النار من فوقهم و من تحتهم.

٩. ابواب جهنم

﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ﴾^٤.

١. سورة قرآن / ٢٤.

٢. هود / ١١٩.

٣. الزمر / ١٦.

٤. الحجر / ٤٤.

قال القمي رحمه الله: أما ﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ﴾. فبلغني و الله أعلم إن الله جعلها سبع درجات.

أعلاها: الجحيم، يقوم أهلها على الصفا منها، تغلي أدمغتهم فيها كغلي القدور و بما فيها.

الثانية: ﴿لَطَىٰ نَزَاعَةَ لِلشَّوَىٰ * تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّىٰ * وَ جَمَعَ فَأَوْعَىٰ﴾^١.
﴿فَانْدَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ﴾^٢. قال: في جهنم واد فيه نار ﴿لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ﴾^٣ رسول الله ﷺ في علي عليه السلام و تولى عن ولايته. ثم قال عليه السلام: النيران بعضها دون بعض، فما كان من نار هذا الوادي فللنصاب.

الثالثة: ﴿سَقَرٌ * لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ * لَوَاحَةٌ لِلْبَشَرِ * عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾^٤ و (أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ)^٥.

حدثني أبي... عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن في جهنم لوادياً للمتكبرين، يقال له: سقر، شكا إلى الله شدة حره، سأل أن يتنفس فاذن له فتنفس فاحرق جهنم.

الرابعة: الحطمة: ﴿إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ * كَأَنَّهُ جِمَالَةٌ صُفْرٌ﴾^٦ تدق كل من صاء إليها مثل الكحل، فلا تموت الروح كلما صاروا مثل الكحل عادوا.

الخامسة: الهاوية: فيها ملك يدعو: يا مالك أغثنا، فإذا أغاثهم جعل لهم آنية من صفر من نار، فيها صديد: ماء يسيل من جلودهم، كأته مهل، فإذا رفعوه يشربوا منه

١. المعارج، الآيات ١٥ - ١٨.

٢. الليل / ١٤.

٣. الأعلى / ١٥ و ١٦.

٤. المدثر، الآيات ٢٧ - ٣٠.

٥. الزمر / ٦٠.

٦. المرسلات / ٣٢ و ٣٣.



تساقط لحم وجوههم فيها من شدّة حرّها، و من هوى فيها هوى سبعين عاماً في النار، كلّما احترق جلده بدّل جلده غيره.

السادسة: السعير: فيها ثلاث مائة سراق من نار، في كلّ سراق ثلاث مائة قصر من نار، في كلّ قصر ثلاث مائة بيت من نار، و في كلّ بيت ثلاث مائة لون من عذاب النهار، و فيها حيّات من نار، و عقارب من نار، و جوامع من نار، و سلاسل و أغلال من نار.

السابعة: و جهنّم، و فيها الفلق: و هو جبّ في جهنّم، إذا فتح أسعر النار سعراً، و هو أشدّ النار عذاباً.

و أمّا صعود: فجبل من صفر من نار وسط جهنّم، و أمّا أثاماً: فهو وادٍ من صفر فذاب، يجري حول الجبل، فهو أشدّ النار عذاباً.

١٠. دركات جهنّم

ألف: ﴿لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ﴾^١.

قال القمّي رحمه الله: أي مواضع.

ب: ﴿فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾^٢.

قال القمّي رحمه الله: نزلت في عبد الله بن أبي و جرت في كلّ منافق و مشرك.

ج: ﴿كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا﴾^٣.

قال القمّي رحمه الله: إنّ أهل جهنّم إذا دخلوها هـوا فيها مسيرة سبعين عاماً، فإذا

١. الأعراف / ٤١.

٢. النساء / ١٤٥.

٣. الحج / ٢٢.

بلغوا أعلاها قمعوا بمقامع الحديد، أعيذوا في دركها هذه حالهم.

د: ﴿إِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ * جَهَنَّمَ﴾^١.

قال القمّي رحمه الله: الغساق: وادٍ في جهنم، فيه ثلاث مائة و ثلاثون قصرًا، في كلّ قصر ثلاث مائة بيت، في كلّ بيت أربعون زاوية، في كلّ زاوية شجاع، في كلّ شجاع ثلاث مائة و ثلاثون عقربًا، في مجمه كلّ عقرب ثلاث مائة و ثلاثون من سمّ لو إنّ عقرباً منها نصحت سمّها على أهل جهنم لو سعتها سمّها.

هـ: ﴿إِنَّ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرًا﴾^٢.

قال القمّي رحمه الله: حدّثني أبي... عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنّ في النار لنارًا، يتعوّذ منها أهل النهار، ما خلقت إلّا لكلّ متكبرٍ جبارٍ عنيد، ولكلّ شيطانٍ مريد، ولكلّ متكبرٍ لا يؤمن بيوم الحساب، وكلّ ناصبٍ العداوة لآل محمّد. وقال: إنّ أهون الناس عذاباً يوم القيامة لرجل في ضحضاح من نار، عليه نعلان من نار، و شرّاً كان من نار، يغلي منها دماغه كما يغلي الرجل، ما يرى - إنّ في النار - احداً أشدّ عذاباً منه، وما في النار أحد أهون عذاباً منه.

١١. حطب جهنم

﴿أُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ﴾^٣.

قال القمّي رحمه الله: يعني: حطب جهنم.

١. ص / ٥٥ و ٥٦.

٢. غافر / ٥٦.

٣. آل عمران / ١٠.



١٢. أنواع عذاب جهنم

ألف: العذاب الروحانى

١. الوارثون

﴿أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ﴾^١.

قال القمى رحمه الله: حدثني أبي... عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ما خلق الله خلقاً إلا جعل له في الجنة منزلاً، وفي النار منزلاً، فإذا دخل أهل الجنة الجنة وأهل النار النار... ينادي مناد: يا أهل النار! ارفعوا رؤوسكم فيرفعون رؤوسهم، فينظرون منازلهم في الجنة وما فيها من النعيم. فيقال لهم: هذه منازلكم التي لو أطعتم ربكم لدخلتموها. قال: فلو أن أحداً مات حزناً مات أهل النار حزناً، فيورث هؤلاء منازل هؤلاء و يورث هؤلاء منازل هؤلاء.

٢. تحقير أهل جهنم

ألف: ﴿لَا يُفْتَرُّ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ﴾^٢.

قال القمى رحمه الله: أي آيسون من الخير، فذلك قول أمير المؤمنين: أما أهل المعصية، فأوثق منهم الإقدام، و غلّ منهم الأيدي إلى الأعناق.

ب: ﴿لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ﴾^٣.

قال القمى رحمه الله: الحطمة: النار التي تحطم كل شيء.

الراقم: المراد من النبذ: الدفع مع الاستحقار.

١. المؤمنون / ١٠.

٢. الزخرف / ٧٥.

٣. الهمزة / ٤.

ج: ﴿يَوْمَ يُدْعُونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً﴾^١.

قال القمّي رحمه الله: يدفعون في النار.

الراقم: لا يكرمون ولا يذهبون بأرجلهم، بل يحقرون بالدفع في النار.

د: ﴿إِنَّمَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّاةٌ﴾^٢.

قال القمّي رحمه الله: مطبقة.

هـ: ﴿نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جَنِيًّا﴾^٣.

قال القمّي رحمه الله: يعني: في الأرض إذا تحوّلت نيراناً.

و: ﴿مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ﴾^٤.

قال القمّي رحمه الله: هي أولى بكم.

ز: ﴿جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا﴾^٥.

قال القمّي رحمه الله: أى: حبساً يحصرون فيها.

ب: العذاب الجسماني

١. ﴿إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾^٦.

قال القمّي رحمه الله: حدثني أبي... عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قال رسول الله ﷺ:

لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ، رَأَيْتُ قَوْمًا تَفْذِفُ فِي أَجْوَاهِهِمُ النَّارُ وَتَخْرُجُ مِنْ أَدْبَارِهِمْ.

فَقُلْتُ: مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جَبْرِئِيلُ؟ فَقَالَ: هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا.

١. الطور / ١٣.

٢. الهمزة / ٨.

٣. مريم / ٧٢.

٤. الحديد / ١٥.

٥. الإسراء / ٨.

٦. النساء / ١٠.



٢. ﴿فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ﴾^١.

قال القمّي رحمه الله: أي من نار.

٣. ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا﴾^٢.

قال القمّي رحمه الله: قيل لأبي عبد الله عليه السلام: كيف تبدّل جلود غيرها؟ قال: أرأيت لو أخذت لبنة فكسرتها و صيرتها تراباً، ثم ضربتها في القالب أهل التي كانت إنّما هي ذلك وحدث تفسيراً آخر و الأصل واحد.

٤. ﴿فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ﴾^٣.

قال القمّي رحمه الله: العطش.

٥. ﴿مِن وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِن مَّاءٍ صَدِيدٍ﴾^٤.

قال القمّي رحمه الله: ما يخرج من فروج الزواني.

٦. ﴿فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ﴾^٥.

قال القمّي رحمه الله: من الزقوم، و الهيم: الإبل.

٧. ﴿و ظِلٌّ مِّن يَحْمُومٍ﴾^٦.

قال القمّي رحمه الله: ظلّ شديد الحرّ.

١٣. استمرار عذاب جهنّم

ألف: ﴿كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا﴾^٧.

١. المسد / ٥.

٢. النساء / ٥٦.

٣. الأحقاف / ٢٠.

٤. إبراهيم / ١٦.

٥. الواقعة / ٥٥.

٦. الواقعة / ٤٣.

٧. الإسراء / ٩٧.

قال القمّي رحمه الله: حدّثني أبي... عن عليّ بن الحسن عليه السلام قال: إنّ في جهنّم وادياً يقال له السعير، إذا خبت جهنّم فتح سعيرها.

ب: ﴿لَا يَثْنِ فِيهَا أَحْقَاباً﴾.^١

قال القمّي رحمه الله: هذه من الذين لا يخرجون من النار.

١٤. شدة حرّ نار جهنّم

ألف: ﴿وَعُقِبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ﴾.^٢

قال القمّي رحمه الله: قال ابو عبدالله: إنّ ناركم هذه جزء من سبعين جزءاً من نار جهنّم، وقد أطفئت سبعين مرّة بالماء. ثمّ التهبّت ولولا ذلك ما استطاع آدمي أن يطفئها، وإنّها ليؤت بها يوم القيامة حتّى توضع على النار، فتصرخ صرخة لا ييقى ملك مقرب ولا نبيّ مرسل إلاّ جثى على ركبتيه فرعاً من صرختها.

ب: ﴿سَرَابِلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ﴾.^٣

قال القمّي رحمه الله: قال حمّاد عن أبي جعفر عليه السلام، قال: السراويل: القميص. وقال القمّي رحمه الله: حدّثني أبي عن أبي عبدالله عليه السلام عن رسول الله ﷺ: ولو إنّ سرايلاً من سراويل أهل النار علّق بين السماء والأرض؛ لمات أهل الأرض من ريحه ووهجه.

ج: ﴿وَتَغْشَى وُجُوهُهُمْ النَّارُ﴾.^٤

قال القمّي رحمه الله: عن أبي جعفر عليه السلام: سربلوا ذلك الصفر، فتغشى وجوههم النار.

١. النبأ / ٢٣.

٢. الرعد / ٣٥.

٣. إبراهيم / ٥٠.

٤. إبراهيم / ٥٠.



د: ﴿ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ﴾^١.

قال القمّي رحمه الله: حدثني أبي عن أبي عبدالله عليه السلام عن رسول الله ﷺ: إنّ حلقة من سلسلة التي طولها سبعون ذراعاً وضعت على الدنيا لذابت الدنيا من حرّها.

هـ: ﴿وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ﴾^٢.

قال القمّي رحمه الله: الجحيم: النار الأعلى من جهنّم، و الجحيم في كلام العرب: ماعظم من النار، كقوله تعالى: (ابنوا له بُنياناً فَالْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ)^٣.

١٥. عظمة جهنّم

قال القمّي رحمه الله: قال أبو عبدالله عليه السلام: إنّ أهل النار يعظمون النار.

الراقم: إنّ إعظام أهل النار للنار، بسبب أنّها سعّرت من غضب الواحد القهار، و كلّ ما كان كذلك فهو معظم في الواقع و في أعين الناس، لأنّ الآخرة عالم الحقائق و الدقائق.

﴿فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾^٤.

قال القمّي رحمه الله: إذا مُدَّت العمد أكلت - و الله - الجلود.

١٦. قباحة وجوه أهل جهنّم

ألف: ﴿وَهُمْ فِيهَا كَالْحُوتِ﴾^٥.

قال القمّي رحمه الله: مفتوح الفم، متربدي الوجوه.

١. الحاقه / ٣٢.

٢. التكوير / ١٢.

٣. الصافات / ٩٧.

٤. الهمزة / ٩.

٥. المؤمنون / ١٠٤.

ب: ﴿قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ﴾^١.

قال القمّي رحمه الله: تغشاه النار، فتسترخي شفته السفلى حتى تبلغ سرّته، وتنقلص شفته العليا حتى تبلغ وسط رأسه.

ج: ﴿نَزَّاعَةً لِلشَّوَى﴾^٢.

قال القمّي رحمه الله: تنزع عينيه وتسودّ وجهه.

١٧. حياة عوالم الآخرة

ألف: ﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ﴾^٣.

قال القمّي رحمه الله: هو استفهام لأنّ الله وعد النار أن يملأها، فتمتلي النار، فيقول لها: (هل امتلأت).

ب: ﴿تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾^٤.

قال القمّي رحمه الله: على حد الاستفهام اي ليس من مزيد.

ج: ﴿إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾^٥.

قال القمّي رحمه الله: من مسيرة سنة.

د: ﴿تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى﴾^٦.

قال القمّي رحمه الله: تجرّه إليها.

١. الحج / ١٩.

٢. المعارج / ١٦.

٣. ق / ٣٠.

٤. ق / ٣٠.

٥. الفرقان / ١٢.

٦. المعارج / ١٧.



١٩. منية أهل جهنم

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ... *وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا﴾^١.

قال القمّي رحمه الله: أي يصيحون و ينادون: ربنا أخرجنا نعمل صالحاً غير الذي كنّا نعمل.

قال القمّي رحمه الله: فردّ الله عليهم أو لم نعمركم.

٢٠. خلود أهل جهنم

﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ﴾^٢.

قال القمّي رحمه الله: فذلك قول أمير المؤمنين عليه السلام: وإمّا أهل المعصية فخلدوا في النار، هم في عذاب قد اشتدّ حرّه، و نار قد أطبق على أهلها، فلا يفتح عنهم أبداً، و لا يدخل عليهم ريح أبداً، و لا ينقضي منهم الغم أبداً، و العذاب أبداً شديداً، و العقاب أبداً جديداً، لا الدار زائلة فتفنى و لا آجال القوم تقضي.

٢١. قسيم النار

ألف: ﴿أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾^٣.

قال القمّي رحمه الله: مخاطبة للنبي و عليّ عليهما السلام و ذلك قول الصادق عليه السلام: عليّ قسيم الجنة و النار.

ب: ﴿فَأَن لَّهُ نَارُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا﴾^٤.

١. فاطر / ٣٦ و ٣٧.

٢. الزخرف / ٧٤.

٣. ق / ٢٤.

٤. التوبة / ٦٣.

قال القمّي رحمه الله: قال النبي ﷺ: يا عليّ! أنت قسيم النار، فتقول هذا لي وهذا لك.

الراقم: كون عليّ قسيماً للجنة والنار في قول الصادق عليه السلام مطلق لا يشير إلى كيفية التقسيم، وفي كلام رسول الله ﷺ مقيد، بأنّ علياً يقسم الناس بأن يقول مخاطباً للنار: هذا لي وهذا لك. والنار متقبّل من عليّ ومنقاد له وعليّ فاعل العمل، بل ورد في الأخبار ما هو بيان أفضل منهما، كما ورد في مضمون خير عن أبي الحسن الرضا عليه السلام: إنّ لعليّ ولاية تكوينية في الجنة والنار. ويقول للنار: يا نار! خذي هذا عدوّي.

آيات الاحكام

سيد رضا مسيني كيا

مقدمه

علي بن ابراهيم من اعظم الفقهاء و المفسرين للشيعة في القرن الثالث و بداية القرن الرابع الهجري و مع الأسف لم يصل الينا من آثاره الفقهية شئ يعتدّ به. نحن في هذا المقال بصدد استحصال الآراء و النظريات الفقهيه لهذا الفقيه العظيم من خلال تفسيره الثمين (تفسير القمي). و من الضروري قبل البدء بجميع آيات الأحكام من تفسيره هذا، ثمّ استحصال نظرياته الخاصه منها، لهذا السبب نبدأ باستخراج الآيات و تفاسيرها و توضيحاتها لكي نتوصل منها الى الآراء و نظرياته في مختلف ابواب الفقه. علماء اهل السنه و الجماعة يرتبون آيات الأحكام على اساس ترتيب الآيات الشريفه و السور في القرآن المجيد. و المفسّرون الشيعة يتظّمون آثارهم الفقهيه على حسب ترتيب الكتب الفقهيه، ولكل واحد هذ من المتهجين مزايا هما الخاصّه وجهات قوة وضعف، ولييان ذلك نحن بحاجة الى مجال آخر.

نحن هنا نعمل - حسب المعمول - على نهج ترتيب المباحث الفقهيّة للشيعة في سرد آيات الأحكام من تفسير القمي.

والله من وراء القصد ومنه الإستعانة

باب الطهارة

قوله تعالى: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَمُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^١.

قال القمي رحمه الله: فقال: ﴿الذين يتبعون الرسول - الى - التي كانت عليهم﴾ يعني الثقل الذي كان على بنى اسرائيل وهو انه فرض الله عليهم الغسل والوضوء بالماء ولم يحل لهم التيمم ولا يحل لهم الصلاة إلا في البيع والكنائس والمحاريب وكان الرجل إذا اذنب خرج نفسه منتناً فيعلم انه اذنب وإذا اصاب شيئاً من بدنه البول قطعوه ولم يحل لهم المغنم فرفع ذلك رسول الله ﷺ عن امته^٢.

باب الصلاة

قوله تعالى: ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^٣.
قال القمي رحمه الله: «يعني في الصلاة إذا سمعت قراءة الامام الذي تأتم به فانصت»^٤.

١. اعراف / ١٥٧.

٢. «التفسير القمي» ج ١، ص ٢٤٣.

٣. اعراف / ٢٠٤.

٤. تفسير القمي، ج ١، ص ٢٥٣.



قوله تعالى: ﴿وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ﴾^١.

قال القمي رحمه الله: «قال ابراهيم لابيه: ان لم تبعد الاصنام استغفرت لك فلما لم يدع الاصنام تبرأ منه ابراهيم عليه السلام ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ﴾ اى دعاه و في رواية ابي الجارود عن ابي جعفر عليه السلام قال: آلاؤه المتضرع الى الله في صلاته و إذا خلا في قفرة في (من خ ل) الارض و في الخلوات»^٢.

قوله تعالى: ﴿وَاللَّهُ الْمُشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيُّمَا تُولُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^٣.
قال القمي رحمه الله: «فانها نزلت في صلاة النافلة فصلها جئت توجهت إذا كنت في سفر»^٤.

قوله تعالى: ﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنُصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾^٥.

قال القمي رحمه الله: قوله: ﴿فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾ و اعلموا انه لم يأت نبي قط الا خلا بصلاة الليل و لا جاء نبي قط بصلاة الليل في اول الليل^٦.

قوله تعالى: ﴿وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنَّكُمْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا﴾^٧.

١. التوبة / ١١٤.

٢. تفسير القمي، ج ١، ص ٣٠٦.

٣. بقره / ١١٥.

٤. تفسير القمي، ج ١، ص ٦٨.

٥. المزمل / ٢٠.

٦. تفسير القمي، ج ٢، ص ٣٨٣.

٧. نساء / ١٠١.

قال القمي رحمه الله: «فانه حدثني ابي عن النوفلي عن السكوني عن ابي عبدالله عليه السلام قال، قال أمير المؤمنين عليه السلام: ستة لا يقصرون الصلاة الجبابة الذين يدورون في جبايتهم و التاجر الذي يدور في تجارته من سوق الى سوق و الامير الذي يدور في اماراته و الراعي الذي يطلب مواقع القطر و منبت الشجر و الرجل يخرج في طلب الصيد يريد لهواً للدنيا و المحارب الذي يقطع الطريق»^١.

قوله تعالى: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^٢.

قال القمي رحمه الله: «اخبرنا احمد بن ادريس: ... عن ابي عبدالله عليه السلام في قول الله تعالى ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا﴾ قال: قم في الصلاة و لا تلتفت يمينا و لا شمالا»^٣.

قوله تعالى: ﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾^٤.

قال القمي رحمه الله: «في رواية ابي الجارود عن ابي جعفر عليه السلام ثم استثنى فقال: ﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾ فوصفهم باحسن اعمالهم ﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾ يقول: إذا فرض على نفسه شيئا من النوافل دام عليه»^٥.

قوله تعالى: ﴿الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾^٦.

قال القمي رحمه الله: «غضك بصرك في صلواتك و اقبالك عليها»^٧.

١. تفسير قمي، ج ١، ص ١٥٧.

٢. روم / ٣٠.

٣. تفسير قمي، ج ٢، ص ١٣٢.

٤. المعارج / ٢٢ و ٢٣.

٥. تفسير القمي، ج ٢، ص ٣٧٥.

٦. مؤمنون / ٢.

٧. تفسير القمي، ج ٢، ص ٦٤.



قوله تعالى: ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^١.

قال علي بن ابراهيم رحمته في قوله: «يعني الصحيح يصلي قائماً والمريض يصلي جالساً و علي جنوبهم يعني مضطجعا يؤمى ايماءاً»^٢.

باب الصوم

قوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمَّداً فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِ عَفَا اللَّهُ عَنْمَا سَلَفٌ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ﴾^٣.

قال القمي رحمته: «فإنه حدثني أبي عن القاسم بن محمد عن سليمان بن داود المنقري عن سفين بن عيينة عن الزهري عن علي بن الحسين عليه السلام قال: قال يوما يا زهري من أين جئت؟ قلت من المسجد قال فيم كنتم، قلت تذاكرنا أمر الصوم فاجتمع رأيي و رأي أصحابي أنه ليس من الصوم شيء واجب إلا صوم شهر رمضان، فقال يا زهري ليس كما قلت الصوم على أربعين وجها، فعشرة أوجه منها واجبة كوجوب شهر رمضان و أربعة عشر وجها صاحبها فيها بالخيار إن شاء صام وإن شاء أفطر، و عشرة أوجه منها حرام، و صوم الإذن على ثلاثة أوجه، و صوم التأديب و صوم الإباحة و صوم السفر و المرض، فقلت فسرهن لي جعلت فداك، فقال: أما الواجب فصوم شهر

١. آل عمران / ١٩١.

٢. تفسير قمي / ج ١، ص ١٣٦.

٣. مائده / ٩٥.



رمضان، وصيام شهرين متتابعين فيمن أفطر يوماً من شهر رمضان متعمداً، وصيام شهرين متتابعين في قتل الخطأ لمن لم يجد العتق واجب. قال الله: ﴿وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٌ وَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ﴾^١. وقوله ﴿فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ﴾^٢ وصيام شهرين متتابعين في كفارة الظهار لمن لم يجد العتق واجب قال الله تعالى ﴿فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا﴾^٣ وصيام ثلاثة أيام في كفارة اليمين واجب لمن لم يجد الإطعام قال الله تعالى ﴿فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ﴾^٤.

و أما الصوم الحرام: فصوم يوم الفطر ويوم الأضحى وثلاثة أيام التشريق و صوم يوم الشك أمرنا به ونهينا عنه أن يتفرد الرجل بصيامه في اليوم الذي يشك فيه الناس، قلت: فإن لم يكن صام من شعبان شيئاً كيف يصنع: قال: ينوي ليلة الشك أنه صائم من شعبان، فإن كان من شهر رمضان أجزأ عنه وإن كان من شعبان لم يضره، فقلت وكيف يجزئ صوم تطوع من فريضة؟ فقال: لو أن رجلاً صام شهر رمضان تطوعاً وهو لا يعلم أنه شهر رمضان ثم علم بعد ذلك أجزأه عنه لأن الفرض إنما وقع على الشهر بعينه، وصوم الوصال حرام، وصوم الصمت حرام وصوم نذر المعصية حرام، وصوم الدهر حرام.

و أما الصوم الذي صاحبه فيه بالخيار فصوم يوم الجمعة والخميس والإثنين، وصوم أيام البيض، وصوم ستة أيام من شوال بعد شهر رمضان، وصوم يوم عرفة، و

١. نساء / ٩٢.

٢. نساء / ٩٢.

٣. مجادلته / ٤.

٤. مائده / ٨٩.

٥. تفسير قمي، ج ١، ص ١٩٢.



صوم يوم عاشوراء كل ذلك صاحبه فيه بالخيار إن شاء صام وإن شاء ترك.^١
و أما صوم الإذن فإن المرأة لا تصوم تطوعاً إلا بإذن زوجها، والعبد لا يصوم تطوعاً إلا بإذن سيده والضيف لا يصوم تطوعاً إلا بإذن صاحبه، قال رسول الله ﷺ من نزل على قوم فلا يصوم إلا بإذنهم.

أما صوم التأديب فالصبي يؤمر بالصوم إذا راهق تأديباً وليس بفرض، وكذلك من أفطر أول النهار ثم عوفي بقية يومه أمر بالإمسك بقية يومه تأديباً وليس بفرض، وكذلك المسافر إذا أكل من أول النهار ثم دخل مصره أمر بالإمسك بقية يومه تأديباً وليس بفرض.

فأما صوم الإباحة فمن أكل أو شرب ناسياً أو تقياً أو قاء من غير تعمد فقد أباح الله له ذلك وأجزأ عنه صومه.

و أما صوم السفر والمرض فإن العامة اختلفت في ذلك، فقال قوم يصوم وقال قوم إن شاء صام وإن شاء أفطر وقال قوم لا يصوم.

و أما نحن فنقول يفطر في الحالتين جميعاً فإن صام في السفر أو في حال المرض فهو عاص و عليه القضاء وذلك لأن الله يقول ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾^٢.

باب الزكاة

قوله تعالى: ﴿الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾^٤.

١. تفسير قمي، ج ١، ص ١٩٤.

٢. بقره / ١٨٤.

٣. تفسير قمي، ج ١، ص ١٩٤.

٤. فصلت / ٧.

قال القمي رحمه الله: «وقوله تعالى: ﴿وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ﴾ وهم الذين أقروا بالإسلام وأشركوا بالأعمال وهو قوله: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^١ يعني بالأعمال إذا أمروا بأمر عملوا خلاف ما قال الله فساهاهم الله مشركين ثم قال: ﴿الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ يعني من لم يدفع الزكاة فهو كافر.^٢

أخبرنا أحمد بن إدريس عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن أبي جميل عن أبان بن تغلب قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام يا أبان أترى أن الله عز وجل طلب من المشركين زكاة أموالهم وهم يشركون به حيث يقول: ﴿وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ قلت له: كيف ذلك جعلت فداك فسرّه لي؟ فقال: «ويل للمشركين الذين أشركوا بالإمام الأول وهم بالأئمة الآخرين كافرون». يا أبان إنما دعا الله العباد إلى الإيمان به فإذا آمنوا بالله وبرسوله افترض عليهم الفرائض.^٣

قوله تعالى: ﴿وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبٍّ لِيَرْبُؤَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ﴾.^٤

قال القمي رحمه الله: «وقوله تعالى: ﴿وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبٍّ لِيَرْبُؤَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ﴾ فإنه حدثني أبي عن القاسم بن محمد عن سليمان بن داود المنقري عن حفص بن غياث قال: قال أبو عبد الله عليه السلام الربا رباءان: أحدهما حلال والآخر حرام فأما الحلال فهو أن يقرض الرجل أخاه قرضاً طمعاً أن يزيده ويعوضه بأكثر مما يأخذه بلا شرط بينهما فإن أعطاه أكثر مما أخذه على غير شرط بينهما فهو مباح له وليس له عند الله ثواب فيما أقرضه».^٥

١. يوسف / ١٠٦.

٢. تفسير قمي، ج ٢، ص ٢٣٣.

٣. تفسير القمي، ج ٢، ص ٢٣٤.

٤. روم / ٣٩.

٥. تفسير قمي، ج ٢، ص ١٣٦.



و هو قوله تعالى: ﴿فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ﴾ و أما الربا الحرام فالرجل يقرض قرضاً و يشترط أن يرد أكثر مما أخذه فهذا هو الحرام و قوله تعالى: ﴿وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْغِفُونَ﴾ أي ما بررتكم به إخوانكم و أقرضتموهم لا طمعاً في زيادة.

و قال الصادق عليه السلام على باب الجنة مكتوب القرض بثمانية عشرة و الصدقة بعشرة ثم ذكر عز و جل عظيم قدرته و تفضله على خلقه.^١
قوله تعالى: ﴿إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُم مِّن سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾.^٢
قال القمي رحمه الله: «الزكاة المفروضة تخرج علانية و تدفع علانية و بعد ذلك غير الزكاة ان دفعته سراً فهو افضل».^٣

قوله تعالى: ﴿الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾.^٤
قال القمي رحمه الله: «يعني من لم يدفع الزكاة فهو كافر».^٥

باب الحج

قوله تعالى: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ﴾.^٦
قال القمي رحمه الله: «و قوله ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ﴾ قال: معنى بكة إن الناس يبك بعضهم بعضاً في الزحام و قوله: ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾ فإنه حدثني

١. تفسير القمي، ج ٢، ص ١٣٦.

٢. بقره / ٢٧١.

٣. تفسير القمي، ج ١، ص ١٠٠.

٤. فصلت / ٧.

٥. تفسير القمي، ج ٢، ص ٢٣٣.

٦. آل عمران / ٩٦.



أبي عن ابن أبي عمير عن حفص بن البختري عن أبي عبد الله عليه السلام في الرجل يجني الجناية في غير الحرم ثم يلجأ إلى الحرم قال: لا يقام عليه الحد ولا يكلم ولا يسقى ولا يطعم ولا يباع منه، إذا فعل ذلك به يوشك أن يخرج فيقام عليه الحد وإذا جنى في الحرم جناية أقيم عليه الحد في الحرم لأنه لم ير للحرم حرمة وقوله تعالى: ﴿وَاللَّهُ عَلَى النَّاسِ حَجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ﴾ أي من ترك الحج وهو مستطيع فقد كفر، والاستطاعة هي القوة والزاد والراحلة^١.

قوله تعالى: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾^٢.

قال القمي رحمته الله: «و أما قوله تعالى: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾ يقول: الإبل المهزولة و قرئ (يأتون من كل فج عميق) قال ولما فرغ إبراهيم من بناء البيت أمره الله أن يؤذن في الناس بالحج فقال: يا رب وما يبلغ صوتي فقال الله: أذن عليك الأذان و علي البلاغ و ارتفع على المقام و هو يومئذ ملصق بالبيت فارتفع المقام حتى كان أطول من الجبال فنادى و أدخل إصبعيه في أذنيه و أقبل بوجهه شرقا و غربا يقول: أيها الناس: كتب عليكم الحج إلى البيت العتيق فأجيبوا ربكم فأجابوه من تحت البحور السبعة و من بين المشرق و المغرب إلى منقطع التراب من أطراف الأرض كلها و من أصلاب الرجال و أرحام النساء بالتلبية لبيك اللهم لبيك أ و لا تروهم يأتون يلبون فمن حج من يومئذ إلى يوم القيامة فهم من استجاب لله و ذلك قوله ﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ﴾^٣ يعني نداء إبراهيم على

١. تفسير القمي، ج ١، ص ١١٦.

٢. حج / ٢٧.

٣. آل عمران / ٩٧.



المقام بالحج^١.

وقوله تعالى: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَخْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ^٢﴾.

قال القمي رحمه الله: «وقوله ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَخْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ﴾ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ» فإنه إذا عقد الرجل الإحرام بالتمتع بالعمرة إلى الحج وأحرم ثم أصابته غلة في طريقه قبل أن يبلغ إلى مكة ولا يستطيع أن يمضي، فإنه يقيم في مكانه الذي حوَّصر فيه وبيعت من عنده هدياً إن كان غنياً فبدنة وإن كان بين ذلك فبقرة وإن كان فقيراً فشاة، لا بد منها ولا يزال مقيماً على إحرامه، وإن كان في رأسه وجع أو قروح حلق شعره وأحل ولبس ثيابه ويفدي فأما أن يصوم ستة أيام أو يتصدق على عشرة مساكين أو نسك وهو الدم يعني ذبح شاة، فمن تمتع بالعمرة إلى الحج فعليه أن يشترط عند الإحرام فيقول: (اللهم إني أريد التمتع بالعمرة إلى الحج على كتابك وسنة نبيك فإن عاقني عائق أو حبسني حابس فحُلْنِي حيث حبستني بقدرتك التي قدرت علي) ثم يلبي من الميقات الذي وقته رسول الله ﷺ فيلبي ويقول (لبيك اللهم لبيك، لبيك لا شريك لك لبيك إن الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك لبيك حجة [بحجة] بعمرة تمامها وبلاغها عليك)

فإذا دخل مكة ونظر إلى أبيات مكة قطع التلبية وطاف بالبيت سبعة أشواط، وصلى عند مقام إبراهيم ركعتين وسعى بين الصفا والمروة سبعة أشواط ثم يحل ويتمتع بالثياب والنساء والطيب وقيم على الحج إلى يوم التروية فإذا كان يوم التروية

١. تفسير قمي، ج ٢، ص ٥٨.

٢. بقره / ١٩٦.



أحرم عند زوال الشمس من عند المقام بالحج ثم خرج مليبا إلى منى فلا يزال مليبا إلى يوم عرفة عند زوال الشمس، فإذا زالت الشمس يوم عرفة قطع التلبية و يقف بعرفات في الدعاء والتكبير والتهليل والتحميد، فإذا غابت الشمس رجع إلى المزدلفة فبات بها فإذا أصبح قام بالمشعر الحرام ودعا وهلل الله وسبحه وكبره ثم ازدلف منها إلى منى ورمى الجمار وذبح وحلق، إن كان غنيا فعليه بدنة وإن كان بين ذلك فعليه بقرة وإن كان فقيرا فعليه شاة، فمن لم يجد ذلك فعليه أن يصوم ثلاثة أيام بمكة فإذا رجع إلى منزله صام سبعة أيام فتقوم هذه الأيام العشرة مقام الهدي الذي كان عليه وهو قوله تعالى: ﴿فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحُجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ﴾ وذلك لمن ليس هو مقيم بمكة ولا من أهل مكة، أما أهل مكة ومن كان حول مكة على ثمانية وأربعين ميلا فليست لهم متعة وإنما يفردون الحج لقوله تعالى: ﴿ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ وأما قوله تعالى: ﴿فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحُجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحُجِّ﴾ فالرفث الجماع، والفسوق الكذب، والجدال الخصومة، وهي قول «لا والله وبلى والله» وقوله تعالى: ﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾ قال: كانت العرب إذا وقفوا بالمشعر يتفاخرون بأبائهم فيقولون: لا وأبيك لا وأبي وأمر الله أن يقولوا لا والله وبلى والله»^١.

قوله تعالى: ﴿إِنَّ الصَّافَاَ وَالْمُرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾^٢.
قال القمي رحمه الله: «وقوله ﴿إِنَّ الصَّافَاَ وَالْمُرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ

١. تفسير القمي، ج ١ ص ٧٨.

٢. بقره / ١٥٨.



اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا ﴿١﴾ فَإِنْ قَرِيشًا كَانَتْ وَضَعَتْ أَصْنَامَهُمْ بَيْنَ الصِّفَا وَ الْمُرَّةِ وَ كَانُوا يَتَمَسَّحُونَ بِهَا إِذَا سَعَوْا فَلَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، مَا كَانَ فِي غَزَاةِ الْحَدِيثِيَّةِ وَ صَدَّهِ عَنِ الْبَيْتِ وَ شَرَطُوا لَهُ أَنْ يَخْلُوَ لَهُ الْبَيْتَ فِي عَامٍ قَابِلٍ حَتَّى يَقْضِيَ عَمْرَتَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ثُمَّ يَخْرُجُ عَنْهَا فَلَمَّا كَانَ عَمْرَةَ الْقَضَاءِ فِي سَنَةِ سَبْعٍ مِنَ الْمُهْجَرَةِ دَخَلَ مَكَّةَ وَ قَالَ لِقَرِيشَ: ارْفَعُوا أَصْنَامَكُمْ مِنْ بَيْنِ الصِّفَا وَ الْمُرَّةِ حَتَّى أُسْعَى، فَرَفَعُوها فَسَعَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ الصِّفَا وَ الْمُرَّةِ وَ قَدْ رَفَعَتْ الْأَصْنَامَ، وَ بَقِيَ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَطْفُفْ فَلَمَّا فَرَّغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الطَّوَافِ رَدَّتْ قَرِيشُ الْأَصْنَامَ بَيْنَ الصِّفَا وَ الْمُرَّةِ فَجَاءَ الرَّجُلُ الَّذِي لَمْ يَسْعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: قَدْ رَدَّتْ قَرِيشُ الْأَصْنَامَ بَيْنَ الصِّفَا وَ الْمُرَّةِ وَ لَمْ أُسْعَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عِزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِنَّ الصِّفَا وَ الْمُرَّةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ وَ الْأَصْنَامَ فِيهِمَا وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾ قَالَ: كُلُّ مَنْ قَدْ لَعَنَهُ اللَّهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ يَلْعَنُهُمْ.^١

قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.^٢

قَالَ الْقَمِي رحمته الله: «وَقَوْلُهُ تَعَالَى ﴿وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ قَالَ: تَعْظِيمُ الْبَدَنِ وَ جُودَتِهَا وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى﴾ قَالَ: الْبَدَنُ يَرْكَبُهَا الْمَحْرَمُ مِنْ مَوْضِعِهِ الَّذِي يَحْرُمُ فِيهِ غَيْرُ مَضَرِّهَا وَ لَا مَعْنَفَ عَلَيْهَا وَ إِنْ كَانَ لَهَا لَبَنٌ يَشْرَبُ مِنْ لَبْنِهَا إِلَى يَوْمِ النَّحْرِ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا

١. تفسير القمى، ج ١، ص ٧٣.

٢. حج / ٣٦.

صَوَافَّ قال: تنحر قائمة ﴿فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا﴾ أي وقعت على الأرض ﴿فَكُلُّوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ﴾ قال: القانع الذي يسأل فيعطيه، والمعر الذي يعتريك فلا يسأل وقوله تعالى: ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ﴾ أي لا يبلغ ما يتقرب به إلى الله ولا نحرها إذا لم يتق الله وإنما يتقبل الله نحرها من المتقين وقوله تعالى: ﴿لَتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ﴾ قال: التكبير أيام التشريق في الصلاة بمنى في عقيب خمس عشرة صلاة وفي الأمصار عقيب عشر صلوات^١.

باب الجهاد

قوله تعالى: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^٢.
قال القمي رحمه الله: «وقوله ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ﴾ نزلت بالمدينة و نسخت آية ﴿كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ﴾^٣ التي نزلت بمكة»^٤.
قوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾^٥.

قال القمي رحمه الله: «وقوله ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾ قال: إنما نزلت ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ﴾ لأن النبي ﷺ والسلم لم يجاهد المنافقين بالسيف قال: حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن أبي بصير عن أبي

١. التفسير القمي، ج ١، ص ٥٩.

٢. يقره / ٢١٦.

٣. نساء / ٧٧.

٤. تفسير قمي، ج ١، ص ٨٠.

٥. توبه / ٧٣.



جعفر عليه السلام قال: جاهد الكفار والمنافقين بالزام الفرائض^١.

قوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾^٢.

قال القمي رحمته الله: «قال يجب على كل قوم ان يقاتلوا الذين من يليهم من يقرب من بلادهم من الكفار ولا يجوزوا ذلك الموضع والغلظة اي غلظوا لهم القول والقتل»^٣.
قوله تعالى: ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾^٤.

قال القمي رحمته الله: «قوله ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ...﴾ - الى اخر آية - حدثنا محمد بن عمير و قال: حدثني ابراهيم بن مهزيار عن أخيه علي بن مهزيار عن إسماعيل بن سهل عن حماد بن عيسى عن حريز عن زرارة قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام ما حد الجزية على أهل الكتاب وهل عليهم في ذلك شيء يوصف لا ينبغي أن يجوز إلى غيره؟ فقال: ذلك إلى الإمام يأخذ من كل إنسان منهم ما شاء على قدر ماله ما يطيق إنما هم قوم فدوا أنفسهم من أن يستعبدوا أو يقتلوا فالجزية تؤخذ منهم ما يطيقون له أن يؤخذ منهم بها حتى يسلموا فإن الله قال: ﴿حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ [قلت] وكيف يكون صاغرا وهو لا يكثرث لما يؤخذ منه [قال] لا حتى يجد ذلًا لما أخذ منه فيتألم لذلك فيسلم»^٥.

١. تفسير القمي، ج ١، ص ٣٠٠.

٢. توبه / ١٢٣.

٣. التفسير القمي، ج ١، ص ٣٠٧.

٤. توبه / ٢٩.

٥. تفسير القمي، ج ١، ص ٢٨٨.

قوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾^١.

قال القمي رحمه الله: «كان الحكم في أول النبوة في أصحاب رسول الله ﷺ أن الرجل الواحد وجب عليه أن يقاتل عشرة من الكفار، فإن هرب منهم فهو الفار من الزحف والمائة يقاتلون ألفاً ثم علم الله أن فيهم ضعفاً لا يقدرّون على ذلك فأنزل الله تعالى: ﴿الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ﴾ ففرض الله عليهم أن يقاتل رجل من المؤمنين رجلين من الكفار فإن فر منها فهو الفار من الزحف، فإن كانوا ثلاثة من الكفار و واحد من المسلمين ففر المسلم منهم فليس هو الفار من الزحف»^٢.

قوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ أَلْوَا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكَمُ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^٣.

و قال علي بن ابراهيم: «إذا لحقت امرأة من المشركين بالمسلمين تمتحن بأن تحلف بالله أنه لم يحملها على اللحوق بالمسلمين بغضها لزوجها الكافر ولا حبها لأحد من المسلمين وإنما حملها على ذلك الإسلام، وإذا حلفت على ذلك قبل إسلامها. ثم قال

١. انفال / ٦٥.

٢. التفسير القمي، ج ١، ص ٢٧٨.

٣. ممتحنه / ١٠.



الله عز و جل: ﴿فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَأَهُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا﴾ يعني يرد المسلم على زوجها الكافر صداقها ثم يتزوجها المسلم وهو قوله: ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ﴾^١.

باب النكاح و الطلاق

قوله تعالى: ﴿الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾^٢.

قال القمي رحمه الله: «ثم حرم الله عز و جل نكاح الزواني فقال: ﴿الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ وهو رد على من يستحل التمتع بالزواني و التزويج بهن و هن المشهورات المعروفات في الدنيا لا يقدر الرجل على تحصينهن، و نزلت هذه الآية في نساء مكة كن مستعلنات بالزنا سارة و حنتمة و الرباب كن يغنين بهجاء رسول الله ﷺ فحرم الله نكاحهن، و جرت بعدهن في النساء من أمثالهن»^٣.

قوله تعالى: ﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^٤.

١. تفسير القمي، ج ٢، ص ٣٤٣.

٢. نور / ٣.

٣. تفسير القمي، ج ٢، ص ٧١.

٤. مائده / ٥.

قال القمي رحمه الله: «فقد احل الله نكاح اهل الكتاب بعد تحريمه في قوله في سورة البقرة: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ﴾^١ وانما يحل نكاح اهل الكتاب الذين يؤدون الجزية على ما يجب فاما اذا كانوا في دار الشرك ولم يؤدوا الجزية لم يحل مناكحتهم...»^٢.

قوله تعالى: ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا بِمَا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^٣.

قال القمي رحمه الله: و قوله تعالى: ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ قال: في الثالثة وهو طلاق السنة، حدثني ابي عن ابي عبدالله عليه السلام: قال سألته عن طلاق السنة قال: هو أن يطلق الرجل المرأة على طهر من غير جماع بشهادة شاهدين عدلين ثم يتركها حتى تعتد ثلاثة قروء فإذا مضت ثلاثة قروء فقد بانث منه بواحدة، و حلت للأزواج و كان زوجها خاطباً من الخطاب إن شاءت تزوجته و إن شاءت لم تفعل فإن تزوجها بمهر جديد كانت عنده بثنتين باقيتين و مضت بواحدة، فإن هو طلقها واحدة على طهر بشهود ثم راجعها و واقعها ثم انتظر بشهادة شاهدين ثم تركها حتى تمضي أقرأؤها الثلاثة، فإذا مضت أقرأؤها الثلاثة قبل أن يراجعها فقد بانث منه بثنتين و قد ملكت أمرها و حلت للأزواج و كان زوجها خاطباً من الخطاب فإن شاءت تزوجته و إن شاءت لم تفعل، و إن هو تزوجها تزويجاً جديداً بمهر جديد

١. بقره / ٢٢١.

٢. تفسير القمي، ج ١، ص ١٧١.

٣. بقره / ٢٢٩.



كانت عنده بواحدة باقية و قد مضت ثنتان فإن أراد أن يطلقها طلاقاً لا تحل له حتى تنكح زوجاً غيره تركها حتى إذا حاضت و طهرت أشهد على طلاقها تطليقة واحدة، و لا تحل له حتى تنكح زوجاً غيره^١.

فأما طلاق الرجعة، فإنه يدعها حتى تحيض و تطهر ثم يطلقها بشهادة شاهدين ثم يراجعها و يواقعها ثم ينتظر بها الطهر، فإن حاضت و طهرت أشهد شاهدين على تطليقة أخرى ثم يراجعها و يواقعها ثم ينتظر بها الطهر فإن حاضت و طهرت أشهد شاهدين على التطليقة الثالثة كل تطليقة على طهر بمراجعة، و لا تحل له حتى تنكح زوجاً غيره و عليها أن تعتد ثلاثة أقرؤ من يوم طلقها التطليقة الثالثة لدنس النكاح، و هما يتوارثان ما دامت في العدة... قوله ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا بِمَا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ﴾ فان هذه الاية نزلت في الخلع، عن ابي عبدالله عليه السلام قال: الخلع لا يكون الا ان تقول المرأة لزوجها لا ابرلك قسماً و لا أخرجن بغير اذنك و لأوطين فراشك غيرك و لا اغتسل لك من جنابة، او تقول: لا أطيع لك أمراً او تطلقني، فاذا قالت ذلك فقد حل له ان ياخذ منها جميع ما اعطاها و كل ما قدر عليه مما تعطيه من مالها، فاذا تراضيا على ذلك طلقها على طهر بشهود فقد بانت منه بواحدة... و قال لا رجعة للزوج على المختلعة و لا المبادره الا ان يبدوا للمرأة فيرد عليها ما اخذ منها^٢.

قوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِيَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾^٣.

١. تفسير قمي، ج ١، ص ٨٣.

٢. تفسير قمي، ج ١، ص ٨٣-٨٤.

٣. نساء / ١٩.

قال القمي رحمه الله: «و قوله: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لَتَذَهَبُوا بِبَعْضٍ مَّا آتَيْنَهُنَّ﴾ قال لا يحل للرجل اذا نكح امرأة ولم يردها و كرهها ان لا يطلقها اذا لم يجبر عليها و يعضلها اي يحبسها و يقول: لها حتى تؤدي ما اخذت متى فترئى الله عن ذلك ﴿إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ﴾ وهو ما وضعناه في الخلع فان قالت له ما تقول المختلعة، يجوز له ان يأخذ منها ما اعطاها و ما فضل. و في رواية ابي الجارود عن ابي جعفر عليه السلام في قوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا﴾ قال: فإنه كان في الجاهلية في أول ما أسلموا من قبائل العرب إذا مات حميم الرجل و له امرأة ألقى الرجل ثوبه عليها فورث نكاحها بصداق حميمه الذي كان أصدقها فكان يرث نكاحها كما يرث ماله، فلما مات أبو قيس بن الأسلب ألقى محصن بن أبي قيس ثوبه على امرأة أبيه و هي كبيشة بنت معمر بن معبد فورث نكاحها ثم تركها لا يدخل بها و لا ينفق عليها فأتت رسول الله ﷺ فقالت: يا رسول الله مات أبو قيس بن الأسلب فورث ابنه محصن نكاحي، فلا يدخل علي و لا ينفق علي و لا يخلي سبيلي فألحق بأهلي، فقال رسول الله ﷺ: ارجعي إلى بيتك فإن يحدث الله في شأنك شيئا أعلمتك به، فنزل: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ فلحققت بأهلها و كانت نساء في المدينة قد ورث نكاحهن كما ورث نكاح كبيشة غير انه ورثهن عن الابناء، فانزل الله: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا...﴾^١.
قوله تعالى: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا﴾^٢.

١. تفسير القمي، ج ١، ص ١٤٢.

٢. نساء / ٢٢.



قال علي بن ابراهيم «في قوله: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ﴾ فإن العرب كانوا ينكحون نساء آبائهم فكان إذا كان للرجل أولاد كثيرة وله أهل ولم تكن أمهم، أدعى كل واحد فيها فحرم الله مناكحتهم وله أهل ثم قال: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبنَاتُ الْأَخِ وَبنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمُ مِنَ الرِّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ﴾ الآية فإن هذه المحرمات بنفسها هي محرمة وما فوقها إلى أقصاها وكذلك البنت والأخت، وأما التي هي محرمة بنفسها وبناتها حلال فالعمة والحالة هي محرمة بنفسها وبناتها حلال وأمها نساء أمها محرمة وبناتها حلال إذا ماتت ابنتها الأولى التي هي امرأته أو طلقها^١.

وأما قوله تعالى: ﴿وَرَبَائِكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمْ﴾ فالخوارج زعمت أن الرجل إذا كانت لأهله بنت ولم يربها ولم تكن في حجره حلت له لقول الله تعالى: ﴿وَاللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ﴾ قال الصادق عليه السلام: لا تحل له ﴿وَحَلَالٌ لِبَنَاتِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ﴾ يعني امرأة الولد، وقوله: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ يعني أمة الرجل إذا كان قد زوجها من عبده ثم أراد نكاحها فرق بينهما واستبرأ رحمها بحيضة أو حيضتين فإذا استبرأ رحمها حل له أن ينكحها وقوله ﴿كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾ يعني حجة الله عليكم فيما يقول: ﴿وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ﴾ يعني يتزوج بمحصنة غير زانية مسافحة، قوله (فمن استمتعتم به منهن) قال الصادق عليه السلام: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى - فَاْتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ قال الصادق عليه السلام: فهذه الآية دليل على المتعة وقوله: ﴿وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ

١. تفسير قمي، ج ١، ص ١٤٢.

أَيُّكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ﴿١﴾ قال: ومن لم يستطع ان ينكح الحرة فالإماء، بإذن اصحابهن ﴿وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ﴾ قال: غير خديعة ولا فسق ولا فجور و قوله تعالى: ﴿وَلَا تُتَّخَذَاتِ أَخْدَانٍ﴾ أي لا يتخذها صديقة و قوله تعالى: ﴿فَإِذَا أَحْصَيْنَ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ - مَبِيتِهِ - فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ﴾ يعني به العبيد والإماء إذا زنيا ضربا نصف الحد، فمن عاد فمثل ذلك حتى يفعلوا ذلك ثماني مرات ففي الثامنة يقتلون^١.

قوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يُخْرَجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾^٢.

قال القمي رحمه الله: (و اما قوله: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ﴾ قال: المخاطبة للنبي ﷺ والمعنى للناس، وهو ما قال الصادق عليه السلام: إن الله بعث نبيه ﷺ بإياك أعني واسمعي يا جارة. وعن الصادق عليه السلام في قوله: ﴿فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ﴾ و العدة الطهر من الحيض ﴿وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ﴾ و ذلك أن تدعها حتى تحيض و هو قوله: ﴿وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ مِنَ الْمُحِضِّ﴾ و نساءكم ان ارتبتم فعدتهن ثلاثة اشهر و اللاتي لم يحضن ﴿فعدتهن ايضاً ثلاثة اشهر﴾ و اولات الاحمال اجلهن ان يضعن حملهن) و اما قوله ﴿و ان كن اولات حمل فانفقوا عليهن حتى يضعن حملهن فان ارضعن لكم فاتوهن اجورهن - الى قوله - و ان

١. تفسير القمي، ج ١، ص ١٤٣ و ١٤٤.

٢. طلاق / ١.



تَعَاْسَرْتُمْ ﴿١﴾ يقول: ان ترضى المرأة فترضع الولد و ان لم يرض الرجل ان يكون ولدها عندها يقول (فسترصع له اخرى لينفق ذوسعة من سعته و من قدر عليه رزقه فلينفق مما اتاه الله) و قال على بن ابراهيم «في قوله تعالى: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ﴾ قال: لا يحل لرجل أن يخرج امرأته إذا طلقها و كان له عليها رجعة من بيته و هي أيضا لا يحل لها أن تخرج من بيته ﴿إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ﴾ و معنى الفاحشة أن تزني أو تشرف على الرجال و من الفاحشة أيضا السلاطة. على زوجها فإن فعلت شيئا من ذلك حل له أن يخرجها قوله تعالى: ﴿لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾ قال: لعله أن يبدو لزوجها في الطلاق فيراجعها قوله تعالى: ﴿فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾ يعني إذا انقضت عدتها إما أن يراجعها و إما أن يفارقها يطلقها و يمتعها على الموسع قدره و على المقتر قدره. قوله تعالى: ﴿وَأَشْهِدُوا ذَوْيَ عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾ معطوف على قوله تعالى: ﴿إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلَّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ - أَلْيَ قَوْلِهِ - وَأَشْهِدُوا ذَوْيَ عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾. قوله تعالى: ﴿وَأُولَاتُ الْأَمْهَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾ قال: المطلقة الحامل أجلها أن تضع ما في بطنها إن وضعت يوم طلقها تتزوج إذا طهرت و إن لم تضع ما في بطنها إلى تسعة أشهر لم تبرأ إلى أن تضع. قوله تعالى: ﴿أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وَجْدِكُمْ﴾. قال: المطلقة التي للزوج عليها رجعة لها عليه سكنى و نفقة ما دامت في العدة، فإن كانت حاملا ينفق عليها حتى تضع حملها^١.

قوله تعالى: ﴿وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ نِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لهنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^٢.

١. تفسير القمى، ج ٢، ص ٣٥٧-٣٥٨.

٢. نور / ٦٠.

قال القمي رحمه الله: «و القواعد من النساء الاتى لا يرجون نكاحاً فليس عليهن جناح ان يضعن ثيابهن غير متبرجت بزنية» قال: نزلت في العجائز الاتى قد يسئن من المحيض و التزويج ان يضعن الثياب، ثم قال: «وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ» اي لا يظهرن للرجال^١.

قوله تعالى: «وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبَسْنَ أَجْلَهُنَّ فَأُمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَحوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُم بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^٢.

قال القمي رحمه الله: «و قوله تعالى: «وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبَسْنَ أَجْلَهُنَّ فَأُمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَحوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا» قال: اذا طلقها لا يجوز له ان يراجعها ان لم يردها فيضر بها و هو قوله تعالى: «وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا» اي لا تحبسوهن و اما قوله تعالى: «وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبَسْنَ أَجْلَهُنَّ فَأُمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَحوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا» قال: اذا طلقها لا يجوز له أن يراجعها إن لم يردها فيضر بها و هو قوله تعالى: «وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا» أي لا تحبسوهن و أما قوله تعالى: «وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبَسْنَ أَجْلَهُنَّ فَلَا تَعْصِلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» يعني إذا رضيت المرأة بالتزويج الحلال و قوله تعالى: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْمِيَ الرِّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» يعني إذا مات الرجل و ترك ولداً رضيعاً لا ينبغي للوارث أن يضر بنفقة المولود، بل ينبغي له أن

١. تفسير القمي، ج ٢، ص ٨٤.

٢. بقره / ٢٣١.



يحزى عليه بالمعروف و قوله تعالى: ﴿لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ﴾
فانه حدثني ابى... عن ابى عبدالله عليه السلام قال: لا ينبغي للرجل أن يمتنع من جماع المرأة
فيضار بها إذا كان لها ولد مريض، ويقول لها لا أقربك فإني أخاف عليك الحبل
فتقتلين ولدي وكذا المرأة لا يحل لها أن تمتنع عن الرجل، فتقول إني أخاف أن أحبل
فأقتل ولدي فهذه المضارة في الجماع على الرجل والمرأة...

و قوله تعالى: ﴿وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ﴾ لا تضار المرأة التي لها ولد وقد توفي
زوجها فلا يحل للوارث أن يضار أم الولد في النفقة فيضيق عليها، و قوله تعالى:
﴿فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا﴾ يعني إذا اصطلحت
الأم و الوارث فيقول خذي الولد و اذهبي به حيث شئت. و قوله تعالى: ﴿وَلَا جُنَاحَ
عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنُتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ﴾ فهو أن يقول الرجل
للمرأة في العدة إذا توفي عنها زوجها لا تحدثي حدثاً و لا تصرح لها النكاح و التزويج،
فنهى الله عز و جل عن ذلك و السر في النكاح، و قال: ﴿لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ
تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ و قال: من السر أيضاً أن يقول الرجل في عدة المرأة للمرأة
موعذك بيت فلان و قوله: ﴿وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ﴾ أي
تعتد و تبلغ الذي في الكتاب أجله أربعة أشهر و عشرأ و أما قوله تعالى: ﴿لَا جُنَاحَ
عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ فهو أن يطلق الرجل
المرأة التي قد تزوجها ولم يدخل بها ولم يسم لها صداقاً، فعليه، إذا طلقها أن يمتعها
على قدر حاله كما قال الله عز و جل: ﴿عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرُهُ﴾ فالموسع
يمتع بالأمة و الدراهم و الثوب على قدر سعته و المقتر يمتع بالخمير و ما يقدر عليه، و
إن تزوج بها و قد سمى لها الصداق ولم يدخل بها فعليه نصف المهر قوله تعالى: ﴿إِلَّا
أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ﴾ و هو الولي و الأب، و لا يعفوان إلا



بأمرها و هو قوله تعالى: ﴿وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ﴾ و تزوج من ساعتها و لا عدة عليها و العدة على اثنين و عشرين وجهاً^١.

قوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُمْ وَاسْرِّحْكُمْ سَرَاحًا جَمِيلًا﴾^٢.

قال القمي رحمه الله: «أما قوله ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُمْ وَاسْرِّحْكُمْ سَرَاحًا جَمِيلًا﴾ وَ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ فإنه كان سبب نزولها أنه لما رجع رسول الله ﷺ من غزاة خيبر و أصاب كنز آل أبي الحقيق، قلن أزواجه أعطنا ما أصبت، فقال لهن رسول الله ﷺ: قسمته بين المسلمين على ما أمر الله فغضبن من ذلك و قلن لعلك ترى أنك إن طلقتنا أن لا نجد الأكفاء من قومنا يتزوجونا، فأنف الله لرسوله فأمره أن يعتزلهن، فاعتزلهن رسول الله ﷺ: في مشربة أم إبراهيم تسعة و عشرين يوماً، حتى حضن و طهرن ثم أنزل الله هذه الآية و هي آية التخيير فقال: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجَكُمْ-إِلَى قَوْلِهِ- أَجْرًا عَظِيمًا﴾ فقامت أم سلمة و هي أول من قامت و قالت: قد اخترت الله و رسوله فقممن كلهن فعانقنه و قلن مثل ذلك، فأنزل الله تعالى: ﴿تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ﴾ الآية^٣.

قال الصادق عليه السلام: من آوى فقد نكح و من أرجى فقد طلق و قوله ﴿تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ﴾ مع هذه الآية ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجَكُمْ...﴾ الخ و قد اخترت عنها في التأليف.

١. تفسير القمي، ج ١، ص ٨٤-٨٦.

٢. احزاب / ٢٨.

٣. تفسير القمي، ج ٢، ص ١٦٧.



ثم خاطب الله عز و جل نساء نبيه فقال: ﴿يا نساء النبي من يأت منكن بفاحشة مبينة يضاعف لها العذاب ضعفين - الى قوله - نؤتها اجرها مرتين و اعتدنا لها رزقاً كريماً﴾ و في رواية ابي الجارود عن ابي جعفر عليه السلام قال: اجرها مرتين و العذاب ضعفين، كل هذا في الاخرة حيث يكون الاجر يكون العذاب.

قال: سئلت ابا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز و جل ﴿يا نساء النبي من يأت منكن بفاحشة مبينة يضاعف لها العذاب ضعفين﴾ قال: الفاحشة: الخروج بالسيف.^١
قوله تعالى: ﴿يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّكَ وَبَنَاتِ عَمَّتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِن وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾.^٢

قال القمي رحمه الله: «خاطب الله نبيه ﷺ فقال: ﴿يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ﴾ يعني من الغنيمة ﴿وَبَنَاتِ عَمَّكَ وَبَنَاتِ عَمَّتِكَ﴾ الى قوله وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِن وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ فإنه كان سبب نزولها أن امرأة من الأنصار أتت رسول الله ﷺ و قد تهيأت و تزينت فقالت: يا رسول الله ﷺ هل لك في حاجة؟ فقد وهبت نفسي لك، فقالت لها عائشة: قبحك الله ما أنهمك للرجال؟ فقال لها رسول الله ﷺ: مه يا عائشة فإنها رغبت في رسول الله ﷺ إذ زهدتن فيه ثم قال: رحمك الله ورحمكم الله يا معاشر الأنصار نصرني رجالكم و رغبت في نساؤكم ارجعي رحمك الله فلإني أنتظر أمر الله

١. همان.

٢. احزاب / ٥٠.

فأنزل الله تعالى: ﴿وَأَمْرًا مِّنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ فلا تحل الهبة إلا لرسول الله ﷺ.^١
قوله تعالى: ﴿وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾.^٢

قال القمي رحمه الله: «وقوله تعالى: ﴿وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾ قال: والمطلقة تعتد ثلاثة قروء إن كانت تحيض قوله تعالى: ﴿وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ قال: لا يحل للمرأة أن تكتم حملها، أو حيضها أو طهرها، وقد فرض الله على النساء ثلاثة أشياء الطهر والحيض والحبل وقوله تعالى: ﴿وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾ قال: حق الرجال على النساء أفضل من حق النساء على الرجال».^٣

باب الظهار

قوله تعالى: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾.^٤

قال القمي رحمه الله: «كان سبب نزول هذه السورة أنه أول من ظاهر في الإسلام كان رجلاً يقال له أوس بن الصامت من الأنصار وكان شيخاً كبيراً فغضب على أهله يوماً

١. تفسير قمي، ج ٢، ص ١٦٩.

٢. بقره / ٢٢٨.

٣. تفسير قمي، ج ١، ص ٨٢.

٤. مجادله / ١.



فقال لها أنت عليّ كظهر أمي، ثم ندم على ذلك، قال و كان الرجل في الجاهلية إذا قال لأهله أنت عليّ كظهر أمي حرمت عليه آخر الأبد، و قال أوس لأهله يا خولة إنا كنا نحرم هذا في الجاهلية و قد آتانا الله الإسلام فاذهبي إلى رسول الله ﷺ فسليه عن ذلك، فأتت خولة رسول الله ﷺ فقالت بأبي أنت و أمي يا رسول الله إن أوس بن الصامت هو زوجي و أبو ولدي و ابن عمي فقال لي أنت عليّ كظهر أمي و كنا نحرم ذلك في الجاهلية و قد آتانا الله بالإسلام بك^١.

حدثنا محمد بن أبي عبد الله عن الحسن بن محبوب عن أبي ولاد عن حمران عن أبي جعفر عليه السلام قال: إن امرأة من المسلمين أتت النبي ﷺ، فقالت يا رسول الله إن فلانا زوجي و قد نثرت له بطني و أعنته على دنياه و آخرته و لم ير مني مكروها أشكوه إليك، فقال فيم تشكينه قالت إنه قال أنت علي حرام كظهر أمي و قد أخرجني من منزلي فانظر في أمري، فقال لها رسول الله ﷺ ما أنزل الله تبارك و تعالى عليّ كتابا أقضي فيه بينك و بين زوجك و أنا أكره أن أكون من المتكلفين فجعلت تبكي و تشتكي ما بها إلى الله عز و جل و إلى رسول الله ﷺ و انصرفت، قال فسمع الله تبارك و تعالى مجادلتها لرسول الله ﷺ في زوجها و ما شكت إليه و أنزل الله في ذلك قرآناً ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَ تَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ يُسْمِعُ تَحَاوُرَكُمَا- إِلَى قَوْلِهِ- وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوءٌ غَفُورٌ﴾ قال: فبعث رسول الله ﷺ إلى المرأة فأتته فقال لها جئيني بزواجك، فأتت به فقال: له أقلت لامرأتك هذه أنت عليّ حرام كظهر أمي فقال قد قلت لها ذلك، فقال له رسول الله ﷺ قد أنزل الله تبارك و تعالى فيك و في امرأتك قرآنا و قرأ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ- إِلَى قَوْلِهِ- وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوءٌ غَفُورٌ﴾ فضم إليك امرأتك فإنك قد قلت منكرا من

١. تفسير قمي، ج ٢، ص ٣٣٣.



القول وزورا وقد عفا الله عنك و غفر لك و لا تعد قال فانصرف الرجل و هو نادى على ما قال لامرأته و كره الله عزوجل ذلك للمؤمنين بعد و أنزل الله تعالى ﴿الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا﴾ يعني لما قال الرجل لامرأته أنت علي كظهر أمي، قال فمن قالها بعد ما عفا الله و غفر للرجل الأول فإن عليه ﴿فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا﴾ يعني مجامعتها ﴿ذَلِكَ تُوَعِّظُونَ بِهِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ﴾ يعني مَنْ قَبْلَ أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا﴾ قال فجعل الله عقوبة من ظاهر بعد النهي هذا قال: ﴿ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَلْكَ حُدُودُ اللَّهِ﴾ قال هذا حد الظهار قال حمران قال أبو جعفر عليه السلام و لا يكون ظهار في يمين و لا في إضرار و لا في غضب و لا يكون ظهار إلا على طهر من غير جماع بشهادة شاهدين مسلمين^١.

باب الإيلاء

قوله تعالى: ﴿لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^٢.

قال القمي رحمه الله: «فإنه حدثني أبي عن صفوان بن مسكان عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الإيلاء هو أن يحلف الرجل على امرأته ألا يجامعها فإن صبرت عليه فلها أن تصبر، فإن رفعته إلى الإمام أنظره أربعة أشهر ثم يقول له بعد ذلك إما أن ترجع إلى المناكحة وإما أن تطلق وإلا حبستك أبداً، وروي عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه بنى حظيرة من قصب و جعل فيها رجل آل من امرأته بعد أربعة أشهر و قال له إما

١. تفسير القمي، ج ٢، ص ٣٣٣-٣٣٤.

٢. بقره / ٢٢٦.



ترجع إلى المناكحة أو أن تطلق و إلا أحرقت عليك الحظيرة^١.

باب اللعان

قوله تعالى: ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ﴾^٢.

قال القمي رحمه الله: «فانها نزلت في اللعان و كان سبب ذلك أنه لما رجع رسول الله ﷺ من غزوة تبوك جاءه عويمر بن ساعدة العجلاني و كان من الأنصار فقال: يا رسول الله: إن امرأتي زنى بها شريك بن السمحا و هي منه حامل فأعرض عنه رسول الله ﷺ فأعاد عليه القول، فأعرض عنه حتى فعل ذلك أربع مرات، فدخل رسول الله ﷺ منزله فنزلت عليه آية اللعان، فخرج رسول الله ﷺ بالناس العصر و قال: لعويمر ائتني بأهلك فقد أنزل الله فيكما قرآناً، فجاء إليها، فقال لها رسول الله ﷺ يدعوك و كانت في شرف من قومها فجاء معها جماعة فلما دخلت المسجد قال رسول الله ﷺ لعويمر تقدماً إلى المنبر و التعناء، قال: فكيف أصنع فقال تقدم و قل أشهد بالله إني إذا لمن الصادقين فيما رميتها به، قال فتقدم و قالها فقال رسول الله ﷺ: أعداها فأعادها ثم قال أعداها حتى فعل ذلك أربع مرات، فقال: ﴿لَهُ فِي الْخَامِسَةِ عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ فيما رميتها به فقال ﴿وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ فيما رماها به ثم قال: رسول الله ﷺ أن اللعنة لموجة إن كنت كاذباً ثم قال له تنح فتنحى عنه، ثم قال لزوجته تشهدين كما شهد و إلا أقمت عليك حد الله، فنظرت في وجوه قومها فقالت: لا أسود هذه الوجوه في هذه العشية، فتقدمت إلى

١. تفسير القمي، ج ١، ص ٨٢.

٢. النور / ٦.

المنبر و قالت: أشهد بالله أن عويمر بن ساعدة من الكاذبين فيما رماني به، فقال: لها رسول الله ﷺ أعيدتها فأعادتها حتى أعادتها أربع مرات فقال: لها رسول الله ﷺ العني نفسك في الخامسة إن كان من الصادقين فيما رماك به فقالت: في ﴿الخامسة أن غَضَبَ اللهَ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ فيما رماني به فقال: لها رسول الله ﷺ ويلك ويلك أنها موجهة إن كنت كاذبة ثم قال: رسول الله ﷺ لزوجها: اذهب فلا تحل لك أبدا قال: يا رسول الله فما لي الذي أعطيتها قال: إن كنت كاذبا فهو أبعد لك منه وإن كنت صادقا فهو لها بما استحلتت من فرجها»^١.

باب الأطعمة والأشربة

قوله تعالى: ﴿وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللهِ حَسِيبًا﴾^٢. قال القمي رحمه الله: «من كان في يده مال اليتامى فلا يجوز له ان يعطيه حتى يبلغ النكاح فإذا احتلم وجب عليه الحدود وإقامة الفرائض ولا يكون مضيعاً ولا شارب الخمر ولا زانياً فإذا انس منه الرشد دفع اليه الحال و اشهد عليه و ان كانوا لا يعلمون انه قد بلغ فإنه يمتحن بربح ابطه او نبت عانتة فاذا كان ذلك فقد بلغ فيدفع اليه ماله اذا كان رشيداً ولا يجوز ان يحبس عليه ماله و يعلل انه لم يكبر و قوله ﴿وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا...﴾ فان من كان في يده مال يتيم و هو غني فلا يحل له ان يأكل مال اليتيم و من كان فقيراً قد حبس نفسه على ماله فله ان يأكل المعروف»^٣.

١. تفسير القمي، ج ٢، ص ٧٣.

٢. نساء / ٦.

٣. تفسير القمي، ج ١، ص ١٣٩.



قوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾^١.

قال القمي رحمه الله: ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ﴾ يعني الربا ﴿إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ﴾ يعني الشراء والبيع الحلال ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ قال: كان الرجل إذا خرج مع رسول الله ﷺ في الغزو يحمل على العدو وحده من غير أن يأمره رسول الله ﷺ فنهى الله أن يقتل نفسه من غير أمر رسول الله ﷺ^٢.

قوله تعالى: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكَ يَوْمَ فُسِقَ الْيَوْمَ يَنُسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^٣.

قال القمي رحمه الله: «﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكَ يَوْمَ فُسِقَ﴾ فالميتة والدم ولحم الخنزير معروف، ﴿وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ﴾ عني ما ذبح للأصنام، ﴿وَالْمُنْخَنِقَةُ﴾ فإن المجوس كانوا لا يأكلون الذبائح و يأكلون الميتة، و كانوا يخنقون البقر والغنم فإذا ماتت أكلوها، ﴿وَالْمَوْقُوذَةُ﴾ كانوا يشدون عينيها وأرجلها ويضربونها حتى تموت، فإذا ماتت أكلوها، ﴿وَالْمُتَرَدِّيَةُ﴾ كانوا يشدون عينيها ويلقونها من السطح، فإذا ماتت أكلوها،

١. نساء / ٢٩.

٢. همان، ص ١٤٤.

٣. مائده / ٣.

﴿وَالنَّطِيجَةُ﴾ كانوا يتناطحون بالكباش فإذا مات أحدهما أكلوه ﴿وَمَا أَكَلَ السَّيِّئُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ﴾ فإنهم كانوا يأكلون ما يأكله الذئب والأسد والدب فحرم الله ذلك، ﴿وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ﴾ كانوا يذبحون لبيوت النيران، وقريش كانوا يعبدون الشجر والصخر فيذبحون لها، ﴿وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ﴾ قال كانوا يعمدون إلى الجزور فيجزونه عشرة أجزاء ثم يجتمعون عليه فيخرجون السهام ويدفعونها إلى رجل، و السهام عشرة سبعة لها أنصباء وثلاثة لأنصباء لها، فالتى لها أنصباء، الفذ، والتوأم، والمسبل، والنافس، والجلس والرقيب، والمعل، فالفذ له سهم والتوأم له سهمان والمسبل له ثلاثة أسهم والنافس له أربعة أسهم والجلس له خمسة أسهم والرقيب له ستة أسهم والمعل له سبعة أسهم، والتي لا أنصباء لها السفح والمنيح والوغد، و ثمن الجزور على من لم يخرج له الأنصباء شيئاً، وهو القمار فحرمه الله عز وجل...»^١.

و اما قوله تعالى: ﴿فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِاثِمٍ﴾ فهو رخصة للمضطر ان يأكل الميتة والدم ولحم الخنزير ﴿وَالْمَخْمَصَةُ﴾ الجوع وفي رواية ابي الجارود عن ابي جعفر عليه السلام في قوله تعالى: ﴿غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِاثِمٍ﴾ قال: يقول غير متعهد لاثم وقال علي بن ابراهيم «في قوله تعالى: غير متجانف لاثم اي غير مائل في الاثم فلا ياكل الميتة اذا اضطر اليها اذا كان في سفر غير حق وكذلك ان كان في قطع الطريق او ظلم او جور»^٢.

قوله تعالى: ﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ

١. تفسير قمي، ج ١، ص ١٧٠.

٢. تفسير قمي، ج ١، ص ١٧٠.



عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ^١.

قال القمي رحمه الله: «في قوله تعالى: ﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا... هُوَ﴾ وهو صيد الكلاب المعلمة خاصة أحله الله إذا أدركته و قتلته لقوله تعالى: ﴿فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ﴾ عن أبي عبد الله عليه السلام: سألت عن صيد البزاة و الصقور و الفهود و الكلاب قال: لا تأكلوا الا ما ذكيتم الا الكلاب قلت: فان قتله قال كل فان الله يقول تعالى: ﴿وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا اسْكَنَ عَلَيْكُمْ﴾. ثم قال عليه السلام: كل شئ من السباع تمسك الصيد على نفسها الكلاب المعلمة فانها تمسك على صاحبها قال: اذا ارسلت الكلب المعلم فاذكروا اسم الله عليه فهو ذكاته و قوله تعالى: ﴿الْيَوْمَ احْلِلْ لَكُمْ الطِّيبَاتِ وَ طَعَامَ الَّذِينَ اَوْتُوا الْكِتَابَ حَلَّ لَكُمْ﴾ قال: عنى يطعمهم الحبوب و الفاكهه غير الذبائح التى يذبحونها فانهم لا يذكرون اسم الله على ذبائحهم ثم قال: و الله ما استحلوا ذبائحكم فكيف تستحلون ذبائحهم^٢.

قوله تعالى: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرْ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾^٣.

قال القمي رحمه الله: «و قوله تعالى: ﴿و لَا تأكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه﴾ قال: من الذبائح اليهود و النصارى و ما يذبح على غير الاسلام^٤.

قوله تعالى: ﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^٥.

١. مائده / ٤.

٢. تفسير القمي، ج ١، ص ١٧١.

٣. انعام / ١٢١.

٤. تفسير القمي، ج ١، ص ٢٢٢.

٥. انعام / ١٤٥.

قال القمي رحمه الله: «و قد احتج قوم بهذه الآية: ﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ﴾ فتأولوا هذه الآية. أنه ليس شيء محرماً إلا هذا، وأحلوا كل شيء من البهائم، القردة والكلاب والسباع والذئب والأسد والبغال والحمير والدواب، وزعموا أن ذلك كله حلال لقوله تعالى: ﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ﴾ و غلطوا في هذا غلطا بيناً وإنما هذه الآية رد على ما أحلت العرب و حرمت، لأن العرب كانت تحلل على نفسها أشياء و فتحرم أشياء فحكى الله ذلك لنبيه ﷺ ما قالوا، فقال الله تعالى: ﴿وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا﴾ و محرم على أزواجنا، فكان إذا سقط الجنين حيا أكله الرجال و حرم على النساء، وإذا كان ميتا أكله الرجال و النساء، و قد مضى ذكره و هو قوله تعالى: ﴿وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا... إلخ﴾^١.

قوله تعالى: ﴿وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾^٢.
قال القمي رحمه الله: «و قوله: ﴿وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ﴾ قال لا يجوز للرجل أن يخص نفسه بشيء من المأكول دون عياله»^٣.

باب الوصية

قوله تعالى: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ

١. تفسير قمي، ج ١، ص ٢٢٥.

٢. نحل / ٢١.

٣. تفسير قمي، ج ١، ص ٣٨٩.



وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ^١.

قال القمي رحمه الله: «فإنما هي منسوخة بقوله تعالى: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾^٢ وقوله تعالى: ﴿فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ يعني بذلك بعد الوصية ثم رخص فقال: ﴿فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾ قال: الصادق عليه السلام: إذا أوصى الرجل بوصية فلا يحل للوصي أن يغير وصيته يوصيها، بل يمضيها على ما أوصى، إلا أن يوصي بغير ما أمر الله فيعصي في الوصية و يظلم فالوصي إليه جائز له أن يرده إلى الحق مثل رجل يكون له ورثة فيجعل المال كله لبعض ورثته و يحرم بعضا فالوصي جائز له أن يرده إلى الحق و هو قوله ﴿جَنَفًا أَوْ إِثْمًا﴾ فالجنف الميل إلى بعض ورثته دون بعض و الإثم أن يأمر بعمارة بيوت النيران و اتخاذ المسكر فيحل للوصي أن لا يعمل بشيء من ذلك»^٣.

باب الاولاد

قوله تعالى: ﴿وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾^٤.
قال القمي رحمه الله: و«أما قوله تعالى: ﴿وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا﴾ قال:

١. يقره / ١٨٠.

٢. نساء / ١١.

٣. تفسير القمي، ج ١، ص ٧٤.

٤. نساء / ٦.

من كان في يده مال اليتامى فلا يجوز له أن يعطيه حتى يبلغ النكاح، فإذا احتلم وجب عليه الحدود وإقامة الفرائض، ولا يكون مضيعاً ولا شارب خمر ولا زانياً، فإذا أنس منه الرشد دفع إليه المال وأشهد عليه وإن كانوا لا يعلمون أنه قد بلغ فإنه يمتحن بريح إبطه أو نبت عانته، فإذا كان ذلك فقد بلغ فيدفع إليه ماله إذا كان رشيداً، ولا يجوز أن يحبس عليه ماله ويعلل أنه لم يكبر وقوله تعالى: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَدَاراً أَنْ يَكْبَرُوا﴾ فإن من كان في يده مال يتيم وهو غني فلا يحل له أن يأكل من مال اليتيم ومن كان فقيراً قد حبس نفسه على ماله فله أن يأكل بالمعروف^١.

باب الارث

قوله تعالى: ﴿لِلرَّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا﴾^٢.

قال القمي رحمه الله: «فهو منسوخة بقوله تعالى: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ﴾»^٣.
قوله تعالى: ﴿وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾^٤.

قال القمي رحمه الله: «وقوله تعالى: ﴿وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَى...﴾ منسوخ بقوله تعالى: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ﴾»^٥.

قوله تعالى: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ

١. تفسير القمي، ج ١، ص ١٤٠.

٢. نساء / ٧.

٣. تفسير قمي، ج ١، ص ١٤٠.

٤. نساء / ٨.

٥. تفسير قمي، ج ١، ص ١٤٠.



اِثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا
السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ
إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ
أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا^١.

قال القمي رحمه الله: «وقوله تعالى: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ
الْأُنثَى﴾ قال: إذا مات الرجل و ترك بنين و بنات فللذكر مثل حظ الأنثيين و قوله
تعالى: ﴿فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اِثْنَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ﴾ يعني إذا مات الرجل و ترك
أبوين و ابنتين فللأبوين السدسان و للابنتين الثلثان، فإن كانت البنت واحدة فلها
النصف و لأبويه لكل واحد منهما السدس، و بقي سهم يقسم على خمسة أسهم فما
أصاب ثلاث أسهم فللبنت و ما أصاب اثنين فللأبوين، و قوله تعالى: ﴿فَإِنْ لَمْ يَكُنْ
لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ﴾ يعني إذا ترك أبوين فللأم الثلث و للأب الثلثان
﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾ أي لا تكون الوصية على المضارة يعني بولده^٢

ثم قال للرجال: ﴿وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ﴾ فإذا ماتت المرأة فلزوجها
النصف إذا لم يكن لها ولد فإن كان لها ولد فلزوجها الربع و للمرأة إذا مات زوجها و
لم يكن له ولد فلها الربع و إن كان له ولد فلها الثمن^٣.

وقوله تعالى: ﴿وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ
وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ﴾ فهذه كلاله الأم، و هي الإخوة و الأخوات من الأم فإن كانوا
أكثر من ذلك فهم يأخذون الثلث، فيقسمون فيما بينهم بالسوية الذكر و الأنثى فيه

١. نساء / ١١.

٢. تفسير قمي، ج ١، ص ١٤١.

٣. تفسير قمي، ج ١، ص ١٤١.



سواء، فإن كان للميت إخوة وأخوات من قبل الأب والأم أو من قبل الأب وحده فلائمه السدس وللأب خمسة أسداس، فإن الإخوة والأخوات من قبل الأب هم في عيال الأب ويلزمه مئوتتهم فهم يحجبون الأم عن الثلث ولا يرثون»^١.

قوله تعالى: ﴿وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلَّذِينَ عَقَدْتَ أَيْمَانُكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيْبُهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا﴾^٢.

قال القمي رحمه الله: «قوله تعالى: ﴿وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلَّذِينَ عَقَدْتَ أَيْمَانُكُمْ﴾ و كان الموارث في الجاهلية على الإخوة لا على الرحم و كانوا يرثون الحليف و الموالى الذين اعتقوهم ثم نزل بعد ذلك ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^٣ نسحت هذه»^٤.

قوله تعالى: ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^٥.

قال القمي رحمه الله: «و قوله تعالى: ﴿يَسْتَفْتُونَكَ، قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ - الى - فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾ فانه حدثني ابني... عن ابي جعفر عليه السلام قال: اذا مات الرجل وله اخت تاخذ نصف ما ترك من الميراث لها نصف الميراث بالاية كما تاخذ البنت لو كانت، و النصف الباقي يرد عليها بالرحم، اذا لم يكن للميت وارث اقرب منها، فان كان

١. تفسير قمي، ج ١، ص ١٤٠ - ١٤١.

٢. نساء / ٣٣.

٣. انفال / ٧٥.

٤. تفسير القمي، ج ١، ص ١٤٥.

٥. نساء / ١٧٦.



موضع الاخت اخ اخذ الميراث كله بالاية لقول الله تعالى: ﴿وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ﴾ وان كانتا اختين اخذنا الثلثين بالاية و الثلث الباقي بالرحم و ان كانوا اخوة رجالاً و نساءً فللذكر مثل حظ الانثيين و ذلك كله اذا لم يكن للमित ولد او ابوان، او زوجة^١.

قوله تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^٢.

قال القمي رحمه الله: «و قوله تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ فإن الحكم كان في أول النبوة، أن الموارث كانت على الأخوة لا على الولادة، فلما هاجر رسول الله ﷺ إلى المدينة، آخى بين المهاجرين و بين الأنصار فكان إذا مات الرجل يرثه أخوه في الدين و يأخذ المال و كان ما ترك له دون ورثته، فلما كان بعد بدر أنزل الله تعالى: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا﴾^٣ فنسخت آية الأخوة بقوله تعالى: ﴿أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾ قوله تعالى: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ﴾ فإنها نزلت في

١. تفسير القمي، ج ١، ص ١٦٧.

٢. انفال / ٧.

٣. احزاب / ٦.



الأعراب و ذلك أن رسول الله ﷺ صالحهم على أن يدعهم في ديارهم و لا يهاجروا إلى المدينة و على أنه إن أرادهم رسول الله ﷺ غزا بهم و ليس لهم في الغنمة شيء و أوجبوا على النبي أنه إن أرادهم الأعراب من غيرهم أو دهاهم دهم من عدوهم أن ينصرهم إلا على قوم بينهم و بين الرسول عهد و ميثاق إلى مدة^١.

قوله تعالى: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾^٢.

قال القمي رحمه الله: «و قوله تعالى: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ نزلت و هو أب لهم فلما جعله الله المؤمنين اولاد رسول الله صلى الله عليه و آله و جعل رسول الله أباهم لمن لم يقدر أن يصون نفسه و لم يكن له مال و ليس له على نفسه ولاية فجعل الله تبارك و تعالى لنبيه ﷺ الولاية على المؤمنين من أنفسهم و قول رسول الله ﷺ بغدير خم: يا أيها الناس أأست أأولى بكم من أنفسكم قالوا بلى ثم أوجب لأمر المؤمنين عليه السلام ما أوجب لنفسه عليهم من الولاية فقال: ألا من كنت مولاه فعلي مولاه فلما جعل الله النبي أبا للمؤمنين ألزمه مئونتهم و تربية أيتامهم فعند ذلك صعد رسول الله ﷺ المنبر فقال: من ترك مالا فلورثته و من ترك ديناً أو ضياعاً فعلى فألزم الله نبيه للمؤمنين ما يلزمه الوالد و ألزم المؤمنين من الطاعة له ما يلزم الولد للوالد...»^٣.

قوله تعالى: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ

١. تفسير القمي، ج ١، ص ٢٧٨.

٢. احزاب / ٦.

٣. تفسير القمي، ج ٢، ص ١٥١.



اِثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا^١.

قال القمي رحمه الله: «و قوله تعالى: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾ قال: اذا مات الرجل و ترك بنين و بنات فللذكر مثل حظ الانثيين و قوله تعالى: ﴿فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اِثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ﴾ يعني اذا مات الرجل و ترك أبوين و إبتنتين فللأبوين السدسان و للابتنتين الثلثان فان كانت البنت واحدة فلها النصف و لأبويه لكل واحد منهما السدس و بقى سهم يقسم على خمسة اسهم فما اصاب ثلاثة اسهم فللبنت و ما اصاب اثنين فللأبوين و قوله تعالى: ﴿فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ﴾ يعني اذا ترك أبوين فللأم الثلث و للأب الثلثان ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾ اي لا تكون الوصية على المضارة يعني بولده^٢.

باب القصاص

قوله تعالى: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَدِيَّةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فِدْيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا^٣.

١. نساء / ١١.

٢. تفسير القمي، ج ١، ص ١٤١.

٣. نساء / ٩٢.



قال القمي رحمه الله: «إِلَّا خَطَاً» أي لا عمداً ولا خطأً وإلا في موضع لا وليست باستثناء ﴿وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا﴾ يعني يعفوا ثم قال الله تعالى: ﴿فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ﴾ وليست له دية يعني إذا قتل رجل من المؤمنين وهو نازل في دار الحرب فلا دية للمقتول وعلى القاتل تحرير رقبة مؤمنة لقول رسول الله ﷺ لمن نزل دار الحرب فقد برئت الذمة ثم قال الله تعالى: ﴿وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ﴾ يعني إن كان المؤمن نازلاً في دار الحرب، وبين أهل الشرك وبين الرسول ﷺ أو الإمام عليه السلام عهد ومدة ثم قتل ذلك المؤمن وهو بينهم فعلى القاتل دية مسلمة إلى أهله وتحرير رقبة مؤمنة وقوله تعالى: ﴿فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^١. قوله تعالى: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾^٢.

قال القمي رحمه الله: «﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ قال: من قتل مؤمناً على دينه لم تقبل توبته، ومن قتل نبياً أو وصي نبي فلا توبة له لأنه لا يكون له مثله فيقاد به، وقد يكون الرجل بين المشركين واليهود والنصارى يقتل رجلاً من المسلمين على أنه مسلم فإذا دخل في الإسلام محاه الله عنه لقول رسول الله ﷺ: الإسلام يجب ما كان قبله أي يمحو، لأن أعظم الذنوب عند الله هو الشرك بالله فإذا قبلت توبته في الشرك قبلت فيها سواء وأما قول الصادق عليه السلام: ليست له توبة فإنه عنى من قتل نبياً أو وصياً فليست له توبة فإنه لا يقاد أحد بالأنبياء إلا الأنبياء وبالأوصياء إلا الأوصياء والأنبياء والأوصياء لا

١. تفسير القمي، ج ١، ص ١٥٥.

٢. نساء / ٩٣.



تقتل بعضهم بعضا و غير النبي و الوصي لا يكون مثل النبي و الوصي فيقاد به و قاتلها لا يوفق للتوبة»^١.

قوله تعالى: ﴿وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^٢.

قال القمي رحمه الله: «و قوله تعالى: ﴿وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا﴾ يعني في التوراة ﴿أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ﴾ فهي منسوخة بقوله تعالى: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرِّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى﴾^٣ و قوله تعالى: ﴿وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ﴾ لم تنسخ ثم قال الله تعالى: ﴿فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ﴾ أي عفا ﴿فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ﴾^٤.

قوله تعالى: ﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ﴾^٥.

قال القمي رحمه الله: «و قوله تعالى: ﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا﴾ - الى آخر آية - و ذلك أن المشركين يوم أحد مثلوا بأصحاب النبي ﷺ الذين استشهدوا، منهم حمزة فقال المسلمون أما والله لئن أولانا الله عليهم لتمثلن بأخيارهم، فذلك قول الله تعالى: ﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ﴾ يقول بالأموات ﴿وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ﴾^٦.

١. تفسير القمي، ج ١، ص ١٥٥.

٢. مائده / ٤٥.

٣. يقره / ١٧٨.

٤. تفسير القمي، ج ١، ص ١٧٧.

٥. نحل / ١٢٦.

٦. تفسير قمي، ج ١، ص ٣٩٤.

قوله تعالى: ﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾^١.

قال القمي رحمه الله: «أى لا تعتدى و لا تجازى باكثر مما فعل بك»^٢.

باب الديات

قوله تعالى: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^٣.

قال القمي رحمه الله: «و قوله تعالى: ﴿و لقد خلقنا الإنسان من سُلالةٍ من طينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ إِلَى قَوْلِهِ ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ فهم ستة أجزاء وست استحالات و في كل جزء و استحالة دية محدودة، ففي النطفة عشرون ديناراً، و في العلقه أربعون ديناراً، و في المضغة ستون ديناراً و في العظم ثمانون ديناراً، و إذا كسي لحماً فمائة دينار حتى يستهل فإذا استهل فالدية كاملة... ﴿ثم انشأناه خلقاً آخر﴾ فهو نفخ الروح فيه»^٤.

باب الحدود

قوله تعالى: ﴿وَاللَّائِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاَسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةٌ مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾^٥.

١. شورى / ٤٠.

٢. تفسير القمي، ج ٢، ص ٢٥٠.

٣. مؤمنون / ١٢-١٤.

٤. تفسير القمي، ج ٢، ص ٦٥.

٥. نساء / ١٥.



قال القمي رحمه الله: «و قوله تعالى: ﴿وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاَسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَاِنْ شَهِدُوا فَاَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾ فإنه في الجاهلية كان إذا زنى الرجل (المرأة) كانت تحبس في بيت إلى أن تموت ثم نسخ ذلك بقوله تعالى: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾^١»

قوله تعالى: ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^٢.

قال القمي رحمه الله: «و قوله تعالى: ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ - الی - أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ﴾ فإنه حدثني أبي عن علي بن حسان عن أبي جعفر عليه السلام قال: من حارب الله وأخذ المال وقتل كان عليه أن يقتل ويصلب ومن حارب وقتل ولم يأخذ المال كان عليه أن يقتل ولا يصلب، ومن حارب فأخذ المال ولم يقتل كان عليه أن تقطع يده ورجله من خلاف، ومن حارب ولم يأخذ المال ولم يقتل كان عليه أن ينفي ثم استثنى عز وجل فقال: ﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ﴾ يعني يتوب من قبل أن يأخذهم الإمام»^٣.

قوله تعالى: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^٤.

١. نور / ٢.

٢. تفسير القمي، ج ١، ص ٤١.

٣. مائده / ٣٣.

٤. تفسير القمي، ج ١، ص ١٧٥.

٥. نور / ٢.

قال القمي رحمه الله: «وقوله تعالى: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً﴾ وهي ناسخة لقوله تعالى: ﴿وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَائِكُمْ﴾ - إلى آخر الآية -^١ وقوله تعالى: ﴿وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ﴾ يعني لا تأخذكم الرأفة على الزاني والزانية في دين الله ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ في إقامة الحد عليهما. وكانت آية الرجم نزلت الشيخ والشيخة إذا زنيا فارجموهما البتة فإنهما قضيا الشهوة نكالا من الله والله عليم حكيم وفي رواية أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى: ﴿وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا﴾ يقول: ﴿ضربهما طائفة من المؤمنين﴾ يجمع لهم الناس إذا جلدوا»^٢.

والزنا على وجوه والحد فيه على وجوه فمن ذلك أنه أحضر عمر بن الخطاب ستة نفر أخذوا بالزنا فأمر أن يقام على كل واحد منهم الحد وكان أمير المؤمنين عليه السلام جالسا عند عمر، فقال عليه السلام: يا عمر ليس هذا حكمهم، قال: فأقم أنت عليهم الحد، فقدم واحدا منهم فضرب عنقه و قدم الثاني فرجمه و قدم الثالث فضربه الحد و قدم الرابع فضربه نصف الحد و قدم الخامس فعززه و أما السادس فأطلقه فتعجب عمر و تحير الناس، فقال عمر يا أبا الحسن ستة نفر في قضية واحدة أقمت عليهم ست عقوبات ليس منها حكم يشبه الآخر: فقال عليه السلام: نعم أما الأول فكان ذميا زنى بمسلمة و خرج عن ذمته فالحكم فيه السيف، و أما الثاني فرجل محصن زنى فرجمناه، و أما الثالث فغير محصن فحددناه، و أما الرابع فعبد زنى فضربناه نصف الحد، و أما الخامس فكان منه ذلك الفعل بالشبهة فعزرناه و أدبناه و أما السادس فمجنون مغلوب على عقله سقط منه التكليف»^٣.

١. نساء / ١٥.

٢. تفسير قمي، ج ١، ص ٧١.

٣. تفسير القمي، ج ١، ص ٧١-٧٢.